

فرمانده دل‌ها

زیستی او شده بودند. فرماندهی که خود را وقف جنگ و دفاع مقدس کرده بود، وجودش امید بخش، و لبخندش نوید بخش جبهه نشینان شده بود. سردار توانا و استواری بود که رمز جاودانگی را در شهادت به تفسیر کشید. یارانی که در هنگامه رزم، حضور داشتند و همنشینی با مهدی را تجربه کرده‌اند، از عشق، از ایثار از بزرگی، از لبخند، از نیایش، از شوخ طبعی، از مدیریت کم نظیر و تحسین بر انگیز سخن گفته‌اند. استعدادهای نهفته، عرفان و اخلاق فاضله مهدی را بازگو کرده‌اند.

این ویژگی‌ها، مخصوص و منحصر به شهید مهدی زین الدین نبود. چه همه سرداران و فرماندهان رشید اسلام در دوران هشت ساله دفاع مقدس از چنین ویژگی‌های کم نظیری برخوردار بودند. خرازی، آشناسان، همت، صیاد شیرازی، باکری و دیگران همه از این گوهر بودند، که دل‌های بچه‌های جبهه با دیدن‌شان آرامش پیدا می‌کرد. فرماندهان با شهامت و نامداری که در برابر انبوه امکانات پیشرفته تسلیحاتی جهان غرب هرگز نلغزیدند، و سستی به دل راه ندادند، و با استقامت و پایداری وصف ناپذیر صحنه‌های حماسی ماندگار از خود بر جای گذاشتند. روحشان شاد باد.

خوانندگان عزیز آگاهند که ادراک زمینی ما انسان‌ها، نمی‌تواند عمق وجودی مجاهدان فی سبیل الله، به خصوص شهدای گرانقدر دوران دفاع مقدس را هویدا سازد. چه بسا قلم‌ها نیز نمی‌تواند، شکوه و عظمت آنان را ترسیم کند. چه بسا، زبان‌ها هم از بیان آن همه شگفتی‌های بی‌نظیر آنان الکن است. چون با پیاله نتوان اقیانوس را پیمانه کرد. پندار ما از مجد و کرم‌شان هر قدر که باشد، توهمی بیش نیست. در بیان مقام با عظمت این مجاهدان راستین به جمله‌ای از فرمایشات امام و مراد شهیدان بسنده می‌کنیم که فرموده‌اند: «چه گویم و چه نویسم که خاموشی بهتر و شکستن قلم اولی‌تر است». در این شماره از شاهد یاران باز به یاد یاری از دیار مردان پاک دلی شتافتیم که دل‌ها را شیفته نسیم روح بخش خود کرده بود، تا شاید از خرمن فضایل بیشمار و برکات ماندگار شهید گرانقدر مهدی زین الدین خوشه چینی کنیم.

به بازگویی یاد و خاطرات بزرگ مردی از سال‌های عشق و ایثار برآمدیم که اغلب کسانی که آقا مهدی را شناختند و از نزدیک با او همکاری داشتند، او را فرمانده دل‌ها خوانده‌اند. سردار توانمندی که همچون مولای خود علی بن ابی طالب (ع) از شیران روز و نیایش گران شب بود. فرماندهی که با اشاره دست، سیل خروشان رزمندگان بسیجی را به حرکت در می‌آورد، و حماسه می‌آفرید، و در دل دشمن زبون رعب و وحشت ایجاد می‌کرد. شب‌ها را تا سحر به نیایش سپری می‌کرد، و بسان شبینم، اشک شوق می‌ریخت. همچون ستارگان درخشنده‌ای بود که در شب‌های سیاه، راه رهپویان را منور می‌ساخت. به یاد رفتارها و راه‌کارهای عاشقانه بزرگ مردی برآمدیم که فقط در برابر تنها معبودش بر سجاده خاک پیشانی می‌سایید، و با خلوص نیت، عشق و ایثار را نثار آفریدگار همه پاکی‌ها می‌کرد.

در یکی از روزهای پاییزی آبان سال ۱۳۶۳ زمین به آسمان بالید که پیکر مرد آسمانی را در آغوش گرفته است. آقا مهدی سردار همه خوبی‌ها و مهربانی‌ها بود که به چه گونه زنده بودن عینیت بخشید، و رمز جاودانگی را به یادگار گذاشت. مقام و موقعیت را صفر شمرد، و تقرّب به درگاه ربوبیت را نهایت آرزوی خود قرار داد. چون دلی دریایی و روحی آسمانی داشت، همه افراد خاص و عام جامعه شیفته ساده





پیام تسلیت مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای به مناسبت شهادت سردار دلیر سپاه اسلام مهدی زین الدین

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، که در زمان شهادت شهید مهدی زین الدین، ریاست جمهوری اسلامی ایران و ریاست شورای عالی دفاع را برعهده داشتند، در پرتو ارج نهادن به مقام این شهید بزرگوار و قدردانی از خدمات چندین ساله این فرمانده جوان طی پیامی به شهید والا مقام اسماعیل صادقی، جانشین شهید زین الدین در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)، از مقام ایشان تجلیل به عمل آوردند. متن پیام بدین شرح است:

«برادر اسماعیل صادقی، مسئول ستاد لشکر ۱۷ قم. متقابلاً شهادت سردار شجاع اسلام مهدی زین الدین و برادر فداکارش مجید را به یکایک افراد و فرماندهان آن لشکر و به همه فرماندهان سپاه پاسداران تبریک و تسلیت می‌گویم. بی شک این خون‌های پاک، همگان را در پیگیری هدف‌های بزرگ اسلامی مصمم‌تر و بازوی پرتوان رزمندگان را نیرومندتر می‌سازد».

سید علی خامنه‌ای
رئیس جمهوری اسلامی ایران
۱۳۹۳/۹/۶

معظم له همچنین در پیام دیگری خطاب به مسئولان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) فرمودند: «سردار شهید این لشکر، شهید مهدی زین الدین که به حق می‌توان گفت از ستارگان درخشان بود، با فقدان خود ما را داغدار کرد».



بخش‌هایی از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های معظم شهیدان، جانبازان و ایثارگران استان شهید پرور قم در حرم حضرت فاطمه معصومه (س)

گل‌های شهیدشان، آنها نیز معامله با خدا را باور دارند و رهرو واقعی راه زینب کبری (س) هستند. باید این ایمان اقتدار آفرین را قدر بشناسیم و آن را پشتوانه پیشرفت‌های علمی، فناوری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دهیم.

حضرت آیت الله خامنه‌ای با یادآوری طرح‌ها و اقدامات فراوانی که دشمنان و دنباله‌روهای آنان در داخل کشور در سال‌های پس از رحلت امام (ره) برای تضعیف ایمان و اعتقادات ملت انجام دادند افزودند: «مخالفان ملت ایران از آن طرح‌ها چیزی جز ناکامی عایدشان نشد، و از این پس نیز به هیچ نتیجه‌ای نخواهند رسید. جوانان کشور، جوانانی بسیار خوب و پاک هستند و این نسل جوان که در فضای ایمان و اعتقادات ملت رشد کرده، نسلی پر برکت و همچون جوانان اوایل انقلاب آماده ایثار و فداکاری است».

رهبر انقلاب اسلامی در بخش دیگری از سخنان‌شان شهر قم را با شش هزار شهید و ۱۱ هزار جانباز و ستارگان نامدار شهیدش همچون مهدی زین الدین، اسماعیل صادقی و حیدریان، شهری سرآمد خواندند و انتساب به شهیدان را برای همه بازماندگان آنان بویژه فرزندان شهیدان باعث افتخار و عزت دانستند.

مادر شهیدان مهدی زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و مجید زین الدین هم در این دیدار تأکید کرد: با شهیدان پیمان می‌بندیم همچون آنان به ولایت فقیه و دیگر ارزش‌های اسلامی و انقلابی همواره وفادار باشیم. ■

و دیگر ایثارگران، پیشوایان و طلایه داران جبهه حقند و اعتقاد به شهادت و باور معامله با خدا را عملاً به مردم این سرزمین آموخته‌اند. وقتی یک ملت و جوانانش، این گونه به ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا باور پیدا می‌کنند، طبیعتاً از اقتدار و عزت و عظمتی که وعده صدق الهی است، برخوردار می‌شوند و به همین دلیل ملت ایران، امروز از همه ملت‌های دیگر قوی‌تر و با عظمت‌تر است».

ایشان در ادامه سخنان‌شان افزودند: «صف دوم عوامل عظمت بخش ملت ایران، متعلق به پدران صبور، مادران دلسوخته، فرزندان فهیم و همسران گرانقدر شهیدان است که در مقابل حادثه به ظاهر تلخ از دست دادن عزیزانشان، احساس عزت و افتخار کردند و نشان دادند که همچون دسته

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی روز ۱۳۸۹/۰۷/۲۸ در دیدار پرشور خانواده‌های معظم شهیدان، جانبازان، و ایثارگران استان قم که در مقاطع حساس قبل و بعد از انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس نقش پیشگامی در دفاع از اسلام و مرجعیت دینی داشته‌اند، فرمودند: «اعتقاد به شهادت، و ایمان به ایثار و معامله با خدا رمز اقتدار حقیقی ملت ایران است. این ملت بزرگ در پرتو این عوامل عزت آفرین، در مقابل زیاده خواهی‌های استکبار همچنان مستحکم خواهد ایستاد. و لحظه‌ای از آرمان‌های خود کوتاه نخواهد آمد، و در مقابل عربده‌های زورگویان مقاومت خواهد کرد».

رهبر انقلاب اسلامی در این اجتماع معنوی که با یاد افتخار آفرین شهیدان معطر شده است، شهادت را موضوعی بسیار عمیق دانستند و افزودند: «اعتقاد به شهادت و باور به عظمت شهیدان، عمق معنوی شخصیت و هویت یک ملت است. ایمان، احساسات دینی و شجاعت مردم و صبر و استقامت خانواده‌های والامقام شهدا باعث حل شدن مسئله شهادت برای ملت ایران شده است. باید در این نکته اساسی بیندیشیم که ملت ایران بدون برخورداری از ابزارهای پیچیده نظامی و امکانات وسیع تبلیغاتی، چگونه و به کدام دلیل در چشم ملت‌ها اینگونه عزیز، پرجاذبه و مقتدر گشته و در حوادث گوناگون جهان تأثیر گذار شده است؟».

مقام معظم رهبری با اشاره به تأثیر بی‌نظیر شهیدان در عظمت ملت ایران افزودند: شهیدان، جانبازان

● رهبر انقلاب اسلامی شهر قم
● را با شش هزار شهید و ۱۱
● هزار جانباز و ستارگان نامدار
شهیدش همچون مهدی
زین الدین، اسماعیل صادقی
و حیدریان، شهری سرآمد
خوانده و انتساب به شهیدان را
برای همه بازماندگان آنان بویژه
فرزندان شهیدان باعث افتخار و
عزت دانستند



شهید مهدی زین الدین از ولادت تا شهادت

تدوین: حسن خامه یار

درآمد

عشقی پاک آغاز می‌شود، و سرانجام مردی از تبار عاشورا ئیان، دیده به جهان می‌گشاید. یاسمنی از سرزمین دلاور مردان آسمانی شکفته می‌شود. بزرگ مردی چون یوسف کنعان، شقایق‌ها به شکوه و زیبایی او می‌بالند. سحر گاهان بر گلستان خرم و پویا شبنم می‌افشانند. او همچون ستاره‌ای درخشان، با زمزمه‌های عاشقانه‌اش به بیابان‌های خشک و سوزان روح می‌بخشد. اما این مرد آسمانی طاق زبستن روی زمین خاکی را ندارد. زود هنگام به صف کبوتران مهاجر می‌پیوندد. تا در جایگاه رستگاران (عند ملیک مقتدر) قرار گیرد. چرا که مقام و جایگاه زودگذر دنیوی که بسیاری از افراد شیفته آن هستند، برای او اهمیتی ندارد. هر چند از این خاک آفریده شده است، اما آسمانی و الهی و اخروی می‌اندیشد. وقتی ذات و ماهیت خود را شناخت، به فکر عروج برآمد. کسانی که مهدی را دیده‌اند، عشق مهربانی، فروتنی، معرفت، فداکاری و شجاعت را شناخته‌اند.

جنگی که در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ توسط دیکتاتور معدوم عراق به جمهوری اسلامی ایران تحمیل شد، پیدایش اسطوره‌های جاودانه‌ای را در پی داشت که جز در صدر اسلام، هرگز تاریخ بشریت وجود چنین اسطوره‌های زنده همچون مهدی زین الدین را به خود ندیده است. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، کینه دیرینه دشمنان اسلام بر ضد ایران اسلامی به اوج رسید، و نشانه‌های عملی این کینه توی به بالاترین شکل در جنگ تحمیلی، بر ضد ملت شجاع و به پا خاسته ایران شکل گرفت. دشمنان، این جنگ را با هدف نابودی انقلاب اسلامی به راه انداختند، ولی مردم فداکار و جان بر کف ایران همان گونه که در جریان پیروزی انقلاب، امام (ره) را یاری کردند، در این جنگ که در تاریخ جنگ‌های دنیایی نظیر است، بنیانگذار جمهوری اسلامی را نیز در برابر قدرت‌های استکباری شرق و غرب یاری کردند. در نتیجه این دفاع مقدس و بر اثر خون‌های شهیدان رشید و گرانقدر ملت ایران به ویژه خون شهیدان مهدی و مجید زین الدین که از نوادگان «شهید ثانی» بودند، پیروزی‌های بزرگی نصیب ملت ایران شد که در پی آن تمامیت ارضی و استقلال کشورمان محفوظ ماند، و از آن پس هیچ کسی اندیشه تجاوز به خاک کشورمان را به سر راه نخواهد داد.

و یقین به ابا عبد الله الحسین (ع) نداشته باشد. بانو اسلام دوست با مهر و محبت مادرانه عقاید اسلامی را به فرزندان‌ش آموخت و نبوغ و استعدادشان را شکوفا کرد. به طوری که هنگام شیردان فرزندان، واجب می‌دانست با وضوء باشد، تا فرزندان پاک، سالم و رستگار تحویل جامعه دهد. این روش اعتقادی موجب شده بود فرزندان ایشان از جمله آقا مهدی از دوران کودکی با قرآن انس بگیرد و بدون معلم و استاد آیات کلام الله مجید را حفظ نماید. مرحوم حاجی عبد الرزاق شیخ زین الدین در خاطرات شیرین خود درباره همسرش چنین نقل کرده است: «خداوند همسری دانا، متدین و عالم نصیب کرد و پنج فرزند، دو پسر و سه دختر به من عنایت کرد که چهار فرزند در تهران متولد شدند».

● حاجی عبد الرزاق زین الدین،
● خواهر زاده آیت الله طیب،
● صاحب تفسیر «اطیب البیان» و
مادر ایشان که مادر بزرگ شهید
مهدی زین الدین بود، از سادات
میر محمد صادقی اصفهان است.
جد بزرگ شهید مهدی زین الدین
نیز شیخ زین الدین بزرگ که از
علمای عالی مقام اصفهان بود،
که به داشتن کرامات شهرت
داشت.

حاجی عبد الرزاق در خصوص شیوه آموزشی و تربیتی فرزندان خود براساس موازین اسلامی می‌گوید: «فرزند کوچکم مجید دو ساله بود که از تهران به خرم آباد مهاجرت کردم. فرزندانم تا دوره دبستان زیاد مشکلی نداشتند. ولی موقعی که به دبیرستان راه یافتند، رنج‌ها شروع شد. رژیم طاغوت با حجاب مبارزه می‌کرد. بارها دخترم را به

شهید مهدی زین الدین در روز ۱۸ مهرماه سال ۱۳۳۸ در کانون گرم خانواده متدین و انقلابی زین الدین در خیابان ری در جنوب تهران تهران دیده به جهان گشود. مرحوم حاجی عبد الرزاق شیخ زین الدین پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین از خاندان بزرگ شهید ثانی است که در روز اول مهرماه سال ۱۳۱۱ در خانواده‌ای مشهور به علم و ادب و دانش در شهر اصفهان تولد یافت. حاجی عبد الرزاق از پیروان مکتب خونین حسینی (ع) است که از سن جوانی مبارزه با رژیم پهلوی را آغاز کرد و بارها به زندان افکنده شد، یا در شهرهای دور افتاده ایران مانند سقز در استان کردستان و اقلید در استان فارس به تبعید رفت. حاجی عبد الرزاق، خواهر زاده مرحوم آیت الله طیب، صاحب تفسیر «اطیب البیان»، و مادر ایشان که مادر بزرگ شهید مهدی زین الدین بود، از سادات میر محمد صادقی اصفهان است. شهید مهدی زین الدین نوه میرزا حسین شیخ زین الدین، فرزند حاج محمد علی شیخ زین الدین، و جد بزرگ ایشان شیخ زین الدین بزرگ که از علمای عالی مقام اصفهان بود، و به داشتن کرامات شهرت داشت.

بانو زینب اسلام دوست، مادر شهیدان مهدی و مجید زین الدین، بانوی مکتبی و معلم قرآن کریم است که همواره دوش به دوش همسر خود بار سنگین مبارزه با طاغوت و تربیت فرزندان نیکونامی را در طول زندگی درخشان و سرشار از صفا و صمیمیت را به رغم مشکلات فراوان بر دوش داشته است. ایشان همواره مأنوس با قرآن و احکام دین مقدس اسلام بوده و برای تربیت فرزندان مؤمن و متعهد و پیرو مکتب عاشورا یی کوشش فراوانی به عمل آورده است. این آموزه همواره ملاک عمل شهید زین الدین در راهکار زندگی بوده به گونه‌ای که در وصیتنامه خود تأکید کرده: «اولین شرط لازم برای پاسداری از حریم اسلام، اعتقاد به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی‌تواند پاسداری از اسلام کند، در حالی که ایمان

هم بود، مملو از جمعیت شده بود. آقایی به نام کریم ساعت ساز که پسر او هم از دوستان مهدی بود، قرآن و روضه خواند. مأموران هم با لباس نظامی و شخصی مسجد را محاصره کرده بودند. مردم هم واقعا شجاعت نشان داده و در این مراسم شرکت کرده بودند.

آقا مهدی در کوران انقلاب بازوی توانمند پدر و سایر انقلابیون خرم آباد شده بود. در شبی که مأموران امنیتی به کتابفروشی حاجی عبد الرزاق زین الدین ریختند، آقا مهدی بیدرنگ به خانه زنگ زد و از مادرش خواست چنانچه کتابهای ضد رژیم و اطلاعیههای امام خمینی (ره) در دسترس قرار دارد، همه آنها جمع آوری و پنهان نماید. مادر فقط دو کتاب را فراموش کرده بود پنهان نماید. وقتی مأموران به خانه ایشان یورش بردند و بازرسی را شروع کردند، مادر آن دو کتاب را در لابه لای وسائل چرخ خیاطی پنهان کرد و پشت چرخ خیاطی نشست تا به دست مأموران نیفتد. مأمور ساواک که گزارش بازرسی را یادداشت می کرد، در همان حال به مادر مهدی زین الدین گفته بود: «تعجب آور است. خانه هایی را که بازرسی کردیم، همه می ترسیدند و می لرزیدند. ولی شما عادی هستید و خیاطی می کنید».

مادر آقا مهدی در جواب گفته بود: «ندزد، نترسد. ما کاری نکرده ایم که بترسیم».

خداوند فرزندان با استعداد و با هوش سرشاری به خانواده زین الدین عنایت فرموده بود. وقتی مهدی به دبیرستان راه یافت، حدود دو سال از سایر همکلاسی ها کوچکتر بود. در آن مرحله نوجوانی به مطالعه کتابهای علمی، مذهبی و تاریخی علاقمند بود. از زمان کودکی شجاع و نترس بود. نظر به این که کتابفروشی پدرش همیشه زیر نظر مأموران

● میزان آگاهی و شناخت مهدی
● زین الدین جوان از مسائل دینی
● و سیاسی در پرتو همنشینی با شهید محراب آیت الله مدنی
افزایش یافت و ایشان روح تشنه خود را با رهنمودهای هدایت گرانه آن شهید بزرگوار سیراب کرد. همیشه از خاطرات همنشینی با آن حضرت یاد می کرد و رشد فکری خود را مدیون آن فقید سعید می دانست

مهدی نو جوان، در سنگر مبارزه در خرم آباد

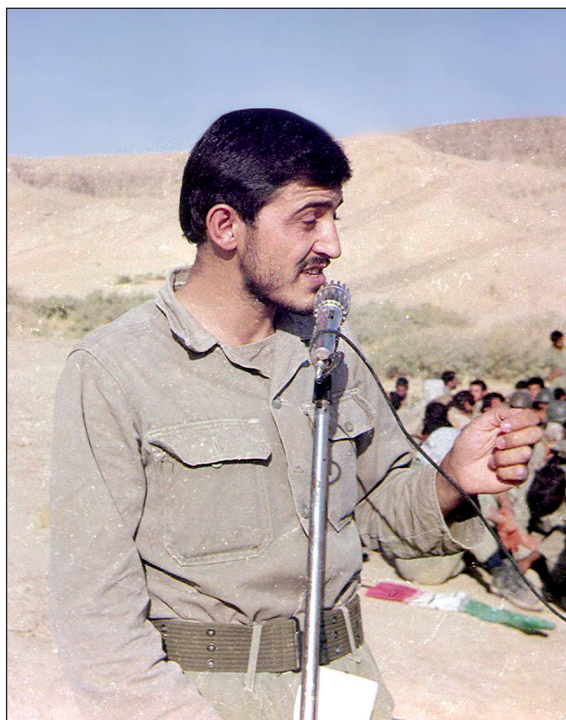
در آستانه آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره)، مهدی زین الدین مرحله دبیرستان را می گذراند، و در ادامه روند مبارزات سیاسی پدر خشم و کینه عمیقی نسبت به رژیم پهلوی پیدا کرده بود. در آغاز سال ۱۳۵۶ زمانی که دستور عضوگیری همگانی در حزب رستاخیز از سوی رژیم شاه صدر شده بود، شهید زین الدین از این دستور سرپیچی کرد، و با توجه به سوابق مبارزاتی پدر که همیشه در زندان و یا در حال تبعید بود، عوامل رژیم پهلوی مهدی را از ادامه تحصیل در دبیرستان منع کردند. ایشان ضمن انصراف از ادامه تحصیل به طور جدی حفظ سنگر مبارزه پدر را بر عهده گرفت و کتابفروشی پدر تبعیدی را در خرم آباد اداره کرد. چون در آن شرایط خفقان آمیز پدر شهیدان مهدی و مجید به اتهام حمایت از قیام مردمی و توزیع بیانیه های امام خمینی (ره) از خرم آباد به سقز و پس از گذشت مدتی به اقلید فارس تبعید شده بود.

در حقیقت تلاش ها و فعالیت های شهید مهدی زین الدین و پدر نستوه و مبارز ایشان در پرتو روند حرکت شتابان انقلاب اسلامی ابعاد گسترده تری به خود گرفت، و باعث شد مهدی نقش فعالی در مبارزات مردم خرم آباد داشته باشد. مرحوم حاجی عبد الرزاق زین الدین در این خصوص گفته است: «وقتی برای شهدای قم مراسم چهارم برگزار کردیم، آقا مهدی و دوستان او با تلفن منزل به مغازه ها اطلاع می دادند که فردا یا پس فردا باید تعطیل کنید و پرچم سیاه بزنید. اما پس از گذشت چند روز اطلاع یافتیم که تلفن منزل مان در کنترل مقام های امنیتی وقت بوده و همه صداها ضبط می شده است. در مراسم روز چهارم هیچ واعظی حاضر نشد منبر برود، و هیچ قاری حاضر نشد قرآن بخواند. سالن مسجد جامع خرم آباد که حوزه علمیه

جرم داشتن حجاب از کلاس درس بیرون کردند. این موجب شد تا دخترم را در یک دبیرستان خصوصی بگذارم و با مدیرش که گرایش مذهبی داشت صحبت کردم و ایشان از دخترم دفاع کرد. دخترم توانست که با حجاب دیپلم بگیرد، ولی دختر دیگرم نتوانست. عوامل رژیم پهلوی اصرار داشتند که روسری و چادر را از سر دخترانم بردارند. چون این را مخالف دستورات پیامبر اکرم (ص) و حرام می دانستیم، دخترم ترک تحصیل کرد. فرزندانم با محیط آلوده ای رو به رو بودند، تمام هم و غم من این بود که بدانم بچه ها با چه کسی رفیقند. تلاش می کردم که صحیح تربیت شوند و خدای نکرده در آن محیط خفقان و فساد تحت تأثیر قرار نگیرند».

شهید بزرگوار مهدی زین الدین، مرحله دبستان را می گذراند که خانواده اش به خرم آباد منتقل شدند، ایشان با توجه به مبارزات خستگی ناپذیر پدر که هرچند مدت یکبار دستگیر و به زندان ساواک و اطلاعات شهربانی افکنده می شد، در اوقات بیکاری به پدرش که کتابفروشی داشت، کمک می کرد و به عنوان فرزند ارشد خانواده مادر را در امور زندگی دلداری می داد. یکی از نعمت های بزرگی که خداوند متعال به این خانواده ارزانی داشت، همنشینی با علمای دینی خرم آباد از جمله اولین شهید محراب حضرت آیت الله مدنی بود، که از همدان به لرستان تبعید شده بود. ایشان ضمن این که سرپرستی حوزه علمیه خرم آباد را بر عهده گرفته بود، عشق و علاقه خاصی به تربیت جوانان، و لزوم برگزاری جلسات روشنگرانه برای آنان در مساجد سطح شهر داشت. بر این اساس این دو خانواده همفکر و همگام یعنی آیت الله مدنی و زین الدین با یکدیگر ارتباط عمیقی برقرار کردند که برای پرورش فکری و استعداد های شهید مهدی زین الدین بسیار سودمند بود. گفتنی است که روابط و رفت و آمد خانوادگی میان این دو خانواده معظم همچنان ادامه دارد.

با این وصف میزان آگاهی و شناخت مهدی زین الدین جوان از مسائل دینی و سیاسی در پرتو آشنایی و همنشینی با شهید محراب آیت الله مدنی افزایش یافت، و ایشان روح تشنه خود را با رهنمودهای ارزنده و هدایتگرانه آن شهید بزرگوار سیراب نمود. به همین دلیل همیشه در جلسات عمومی و خصوصی از خاطرات همنشینی با آن حضرت یاد می کرد و رشد فکری خود را مدیون آن فقید سعید می دانست. حاجی عبد الرزاق زین الدین پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین نیز در بخشی از خاطرات خویش درباره میزان تأثیر گذاری اولین شهید محراب بر خاندان خود هنگام سکونت در خرم آباد چنین نقل کرده است: «وجود آیت الله مدنی روی آقا مهدی، و بچه ها و خانواده تأثیر بسیار گذاشت که هنوز هم هست. جا دارد به خاطر نعمت هایی که خدا به ما داده او را شکر کنم. افتخار می کنم که با علماء و چنین مردم با خدایی آشنا شدم. پای منبرهای علماء می نشستیم و با علاقه به حرف هایشان گوش می دادیم».





نهاد مقدس به ایشان واگذار شد.

شهید مهدی زین الدین در زمان کوتاه مسئولیت اداره واحد اطلاعات سپاه، غائله گروهک ضد انقلابی و آمریکایی حزب خلق مسلمان در شهر خون و قیام به وجود آمد، و این شهید گرانمایه که از آگاهی و بینش سیاسی شایسته برخوردار بود، با ایفای نقش فعال و سازنده توطئه‌های پیچیده این گروهک را خنثی کرد. در نتیجه این برخورد آگاهانه خانه‌های تیمی حزب خلق مسلمان در قم شناسایی و رهبران و اعضای برجسته آن بازداشت و اسناد مهمی از میزان فعالیت این گروهک در برخی دیگر از شهرهای ایران اسلامی به دست آمد.

● ● ● انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید، مهدی نو جوان بیدرنگ وارد جهاد سازندگی شد، و در خدمت به آرمان‌های انقلاب همت گماشت. سپس یکی از اعضاء هیأت پنج نفره بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم را تشکیل دادند، و آن‌گاه مسئولیت واحد پذیرش، سپس واحد اطلاعات را به عهده گرفت

شهر قم هجرت کرد، و سکونت در جوار بارگاه ملکوتی حضرت فاطمه معصومه (س) را برگزید. چه پدر پیش از فرزند از شرایط نابسامان و سردرگمی رژیم پهلوی که در آستانه سقوط حتمی قرار گرفته بود، استفاده کرد و از آخرین تبعیدگاه خود در اقلید فارس به قم آمد. مهدی نیز بیدرنگ همراه سایر اعضای خانواده از خرم آباد به قم هجرت کرد و به مبارزات مردم شهر شهید پرور خون و قیام پیوست.

چون انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، مهدی نو جوان بیدرنگ وارد نهاد جهاد سازندگی شد، و در خدمت به آرمان‌های انقلاب همت گماشت. سپس عضو یکی از هیئت پنج نفره بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم را تشکیل دادند، و آن‌گاه مسئولیت واحد پذیرش را به عهده گرفت. مهدی زین الدین در پرتو وظیفه شرعی و اجتماعی خود برای حراست و پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی، شب‌ها را همراه بچه‌های انقلابی این نهاد به گشت زنی و تأمین امنیت این شهر حساس و خنثی سازی توطئه‌های عناصر ضد انقلابی می‌پرداخت، که شماری از آنان توسط ایشان بازداشت شدند. اما دیری نباید که آقا مهدی بنا به پیشنهاد اعضای هیئت پنج نفره فرماندهی سپاه پاسداران قم، مسئولیت واحد اطلاعات این

ساواک بود، روزی که پدر برای صرف ناهار به خانه رفته بود، یک پلیس مخفی به سراغ آقا مهدی ۱۲ ساله در کتابفروشی رفته بود و از او پرسیده بود: اگر روزی ولیعهد مملکت بشوی چه کار می‌کنی؟ مهدی بیدرنگ به آن پلیس سبیل کلفت چنین پاسخ داده بود: اگر خیلی پر حرفی کنی دستور می‌دهم سبیل‌های تو را بزنند. این جمله بر روحیه آن پلیس اثر منفی گذاشت و بیدرنگ به سلمانی رفت و سبیل‌های خود را کوتاه کرد. وقتی حاجی عبد الرزاق زین الدین به کتابفروشی بازگشت، پلیس مزبور نزد او آمد و گفت: به دستور پسران رفتم سبیل‌های خود را کوتاه کردم.

شهید مهدی زین الدین به رغم تأکید پدر بر لزوم ادامه تحصیل و کسب علم، اما ایشان این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد: «من باید سنگر مبارزه پدرم را حفظ کنم». به همه اقوام و دوستان گفته بود که ساواک و رژیم پهلوی می‌خواهند این سنگر (کتابفروشی) را خالی کنند و مبارزه‌ای را که پدرم از سال‌ها پیش آغاز کرده به تعطیلی بکشانند. می‌خواهم کتابفروشی باز باشد و مبارزه را ادامه بدهم. آقا مهدی در تابستان سال ۱۳۵۶ در سن ۱۶ سالگی دیپلم گرفت و برای شرکت در آزمون سراسری راهیابی به دانشگاه حدود شش ماه درس خواند. آقا مهدی از هوش سرشار و استعداد کم نظیر برخوردار بود. به طوری که در سن پنج سالگی در دبستان ثبت نام کرد و کلاس ششم ابتدایی را در سن ده سالگی به پایان رساند. مهدی ضمن ادامه تحصیل، کتابفروشی پدر را نیز اداره می‌کرد، و سرپرستی سایر اعضای خانواده را هم در شرایطی که پدر در تبعیدگاه به سر می‌برد، به عهده ایشان بود.

در پرونده درخشان مبارزات خستگی ناپذیر حاجی عبد الرزاق زین الدین پدر شهید مهدی زین الدین به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و به اتهام مبارزه با سلطنت پهلوی حدود ۱۸ مورد محکومیت زندان و تبعید وجود داشت، که آخرین حکم ایشان در بیدادگاه رژیم پهلوی، تبعید سه ساله به شهرهای سفر در استان کردستان و سپس به اقلید در استان فارس بود. پدر در خصوص نقش پسر در این مبارزه گفته است: «آقا مهدی در کوران مشکلات و مبارزات، مشاور و دستیار ما بوده است. خیلی مطیع ما بود. همان طور که در جنگ مطیع فرماندهان بود. هرگاه احساس می‌کرد وظیفه است با آن صلابتی که داشت می‌پذیرفت. در خانواده و در زندگی احساس مسئولیت می‌کرد. احساس وظیفه کرده بود که قید دانشگاه را هم بزند تا سنگر کتابفروشی را که مرکز توزیع مطبوعات، کتاب، تماس با توده مردم بود حفظ کند».

مهاجرت به قم و آغاز مرحله تازه در روند مبارزه

خانواده شهید مهدی زین الدین در آبان سال ۱۳۵۷ در نتیجه روند شتابان تحولات انقلاب اسلامی به

هستند و برای عملیات آماده می‌شوند، مشکلات و کمبودهایی داشته باشند، پس من باید سری به این نیروها بزنم. اما نفسم می‌گفت: تو که تازه از مأموریت باز می‌گردی و خانواده‌ات در اهواز تنها هستند، باید برگردی نزد آن‌ها. نگران تو هستند! دعوا همین طور ادامه داشت که ماشین را به طرف لشکر سر و ته کردم و رفتم لشکر و تا ساعت یک و نیم بامداد آن جا ماندم. بعد از آن که همه نیروها به خواب رفتند، برخاستم و برای دیدن خانواده به طرف اهواز حرکت کردم».

این مرد بزرگوار چنین نمونه‌هایی را در زندگی بسیار داشت. همیشه به فکر نیروهای تحت امر خود بود! در این اندیشه بود که راه‌هایی بیابد تا بتواند بهتر از آن‌ها استفاده کند. ایشان برای آموزش اهمیت ویژه‌ای قایل بود. پرسنل را تک تک به نام می‌شناخت. و به هر کسی در خور شأن او احترام می‌گذاشت. بعضی را با اجبار به مرخصی می‌فرستاد و می‌گفت: من اینها را می‌شناسم. این افراد در آینده سرداران اسلام خواهند بود. عین جمله شهید زین الدین این بود: «من این افراد را برای روز مبدا در آب نمک می‌گذارم». ایشان در فاصله میان عملیات‌ها سعی می‌کرد همه احتیاجات پرسنل را اعم از مرخصی و تدارکات برآورده کند، تا هنگام عملیات مجموعه‌ای که با ایشان کار می‌کنند سرحال و باشور و اشتیاق به دفاع از اسلام و مسلمین بپردازند.

شهید بزرگوار مهدی زین الدین قبل از عملیات ثامن الائمه (ع) که به شکسته شدن محاصره آبادان منجر شد، در معاونت اطلاعات و عملیات قرارگاه مقدم جنوب سپاه (قرارگاه کربلا)، در جوار سردار شهید حسن باقری فعالیت می‌کرد، و یکی از عناصر بسیار مهم اطلاعات و عملیات قرارگاه بود که مجموعه نیازمندی‌های اطلاعاتی فرماندهان و واحدهای عمل کننده را تأمین می‌کرد. بعد از عملیات ثامن الائمه و عملیات طریق القدس که خداوند متعال پیروزی بزرگی به رزمندگان اسلام ارزانی داشت، فرماندهان قرارگاه‌های جبهه جنوب از جمله آقا مهدی به دیدار حضرت امام (ره) فرمانده کل قوا رفتند، تا برای برنامه ریزی و آماده سازی عملیات فتح المبین دستورات لازم را از محضر ایشان بگیرند. سرانجام این عملیات با موفقیت انجام شد.

شهید زین الدین تا آن روز همچنان مسئولیت اطلاعات و عملیات قرارگاه کربلا را به عهده داشت. قرارگاه کربلا وقتی می‌خواست برای عملیات بیت المقدس آماده شود، لازم دانست خطوط پدافندی عملیات قبلی خود را به واحد دیگری واگذار کند. به همین منظور تیپ ۱۷ قم به فرماندهی شهید مهدی زین الدین تشکیل شد، و برای شرکت در عملیات بیت المقدس، از منطقه عملیاتی فتح المبین به منطقه عملیاتی بیت المقدس اعزام شد، تا در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت نماید.

در آن برهه و در آستانه عملیات رمضان مهدی زین الدین به دلیل شایستگی و استعداد فوق العاده و تجربیاتی که از عملیات‌های پیشین کسب کرده بود،

آمده توسط رزمندگان اسلام در عملیات فتح المبین و بیت المقدس مرهون تلاش و زحمات آقا مهدی و همکاران ایشان در زمان تصدی مسئولیت اطلاعات و عملیات سپاه دزفول و محورهای عملیاتی غرب کرخه بوده است.

سردار سرتیپ پاسدار محمد جعفر اسدی فرمانده پیشین نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره نقش شهید مهدی زین الدین در روزهای اول جنگ گفته است: ایشان در اولین روزهای دفاع مقدس، در آن غربت نیروهای اسلام، کار بسیار مهم و ارزشمندی را شروع کرده بود. در آن زمان آقا مهدی مسئولیت شناسایی منطقه وسیع دزفول را به عهده داشت. در آن روزها هر چه بیشتر با این شهید گرانقدر آشنا و مأنوس می‌شدم، انصافاً در دل من جایگاه بیشتر و وسیعتری به خود اختصاص می‌داد. به یاد دارم که ایشان چه قدر دلباخته بسیجیان تحت فرماندهی خود بود. آقا مهدی روزی به من گفت: فلانی، من دیروز با خودم دعوایم شد.

پرسیدم: چه طور...؟

گفت: «از اندیشم که عبور می‌کردم دعا بین عقل و نفسم شروع شد. طوری که تا چند کیلومتر در طول جاده با هم کلنجار می‌رفتند. عقلم می‌گفت: ممکن است این نیروهایی که الآن در اردوگاه

● با آغاز تهاجم گسترده نظامی
● دشمن بعثی به میهن اسلامی
● در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹
مهدی زین الدین یک دوره آموزش نظامی کوتاه مدت را گذراند، سپس همراه یک گروه صد نفره از سپاهیان و بسیجیان جان بر کف شهر قم راهی جبهه نبرد شد، تا با دشمن متجاوز به مقابله برخیزد

سپاهیان و بسیجیان جان بر کف شهر قم راهی جبهه نبرد شد، تا با دشمن متجاوز به مقابله برخیزد.

مرحوم حاجی عبد الرزاق، پدر مهدی زین الدین در این باره گفته است: «موقعی که مهدی به جبهه رفت، از دزفول برای خانواده نامه می‌داد. نمی‌دانستم در دزفول چه کاره شده است؟ روزی بار به دزفول رفتم تا ایشان را ببینم. در مرکز سپاه دزفول سراغ ایشان را گرفتم که بچه‌ها گفتند ایشان جلسه دارد. مدتی در حیاط سپاه منتظر نشسته بودم که ناگهان دیدم آقای محسن رضایی از جلسه بیرون آمد. بعد هم چند نفر دیگر بیرون آمدند. متعاقب آنان آقا مهدی بیرون آمد و با من رو بوسی و احوالپرسی کرد، و مرا همراه خود به داخل ساختمان برد. از اتاقی مدارک و اوراق دیگر دوربین برداشت. گویا خیلی مشغول بود و در آن اتاق دنبال چیزی می‌گشت. حدود پنج دقیقه با من صحبت کرد و گفت: پدر من عذر می‌خواهم. جایی کار دارم و باید بروم. بعد سوار موتورسیکلت شد و رفت».

حاجی عبد الرزاق در ادامه بیان خاطرات خود افزود: بعد از گذشت مدتی اطلاع پیدا کردم که ایشان مسئول اطلاعات و عملیات جبهه جنوب بوده و بعد از جلسه لابد مأموریتی داشته که باید می‌رفته است. شنیده بودم که شب‌ها به تنهایی به صفوف دشمن رخنه می‌کرد و اطلاعات به دست می‌آورد. گاهی به تنهایی در یک شهر جنگ زده به سر می‌برد. روزهای دراز نه غذا می‌خورد و نه استراحت می‌کرد. بیشتر به شناسایی و تجسس و جمع آوری اطلاعات مشغول بود».

شهید مهدی زین الدین پس از گذشت مدتی مسئول یگان‌های اطلاعات و عملیات سپاه دزفول و سوسنگرد شد. در این مسئولیت‌ها با شجاعت و صف ناپذیر و ایمان خلل ناپذیر تا عمق مواضع دشمن نفوذ می‌کرد و با شناسایی دقیق و هدایت رزمندگان اسلام ضربات کوبنده‌ای بر پیکر لشکریان بعثی وارد می‌آورد. بخشی از موفقیت‌های به دست



شهید مهدی زین الدین پس از انتقال به قم برای خاکسپاری

● همسر شهید: مهدی همیشه
● آرزوی شهادت می‌کرد. در
● قنوت نماز این دعا را «اللهم
ارزقنا توفیق الشهاده فی
سبیلک» زمزمه می‌کرد. روزی
از او پرسیدم: خیلی دوست
داری شهید شوی؟ جواب داد:
خیلی! گفتم: شاید خدا این طور
نخواهد؟ گویی به ایشان الهام
شده بود که به زودی شهید
می‌شود

طور نخواهد؟ ولی مهدی با شوخی گفت: خدا باید
بخواهد من شهید شوم. گاهی از من می‌خواست در
قنوت نماز برای شهادت او دعا کنم. گویی به ایشان
الهام شده بود که به زودی شهید می‌شود. آخرین
بار که به قسم آمده بود، اظهار دلتنگی می‌کرد. به من
گفت: ممکن است این آخرین بار باشد که همدیگر
را می‌بینیم».

چگونگی انتصاب شهید زین الدین به فرماندهی تیپ ۱۷

بامداد روز ۱۳۶۱/۵/۲ جلسه‌ای در مقر ستاد
فرماندهی تیپ ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) تشکیل
شد و در آن مهدی زین الدین، جوان ۲۲ ساله به
فرماندهی تیپ معرفی شد. در این جلسه که تعدادی
از فرماندهان و مسئولان ستادی تیپ حضور داشتند،
شهید حسن درویش فرمانده پیشین تیپ به اهداف
تشکیل جلسه و تغییر و تحول در ساختارهای
جدید تیپ ۱۷ اشاره کرد و گفت: «همان طور که
اطلاع دارید، تصمیم فرمانده کل سپاه و نظر سایر
برادران سپاه این بود که تیپ‌ها و یگان‌هایی که در
اختیار مسئولین سپاه هستند و قبلاً بدون سازماندهی
و بدون تشکیلات عمل می‌کردند روی یک روال

عقد به زیارت حرم حضرت معصومه (س) و مزار
شهید مطهری و بعد از آن به گلزار شهدای قم رفتیم.
در شامگاه هم میهمانی کوچک خانوادگی داشتیم.
بامداد روز بعد آقا مهدی به جبهه بازگشت و پس
از گذشت حدود سه ماه به قم آمد و مرا به اهواز
منتقل کرد و زندگی مشترکمان را در آن شهر آغاز
کردیم».

شهید مهدی زین الدین پس از گذشت دو سال
زندگی مشترک در اهواز و در پی گسترش
دامنه جنگ و نقل و انتقال‌های مکرر لشکر ۱۷
علی بن ابی طالب (ع) به جبهه‌های غرب و جنوب
کشور، تصمیم گرفت خانواده‌اش را به قم بازگرداند.
اما یکسال از ازدواج این زوج جوان نگذشته بود که
خداوند دختری را به نام لیلا به آن دو نوجوان ارزانی
داشت، و با این تولد شیرینی زندگی‌شان افزایش
یافت. اما افسوس که این مجاهد مهاجر فی سبیل الله
هنگام تولد اولین و آخرین فرزندش حضور نداشت.
بانو منیره ارمغان در این باره چنین بازگو کرده است:
«شهید زین الدین قبل از تولد لیلا به من گفت که
امکان دارد برای تولد فرزندمان پیش شما نباشم.
خودتان را آماده کنید. خیال کنید من شهید شده‌ام. با
وجودی که ۴۰ روز از تولد لیلا گذشته بود، اما ایشان
خبر نداشت، تا این که شهید صادقی خبر تولد لیلا
را به پدرش می‌دهد».

مهدی زین الدین پس از مدتی به همسرش گفته
بود: «وقتی خبر تولد لیلا را شنیدم، خیلی خوشحال
شدم و یاد یکی از رزمندگان افتادم که صاحب
فرزند دختری شده بود. از او پرسیدم خدا به شما
چه فرزندی داده است؟ آرام جواب داد: دختری! به او
گفتم: بلند بگو خدا به من دختر داده، و دختر نعمت
خدا است. گویا وقتی آقا مهدی شنید که پدر شده
است، دو رکعت نماز شکر به جا آورده است. ایشان
همیشه آرزوی شهادت را می‌کرد. در قنوت نماز این
دعا را «اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک» زمزمه
می‌کرد. روزی از او پرسیدم: خیلی دوست داری
شهید شوی؟ جواب داد: خیلی! گفتم: شاید خدا این

تیپ ۱۷ قم را با صلاح‌دید فرماندهی سپاه پاسداران
توسعه داد، و آن را به لشکر تبدیل کرد، و نام مقدس
علی بن ابی طالب (ع) را بر آن نهاد. ایشان با مدیریت
و حسن تدبیر توانست این یگان را به لشکری
خط شکن و پیش‌تاز در میادین نبرد در جبهه‌های
مسطح جنوب و کوهستانی غرب کشور تبدیل کند.
پس از آزاد سازی خرمشهر، دستور عملیات محرم به
قرارگاه جنوب داده شد، و شهید زین الدین مأموریت
یافت پشت خطوط دشمن را در عمق خاک عراق
در منطقه دهلران شناسایی کند. ایشان به همراه گروه
شناسایی شبانه به پشت نیروهای عراقی می‌رفت
و منطقه را کاملاً شناسایی می‌کرد. در حقیقت آقا
مهدی در آن برهه یکی از فرماندهان شجاع و
دلاوری بود که سرشار از معنویت و اخلاص نیز
بود. در نتیجه این شناسایی‌ها بود، که عملیات محرم
با موفقیت به مورد اجرا گذاشته شد، و افزون بر آزاد
سازی شهرهای موسیان و دهلران و بخش عظیمی
از خاک میهن اسلامی، شهر زیبای عراق هم به
تصرف رزمندگان سپاه اسلام درآمد.

ازدواج مهدی زین الدین با منیره ارمغان

شهید مهدی زین الدین در خرداد سال ۱۳۶۱ در
سن ۲۳ سالگی در راه انتخابی از نوع دیگر بود،
او در این مرحله می‌بایستی شریک زندگی‌اش را
انتخاب نماید تا ایمانش را کامل کند. لذا پدر و مادر
آقا مهدی به خواستگاری بانو منیره ارمغان می‌روند،
و پس از موافقت پسر و دختر با تشکیل زندگی
مشترک، مراسم عقد خیلی ساده و مختصر برگزار
می‌شود. چرا که ایشان با برگزاری مراسم و تشریفات
و تجملات زندگی به شدت مخالف بود. بانو ارمغان
در خصوص موافقت با ازدواج با مهدی زین الدین
در خاطراتش گفته است: «ایشان روز خواستگاری
درباره شغل خود گفت که اصل کار من جهاد است.
اگر جنگ ایران و عراق هم تمام شود و در هر جای
دنیا نیازی وجود داشته باشد که مسلمان اسلحه به
دست بگیرد و جهاد کند، من آن جا خواهم رفت.
کار من محدود به جنگ عراق با ایران نیست».

از نظر همسر شهید زین الدین آقا مهدی فلسفه
زندگی حقیقی را شناخته بود و آن چه را که به
عنوان پایان راه در نظر داشت در همان برخورد
اول برای همسر آینده بازگو نمود و گفت: «انتهای
راه من شهادت است. اگر جنگ تمام بشود و من
شهید نشوم، هرکجا که جنگ علیه باطل باشد آن جا
می‌روم تا شهید شوم».

همسر شهید زین الدین می‌افزاید: «قبل از مراسم عقد
بعضی افراد برای مادرم پیغام می‌دادند که بچه‌های
سپاه از نظر مالی وضع خوبی ندارند. مادرم به آن‌ها
جواب می‌داد که ثروت این آدم‌ها تقوا و خلوص
است. اینها با خدا معامله کرده‌اند، و کسی که با خدا
معامله کند فقیر نیست. به هر حال آقا مهدی یک
حلقه ازدواج خریداری کرد و همراه یک جلد کلام
الله مجید پای سفره عقد آورد، و خطبه عقدمان را
یکی از علمای حوزه علمیه قم جاری کرد، و بعد از





و حاضر به ایثار و فداکاری هستند کم است و مسئولین با کمبود این گونه افراد مواجه هستند. از زحماتی که ایشان تا الآن برای تشکیل و هدایت تیپ ۱۷ کشیده‌اند تشکر می‌کنیم، و از خدا توفیق ایشان را در اجرای مأموریت آینده‌شان خواستارم. مهدی زین الدین سپس خطاب به مجموعه مسئولان تیپ ۱۷ گفت: «انشاء الله بیشتر با هم آشنا می‌شویم. جلسات دیگری هم می‌گذاریم برای این که هم برادرها را نسبت به کارهایی که دارند و باید انجام بدهند توجیه کنیم و هم این که خودمان با برادرها بیشتر آشنا شویم. الآن وقت شما را نمی‌گیرم. در جلسات بعد راجع به این موضوع صحبت می‌کنیم. انشاء الله تک تک واحدها را سرکشی می‌کنیم تا ببینیم وضعیت‌شان چگونه است و چه امکاناتی دارند و تا بحال چه گونه کار کرده‌اند، و از حالا به بعد چه برنامه‌هایی را پیش بینی می‌کنند. البته عمدتاً برنامه‌ای که از این به بعد خواهیم داشت تشکیل جلسات

تصمیم گیری است. مسئله مهم دیگری که می‌خواهم به برادرها بگویم و لازم است در رابطه با مأموریتی که به ما داده‌اند توجه جدی بکنند این است که ما در تیبی که می‌خواهد به نیروی ضربت ملحق شود چه نقشی داریم؟ مأموریت از قرارگاه کربلا مشخص می‌شود و ما موظف به اجرای آن هستیم. حالا تابع هر لشکر یا قرارگاهی که بودیم تلاش می‌کنیم تا به محض دریافت مأموریت آن را انجام دهیم. انشاء الله بتوانیم در مأموریتها موفق باشیم. من صحبتی ندارم فقط درویش برادران را با مسئولیت‌شان معرفی

کنند». بعد از سخنان مهدی زین الدین، حسن درویش ضمن معرفی برادران حاضر در جلسه خطاب به مهدی زین الدین گفت: «زین الدین وظیفه شما خیلی سنگین‌تر از من است. من کوچک‌تر از همه برادرانی هستم که در جبهه حضور دارند. دست همه آنان را می‌بوسم. امام (ره) که سرور این ملت است دست همه را می‌بوسد. دیگر ما نمی‌دانیم چه بگوییم. ما خاک زیر پای‌شان هستیم. به هر حال امیدوارم که

شهید مهدی زین الدین: سه ماه بعد از آغاز جنگ به جبهه خوزستان آمدم و تا الآن خداوند این افتخار را نصیب من کرده که در این منطقه باشم. گرچه ما افتخاری بزرگتر از این را آرزو می‌کردیم و آن شهادت بود، ولی به هر حال ما راضی هستیم به رضای خدا. قبل از این که به این جا بیایم مسئول اطلاعات قرارگاه نصر بودم

مشخص و نظام خاصی قرار گرفته و طبقه بندی شوند. مشخص شود چه تیبی مربوط به کدام منطقه کشور است تا کادر هر تیب از آن منطقه و از آن استان باشد».

حسن درویش افزود: «برادرها اطلاع دارند که اغلب نیروهای تیپ ۱۷ از منطقه یکم سپاه هستند. در آینده نزدیک تیپ به منطقه یکم واگذار می‌شود. از مسئول تیپ تا پائین‌ترین رده آن همه از منطقه یکم جایگزین می‌شوند. جای خوشبختی و سعادت است که برادری را که برای مسئولیت تیپ انتخاب شده می‌شناسم و از نزدیک با ایشان آشنا هستم. الحمد لله فرد با تجربه و مطمئن است. انشاء الله همان طور که از قبل با کوچک‌تان همکاری صمیمانه داشتید، امیدوارم به نحو بهتر و شایسته‌تری با فرمانده جدید تیپ همکاری و همیاری کنید. انشاء الله تیپ ۱۷ قم که اخیراً تیپ ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) نامگذاری شده آماده و مهیا بشود و با چند تیپ با تجربه و کار آزموده ضرباتی را به دشمن وارد نماید. انتظار تلاش بیشتری را از شما داریم. شما برای ساختن خود و سرکوبی نفس به منطقه جنگی و دانشگاه الهی آمده‌اید».

این شهید بزرگوار اضافه کرد: «همان طور که اشاره شد منطقه یکم، مهدی زین الدین را برای فرماندهی تیپ معرفی کرده و جای خوشبختی است. ایشان از همین ساعت مسئولیت تیپ را بر عهده دارد. ما از شما انتظار همکاری و هم‌فکری داریم. هر چند که خیلی از بچه‌ها در این جلسه نیستند، ولی باید از طریق شما به آن‌ها گفته شود. باید همه کمک کنید. هیچ وقت یک شخص به تنهایی نمی‌تواند مشکل را حل کند. همیشه نیاز به کمک و هم‌فکری دارد. در رابطه با اطاعت از فرماندهی هم همان طوری که قبلاً، امام این وظیفه را به ما امر کرده بودند، اطاعت از فرمانده را حتماً داشته باشیم. همیشه باید ولایتی را که از طرف فرماندهان بر ما هست، قبول کنیم. مطمئن باشید که خداوند اجر و ثوابش را به شما می‌دهد».

شهید مهدی زین الدین بعد از سخنان شهید حسن درویش سخنانش را چنین آغاز کرد: «اول خودم را خدمت برادرها معرفی می‌کنم که یک آشنایی داشته باشند. من عضو سپاه قم هستم و تقریباً از اوایل کار سپاه در این نهاد بودم. سه ماه بعد از آغاز جنگ به جبهه خوزستان آمدم و تا الآن خداوند این توفیق را داده و این افتخار را نصیب من کرده که در این منطقه باشم. گرچه ما افتخاری بزرگتر از این را آرزو می‌کردیم و آن شهادت بود، ولی به هر حال ما راضی هستیم به رضای خدا. الآن هم در خدمت شما هستم. قبل از این که به این جا بیایم مسئول اطلاعات قرارگاه نصر بودم. انشاء الله تا وقتی که ما به جریانات تیپ وارد شویم در خدمت درویش هستیم تا این که مقداری جا بیفتیم و بعد ایشان چون عضو سپاه منطقه هشتم هستند در منطقه خودشان مشغول شوند. ما از زحمات‌های ایشان قدردانی می‌کنیم. واقعاً تعداد آدم‌هایی که این قدر زحمت بکشند

دست در دست هم بگذاریم و با هم فکری بتوانیم مسئولیتی که به عهده همه ما هست با هم انجام دهیم. برای ختم جلسه صلوات بفرستید... اللهم صل علی محمد و آل محمد».

شامگاه آن روز جلسه دیگری برگزار شد و مهدی زین الدین با نیروهای تحت امر راجع به مأموریت بعدی تیپ صحبت کرد. در بخشی از سخنان ایشان آمده است: «به دستور قرارگاه کربلا تیپ ۱۷ از قرارگاه فجر جدا می‌شود و به جای دیگری می‌رود. مسئله دیگر در رابطه با فرماندهان گردان هاست. صحبت مختصری دارم خدمت برادرها می‌گویم تا همه وظایف‌شان را بدانند. طبق دستور قرارگاه کربلا، می‌خواهند تیپ ما را به قرارگاه فتح منتقل نمایند. ما در قرارگاه مرکزی به محسن رضایی و رحیم صفوی عنوان کردیم که به هیچ وجه آمادگی رفتن به قرارگاه فتح را نداریم و به علت کمبود فرمانده برای گردان‌ها به قرارگاه فتح نمی‌رویم. ولی گفتند که باید بروید و باید نیرو بسازید. باید فعال باشید و این عذر را قبول نمی‌کنیم. گفتند باید تیپ را بازسازی کنید. به هر حال طبق دستور عمل می‌کنیم و از خداوند می‌خواهیم به ما کمک کند. باید به کادر سازی توجه کنیم و انشاء الله باید همه برادرها در این زمینه کمک کنند و من به تنهایی نمی‌توانم. دلم می‌خواهد تک تک بچه‌ها در کارشان رشد کنند و بالاتر بروند. ما تعهد داریم و مسئولیت قبول کردیم که فشارش سنگین است».

آقا مهدی در آن جلسه افزود: «اگر به امید خدا توانستیم که هشت گردان و ۱۶ فرمانده گردان داشته باشیم، برای هر گردان یک فرمانده و یک معاون می‌گذاریم. اگر فرمانده گردان اضافه داشتیم به تیپ قوی دیگری می‌فرستیم. نمی‌خواهم تیپ را برای خودم بسازم و شما هم نمی‌خواهید برای خودتان کار کنید. باید برای این ملت و برای بچه‌های این



مهدی زین الدین در رابطه با طرح عملیاتی تیپ ۱۷ در همان روز با فرماندهان تیپ تبادل نظر کرد و آنان را جهت مأموریت بعدی و منطقه واگذاری توجیه و هدف کلی را انهدام نیروی دشمن و پدافند در منطقه اعلام کرد. ایشان گفت: «با توجه به کیفیت و توان گردان‌ها مأموریت آن‌ها بدین ترتیب مشخص می‌شود. گردان امام سجاد (ع) به فرماندهی قاسم رضایی از محدوده دو کیلومتری پاسگاه زید تا فاصله ۸۰۰ متری غرب آن به طرف شمال جلو رفته و ضمن شکستن خط مقدم دشمن نیروهای دشمن را در غرب مثلث اول منهدم خواهد کرد. بعد از شکستن خط اول گردان شهید قانع به فرماندهی حسن پور به طرف شمال وارد عمل می‌شود، و انهدام نیرو کرده سپس در کنار خاکریز پدافند نماید. گردان بشیر در احتیاط خواهد بود. در محور یک هم گردان بختیاری و مالک اشتر وارد عمل می‌شوند».

مهدی زین الدین در نشست که عصر همان روز با فرماندهان ارتش داشت، طرح را به این صورت ارائه نمود: از پاسگاه زید تا دو کیلومتر به طرف غرب، گردان زرهی ۱۰۵ و یک کیلومتر بعد از آن گردان ۲۳۱ تانک و در دو کیلومتر تا کانال زیر مثلث اول، گردان ۲۵۶ تانک را مستقر می‌کنیم. یک گردان توپخانه ۱۵۵ میلیمتری هم منطقه ما را پشتیبانی می‌کند.

مهدی زین الدین سحرگاه روز بعد از هر سه محور مرحله پنجم عملیات رمضان بازدید کرد و ساعت هفت بامداد به قرارگاه فتح رفت و طرح مانور تیپ را برای شهید حسین خرازی جانشین قرارگاه فتح توضیح داد تا در صورت لزوم اصلاحاتی در آن صورت گیرد. طرح مانور تیپ هشت نجف اشرف هم که قرار بود در مجاورت تیپ ۱۷ عمل کند توسط شهید احمد کاظمی بیان شد، تا بین این دو یگان هماهنگی کامل صورت گیرد. جلسه ساعت ۳ بعد از ظهر پایان یافت و زین الدین به مقر تیپ بازگشت و به طور مفصل با مسئول تدارکات تیپ در خصوص آمار مهمات تجهیزات و سایر امکانات و اقلام تدارکاتی صحبت کرد. ایشان سپس عازم اهواز شد تا در سیتا در جمع تعدادی از رزمندگان سخنرانی کند. در این روز ارتش عراق تحرک خاصی نداشت و فقط به وسیله توپخانه مواضع رزمندگان اسلام را گلوله باران می‌کرد.

بامداد روز آغاز مرحله پنجم عملیات رمضان، فرماندهان تیپ ۱۷ نشستی تشکیل دادند، و درباره خاکریزی که قرار است واحد مهندسی تیپ با کمک جهاد تهران و سمنان به وجود آید تبادل نظر به عمل آوردند. سپس طرح مانور و مأموریت هر یک از گردان‌ها مجدداً توسط آقا مهدی مورد بررسی قرار گرفت. ایشان در آن نشست گفت:

مردم که خون‌شان را می‌دهند کار کنیم. هدف نهایی ما این است. نباید خدای ناکرده اگر افرادی را جابجا کردیم چنین تصور شود که غرض ورزی در میان است. خدا شاهد است من این را از طرف خودم تضمین می‌کنم که جابجایی هر برادری فقط به خاطر خدا و برای این است که کیفیت کار این تیپ بالا برود تا بتوانیم خدمت بیشتری به اسلام بکنیم. فردا باید فرمانده گردان‌ها جمع شوند تا با هم برای شناسایی به منطقه برویم. باید وضعیت دشمن و جاده‌ها را بررسی کنیم. باید بچه‌های بهداری و تدارکات مسیرها و جاده‌ها را شناسایی کنند».

بامداد روز بعد مهدی زین الدین به همراه عیسی وند مسئول جدید ستاد به محل قرارگاه تیپ ۲۷ محمد رسول (ص) رفتند تا محلی که قرار است تیپ ۱۷ در آن مستقر و در مرحله پنجم عملیات رمضان وارد عمل شود را با شهید محمد ابراهیم همت هماهنگ کنند. عصر سوم مرداد ۱۳۶۱ در محل قرارگاه فتح جلسه‌ای تشکیل شد و شهید ردانی پور به دلیل این که فرماندهان تحت امر این قرارگاه اعلام کرده‌اند که برای عملیات آماده نیستند و احتیاج به زمان بیشتری دارند، پیشنهاد کرد به قرارگاه کربلا بروند و فرماندهان تیپ‌ها این موضوع را به محسن رضایی بگویند. آن‌گاه به قرارگاه کربلا رفتند و موضوع را مطرح کردند، و در نهایت مقرر شد عملیات رمضان ادامه پیدا کند. زین الدین بعد از بازگشت از جلسه بیدرنگ یگان را برای مرحله بعدی عملیات آماده کرد.

● در پی عملیات محرم و در
● چارچوب تلاش برای آماده
● سازی اجرای عملیات خیبر
● مهدی زین الدین به منظور
● آشنایی با عملیات آبی به اتفاق
● تعدادی از فرماندهان، صدها
● تن از رزمندگان را به مناطق
● ساحلی خلیج فارس اعزام کرد،
● تا ضمن فراگیری آموزش‌های
● لازم ضربات شکننده‌ای بر رژیم
● پوسیده عراق وارد نمایند

روز دوشنبه ۱۳۶۱/۵/۴ فرمانده عملیات قرارگاه کربلا درباره طرح مانور مرحله پنجم عملیات رمضان به نتیجه رسید. با توجه به این که در چهار مرحله پیشین در همه راهکارها، عملیات انجام شده و غیر از انهدام نیروی دشمن موفقیت دیگری کسب نشده بود، نظر فرمانده عملیات به قسمتی از منطقه عملیاتی قرارگاه فجر در شمال منطقه عملیاتی قرارگاه فتح جلب شد. در این مرحله مهم‌ترین تلاش عملیات به محور شمالی پاسگاه زید در حد فاصل دژ مرزی عراق و خاکریزهای مثلی شکل دشمن معطوف شد تا با گرفتن سرپل برای عملیات آینده آمادگی ایجاد شود.

«ساعت حرکت گردان‌ها از خط خودی ۲۰۳۰ دقیقه و زمان درگیری ۲۱۳۰ می‌باشد که باید همه اهداف تا ساعت ۲۴۰۰ به تصرف در آید. حدود ۱۰۰ دستگاه تانک در مقابل ما قرار دارد که نباید اجازه دهیم فرار کنند و باید همه آن‌ها را منهدم کنیم. در غیر این صورت صبح فردا پاتک می‌زنند، و برای نیروهای خودی مزاحمت ایجاد می‌کنند. در ضمن دو گردان از تیپ ۲۵ کربلا هم به ما مأمور می‌شوند. تنها تغییری که در طرح مانور حاصل شده وارد عمل شدن گردان امام محمد باقر (ع) و نرفتن گردان حسن پور است. پس بروید و برای عملیات آماده شوید».

در پی عملیات محرم و در چارچوب تلاش برای آماده سازی اجرای عملیات خیبر در جزایر مجنون شمالی و جنوبی، شهید مهدی زین الدین به منظور آشنایی با عملیات آبی به اتفاق تعدادی از فرماندهان جبهه و جنگ، صدها تن از رزمندگان سپاهی و بسیجی را به مناطق ساحلی خلیج فارس اعزام کرد، تا ضمن فراگیری آموزش‌های لازم در نحوه جنگ در مناطق آبی باتلاق‌های جنوب عراق ضربات کوبنده و شکننده‌ای بر رژیم پوسیده عراق وارد نمایند. عملیات خیبر یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات دوران دفاع مقدس بود که حدود ۴۰ روز به طول انجامید و به تصرف جزایر نفت خیز و استراتژیک مجنون منجر شد. در این عملیات که با موفقیت صد در صد به پایان رسید، فرماندهان رشیدی همچون محمد ابراهیم همت و مهدی باکری به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

اینها نمونه‌هایی از مدیریت و عملکرد شایسته شهید مهدی زین الدین در عملیات‌های گوناگون بود. در حقیقت صبر، استقامت، مقاومت، شجاعت و شهامت بخشی از خصوصیات برجسته شهید مهدی زین الدین و سایر رزمندگان لشکر ۱۷ علی

عشق و محبت صمیمانه به خاندان پیامبر اکرم (ص)، یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید مهدی زین الدین بود. ایشان همچنین پیروی از ولایت فقیه و اطاعت از دستورات امام خمینی (ره) را در امتداد پیروی از ولایت امام عصر حضرت حجت بن الحسن عسکری (عج) می‌دانست

قائل باشند و خود را نسبت به آن‌ها بدهکار بدانند. یقین داشته باشند که رزمندگان حق بزرگی بر گردن ملت و انقلاب اسلامی دارند.

عشق و محبت صمیمانه به خاندان پیامبر اکرم (ص)، یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید مهدی زین الدین بود. ایشان همچنین پیروی از ولایت فقیه و اطاعت از دستورات امام خمینی (ره) را در امتداد پیروی از ولایت امام عصر حضرت حجت بن الحسن عسکری (عج) می‌دانست. بر این اساس با قلبی سرشار از اخلاص، ایمان و اعتقاد، پیام‌ها، دستورات و رهنمودهای فرمانده کل قوا را راهکار خود در جنگ قرار می‌داد. سخنرانی‌های ایشان را به دقت گوش می‌داد و می‌کوشید آن را ملاک عمل قرار دهد و از حدود تعیین شده به هیچ وجه تجاوز نکند. به دستیاران خود در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) همواره توصیه می‌کرد: «ما چشم و گوشمان به رهبر است، تا ببینیم از آن کانون و مرکز فرماندهی چه دستوری می‌رسد. یک بار جان دادن آسان است. کاش صدها جان می‌داشتیم و در راه امام فدا می‌کردیم».

آقا مهدی در سخت‌ترین مراحل جنگ با عمل به فرامین امام (ره) دستاوردهای ارزنده‌ای در پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه‌ها بر جای گذاشت. حفظ اموال بیت المال از نظر ایشان اهمیت خاصی داشت. هنگام تصدی مسئولیت‌های اداری و فرماندهی، نهایت دقت را در صرفه جویی و جلوگیری از اسراف در بیت المال به عمل می‌آورد. هم‌زمان شهید مهدی زین الدین نقل کرده‌اند که ایشان به تکرار توصیه می‌کرد، که همه در مقابل بیت المال مسئول هستند. در استفاده از نعمت‌های الهی، جانب احتیاط و تعادل را رعایت می‌کرد. چرا که خود را آماده سفر آخرت کرده بود، و آرزو داشت سبکبال به سوی ملکوت اعلا پرواز کند. تواضع و فداکاری در زمینه‌های گوناگون نماد واقعی شخصیت شهید زین الدین را نشان می‌دهد. در زمینه اخلاص و تعهد کمتر مشابیه می‌توان یافت. چرا که جز خدمت به اسلام و انجام تکلیف الهی به چیز دیگری نمی‌اندیشید.

برخی از سرداران لشکر ظفرمند علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده‌اند که شهید مهدی زین الدین در مناجات و

این فرمانده خستگی ناپذیر و به کارگیری روش اصولی نیروهای رزمنده پیروهای چشمگیری در این عملیات به دست آورد. این یگان تحت فرماندهی آقا مهدی در اغلب صحنه‌های رویارویی سپاهیان اسلام با متجاوزان بعثی خط شکن و نقش تعیین کننده داشته است.

این فرمانده دلاور در کنار تلاش‌های همه جانبه در زمینه عملیات شناسایی، برنامه ریزی و تدارک طرح عملیات تاکتیکی، از واجبات و مستحبات غافل نبوده است. آقا مهدی بر این عقیده بود که جبهه‌های نبرد حق و باطل، مکانی مقدس است و انسان در میدان جهاد با دشمنان متجاوز به خدا تقرب پیدا می‌کند. در عین حال همواره به رزمندگان توصیه می‌کرد که به ترکیه و تهذیب نفس و جهاد اکبر پردازند. همواره می‌کوشید با وضو باشد و به دیگران نیز تأکید می‌نمود که همیشه با وضو باشند، و اسلحه به دست گیرند. به نماز اول وقت توجه بسیار داشت و با قرآن مأنوس بود و به حفظ آیات کلام الله مجید می‌پرداخت. به دلیل اهمیتی که برای مسائل معنوی قائل بود، و یقین داشت که نماز عامل خودسازی و رستگاری انسان می‌شود، نماز را به تانی و خلوص به پا می‌داشت.

شهید زین الدین انسانی سراپا تسلیم اراده خداوند متعال بود، و از دوران کودکی، آن گونه که پدر و مادر به او آموخته بودند، به برپایی نماز و نیایش و حضور در جلسات مذهبی و همنشینی با بزرگان علم و ادب اهتمام می‌ورزید. از وقتی که در یگان‌های رزمی مسئولیت قبول کرد، با علاقه خاصی به مشکلات رزمندگان بسیجی رسیدگی می‌کرد، و محبت این عناصر مخلص در دل او موج می‌زد. برای پیگیری وضعیت نیروهای لشکر و آگاهی از احوال برادران رزمنده به محل استقرار یگان‌ها و مقرهای لشکر سرکشی می‌کرد، و به حل مشکلات آنان اقدام به عمل می‌آورد. آقا مهدی همواره به فرماندهان گردان‌ها و مسئولان واحدهای لشکر توصیه می‌کرد، برای رزمندگان احترام خاص

بن ابی طالب (ع) در عملیات‌های رمضان، محرم و خبیر بود. مقاومت به یادماندنی این یگان، همگام با سایر یگان‌های عمل کننده در عملیات پیروزمندانه خبیر بسیار مشهور است. چون دشمن با استفاده از انواع جنگ افزار و هواپیماهای پیشرفته میگ و میراژ و توپولوف و به کارگیری سلاح شیمیایی نتوانست در مقاومت جانانه رزمندگان سپاه اسلام خللی به وجود بیاورد و جزایر را باز پس گیرد. به گونه‌ای که عراقی‌ها برای باز پس گیری جزایر مجنون در یکی از روزها حدود یک میلیون گلوله توپ و خمپاره پرتاب کردند. ولی شهید زین الدین و لشکر ۱۷ و سایر یگان‌های عمل کننده مردانه و تا آخرین نفس جنگیدند و دشمن زبون را به عقب راندند و جزایر را حفظ کردند.

شهید مهدی زین الدین یکی از فرماندهانی بود که در میان نیروهای رزمنده و فرماندهان دوران دفاع مقدس مثال زدنی شده بود. اکنون به رغم گذشت حدود ۲۵ سال از پایان جنگ، راهکار زندگی اجتماعی و برنامه‌های نظامی ایشان برای دیگران درس و عبرت شده است. خط شکنی در شب‌های عملیات و جنگیدن با دشمن در روز روشن و مقاومت در برابر سخت‌ترین پاتک‌ها، از روحیه شجاعانه و ایثارگرانه ایشان نشأت گرفته بود. روحیه‌ای که ساختار آن ایمان به قدرت یگانه قادر متعال است. ایشان تنها برای کسب رضای حق تعالی مجاهدت کرد، و هیچ گاه خستگی مانع ادامه راه او نشد. ایشان در عملیات موفق والفجر چهار پیشاپیش رزمندگان بسیجی تا پشت ارتفاعات کانی مانکا پیش روی کرد، و ضربات جبران ناپذیری بر دشمن وارد آورد. به گونه‌ای که نیروهای اسلام موفق شدند شهر پنجوین در شمال عراق را تصرف کنند، و تحویل مجاهدین مسلمان کرد عراقی دهند. لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به فرماندهی مهدی زین الدین، در عملیات رمضان یکی از یگان‌های آفندی و خط شکن جبهه سومار بود، که با تکیه بر قدرت لایزال الهی و مدیریت و هدایت



بازدید خانواده شهیدان زین الدین از خودروی شهید شده فرزندان ایشان

■ اقامه نماز میت بر پیکر شهید زین الدین توسط مرحوم آیت الله تهرانی. مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی و شهید محلاتی نیز در عکس دیده می شوند.



چهره مهدی چیزهایی عجیبی پیدا شده است. آنان از ترس بیان دیدگاهشان هراس داشتند. باور نداشتند که این نورانیت احتمال شهادت را می دهد. به یکدیگر می گفتند که این مهدی چقدر نورانی شده است. اما حدس مادرش پیش از دیگران قابل پیش بینی بود. حاجی عبد الرزاق زین الدین پدر شهیدان مهدی و مجید می گوید: «روز جمعه، آقا مهدی از یکی از شهرها تماس گرفت

راز و نیازهای بعد از نماز این جمله را تکرار می کرد: «خداوند... این جان ناقابل را از ما قبول بفرما و در عوض فقط اسلام را پیروز گردان». به درستی که این عزیزان اخلاق نیکو و رفتار شایسته فرماندهان را اسوه و الگوی خود قرار داده بودند. چون ایشان شخصیتی پرورش یافته در مکتب انسان ساز اسلام بود. خیلی افراد شیفته اخلاق، رفتار، مدیریت و فرماندهی کم نظیر آقا مهدی شده بودند و او را برادر بزرگتر و معلم اخلاق می دانستند. چه او قبل

فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)
کسی بود که هم از دانش
جنگ و هم از علم اخلاق
برخوردار بود. در حوزه اسلام
شناسی و اخلاق، توانمند و در
عرصه های جنگ مردی شجاع و
پرصلابت بود. شهادت، پاداشی
بود که خداوند بزرگ برای
مجاهدتهای بی شمار این بنده
برگزیده قرار داده بود

در عرصه های جنگ مردی شجاع و پرصلابت بود. شهادت، پاداشی بود که خداوند بزرگ برای مجاهدتهای بی شمار این بنده برگزیده قرار داده بود. مهدی همراه برادرش مجید مسئول اطلاعات و عملیات تیپ دو لشکر در آبان سال ۱۳۶۳ جهت شناسایی منطقه عملیاتی غرب سردشت در کمین عناصر ضد انقلاب گرفتار می شود. سه شب پیش از شهادت در جلسه ای به آقای محسن رضایی چنین گفته بود: «پیش شب خواب دیده ام که من و برادرم مجید شهید شده ایم». فرمانده محبوب بسیجی های سلحشور پس از پنج سال حضور خستگی ناپذیر در جبهه های دفاع مقدس و شرکت در صحنه های افتخار آفرین، سرانجام در درگیری با ضد انقلاب کور دل به درجه رفیع شهادت نایل می آید. شهید زین الدین روز ۲۶ آبان سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید و روز ۲۹ همان ماه در گلزار شهدای شهر قم به خاک سپرده شد.

به هر حال شهادت، هنر مردان الهی است و مردان خدا زینبند شهادت هستند. به راستی که خط سرخ شهادت، میراث بزرگ انبیاء و اولیای الهی است. در هشت سال دفاع مقدس خداجویان مخلص ایران اسلامی، با این عشق سرخ هم آغوش شدند و بر فراز قله رستگاری گام نهادند. مهدی زین الدین از جمله مردان الهی بود که به فیض شهادت و آرزوی دیرینه خود نایل آمد. سرانجام آن حادثه بزرگ و آن خبر وحشت انگیز که همواره لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) از آن هراسان بود، به وقوع پیوست و خبر عروج شهیدان مهدی و مجید زین الدین، به گوش همه رزمندگان لشکر رسید، و همه را عزادار کرد. مزار ایشان در گلزار شهدای قم در جوار مقام امامزاده علی بن جعفر زیارتگاه عاشقان است. روحش شاد و یادش جاودان باد. ■

و با مادرش صحبت کرد. مجید هم بعد از مدتی زنگ زد و با مادرش صحبت کرد. بعد از اتمام تلفن، مادرش برگشت و به من گفت: بچه ها با من خدا حافظی کردند و مطمئن هستم که این آخرین خدا حافظی آنان بود. در صحبت های آقا مهدی چیز عجیبی دیدم که خبر از آخرین خدا حافظی را می داد. این آخرین تماس مهدی با ما بود. فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) کسی بود که هم از دانش جنگ و هم از علم اخلاق برخوردار بود. در حوزه اسلام شناسی و اخلاق، توانمند و

از این که لشکری توانمند بسازد، خود را ساخته بود. اخلاق و رفتار ایشان بر حسب مسئولیت های فرماندهی نظامی، صلابت و قاطعیت خاص داشت. ولی زمانی که با بسیجیان مواجه می شد، برادری صمیمی و دوستی دلسوز برای همه آنها بود.

شهید مهدی زین الدین در زمینه تربیت کادرهای پرتوان نظامی و اداری برای تصدی مسئولیت های گوناگون لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به گونه ای برنامه ریزی کرده بود که دستکم سه نفر در رأس واحدهای مختلف قرار داشتند. از ایشان نقل شده است: «من خیالم از لشکر راحت است. اگر چند ماه هم در لشکر نباشم مطمئنم که هیچ مسئله ای به وجود نخواهد آمد». لذا در سایه مدیریت این فرمانده بزرگ صدها انسان کاردان ساخته شدند. زیرا پرسنل و نیروهای لشکر با جان و دل، اندرزها و توصیه های ایشان را می پذیرفتند. پس از هر سخنرانی او را در آغوش می گرفتند یا روی دستها بالا می بردند. فرماندهی که نور معرفت، پرهیزگاری و استقامت سراسر وجودش را فراگرفته بود، این نورانیت به اطرافیان نیز سرایت کرده بود.

آخرین وداع با مادر

روزهای آخر زندگی شهید مهدی زین الدین حال و هوایی دیگر داشت و نورانیت چهره اش، از احتمال یک واقعه بزرگ خبر می داد، در مدت دو هفته قبل از شهادت، اکثر برادران به یکدیگر می گفتند که در

شرف المکان بالکعبه

**اماکنی که به یاد سردار شهید مهدی زین الدین
آراسته شده است:**

- * اهواز: قرارگاه مهندسی شهید زین الدین.
- * اصفهان: مرکز نوسازی تانک و نفربر شهید زین الدین.
- * اندیمشک: پادگان شهید زین الدین، کیلومتر ۶ جاده اهواز - اندیمشک.
- * تهران: بزرگراه شهید زین الدین، از شرق به ابتدای بزرگراه شهید همت.
- * دامغان: روستای توبه دروار، پایگاه مقاومت بسیج شهید مهدی زین الدین.
- * قزوین: میدان شهید زین الدین.
- * قم: شهرک شهید زین الدین
- * قم: میدان شهید زین الدین بالاتر از میدان امام خمینی.
- * قم: دبیرستان شهید زین الدین ابتدای محله نیروگاه.
- * قم: خیابان شهید زین الدین.
- * قم: مجتمع آموزشی ایثارگران شهید زین الدین.
- * قم: پایگاه مقاومت شهید زین الدین، سازمان صدا و سیمای مرکز قم.



دروار

درباره نقش پیشواز فرمانده سلحشور لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) شهید مهدی زین الدین در دفاع مقدس، زیاد سخن گفته شده است. اما بازخوانی بیانات و دیدگاه‌های پیشکسوتان جبهه و جنگ، سرداران ارشد دفاع مقدس که روزگاری همگام با آقا مهدی عملیات سرنوشت سازی را در آزاد سازی بخش وسیعی از خاک میهن اسلامی از دست متجاوزان علفی هدایت کردند، شاید تازگی داشته باشد. سرداران یاد شده طی سخنانی در اولین کنگره بزرگداشت سرلشکر پاسدار شهید مهدی زین الدین که در سال ۱۳۷۳ در شهر مقدس قم برگزار گردید، دیدگاه‌های جامع و ارزشمند درباره آن شهید والا مقام بیان کردند که شاهد یاران نظر به اهمیت این دیدگاه‌ها به انتشار آن اقدام نموده که با هم می‌خوانیم:

روایت سرداران و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سردار شهید مهدی زین الدین

انسان، برای هم سنگرها، هم رزم‌ها و بیندگانی که آن‌جا بودند آشکار می‌شد. اگر انسان در درونش ترسی وجود داشت نمی‌توانست آن را پنهان کند. اگر حسنی در درونش وجود داشت خود به خود آشکار می‌شد. محیط جبهه، آشکار کننده بسیاری از ضمائر در ابعاد معنوی و در ابعاد غیر معنوی بود. در میان نخبگان و برجستگان بسیجی و پاسدار و رزمندگان شهر قم و استان مرکزی جستجو کردیم و دیدیم همه عزیز بودند. اما شهید زین الدین نماینده و عصاره همه خوبی‌های آن‌ها بود و این یک واقعیت انکار ناپذیر است. به دلیل همین برجستگی، همه مطیع او بودند، و جان‌شان را در کف اخلاص می‌نهادند. درست است هدف چیز دیگری بود، اما بسیجی که صداقت، ایمان، شهامت، شجاعت، ایثار و از خودگذشتگی فرمانده‌اش را می‌دید، از او تبعیت می‌کرد. بسیجی که از روستا و شهر می‌آمد اجباری برایش وجود نداشت. آن چیزی که حکم می‌کرد داخل میدان مین برود، از آب‌هور عبور کند، در قایق سوار شود و از نزارهای مخوف هور عبور کند، چیز دیگری بود. فرمان فرمان دیگری بود که تا اعماق قلب نیروها نفوذ می‌کرد.

امروز آثار برجسته فراوانی را از شهید زین الدین به راحتی می‌توانیم در یگان‌های رزمی خودمان ببینیم. اگر امروز لشکری به نام لشکر علی بن ابیطالب (ع) وجود دارد، یا تیپ‌های مختلف دیگری از درون این

قم و استان مرکزی دارم عرض می‌کنم که فرماندهان عزیز، ارزشمند و زحمت کشی که بعد از شهید زین الدین آمدند و بسیاری از کسانی که در رکاب ایشان و یا بعد از ایشان شهید شدند، عصاره و تبلور مقاومت، ایثار، روحیه فداکاری، تعبد و بسیاری از ارزش‌های واقعی و مورد احترام اسلام و مردم بودند. جنگ میدانی بود که همه حزب الهی‌ها و معتقدین به اسلام و ولایت را به صحنه آزمایش کشاند. جبهه، محیطی نبود که بشود چیزی را در آن پنهان کرد. اگر کسی نافله‌ای در شب انجام می‌داد، نمی‌توانست این نافله را مخفی کند. جبهه محیطی بود که هر کس هر چه در درونش بود آشکار می‌کرد. برای خود

● امروزه آثار برجسته فراوانی را از شهید زین الدین به راحتی می‌توانیم در یگان‌های رزمی خودمان ببینیم. ● اگر امروزه لشکری به نام لشکر علی بن ابی طالب (ع) وجود دارد، اگر فرماندهان ارزشمندی در استان مرکزی وجود دارند، اگر معنویت بالایی در این نیروها وجود دارد، بخش عظیمی از اینها باقیات الصالحات شهید زین الدین است

سردار سرلشکر قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس:

شهید زین الدین استاد اخلاق و جهاد و تقوی بود

با درود به روح تابناک امام راحل (ره) و شهدای بزرگوار و ارزشمند دفاع مقدس اسلامی به ویژه سردار بزرگوار و افتخار آفرین اسلام شهید مهدی زین الدین. بالطبع شهیدان به دلیل برجستگی شهادت‌شان بر همه اقشار جامعه برتری دارند. بدیهی است که رفتن‌شان از درون جامعه، عدم حضورشان در جمع خانواده، محل، سکونت و شهر لطمه‌ای به جامعه وارد می‌آورد. در واقع بخشی از این شهیدان یک رزمنده عادی و یک مجاهد صرف نبودند. بلکه عصاره مجاهدین و رزمندگان یک منطقه بودند. به تعبیر دیگر، نمود عینی تمام عیار فضایل مردم یک منطقه بودند. همان طور که حضرت امام (ره) فرمودند: بهشتی یک ملت بود. این سخن بیانگر این حقیقت است که مقاومت و ارزش‌های یک ملت، در درون مرد بزرگی مانند شهید بهشتی، تبلور یافت. خیلی از شهیدان ما هم چنین نقشی را داشتند. حال بعضی‌ها این نقش را در یک محله، بعضی‌ها در یک شهر، بعضی‌ها در یک منطقه گسترده و بعضی‌ها مثل شهید بهشتی در یک ملت داشتند. با توجه به شناختی که از بسیاری از سرداران شهید

■ سردار قاسم سلیمانی در کنار حاج عبد الرزاق زین الدین پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین در مراسم اولین سالگشت شهادت آنان



در پیروزی عملیات فتح المبین افراد زیادی نقش داشتند که بعضاً جزء بنیانگذاران سازمان رزمی سپاه بودند. ولی شهید زین الدین جزء آن برجستگانی بود که نقش اول را داشت. قبل از عملیات و در حین عملیات بیشترین سهم آماده کردن زمین و انتخاب محورها بر دوش او بود

مشهد مقدس یا قم پیش بینی می‌کرد، همواره همسفر ایشان می‌شدم. گاهی در این سفرها برادران را به منزلشان می‌برد. محبت کرده و صمیمیت ویژه‌ای از خودش نشان می‌داد. در پیروزی عملیات فتح المبین افراد زیادی نقش داشتند که بعضاً جزء بنیانگذاران سازمان رزمی سپاه بودند. ولی شهید زین الدین جزء آن برجستگانی بود که نقش اول را داشت. قبل از عملیات و در حین عملیات بیشترین سهم آماده کردن زمین و انتخاب محورها بر دوش او بود. این آماده سازی بر اساس شناسایی‌های دقیق نقاط ضعف دشمن، طرح ریزی و مشخص می‌شد.

عملیات خیبر روی شهید زین الدین و بچه‌های لشکر علی بن ابیطالب (ع) خیلی فشار آورد. چون در ضلع مرکزی جزیره جنوبی مستقر شده بودند، آن موقع خاکریز، پناهگاه، سنگر و یا سیل بندی وجود نداشت. بمباران‌های ممتد و آتش شدید دشمن و نامساعد بودن منطقه مجال سنگر سازی را به نیروها نمی‌داد. بچه‌ها توی آب و گل غوطه ور بوده و دفاع می‌کردند. باور کنید خون و گل با هم توی این کانال‌ها روان بود. پشت سرشان پل و جاده‌ای وجود نداشت. ماشینی نبود و همه با بلم و قایق و یا کمترین امکانات خودشان را به این جزایر

لشکر منفک شدند و به عنوان نماینده یک شهرستان یا استان خدمت می‌کنند، اگر فرماندهان لایق و ارزشمندی در استان مرکزی وجود دارند، اگر افراد برجسته‌ای از درون نیروهای بسیجی سربرآوردند و اگر معنویت بالایی در این نیروها وجود دارد، بخش عظیمی از اینها باقیات الصالحات شهید زین الدین است.

به عنوان یک رزمنده و خدمتگزار اولین بار که با این چهره زیبا و دل‌آور رو به رو شدم، دیدم واقعا معنویت از سیمایش می‌بارد. وقتی که شهید بزرگوار حسن باقری و این شهید عزیز مرا نسبت به منطقه عملیاتی فتح المبین توجیه کردند و بنا شد بنده آن جا پی گیری کار عملیاتی محوری از منطقه دشت عباس را انجام دهم، در آن جا شهید زین الدین را شناختم که چه گوهر گرانبهائی است! فرمانده‌ای که گره‌های کور جنگ با سرانگشتان تدبیر او گشوده می‌شد. تا آن موقع نمی‌دانستم شهید زین الدین مسئول شناسایی محور اطلاعات دزفول است. بعد از این که منطقه مورد مأموریت خودم را تحویل گرفتم این را فهمیدم. به یاد دارم که یک دستگاه موتور از این موتورهای هوندای ۱۲۵ داشت و با آن از دزفول راه می‌افتاد، و این جبهه‌ها را یکی یکی سر می‌زد و بر کار گروه‌های شناسایی که خود از دهلران تا دزفول راه اندازی کرده بود نظارت می‌کرد. شاید نیم ساعتی از آشنایی‌مان نگذشته بود که احساس کردم سال‌ها با ایشان دوست هستم! به دلیل برخورد بسیار خوب و جذابی که در وجود شهید زین الدین بود، من شیفته ایشان شدم، که این عشق و علاقه تا زمان شهادت ایشان باقی بود و به همین خاطر در جلساتی که داشتیم، اغلب در کنار ایشان می‌نشستم.

مهدی مصداق کامل آیه شریفه «اَشْداءُ عَلٰی الْکُفَّارِ رَحَماءُ بَیْنَهُمْ» بود. بسیار اتفاق می‌افتاد برای جلساتی که در تهران تشکیل می‌شد و یا در دیدار با حضرت امام یا جلساتی که سپاه برای سفرهای زیارتی به

رسانده بودند.

پایین تأسیسات نفتی عراق در جزیره جنوبی سنگر کوچکی شاید کمتر از دو متر مربع وجود داشت که از داخل آن پنج تن از فرماندهان جنگ از جمله شهید زین الدین، شهید همت، شهید باکری و دو سه نفر دیگر که هنوز افتخار خدمت را دارند، عملیات را هدایت می‌کردند. آن جا مقاومت عجیبی جریان داشت. انصافاً در طول جنگ تحمیلی، مقاومتی که نیروهای ما در جزیره جنوبی از خود نشان دادند واقعا بی نظیر بود. وقتی چهره شهید زین الدین را دیدم، گردن و صورت او از دود باروت سیاه شده بود. اگر روی صورت، روی پیشانی یا روی گردن ایشان انگشت می‌کشیدی انگشت از دود باروت سیاه می‌شد. در آن دریای آتش و وضعیت حساس، تنها چیزی که تعجب ما را برانگیخت، روحیه بسیار بالای ایشان بود. با همه مشکلاتی که وجود داشت، مانند شهادت‌های دستجمعی افراد، آن هم شهادت کسانی که بعضی‌شان مسئول خط یا فرمانده گردان بودند، فقدان آن‌ها کمر لشکر را می‌شکست.

کسانی که در جبهه حضور داشتند و رزم را دیده بودند، می‌دانند من چه می‌گویم. گاهی برای فرمانده لشکر خبر فوت یکی از بستگانش در پشت جبهه قابل تحمل‌تر از خبر شهادت فرمانده گردان و یا مسئول تیپ در جبهه است. شهید زین الدین خم به ابرو نمی‌آورد و باز او را با چهره‌ای بشاش و خندان می‌یافتیم. گاهی در اثر فشار دشمن و یا شهادت دوستان، زانوی غم بغل می‌گرفتیم، و مهدی همه را از آن حال و هوا در می‌آورد. من از این روحیه شهید زین الدین جدا تعجب می‌کردم.

در معاشرت‌هایی که با این شهید بزرگوار و استاد اخلاق و جهاد و تقوی داشتیم، نمونه ایشان را در صدر اسلام می‌توانیم از میان افراد برجسته و وارسته آن بباییم. ایشان از مصادیق بارز سرداران برجسته صدر اسلام بود. از خدا می‌خواهم این شهید بزرگوار را با پیامبر اکرم (ص) محشور گرداند و به ما توفیق دهد راه شهدا را ادامه دهیم.

**سردار سرلشکر سید یحیی رحیم صفوی
مشاور مقام معظم رهبری:**

**شهید زین الدین، مالک اشتر امام
خمینی (ره) بود.**

شهید عالی مقام
سردار سرلشکر
پاسدار مهدی زین
الدین فرمانده لشکر
۱۷ علی بن ابی طالب
(ع) همچون سایر
فرماندهان سپاه اسلام
از شخصیت ممتازی
برخوردار بود. سیر



رشد و تکامل مهدی در سپاه و فعالیت‌های او در بنیانگذاری یک لشکر، بسیار سریع و چشمگیر

شکوفایی استعدادهای شهید زین الدین را در عملیات‌های بزرگ فتح المبین و بیت المقدس دیدم. در عملیات فتح المبین قرارگاه‌های نصر، فجر و فتح را داشتیم. فرماندهی قرارگاه نصر که تلاش اصلی را در عملیات فتح المبین ایفا می‌کرد، سردار سرلشکر شهید غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری به عهده داشت، و مسئولیت اطلاعات این قرارگاه با شهید زین الدین بود. بر اثر فعالیت‌های قرارگاه نصر بود که لشکر امام حسین (ع) و یگان‌های دیگر به منطقه آمدند، و عین خوش را آزاد کرده و نقش سرنوشت ساز را در عملیات فتح المبین ایفا کردند. شناسایی‌های شهید زین الدین در عملیات فتح المبین، کمک بزرگی در پیروزی عملیات مزبور داشت. قرارگاه نصر در شمال عین خوش، یعنی در ارتفاعات تیشه کن مستقر بود و عملیات فتح المبین با کار بسیار خوب اطلاعاتی که این بزرگوار انجام داده بود، به پیروزی کامل رسید.

همان گونه که مردم دلاور و شهید پرور کشورمان می‌دانند، نیروهای بسیج و سپاه و ارتش، پس از گذشت مدت کوتاهی، یعنی حدود ۴۰ روز پس از عملیات فتح المبین آماده شدند، و با اصل سرعت و غافل گیری خرمشهر را آزاد کردند. باز هم برای آزاد سازی خرمشهر قرارگاه‌های عمده نصر، فتح و قدس را داشتیم که تلاش اصلی آزاد سازی خرمشهر به عهده قرارگاه‌های نصر و فتح بود. باز هم فرمانده قرارگاه نصر شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری) و مسئول اطلاعات ایشان هم شهید زین الدین بود. این قرارگاه در نزدیک‌ترین محور به خرمشهر مستقر بود و نقش چشمگیری در عملیات آزاد سازی خرمشهر ایفا کرد. به یاد دارم که بیشترین فشارها به لشکرهای ۲۷ محمد رسول الله (ص) که لشکر تهران است و لشکرهای دیگری مثل لشکر ۲۱ حمزه سید الشهداء (ع) که از لشکرهای خوب ارتش است و زیر نظر قرارگاه نصر می‌جنگیدند، و کار عملیاتی آن‌ها بسیار سنگین بود، وارد می‌شد. مهدی زین الدین، این مرد بزرگوار تا زمان آزاد سازی خرمشهر بیشترین تلاش‌ها را به عمل آورد تا خرمشهر سرانجام در روز سوم خرداد با هدایت قرارگاه نصر و قرارگاه دیگر آزاد شد.

آن چه از خصوصیات اخلاقی و شخصیت این مرد بزرگوار به یاد دارم این است که شهید مهدی زین الدین یک انسان خود ساخته بود. واقعا قبل از این که لشکر ۱۷ را بسازد، خود را ساخته بود. انصافا انسان متقی بود. انسانی که خداوند او را هدایت کرده بود و با آن حالت تعبد و پیوستگی که با خدا داشت، واقعا ما را تحت تاثیر قرار می‌داد. چند بار پشت سر این بزرگوار نماز خوانده‌ام. خدا گواه که حالت نماز و اذکار بعد از نماز را که این بزرگوار به زبان می‌آورد... آن حالت تعبدی را که داشت... آن حالت راز و نیاز و آن چهره پر از نور ایمان و خنده رویی ایشان را هرگز فراموش

با آغاز جنگ تحمیلی چند گروه از پاسداران مستقر در کردستان عازم جبهه‌های جنوب شدند. شهید زین الدین هم با حدود یکصد تن از پاسداران و بسیجیان شهر قم از کردستان یکسره به طرف جنوب حرکت کرد و مسئولیت اطلاعات سپاه دزفول را در جنوب به عهده گرفت.

● شکوفایی استعدادهای شهید ● زین الدین را در عملیات‌های ● بزرگ فتح المبین و بیت المقدس دیدم. در عملیات فتح المبین قرارگاه‌های نصر، فجر و فتح را داشتیم. فرماندهی قرارگاه نصر که تلاش اصلی را در عملیات فتح المبین ایفا می‌کرد، سردار سرلشکر شهید حسن باقری به عهده داشت، و مسئولیت اطلاعات این قرارگاه با شهید زین الدین بود

عراقی‌ها در آن زمان تا نزدیک پل نادری در جاده اصلی دزفول به اهواز آمده بودند، و اگر آن جاده ارتباطی را قطع می‌کردند، اصلی ترین راه ارتباطی خوزستان به تهران قطع می‌شد. مهدی زین الدین با خلوص، استعداد، شجاعت و ایمان وصف ناپذیری فعالیت‌های بسیار خوبی را در آن جبهه ارائه کرد و بعد از آن مسئولیت اطلاعات سپاه سوسنگرد را به عهده گرفت. مهدی به عنوان یک شخصیت تیزهوش، مهمترین اقدامات را در زمینه شناسایی دشمن، شناسایی محورهای عملیاتی، خنثی کردن میادین مین و آرایش دشمن به عمل آورد. چرا که کار اطلاعات رزمی یک کار کلیدی است. یعنی در همه طرح‌های عملیاتی، کار اطلاعات رکن اصلی طرح را تشکیل می‌دهد.

بود. چرا که جنگ زمانی بر ما تحمیل شد که ما آمادگی آن را نداشتیم. سپاه همزمان با شروع جنگ، هم باید نیروهایش را سازمان می‌داد و گردان، تیپ و لشکر تشکیل می‌شد، و هم نیروها را آموزش داده، و تجهیز می‌کرد و هم باید در عملیات مختلف می‌جنگید. در ارتش‌های دنیا برای این که یک لشکر ساخته شود ده سال طول می‌کشد تا نیروی انسانی آن آموزش‌های لازم را فرا گرفته، و تجهیزات آن را تکمیل کنند. ولی دشمنان چنین زمانی را در اختیارمان قرار نداده بودند. این از عنایات خداوند متعال به سپاه پاسداران بود که در طول دفاع مقدس هم با دشمنان کینه توز امام (ره) و امت می‌جنگید و آن‌ها را از کشور بیرون می‌راند و هم سازمان پیدا می‌کرد، آموزش می‌دید و تجهیز می‌شد.

فرمانده دلاور اسلام، شهید مهدی زین الدین، این مالک اشتر امام (ره) از ابتدای پیوستن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم، مسئولیت سنگین اطلاعات سپاه را به عهده گرفت. در آن زمان مسئولیت اطلاعات را به هر کسی واگذار نمی‌کردند. این مسئولیت را در اختیار فردی قرار می‌دادند که از نظر اعتقادات و از نظر خط سیاسی پیرو کامل امام (ره) و از نظر تیزهوشی و استعداد ممتاز باشد. درست زمانی به این سمت منصوب شد که گروهک «خلق مسلمان» به فتنه انگیزی و هرج و مرج دامن زده بود.

به یاد دارم که شهید زین الدین با شروع مرحله دوم جنگ در کردستان در اواخر سال ۱۳۵۸ همراه پاسداران دلاور قم به کردستان آمد و در آزاد سازی شهر سنندج نقش مهمی ایفا کرد. در نتیجه این تلاش‌های خستگی ناپذیر همه شهرهای استان کردستان از قبیل دیواندره، سقز، بانه، سردشت و بوکان در اواخر شهریور سال ۱۳۵۹ بعد از سنندج آزاد شدند. در روز ۳۱ شهریور همان سال هواپیماهای عراقی فرودگاه سنندج را بمباران کردند.



■ شهید مهدی زین الدین در کنار شهیدان همت و حسن باقری

■ سردار محسن رضایی در کنار شهید مهدی زین الدین



لشکر افتاده بود و مهدی با وجودی که تانک زیادی در اختیار نداشت، اما یک فرمانده زرهی گذاشته بود و به او می‌گفت تانک‌ها در چه زمانی باید وارد عمل شوند. از قدرت تشکیلاتی کم نظیر و مدیریت خاصی برخوردار بود. چرا که مدیریت در جنگ جزء پیچیده‌ترین مدیریت‌هاست.

اکنون اگر افرادی اداره‌ای را بر اساس اصول اداری هدایت می‌کنند، کار مهمی نیست. این که یک فرمانده لشکر در صحنه جنگ بتواند ده هزار نیرو را با چند هزار تجهیزات به میدان کارزار ببرد، کار مهمی است. آن هم جنگی که در یک طرف آن دشمنی قرار گرفته که به طور مستمر بمباران می‌کند. توپ می‌زند. شیمیایی می‌زند. لذا فرمانده‌ای که بتواند جنگ را اداره کند، مدیریت بالا می‌طلبد. شهید مهدی زین الدین غیر از تشکیلاتی بودن و داشتن مدیریت قوی در جنگ، صلابت، اطمینان قلب و نفس مطمئنه داشت. در سخت‌ترین فشارهای دشمن، صدای ایشان را همیشه صدای یک انسان شجاع، با اطمینان و با صلابت می‌شنیدیم. خدا می‌داند که ما هیچ ضعف و سستی از این بزرگوار ندیدیم.

ویژگی پنجم شهید مهدی زین الدین، ولایتمداری او بوده است. ایشان عاشق امام (ره) بود، و خود را به عنوان سرباز امام می‌دانست. فرضیه ایشان این بود که ما باید به تکالیف الهی عمل کنیم. حال چه شکست بخوریم و چه پیروز شویم. از آن جایی که اعتقاد کامل به اسلام داشت و عاشق امام حسین (ع) بود، ولایت فقیه را در راستای ولایت این بزرگواران می‌دانست. نسبت به امام (ره) و اطاعت از ایشان و همچنین سلسله مراتب فرماندهی اعتقاد کامل داشت.

در بعضی از مراحل که مأموریت‌های سنگین به لشکر واگذار می‌کردیم و می‌دانستیم امکان دارد برای لشکر هم مقداری سخت باشد، ولی شهید زین الدین فرمانده لشکر می‌گفت ما مطیع هستیم. این تصمیمی است که فرماندهی قرارگاه کربلا

ویژگی سوم شهید زین الدین این است که خداوند مغز با استعداد، فکر توأم با نبوغ و هوش فراوان به ایشان عطا کرده بود. می‌دانید که مدیریت و فرماندهی در جنگ یک کار فکری است. در جنگ نه از نظر تعداد نفرات، و نه از نظر تجهیزات بر دشمن برتری داشتیم. نیروها و تجهیزات دشمن از ما بیشتر بود. ولی این فکر و اندیشه فرماندهان سپاه بود که ضامن پیروزی می‌شد. آنان با فکرشان دشمن را خوب بررسی می‌کردند. نقاط ضعف دشمن را پیدا می‌کردند. آن گاه با طرح ریزی یک عملیات، عمده قوای‌شان را جمع می‌کردند و با اصل غافلگیری به نقاط ضعف دشمن می‌زدند و این پیروزی‌ها را به دست می‌آوردند. با این وصف شهید زین الدین یک فکر متعالی داشت.

معمولاً برای برنامه ریزی عملیات، از طرح‌هایی که فرماندهان می‌دادند استفاده می‌کردیم. یعنی یک طرح عملیاتی را می‌گذاشتیم و فرماندهان می‌آمدند، نظر می‌دادند، سپس به اجرا می‌گذاشتیم. در چنین جلساتی که در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) داشتیم، وقتی که شهید زین الدین پای تابلوی نقشه و طرح ریزی عملیات می‌آمد، واقعا استعداد و نبوغ خدایی داشت. استعدادی که خداوند به صورت نوری به قلب این جوان رشید اسلام تاییده بود، نمودار می‌شد. زمانی که دیدگاه خود را بیان می‌کرد که طرح ریزی باید این گونه باشد و ما این طور حمله کنیم، از این مسیر باید برویم، و تلاش‌های اصلی‌مان باید از این جا باشد، تلاش فرعی‌مان از این جا باشد، واقعا نبوغ نظامی را در این بزرگوار به عنوان فرمانده لشکر اسلام می‌دیدیم.

چهارمین ویژگی شهید زین الدین مدیریت بالا و تشکیلاتی ایشان بود. زمانی که فرمانده لشکر بود برای معاونت‌های لشکر، برای فرماندهان تیپ‌ها و گردان‌ها می‌نوشت که شما چه مأموریتی دارید. وظایف آنان را به صورت دستور العمل می‌نوشت. دست به قلم بود، و مأموریت‌ها و وظایف را تقسیم می‌کرد. در اواخر حیات چند عدد تانک به دست

نمی‌کنم. انسانی بود که تقوای عملی داشت، نه در لفظ و زبان، بلکه در میدان عمل از ایشان جلوه می‌کرد. در میدان جنگ، آن هم در لشکری که نیروی آن حدود ده هزار نفر بود. از پیر مرد هفتاد، هشتاد ساله گرفته تا دانشجو به این لشکر می‌پیوستند. اقشار مختلف مردم و از بازاریان قم و از ساوه به لشکر می‌آمدند. این بزرگوار با اخلاق عالی خود، با هر کس متناسب با سطح فکر و سن و تحصیلاتش برخورد می‌کرد.

دومین ویژگی شهید مهدی زین الدین اخلاق حسنه ایشان بود. او می‌دانست با چه کسی، چه گونه باید صحبت کند. با اخلاق حسنه‌ای که یک فرمانده لشکر بتواند به راحتی با یک بسیجی هشتاد ساله صحبت کند. با اخلاقی که بتواند در میدان سخت جنگ، گردان‌ها و تیپ‌ها را هدایت کند. صفت «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» واقعا جزء صفات بارز این بزرگوار بود. با دشمن با شدت برخورد می‌کرده و به او رحم نمی‌کرد. به عبارت دیگر در برخورد با کفار نمونه خشم و غضب خدا علیه کفار بعثی عراق بود. دشمنان بعثی عراق، هنگامی که صدای شهید زین الدین را پشت بیسیم می‌شنیدند، بدن‌شان به لرزه می‌افتاد. چرا که می‌دیدند لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) جلوی آن‌ها ایستاده است... می‌دانستند این لشکر خط را می‌شکند... می‌دانستند خط این لشکر را نمی‌توانند پس بگیرند... صلابت مهدی در برخورد با دشمن، و مهربانی با بسیجی‌ها و پاسداران، و اظهار محبت نسبت به آن جمعی که به عنوان معاونت‌های لشکر و فرماندهان تیپ‌ها و گردان‌ها با او کار می‌کردند، نمونه کامل اخلاق اسلامی بود. فرماندهان گردان‌ها و تیپ‌ها مهدی را مثل یک برادر دوست داشتند.

پس از شهادت مهدی زین الدین، روزی به غرب کشور رفتم. خدا گواه است که در پادگان نزدیک مهاباد پاسداران و بسیجیان گویا پدر عزیزی را از دست داده باشند، چنان گریه می‌کردند و به سر و صورت می‌زدند که نشان دهنده محبتی بود که از ایشان در دل داشتند. زین الدین بر قلوب بسیجیان و پاسداران فرماندهی می‌کرد. انسانی بود که چنان خود ساخته بود که هرگز حال و هوای نفسانی در او وجود نداشت.

● زین الدین، ولایتمدار و عاشق

● امام (ره) بود، و خود را سرباز

● امام می‌دانست. فرضیه ایشان

این بود که ما باید به تکالیف

الهی عمل کنیم. حال چه

شکست بخوریم و چه پیروز

شویم. از آن جایی که اعتقاد

کامل به اسلام داشت و عاشق

امام حسین (ع) بود، ولایت

فقیه را در راستای ولایت این

بزرگواران می‌دانست

اطلاعات دقیق می‌دادند که می‌شد به راحتی برای عملیات برنامه ریزی کرد. اینها بودند که در قلب دشمن پیش می‌رفتند و وظایف خود را به خوبی انجام می‌دادند و این اعتماد و دلگرمی خوبی برای فرماندهان بود تا بتوانند تصمیم بگیرند که در کدام محور سریعتر عمل کنند.

● بعد از عملیات فتح المبین و ● بیت المقدس زمینه فرماندهی ● آقا مهدی مهیا شد. و ایشان فرماندهی تیپ ۱۷ قم را به عهده گرفت، و چنان استعداد و لیاقتی از خود بروز داد که دیری نپایید تیپ به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) تبدیل شد، و در جبهه دارخوین استقرار یافت

به اعتقاد من این نیروهای شناسایی و اطلاعاتی، انسان‌های به معراج رفته‌ای بودند که کاملاً به خلوص رسیده و هر آن چه داشتند در راه خدا نهاده و سبکبال پرواز کردند. هم اینان بودند که به راحتی استعداد رزمی را در رابطه با عملیات تعیین کرده و نظر می‌دادند که برای اجرای این عملیات چند نفر نیرو لازم است. خودشان هم اولین افرادی بودند که دوش به دوش گردان‌ها حرکت می‌کردند. یعنی همزمان که مسئولیت عملیات و اطلاعات را داشتند، روحیه فرماندهی و هدایت نیروها نیز در آن‌ها آشکار بود. از میان بزرگان اطلاعاتی، افرادی چون شهید مهدی زین الدین بودند که از نظر لطافت روح و علو مقام معنوی، درخشندگی خاصی داشتند. بعد از عملیات فتح المبین و بیت المقدس زمینه فرماندهی آقا مهدی مهیا شد. و ایشان فرماندهی تیپ ۱۷ قم را به عهده گرفت، و چنان استعداد و لیاقتی از خود بروز داد که دیری نپایید تیپ به

زین الدین استفاده کردیم و توانستیم تیپ ۱۷ قم را با چهار گردان سازماندهی کنیم، که رزمندگان شهرهای مختلف به ویژه برادران سپاهی و بسیجی قم نیروهای تیپ مزبور را تشکیل می‌دادند. آن موقع قرار بود که هر شهر بزرگ و هر استانی یک تیپ مستقل تشکیل دهد. تیپ ۱۷ قم توانست در عملیات چذابه جلوی تانک‌های دشمن را بگیرد و برای بازپس گیری محورهایی که در آن منطقه وجود داشت، با کمک یگان‌های دیگر وارد عمل شود. بعد از آن که زمینه عملیات فتح المبین فراهم شد، به عملیات شناسایی زیادی در محورهای مختلف دزفول و شوش نیاز داشتیم. همچنین به افراد باتجربه نیاز داشتیم تا بتوانند با خلوص و ایثار و به سرعت اطلاعات کاملی از خطوط دشمن و عمق جبهه آنان فراهم کنند تا ما بتوانیم با طرح ریزی مناسب به عقبه دشمن رسیده و با دادن تلفات کمتر به اهداف عملیاتی خودمان دست پیدا کنیم. در آن زمان قرارگاه کربلا با فرماندهی مشترک برادران سرلشکر محسن رضایی و شهید سرلشکر صیاد شیرازی، در اهواز در حال شکل گیری بود، و شهید زین الدین هم در محور تپه ۱۲۰ جبهه برای چک کردن اطلاعات و شناسایی معرفی شد که ارتباطمان با آقا مهدی از این جا شروع شد. ایشان برای توجیه نیروهای اطلاعاتی کلاس‌هایی دایر کرد و آن‌ها را برای کار شناسایی آماده نمود. به اعتقاد من بیشترین موفقیت‌های ما در جبهه‌ها به واسطه کار خوب و مخلصانه نیروهای شناسایی و اطلاعاتی بود. این برادران با توجه به اطلاعاتی که از عمق جبهه دشمن به دست می‌آوردند، گاه محورهای عملیاتی را نیز به فرماندهان دیکته می‌کردند. گاهی بعضی از نیروهای اطلاعاتی ماهیت و خصوصیات نیروهای دشمن را نیز شناسایی می‌کردند که آن‌ها تازه کار یا قدیمی هستند. طرفدار نظام بعثی هستند یا به زور به جبهه آمده‌اند. حتی درصد شیعیان را هم برآورد می‌کردند. به قدری

گرفته است. تصمیمی است که برادر محسن رضایی فرمانده کل سپاه گرفته است. این تصمیم برای همه لشکرها گرفته شده است. بعد می‌رفت و آن تصمیم را به بهترین صورت به اجرا در می‌آورد. تبعیت ایشان از فرماندهان، از سلسله مراتب و در نهایت از فرمانده کل قوا حضرت امام (ره) دومین صفت ممتاز ایشان بود.

ششمین ویژگی شهید زین الدین زهد و پرهیزگاری ایشان است. می‌توان گفت که جزء کسانی بود که «زهاد اللیل و اسود النهار» خوانده می‌شوند. در روز شیر لشکر اسلام بود، و شب را در میدان تعبد و نیایش می‌گذراند. این فرمانده لشکر علی بن ابی طالب (ع) واقعاً حق این نام را در میدان رزم ادا کرد. در میدان استفاده از بیت المال، برای این که هرگز به عنوان فرمانده مطرح نشود از همان افراد زهاد اللیل بود.

سردار سرتیپ مرتضی صفاری رئیس دانشگاه امام حسین (ع):

هدف اصلی زین الدین برپایی نماز بود

سلام به روح ملکوتی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و محضر مبارک فرماندهی کل قوا و به روان پاک همه شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی. درود به روح فرماندهان شهیدی که جبهه‌های



نبرد را هدایت کرده و خدمات ارزشمندی بر جا گذاشتند. آشنایی با شهید مهدی زین الدین به سال‌های اول جنگ تحمیلی برمی‌گردد، که در آن هنگام مسئولیت محور جبهه شوش را به عهده داشتیم. در آن برهه لازم بود هفته‌ای یک بار با فرماندهی عملیاتی محورهای مختلف در محلی به نام گلف گردهم آییم و گزارش نبرد در جبهه‌ها را ارائه دهیم. در آن جلسات با برادر بزرگوارمان شهید زین الدین آشنا شدم. هوش و ذکاوت سرشار و شناخت دقیقی که آقا مهدی از خطوط دشمن داشت و اطلاعاتی که به راحتی می‌توانست از دشمن کسب کند همه را شگفت زده کرده بود. او از کسانی بود که گزارشات محورهای عملیاتی را به بهترین نحو و با بیانی روشن ارائه می‌داد.

در آن مقطع عملیات‌های محدودی در محورهای مختلف به مورد اجرا گذاشته می‌شد، تا این که به مرور زمان سازمان رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی توسعه پیدا کرد و گردان‌های رزمی تشکیل شد، و در جریان عملیات فتح المبین یگان‌های رزمی سپاه به خوبی شکل گرفتند. در آن زمان ابلاغ شد که در جبهه شوش تیپی تشکیل شود تا بتواند عملیات فتح المبین را هدایت کند. بعد از ابلاغ این حکم برای سازماندهی تیپ از برادر عزیزمان مهدی



شهید اسحاق صافی مسئول ستاد لشکر علی بن ابی طالب (ع)

سردار سرلشکر غلامعلی رشید:

زین الدین از سابقون الاولون در جنگ بود

رحمت خدا بر روح حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. سلام و درود به محضر فرمانده کل قوا حضرت آیت الله خامنه‌ای، و شهدای بزرگ دفاع



مقدس از جمله شهید سردار سرلشکر مهدی زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) که تلاش‌ها و فداکاری‌ها و شجاعت‌هایی از خودشان در صحنه نشان داده‌اند که تاریخ آینده انقلاب اسلامی را می‌سازد. این عزیزان حق بزرگی بر گردن همه ما دارند. به تعبیر بعضی از علمای معاصر، قرآن کریم برای زندگی انسان‌ها و اولیاء خدا که در راه خدا جان فشانی می‌کنند، پنج مرحله قابل بوده، که عبارتند از: معرفت، هجرت، سرعت، سبقت و پیشوایی، و زندگی شهید مهدی زین الدین بر این اساس قابل تفسیر است. شهید زین الدین در سال اول جنگ در حال پیشبرد مرحله معرفت و آموزش و تربیت است، و به طور ناشناس در گوشه‌ای از جبهه‌های جنگ در حال فعالیت است. سال ۱۳۶۰ را باید سال هجرت شهید زین الدین به حساب آورد. هجرت به معنای واقعی کلمه که سال رشد و گمنامی شهید نیز می‌باشد. در سال ۱۳۶۰ اگر بخواهید سراغی از مهدی بگیرید، زیاد خودش را در رده فرماندهان بالا نشان نمی‌دهد. مهدی دنبال یک هدف و رشد و تعالی است. بلافاصله سال بعد می‌بینیم که به صورت

علاقه عجیبی به نوحه خوانی و سینه زنی برای اهل بیت (ع) و شرکت در مراسم دعا داشت. می‌دیدیم که در ارتباط با ائمه (ع)، قرآن و اسلام چه گونه روحش پرواز می‌کند، و این ویژگی انسان را جذب می‌کرد. لحظات زندگی ایشان برای همه درس بود و همیشه دوست داشتیم در کنار ایشان باشیم

به دوش بگیرند و حس مسئولیت پذیری در خیلی از افراد تقویت شود. خیلی از افراد هم که نگران بودند، تصمیم قطعی گرفتند تا روز آخر از جبهه جدا نشوند و این جو در لشکر حاکم بود. به رغم این که این عزیز در جمع ما نیست اما باید خدا را شکر کنیم که این توفیق را به ملت قهرمان و شجاع ما داد که چنین فرزندان در جامعه اسلامی داشته باشند.

این توفیق بسیار بزرگی است که امثال مهدی زین الدین در جبهه‌های نبرد زیاد داشتیم و باید خدا را شکر کنیم که در این زمان که دشمنان اسلام دائما دنبال نسل کشی مسلمانان هستند تا اسلام را از بین ببرند چنین فرزندان مایه عزت و سربلندی جامعه ما و نسل‌های حال و آینده شدند. باید خوی دشمن ستیزی را در میان فرزندان این جامعه زنده نگه داریم. نهضت ما مدیون امام (ره) و رزمندگانی است که در راه اسلام جانفشانی کردند. امیدواریم خدا به همه ما توفیق دهد که ادامه دهندگان راه آن‌ها باشیم. از خدا می‌خواهیم تا با تبعیت از ولایت فقیه این راه را ادامه داده و پرچم اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز درآورده و از منتظران واقعی امام زمان (عج) باشیم.

لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) تبدیل شد، و در جبهه دارخوین استقرار یافت. اولین اقدام آقا مهدی در آن جا ایجاد نمازخانه بزرگی بود که گنجایش همه نیروهای لشکر را داشت، که چنین ابتکاری را در هیچ لشکری سراغ نداشتیم. تهیه چنین سالنی مایه عبرتی برای دیگر لشکرها شد. آقا مهدی با این ابتکار عمل نشان داد که ما رزممان برای برپایی نماز است.

شهید زین الدین در زمینه‌های معنوی همیشه پیش قدم بود، و گاه که مسئولین کشوری به اهواز می‌آمدند، برای این که جلوه قدرت لشکر اسلام را نشان دهد آن‌ها را بدان نمازخانه هدایت می‌کرد. افزون بر آن از نظر حسن اخلاق و برخورد با دیگران در قله کمال قرار داشت. لحظات زندگی ایشان برای همه درس بود و همیشه دوست داشتیم در کنار ایشان باشیم. علاقه عجیبی به نوحه خوانی و سینه زنی برای اهل بیت (ع) و شرکت در مراسم دعا داشت. می‌دیدیم که در ارتباط با ائمه (ع)، قرآن و اسلام چه گونه روحش پرواز می‌کند، و این ویژگی انسان را جذب می‌کرد. وقتی امام (ره) عزیزمان فرمود: «جبهه دانشگاه است» اساتید آن دانشگاه، کسانی مثل شهید زین الدین بودند که دیگران دوست داشتند خود را مثل او بسازند.

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته شهید زین الدین، تبعیت از فرماندهی بود. بعضی از عزیزان بودند که وقتی فشار دشمن زیاد می‌شد و نمی‌توانستند به پیشروی ادامه دهند، می‌گفتند: فلان منطقه قفل شده و نمی‌توان آن را فتح کرد، اما آقا مهدی بالعکس می‌گفت: ما مقدمات کار را فراهم می‌کنیم. خط را می‌شکنیم و پیش می‌رویم. خواه پیروز شویم و خواه شکست بخوریم. ما مطیع اوامر ولایت امر و مکلف به اجرای فرامین هستیم. این سخنان خود به خود در دیگران اثر مثبت می‌گذاشت و اگر کمترین ابهامی برای آنان وجود داشت، از بین می‌رفت و همه با هم متحد شده و عملیات را ادامه می‌دادند.

وقتی آقا مهدی برای مأموریت به قم می‌رفت، خیلی زود به جبهه بر می‌گشت. می‌گفت: «می‌خواهم رفت و آدمم به شهر را به حداقل برسانم». گاهی به این دلیل به قم می‌رفت تا نیروهای بسیج را سازماندهی کند. اصلا به این فکر نبود که در شهر چه می‌گذرد. از مسائل دنیا و زندگی کاملاً فارغ بود، و این رفتار برای کسانی که با ایشان ارتباط داشتند الگو شده بود. اگر نیروهای تحت امر او مشکلاتی داشتند، خجالت می‌کشیدند آشکار نمایند. می‌گفتند این بنده خدا همیشه در جبهه است و شب و روز با تمام توان کار می‌کند، حال برویم مرخصی تقاضا کنیم. خود این قضیه باعث ساخته شدن پرسنل لشکر می‌شد.

شهادت، امر خاص خداوند است و خالص‌ها را انتخاب می‌کند تا در جوار رحمت خود قرار گیرند. با وجودی که شهادت مهدی زین الدین برای ما خسارت سنگینی بود، اما باعث شد که زین الدین‌های دیگری رشد کنند، و رسالت عظیمی را



شهید احمد کاظمی و شهید زین الدین



شناسایی امکان پذیر نیست. مهدی با حکمی از قرارگاه اهواز به طرف دزفول حرکت کرد و همه تیم‌های شناسایی محورها را به کار گرفت. البته سرپرستی کار اطلاعات و عملیات در جبهه جنوب را برادر حسن باقری بر عهده داشت که با شهید زین الدین در تماس بود. در آن مدت حدود سه بار از اهواز به دزفول رفته و شهید زین الدین را در حال کار و تلاش دیدم. گاهی به صورت یک عنصر ساده تفنگ و دوربین به دست می‌گرفت و تا نزدیکی مواضع دشمن پیش می‌رفت و شناسایی می‌کرد. آغاز سال ۱۳۶۱ با عملیات فتح المبین تلاقی پیدا می‌کند. چند ساعت پس از نوروز عملیات فتح المبین را شروع کردیم. شهید باقری به دلیل این که به شهید زین الدین علاقمند بود و بیشتر از سایرین توانایی و استعداد ایشان را شناخته بود، از ایشان دعوت کرد تا در کنار خود در قرارگاه نصر به عنوان مسئول اطلاعات قرارگاه باشد، و مهدی به نحو احسن از عهده این مسئولیت برآمد. باتوجه به تلاش‌هایی که به عمل آورده بود، در عملیات فتح المبین، بهترین حرکت و پیشروی‌ها را قرارگاه نصر داشت. انسان وقتی به قرارگاه نصر می‌رفت مشاهده می‌کرد که یک ترکیب منسجمی با هم در حال تلاش هستند. افرادی همچون شهید حسن باقری، شهید زین الدین و سایر برادران بزرگواری که بعدها در میادین جنگ به شهادت رسیدند. پس از گذشت چهل روز عملیات بیت المقدس آغاز گردید و باز مهدی این مسئولیت را تا مرحله فتح خرمشهر در قرارگاه نصر داشت. خدا می‌داند چه تلاش‌هایی در آن عملیات صورت پذیرفت که به آزادی خرمشهر منجر شد. آن نبرد عجیبی که امام (ره) فرمودند: «کار ماورای طبیعت بود». طوری که ۲۰ هزار عراقی به صف بایستند و رزمندگان اسلام آن‌ها را به اسارت در آورند. وقتی جزئیات یک عملیات را بررسی کنیم، می‌بینیم تکیه‌گاه اصلی هر عملیاتی روی کار اطلاعات و شناسایی است. ابتکار و نوآوری هم از درون این شناسایی‌ها به ظهور می‌رسد. این طور نیست که انسان برای اجرای عملیات، طرحی بنویسد و دستور دهد و رزمندگان بروند انجام دهند. بهترین راهکار را مسئول اطلاعات پیدا می‌کند. او چشم فرمانده است، ممکن است در صحنه نبرد ده یا بیست راهکار وجود داشته باشد. اما بهترین آن را مسئول اطلاعات پیدا می‌کند، و این مسئولیت در قرارگاه نصر به عهده شهید مهدی زین الدین بود که به نحو احسن آن را انجام داد.

سال ۱۳۶۲ مرحله سبقت گرفتن و پیشتاز شدن شهید زین الدین است. خداوند در آن سال توفیق داد که همراه ایشان به سوریه رفتیم، از آن جا سری

یک چهره برجسته قد علم می‌کند و یکی از بهترین فرماندهان جبهه و جنگ می‌شود. سال ۱۳۶۱ سال سرعت و شتاب گرفتن شهید زین الدین است. در این سال عملیات‌های بزرگی همانند فتح المبین، بیت المقدس، رمضان و محرم انجام شد. وقتی سال ۱۳۶۲ را بازنگری کنیم، می‌بینیم که سال سبقت و پیشتاز شدن شهید زین الدین است. سال پیشوایی این شهید عزیز است. به عبارت دیگر پیشوای لشکر خود می‌شود. این پنج مرحله را انسان می‌تواند قدم به قدم در زندگی شهید زین الدین دنبال کند.

در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ مهدی زین الدین در بخشی از جبهه سوسنگرد، بستان، در غرب اهواز و حوالی جبهه کرخه کور، خیلی ناشناس و به صورت یک انسان ورزیده، شجاع، نترس و چالاک در حال تلاش است. در پایان سال ۱۳۶۰ شهید باقری که مسئول اطلاعات ستاد عملیات جنوب بود آمد و گفت: من یک انسان متعالی را کشف کرده‌ام.

پرسیدم: ایشان کیست و کجا کار می‌کند؟ گفت: برادر مهدی زین الدین، سوابقش هم این است.

پرسیدم: پیشنهاد شما چیست؟ گفت: پیشنهاد می‌کنم ایشان را بفرستیم تا عملیات فتح المبین را زمینه سازی کند. آن جا بود که شهید زین الدین را از طریق شهید حسن باقری شناختم.

- در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ مهدی
- زین الدین در بخشی از جبهه
- سوسنگرد، بستان، در غرب
- اهواز و حوالی جبهه کرخه کور،
- خیلی ناشناس و به صورت یک
- انسان ورزیده، شجاع، نترس و
- چالاک در حال تلاش است. در
- پایان سال ۱۳۶۰ شهید باقری که
- مسئول اطلاعات ستاد عملیات
- جنوب بود آمد و گفت: من یک
- انسان متعالی را کشف کرده‌ام

شش ماه قبل از شروع عملیات فتح المبین، به مهدی مأموریت داده شد در منطقه دزفول حضور پیدا کند و در آن جا سرپرستی تمام محورهای عملیاتی را که پیش بینی می‌شد از هر کدام به عنوان یک راهکار اصلی در چارچوب یک تلاش عمده استفاده شود، که عناصر شناسایی و اطلاعات‌شان در حال کار بودند و برای عملیات زمینه سازی می‌کردند، عهده دار شود. وضعیت زمین و جو دشمن را در آن جبهه مطالعه کند تا ما در برآورد وضعیت، به اشکالی برخورد نکنیم. شناسایی و برآورد اطلاعات یکی از پایه‌های اصلی طرح هر عملیات است. یعنی طرح عملیات بدون کار

هم به لبنان زدیم و نزد برادران حزب الله که تازه در حال رشد بودند رفتیم. در یکی دو جلسه، خود شهید زین الدین هم حضور داشت و به اتفاق تجاربی را که از جنگ داشتیم به برادران حزب الله منتقل کردیم. در سال ۱۳۶۳ دیدم که مهدی کاملاً با مهدی گذشته فرق کرده است. انسانی است که احساس مسئولیت در او موج می‌زند. وقتی از مهدی نظر می‌خواستی دیگر با اظهار نظراتش در سال ۱۳۶۱ کاملاً متفاوت بود. یعنی با تأمل، درایت، تیزهوشی و تعقل بحث می‌کرد و همه جوانب کار را هم در نظر می‌گرفت. دیدم که ایشان در اظهار نظراتش هشیار است. معلوم بود که قبلاً فکر کرده و با نیروهای لشکر کار کرده و بحث پخته‌ای را ارائه می‌کند.

در سال ۱۳۶۲ عملیات والفجر چهار در چند مرحله طول کشید و گره مواصلاتی هم در جریان عملیات پیش آمده بود. در مرحله آخر به مهدی مأموریت دادند عملیات را هدایت کند. ایشان به همراه شهید حسین خرازی سرپرست دو لشکر بودند. من کاری را که شهیدان زین الدین و خرازی می‌خواستند انجام دهند، مافوق تصور می‌دانستم. می‌گفتم این کار سخت و سنگین است. عمق عجیبی را برای دستیابی به هدف در نظر گرفته بودند، و تصور نداشتم که رزمندگان هم بتوانند آن را انجام دهند. به گونه‌ای که باعث شد قرارگاه اصلی عملیات تا مسافت ۳۰ کیلومتر جلوتر برود تا بتواند به لشکرهای ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و ۱۴ امام حسین (ع) بپیوندد.

قرارگاه آمد روی ارتفاعات سمت چپ لری، که از بقیه کوتاه‌تر بود، قرارگاه تاکتیکی زد تا این دو سه لشکر را اداره کند. لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) از جلو به ارتفاعات حمله می‌کرد، ولی



طول این همه سال تجربه کسب کرده و بعد این گونه کارش را در جنگ از رده پایین شروع کند، و با خلوص نیت و با صداقت و گمنامی ادامه دهد. در حقیقت برای شناخت مهدی زین الدین باید سوابق درخشان ایشان را جست و جو کرد، و از نزدیک دید که تربیت ایشان متأثر از تربیت اسلامی است. متأثر از زندگی قبل از انقلاب است. متأثر از این نحوه بی ریایی است که این گونه کار می کند و مثل عده ای از همان روز اول نمی آید ادعای فرماندهی کند. می بینیم با زحمت و دور از چشم فرماندهان جنگ کار می کند و سرانجام در رأس قرار می گیرد. من فکر می کنم در مسیری که فرماندهان به او توجه می کنند تا در رأس فرماندهی قرار گیرد کوتاه تر از دورانی است که به طور آرام در گوشه ای از جبهه در حال تلاش است و این نشانگر صداقت اوست.

در سال ۱۳۶۶ از یکی از فرماندهان یک تیپ ارتش عراق که در همان عملیات اسیر شده بود پرسیدم: به نظر شما در عملیات فتح المبین چه بلایی به سرتان آمد؟

گفت: خیلی خیلی هلی برد کردید. به وسیله هلیکوپتر پشت سر ما پیاده شدید.

او نمی دانست که رزمندگان از راه زمین و از پشت ارتفاعات به او حمله کرده اند. خب این ابتکار عمل را عناصر شناسایی گمنام مانند شهید زین الدین کشف کرده اند.

ابتکار سوم عملیات فتح المبین چنین بود که یک گردان رفت و گردان های توپخانه دشمن را به استعداد ۱۸۰ قبضه توپ در تپه های علی گزرت ساقط کرد، و آتش توپخانه دشمن بعد از نیم ساعت خاموش شد. در نتیجه ناگهان جهشی در آن عملیات ایجاد شد. به طور یقین این ابتکارات از انسان های خالص، ترس، شجاع و مهاجر فی سبیل الله بر می آید. اگر انسان بترسد و خلوص نداشته باشد دنبال این کارها نمی رود. ولی برادرانی همچون

حرکت از این مسیر موفقیت و پیروزی در پی دارد. وقتی این حرف ها را می زد، انسان به سابقه کار این افراد بر می گشت. انسان می توانست به نظرات کسانی اعتماد کند، که از درون تیم های شناسایی و اطلاعاتی رشد کرده بودند. ولی یک فرماندهی که در یگان توپخانه یا در یگان لجستیک رشد می کرد، وضع دیگری داشت و نمی توانست مثل این برادران اظهار نظر دقیق کند، ولی این ویژگی را مهدی داشت. کار مهدی را در عملیات فتح المبین دیده بودم. دوستی مان تا آخرین لحظات حیات ایشان طول کشید. تا یک هفته شهید زین الدین را ندیدم. چرا که دنبال مأموریت رفته بود.

در تهران با جمعی از برادران بحث مقدمات عملیات فو را دنبال می کردیم که گفتند مهدی شهید شده است. پرسیدم: کجا...؟ گفتند: در اطراف سردشت.

بسیار متأثر شدم و احساس کردم یکی از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام را از دست داده ایم. با آن همه سوابق قبل از انقلابش و آن دامان مطهر مادر بزرگوارش و آغوش پدر بزرگوارش و آن نماز خوان و قرآن خوان بسیار مذهبی که اهل دفاع از اسلام بود. جوانی که این گونه بزرگ شده و در

● برای شناخت زین الدین باید
● سوابق درخشان ایشان را جست
● و جو کرد، و از نزدیک دید که
تربیت ایشان متأثر از تربیت
اسلامی است. متأثر از زندگی
قبل از انقلاب است. متأثر از
این نحوه بی ریایی است که این
گونه با زحمت و دور از چشم
فرماندهان جنگ کار می کند و
سرانجام در رأس قرار می گیرد.
این نشانگر صداقت اوست

مأموریت لشکر ۱۷ و لشکر ۱۴ دور زدن دشمن بود. نیروهای این دو لشکر باید راه بسیار طولانی می رفتند. ضمن این که ارتفاعات از دشمن و ضد انقلاب و میدان مین آلوده بود. انواع و اقسام موانع طبیعی و مصنوعی در آن وجود داشت، ولی آقا مهدی این کار را به نحو احسن انجام داد.

شجاعت های مهدی را در عملیات های دیگری مثل جزایر مجنون نیز دیده ایم. در مراحل پایانی عملیات خیبر در جزایر مجنون که بار بزرگی بر دوش ایشان بود، بسیار درخشید. ویژگی های فراوانی که از شهید زین الدین در ذهنم مانده و می شود بر اساس آن ها گفت که با بقیه فرق داشت شجاعت، هوشمندی و چالاکی مهدی بود. حرکاتش همیشه در ذهنم وجود دارد که روی پنجه پا به سرعت می چرخید. طرز پیاده شدنش از ماشین و دوربین گرفتنش حالت عجیبی داشت که با بقیه متفاوت بود. هیچ گاه آثار کراهت و ترس را در قیافه شهید زین الدین ندیدم. در هر صحنه خطرناکی بدون این که هراسی داشته باشد، به راحتی حضور پیدا می کرد.

ممکن است به یک فرمانده مأموریت بدهیم، و او آن را انجام بدهد. ولی امکان دارد آن چهره بشاش ایشان نبینیم. اما من همیشه لبخند را در قیافه شهید زین الدین می دیدم. هر قدر مأموریت سخت بود، انجام می داد. ولی چهره ایشان به طرز عجیبی خندان بود. سختی مأموریت را به جان می خرید، خاک می خورد و خسته می شد. اما وقتی به سراغش می رفتی، مهدی جوان و بشاش را با یک حالت عجیبی می دیدی که هم به کادر پایین و هم به رده بالا نشاط می داد. همیشه به آقا محسن و چند فرمانده دیگر که در قید حیات هستند می گفتم: آقا مهدی یکی از فرماندهانی است که وقتی دستور می دهی می گوید چشم. کار را انجام می دهد و با چهره بشاش، شما را هم خاطر جمع می کند.

رزمندگانی که در تیم های اطلاعات و شناسایی بودند، یک مشخصه دیگری هم داشتند که با سایر فرماندهان فرق داشتند. وقتی به مراحل بالا می رسیدند، نظراتشان به لحاظ عملیاتی و محیط جبهه بسیار دقیق بود. زیرا با دشمن شبانه روز کار کرده بودند. کاملاً می شد روی اظهار نظر برادرانی که از درون تیم های شناسایی رشد کرده و بالا آمده بودند حساب کرد، و شهید زین الدین یکی از آن ها بود. اگر اظهار نظر می کرد مشاهده می کردید که نظراتش دقیق است. چرا...؟ چون تجربه چند ساله دارد. مهدی مدام با زمین و دشمن در تماس بود، یعنی به راحتی چهره و نقاط قوت و ضعف زمین را به دست می آورد. به راحتی حکم می کرد که نقاط ضعف و قوت دشمن در میدان وسیعی مثل عملیات بیت المقدس کجاست. کسی که می تواند این دو عامل را ترکیب کند و اظهار نظر قطعی و دقیق ارائه دهد.

مهدی نمی گفت فکر می کنم، گمان می کنم، بلکه خیلی صریح حکم می کرد و می گفت: به اعتقاد من

لباس داشتیم. هر چه به ایشان اصرار کردم لباس نو به تن کند، نپذیرفت. به برادری مقداری پول داد تا از شهر برای او لباس خریداری کند. این حاکی از اهمیتی است که برای بیت المال قابل بود. گویی با خود عهد کرده بود که به اندازه رفع نیاز هم از بیت المال استفاده نکند. این رفتار سازنده به یک فرمانده می آموزد که امکانات خود را در اختیار دیگران قرار دهد.

زندگی جبهه‌ای آقا مهدی را بدون تشریفات یافتیم. در هر موقعیتی که حضور داشت، خیلی خاکی و خودمانی سر سفره بسیجیان و پاسداران می نشست و هر غذایی که بود، با آن‌ها می خورد. اگر کسی اولین بار ایشان را می دید فکر می کرد یک بسیجی معمولی است. در جلساتی که برادران ارتشی حضور داشتند، و آقا مهدی به عنوان فرمانده لشکر معرفی می شد، همه تعجب می کردند. وقتی صحبت می کرد و وارد بحث‌های تاکتیکی و عملیاتی می شد، گویا وارد اجرای عملیات شده، و نشان می داد که فرمانده نمونه‌ای است.

- شجاعت، یکی دیگر از
- ویژگی‌های برجسته این شهید
- بزرگوار بود. در مأموریت‌هایی که خدمت ایشان بودم هیچ ترس و هراسی در وجود او ندیدیم. به رغم این که دشمن استحکامات بسیار قوی در جبهه ایجاد کرده بود، اما جای تعجب بود که هیچ چیز برای آقا مهدی ترس آفرین و رعب انگیز نبود

وقتی زندگی مولا امیر المؤمنین (ع) را در متون تاریخی بازخوانی می کنیم، می بینیم که زندگی آن حضرت مطابق با زندگی ساده‌ترین افراد جامعه بود. در شمشیر زدن قهرمان همه صحنه‌های نبرد بود. در زهد و تقوی و عبادت، زاهدترین و متقی‌ترین فرد جامعه بود. بدون اغراق می گویم که سیره شهید زین الدین هم، مانند سیره مولایش علی (ع) بود. این جوان کم سن و سال، با آن همه مشکلاتی که در جریان انقلاب و جنگ دست به گریبان بود، با عدم وجود آموزش‌های کلاسیک که هم اکنون نیروهای رده‌های بالای ارتش در دانشکده افسری، دوره مقدماتی و عالی، دوره دافوس، دوره استراتژیک و غیره می بینند، تا بتوانند یک لشکر را اداره کنند، آقا مهدی با نبوغ، استعداد خارق العاده و صبر و استقامت، در مدتی کوتاهی توانست فرمانده شایسته لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) شود.

شجاعت، یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته این شهید بزرگوار بود. در مأموریت‌هایی که خدمت ایشان بودم هیچ ترس و هراسی در وجود او ندیدیم. به رغم این که دشمن استحکامات بسیار

مأموریت داشتند، با همه دوستان و فرماندهان محشور بودم.

زین الدین روی ستاد قرارگاه که می بایست عملیات را هدایت کند، و بر نیروهای پشتیبانی که وظیفه تدارکات رسانی را به عهده داشتند و همچنین بر نیروهای لشکر ۱۷ تأثیر بسزایی داشت. با ورود ایشان به منطقه، و برنامه ریزی و پیگیری ماهرانه مقدمات عملیات، با تمام وجود دریافتیم که چه گونه یک فرمانده با رفتار و اخلاق نیکوی خود که برگرفته از اخلاق اسلامی و سیره انبیاست، می تواند یک لشکر را بسیج، و برای شرکت در عملیات آماده نماید. به گونه‌ای که شوق جنگ با دشمن را در دل تک تک رزمندگان لشکر شعله‌ور کرده بود. ایشان محور ارتباط نیروهای لشکر علی بن ابی طالب (ع) با مسئولین قرارگاه شده بود. با همین اخلاق نیکو ضمن این که سلسله مراتب را رعایت می کرد، همه امور و مشکلات را نیز حل و فصل می کرد.

آقا مهدی با برخورد صمیمانه و برادرانه با افراد بالا دست و زیردست، در انجام مأموریت‌هایش موفق می شد. صمیمیت و دلگرمی که در نیروهای این لشکر مشاهده می کردم، کمتر در سایر نیروها دیده بودم. این در نتیجه اخلاق و رفتار ایشان بود که این همدلی را به وجود آورده بود. چه یک فرمانده خوب لازم است این پارامترها و ملاک‌ها را رعایت کند. لازم است با اخلاق پسندیده خود را زینت بخشد. لازم است کلیات این رفتارها تدوین شود تا یک افسر، فرمانده، بسیجی و یا پاسداری که در آینده می خواهد یگانی را هدایت کند، کاربرد داشته باشد و معلوم شود، چه گونه باید با نیروها ارتباط برقرار کند.

شهید زین الدین در ارتباط با اجرای آیین‌های دینی به ویژه برگزاری نماز جماعت همیشه تأکید داشت. این سعادت را داشتم که یکی دو مرتبه پشت سر ایشان نماز بخوانم. روحانیتی را که در نماز ایشان در طول این مدت دیدم بیانگر نوعی ارتباط بین عاشق و معشوق بود.

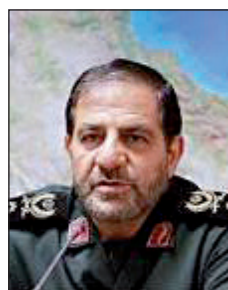
روح عبودیت خاصی در نماز ایشان موج می زد. نسبت به اسلام بسیار متعبد و به دنیا بی اعتنا بود. آقا مهدی بسیار متواضع و خاکی بود. همیشه یک دست لباس بسیجی به تن داشت و هیچ وقت از ماشین‌های مختلف و امکانات لشکر استفاده شخصی نمی کرد. به یاد دارم که لباس ایشان پس از مدت‌ها کار و تلاش فرسوده شده بود. در جبهه غرب کشور به علت شدت سرما کمبود

شهید زین الدین وقتی راهکار ارائه می دادند، حاضر بودند خودشان و رزمندگان‌شان در آن محور عمل کنند. این نشانه صداقت است. اگر بدانند این محور راهکار درستی نیست، هیچ گاه پیشنهاد نمی دهد. ایشان حاضر بود در راهکار شرکت کند و نیرو را به خط برد و به هدف هم دست پیدا کند. کاری که هرگز به ذهن دشمن خطور نمی کرد. رزمندگان ما نماز شب خوان و شبیر روز بودند. امکان نداشت این ابتکارات و خلاقیت‌ها از انسان‌های ترسو سر بزنند. در جبهه یک گردان پشت خاکریز با شدت تمام مقاومت می کرد. چنان شجاعانه می جنگید که انسان متحیر می ماند.

سردار سرتیپ پاسدار جواد استکی:

همیشه به برپایی نماز جماعت تأکید می کرد

شهید مهدی زین الدین در چارچوب مأموریتی برای اجرای عملیاتی در منطقه‌ای در غرب کشور همراه لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به سردهشت آمده بود. برای اجرای این عملیات قرارگاه



حمزه سید الشهداء (ع) تشکیل شد، و به لحاظ شغلی با ایشان ارتباط پیدا کردم. آقا مهدی پس از انجام شناسایی‌ها و آماده سازی نیروها، کارهای زیاد دیگری هم برای آماده سازی طرح عملیات انجام داد. چرا که مشکلات منطقه خیلی زیاد بود. در آغاز اولین گام همکاری در چارچوب قرارگاه حمزه، خلق نیکوی ایشان که از نشانه‌های برجسته یک انسان وارسته است، برای من نمودار گشت. چون بیشتر یگان‌های سپاه در آن منطقه چه در عملیات داخلی و چه در عملیات برون مرزی



فرماندهان شهید ما، بزرگانی بودند که بهترین و والاترین مراتب علمی و عملی و تقوایی را داشتند. شهید زین الدین، شهید خرازی، شهید بروجردی، شهید همت، همه این شهیدان و سرداران و حتی بیشتر بسیجیان، از مراتب علمی حوزوی یا کلاسیک در ایران و در خارج از کشور برخوردار بودند

واگذار می شد، بی کم و کاست انجام می داد. یکی از برکاتی که در طول عمر نصیب شد، توفیقی بود که چند روزی را در خدمت این بزرگوار بگذرانم، و از تأثیر ایشان بر روحیه اطرافیان، به اندازه توان و ظرفیت خود بهره بگیرم. مشکلی که اکنون با آن مواجه هستیم، مشکل تربیت نسل حاضر است. شهید زین الدین، شهید خرازی، شهید همت، شهید بروجردی، شهید کاظمی، شهید باقری و همه شهدای دفاع مقدس، فقط در جنگ آموزش دیده و پرورش یافتند. اگر بتوانیم روحیات و معنویات این عزیزان در دوران جنگ را کنجکاوانه از زوایای مختلف بررسی کنیم و به صورت مکتوب به عنوان آثار ارزنده دفاع مقدس تحویل نسل های آینده دهیم خدمت بزرگی کرده ایم. اگر بشود در هر استانی، موزه جنگ استانی برپا گردد و نقش عملی یگان ها و مردم آن استان در دفاع مقدس را به تصویر بکشانیم کار

قوی در جبهه ایجاد کرده بود، اما جای تعجب بود که هیچ چیز برای آقا مهدی ترس آفرین و رعب انگیز نبود. با قدرت وصف ناپذیری که شخصا شاهد آن بودم به شناسایی می رفت. تا مسیر تردد نیروها و راه های دستیابی به هدف را از نزدیک ببینند و برآورد کند. خیلی کم پیش می آمد که یک فرمانده لشکر برود و مسیرها را طی کند و برای فرماندهان گردان ها و گروهان ها در شب عملیات توجیه کند.

آقا مهدی در نتیجه یکی از شناسایی ها اطلاعات دقیق از پشت مواضع دشمن کسب کرده بود. پشت ارتفاعات دویاز مواضع گرفت و تعداد افراد دشمن را سرشماری کرد. سلاح های آن ها چیست؟ محل تجمع ادواتشان کجاست؟ چند قبضه آتشبار به کار گرفته اند؟ کجا را زیر آتش دارند؟ با همین رشادت ها بود که زیر مجموعه اش را دلگرم می کرد. چون می دیدند که فرمانده در میدان حضور دارد و از دشمن اطلاعات کسب می کند، تا بتواند برنامه ریزی کند و نیروهایش بی گدار به آب نزنند. چون یکی از وظایف فرمانده این است که نیروهایش را توجیه کرده و به آن ها اطمینان دهد که پیروز خواهند شد.

شهید زین الدین افزون بر شرکت در جلسات کادرهای تاکتیکی رده های فرماندهی گردان و گروهان، به نیرو تلقین می کرد که دشمن عددی نیست و دستیابی به هدف کار ساده ای است. این نحوه عمل، تأثیر بسزایی در بالا بردن روحیه نیروها داشت. چه روی توجیه نیرو بسیار حساس و دقیق بود. آن گاه برای نیرو مثل روز روشن بود که شب عملیات چه می خواهد

انجام دهد؟ کجا می خواهد برود؟ با چه کسی برخورد کند؟ از چه راهی برود؟ چه تاکتیکی اتخاذ کند؟ چه گونه عمل کند، و اگر میان راه دچار مشکلی شد چه طور مسائل را حل کند؟ ارائه این راهکارها نقش بسزایی در پیروزی ها بر دشمن داشت.

رعایت سلسله مراتب، یکی دیگر از دیگر خصوصیات خوب فرماندهی شهید زین الدین بود. در دو عملیات در منطقه جنوب در خدمت ایشان بودم. آن جا شاهد بودم که ارتباط آقا مهدی با قرارگاه براساس رعایت سلسله

مراتب بود. مأموریت هایش را بدون مشورت و هماهنگی با قرارگاه انجام نمی داد. بعد از تأکیدی که حضرت امام (ره) در مسائل جنگ و دفاع داشتند، زین الدین در تبعیت از فرماندهی، سرآمد همه شده بود. هر مأموریتی که به او



مزار شهیدان مهدی و مجید زین الدین در گلزار شهدای قم

بسیار ارزنده ای خواهد بود. شهادت این بزرگوار خیلی دردناک بود. هنگامی که خبر شهادت این دو برادر را به ما دادند، بلافاصله به محل رفتیم. جسد مطهر آنان را به ستاد لشکر و سپس به سردخانه بردیم. آن نگرانی که پس از شنیدن خبر در بچه های لشکر، پاسداران و بسیجیان، ایجاد شد قابل کنترل نبود. بی گمان یکی از صحنه های تکان دهنده تاریخ دفاع مقدس همان لحظه بود. برای هیچ یک از ما قابل باور نبود که فرمانده ای را با آن همه عظمت به راحتی از دست داده باشیم. شخصیت ارزشمندی که می توانست ارتش عراق را متزلزل کند. بنده هیچ گاه چهره بشاش و خندان شهید زین الدین را چه در زمان حیاتش، چه در زمان شهادتش فراموش نمی کنم. از جمله ویژگی های منحصر به فرد شهید مهدی زین الدین، بیان گرم و شیوای ایشان بود. هر وقت صحبت می کرد همه گرد او حلقه می زدند. به رغم تحصیلات و آگاهی وسیعی که داشت، خودمانی و عامیانه صحبت می کرد. ویژگی دیگر ایشان ابتکار عمل در کار بود. به همین دلیل در میان فرماندهان به صورت یک انسان برجسته مطرح شده بود. در اجرای عملیات راهکارهای خوب و مناسب ارائه می داد. با این که دوره های آموزشی آن چنانی ندیده بود، اما در جنگ همه تاکتیک ها و تکنیک های نظامی را فرا گرفت. تاکتیک دسته پیاده، زرهی، توپخانه، آتش، گردان، تپ و لشکر و غیره را در مدت کمی در جبهه یاد گرفت. به لحاظ تجربیات، ابتکارات، خلاقیت و استعدادی که داشت، به راحتی در بحث های نظامی بر دیگران، فایز می آمد و همیشه پیشنهادهای او معقول و منطقی بود.

کنترل شدیدی بر افراد لشکر، در حفظ بیت المال و رعایت اصول نظامی داشت. لشکر مثل یک ساعت دقیق در دست شهید زین الدین کار می کرد. چون شخصا منظم، منضبط و وقت شناس بود. ساعات حضور در جلسات و رفت و آمدش را همیشه از قبل تنظیم می کرد. هیچ وقت او را با موی بلند ندیدم. به رغم مشکلاتی که در منطقه وجود داشت، به آراستگی ظاهر بسیار اهمیت می داد. این بیانگر تأثیر تعلیمات و آداب اسلامی بر ایشان بود. در واقع شخصیت ارزنده ای بود که ابعاد مختلفی داشت و برای ما و نیروهایش الگو بود. چه به لحاظ اخلاق و رفتار و چه به لحاظ شجاعت و ایثار.

فرماندهان شهید ما، بزرگانی بودند که بهترین و والاترین مراتب علمی و عملی و تقوایی را داشتند. شهید زین الدین، شهید خرازی، شهید بروجردی، شهید همت، همه این شهیدان و سرداران و حتی بیشتر بسیجیان، از مراتب علمی حوزوی یا کلاسیک در ایران و در خارج از کشور برخوردار بودند. این مسئله نشان می دهد که ما از گنجینه فرهنگی خوبی برخوردار بوده و هستیم. ان شاء الله بتوانیم آن را حفظ کنیم. امیدوارم خداوند متعال روح پاک همه شهیدان را با اولیاء و انبیاء و امام (ره) محشور کند. ■



شهید

فرمانده لشکر علی بن ابی طالب (ع) معتقد است که شهید شجاع و فداکار مهدی زین الدین یکی از اسطوره‌های دوران دفاع مقدس است که در اجرای رهنمودهای امام خمینی و خطر پذیری و شهادت طلبی به ویژه در عملیات خیبر و حفظ جزایر مجنون، و در ترویج فرهنگ مقاومت در میان رزمندگان جبهه‌ها نقش اساسی داشته است. سردار مهدی مهدوی در این گفت و گوی اختصاصی با تشریح موقعیت شهر خون و قیام در دوران انقلاب و در جنگ تحمیلی تأکید کرد شهدایی که در مکتب امام خمینی (ره) تربیت شدند و با تقدیم جان‌شان راه رستگاری و پیروزی را به آزادگان جهان نشان دادند، شاگردان مکتب سالار شهیدان ابا عبد الله الحسین (ع) بودند، و در موقعیت «عند ربهم برزقون» قرار گرفتند.

مهدی مجری دقیق اوامر امام (ره) بود

بازیابی میزان ولایت‌مداری شهید مهدی زین الدین در گفت و گو با

سردار سرتیپ پاسدار مهدی مهدوی نژاد فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و هم‌رزم شهید

- زمانی که دامنه آتش جنگ
- وسعت پیدا کرد و قرار شد که
- تیپ ۱۷ قم تبدیل به لشکر شود، برادر عزیز و گرانقدر ما شهید سرافراز مهدی زین الدین که از نیروهای برجسته اطلاعات و عملیات قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) در آن دوران بود، مسئولیت فرماندهی این یگان را به عهده گرفت و این تیپ را به لشکر تبدیل کرد

اساسی خود را ایفا کنند. چه در بستر انقلاب اسلامی و چه دوران در دفاع مقدس ما شاهد پیشگامی و پیشکسوتی و نقش آفرینی‌های مردم شهید پرور قم بوده‌ایم. این شهر مقدس در دوران دفاع مقدس بیش از شش هزار شهید، و حدود ۱۱ هزار جانباز و تعداد کثیری از آزادگان و ایثارگران را داشته و نشانگر این است که مردم شهر قم نقش ارزنده و درخشانی در دفاع مقدس داشته‌اند. با شروع جنگ تحمیلی، جوانان عزیز استان قم با خصوصیات و سجایایی که بیان کردم، همگام با سایر استان‌های این کشور عزیز وارد دفاع مقدس شدند، و در جبهه‌های گوناگون رزم و دفاع از میهن اسلامی استقرار یافتند. در ابتدا یگانی که در

که در رأس آن بنیانگذار جمهوری اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی، حضرت امام (ره) و دیگر روحانیونی که در کنار امام به عنوان یار امام و همراه امام در به ثمر رساندن این نهضت بزرگ و مقدس نقش اساسی و تعیین کننده داشتند. مردم قم شهدای بزرگی را تقدیم انقلاب اسلامی و نظام کردند، تا این انقلاب به ثمر برسد و این پرچمداری را قبل از پیروزی انقلاب و در حین انقلاب و بعد از انقلاب داشته‌اند. شهر مقدس قم نقش ارزنده‌ای را در ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶ یعنی یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی داشت، و این نقش بزرگی است. این نقش منجر شد تا انقلاب شتاب بیشتر و بالاتری به خود بگیرد و نور انقلاب و موج انقلاب در سراسر میهن اسلامی پرتو افکند. قطعا مردمی که در این شهر مقدس در کنار بارگاه ملکوتی «کریمه اهل بیت» و در کنار روحانیت جلیل‌القدر زندگی کردند. توانستند از انقباض روحانیت بیشترین بهره را ببرند. مردم دیندار، مؤمن، بصیر و آگاه که در این شهر همواره در حال رشد و تلاش هستند، نزدیکترین قشری هستند که با روحانیت ارتباط تنگاتنگ دارند. بنابراین جوانان شهر مقدس قم که از بصیرت، شناخت، آگاهی و جوهره دینی برخوردارند. و فرزندان این مردم هستند، طبیعی است که در برهه‌های گوناگون و سرنوشت ساز باید نقش

سردار در ابتدای بحث چگونگی شکل گیری لشکر علی ابن ابی طالب (ع) را برای خوانندگان شاهد یاران تشریح کنید....

با درود به ارواح تابناک همه شهیدان، شهدای انقلاب، شهدای دفاع مقدس، شهدای این استان، سرداران شهید با نام و گمنام و همه عزیزانی که در راه پاسداری از انقلاب اسلامی بزرگترین و والاترین و زیباترین معامله را با خداوند تبارک و تعالی کردند. به روح مطهر و ملکوتی بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) درود می‌فرستم. همان گونه که شهر مقدس قم از دیرباز به عنوان خاستگاه انقلاب اسلامی بوده و توانسته است در برهه‌های گوناگون نقش کلیدی و محوری خود را در پیدایش انقلاب اسلامی و همچنین در به ثمر رساندن انقلاب به نمایش بگذارد، بعد از پیروزی انقلاب هم نقش کلیدی را در نظام جمهوری اسلامی و در شکل گیری نظام جمهوری اسلامی داشته باشد.

ما شاهد ایستادگی، مقاومت و تلاش همه مردم و به ویژه سلسله روحانیت جلیل‌القدر در طول تاریخ بوده‌ایم که روحانیت از این «عش آل محمد» (ص) استفاده کرده‌اند و توانسته‌اند هم «تفقه» در دین کنند، و دین و مکتب اسلام و شریعت اسلام را در ایران اسلامی و در اقصی نقاط جهان منعکس کنند، و به نوعی پرچمدار انقلاب اسلامی باشند،

شهید عزیز ما مهدی زین الدین متولد سال ۱۳۳۸ بود که در سال ۱۳۶۲ و در سن جوانی ۲۴ سالگی توانست لشکری را حول محوری به نام علی ابن ابی طالب (ع) سازماندهی کند، و رزمندگان استان‌های مختلف با فرهنگ‌های مختلف را در کنار هم قرار دهد. مسئله مهم این است که میان رزمندگانی که زبان‌های مختلف و سلیقه‌های مختلف داشتند در کنار همدیگر متحد و یکپارچه کند. حتی پشتیبانی استان‌های پنج گانه را در لشکر معطوف و متمرکز نماید. توانست با روحانیت، با دانشجویان، با بازاریان استان‌های مزبور ارتباط صمیمانه و تنگاتنگ برقرار کند. با رزمندگان لشکر توانست چنان ارتباطی برقرار کند که همه احساس می‌کردند مهدی یکی از آنان است. اکنون پس از گذشت حدود بیست و پنج سال از پایان جنگ و پس از گذشت حدود ۳۰ سال از شهادت آقا مهدی، چنان چه از استان‌های گوناگون دربرگیرنده لشکر ۱۷ دیدن کنید، می‌بینید که عکس زین الدین را قاب گرفته، و در خانه‌هایشان آویخته‌اند. این علاقمندی همگانی در نتیجه ارتباطی است که شهید زین الدین توانسته بود با همه اقشار جامعه برقرار کند.

افزون بر آن شهید زین الدین، به قدری خوب توانست پشتیبانی‌های مردمی، پشتیبانی‌های لجستیکی و تدارکاتی و پشتیبانی نیروهای رزمی را به گونه‌ای بسیج و سازماندهی کند، تا زمانی که نیروها به محور می‌روند و در خطوط مقدم جبهه مستقر می‌شوند، با کمبود امکانات و کمبود آذوقه مواجه نشوند، و همه نیروهای لشکر با نشاط و با شادابی و با صلابتی وصف ناپذیر ایفای نقش کنند و مأموریت‌شان را به نحو احسن انجام دهند. لشکر علی ابن ابی طالب (ع) تا زمان حیات شهید عزیز و گرانقدر مهدی زین الدین در اکثر عملیات‌ها شرکت کرد و به عنوان لشکر خط شکن جبهه‌ها معروف شده بود. زمانی که عزیزان ما هم در عملیات‌های گوناگون شهید می‌شدند، مهدی به پشت جبهه باز می‌گشت و به وضعیت خانواده‌های شهدا رسیدگی می‌کرد. در نماز جمعه برای نیروهای بسیجی سخنرانی می‌کرد. یک جوان بیست و سه سال را با این همه ظرفیت‌های بالا تصور کنید، واقعا از الطاف الهی است.

این ظرفیت‌ها را از چه چیز ناشی می‌دانید؟ از تربیت خانوادگی، زیرکی و مهارت، یا تقوای شهید زین الدین می‌دانید؟

به نظر من همه عوامل دخیل بوده است. ولی مهمترین عامل، مسئله ریشه‌هاست. چرا که از یک پدر و مادر نمونه قطعا یک فرزند این گونه به وجود می‌آید. اما این باز هم کلیت ندارد. ممکن است خلاف این را هم داشته باشیم. اما ریشه خانوادگی شهید زین الدین ریشه سالمی بود. زمانی که این درخت متولد می‌شود و در فضایی

مقدماتی با توجه به انتقال از سمنان به این لشکر، این توفیق را داشتم که به عنوان فرمانده یکی از گردان‌های لشکر در خدمت شهید عزیز و گرانقدر زین الدین باشم.

حال که چند سالی با شهید مهدی زین الدین همکاری داشتید، شخصیت مدیریتی ایشان را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

کار با اهمیت و بزرگی که حضرت امام (ره) در این جنگ کردند، این بود که کارهای کلیدی و پیچیده و دشوار و مشکل جنگ را به جوانان سپردند. شهید عزیز و گرانقدر ما مهدی زین الدین از فرماندهانی بود که در سن جوانی این مسئولیت را پذیرفت. قطعا همان گونه که اشاره کردم قم ویژگی‌های خاص خود را داشت. شهید زین الدین هم با پدری که داشتند و مادر مکره‌های که اکنون در قید حیات هستند و خداوند به ایشان سلامتی دهد، از این پدر و مادر، از این درخت یک چنین فرزندی متولد شده بود. اما هنر امام (ره) این بود که اینها را شناسایی کرد و جنگ را به عهده این جوانان سپرد، و جوانان هم نقش خود را به خوبی ایفا کردند.

لشکر علی ابن ابی طالب (ع) تا زمان حیات شهید گرانقدر مهدی زین الدین در اکثر عملیات‌ها شرکت کرد و به عنوان لشکر خط شکن جبهه‌ها معروف شده بود. زمانی که عزیزان ما هم در عملیات‌های گوناگون شهید می‌شدند، مهدی به پشت جبهه باز می‌گشت و به وضعیت خانواده‌های شهدا رسیدگی می‌کرد

این استان شکل گرفت تیپ ۱۷ قم نامیده می‌شد. عزیزی مثل بردار سردار (مرتضی) صفاری که امروز ریاست دانشگاه امام حسین (ع) را بر عهده دارد، و دیگر شهیدانی همچون شهید عزیز ما حسن درویش از شهر شوشتر در پایه‌گذاری و سازماندهی این یگان نقش کلیدی داشتند. زمانی که دامنه آتش جنگ وسعت پیدا کرد و قرار شد که تیپ ۱۷ قم تبدیل به لشکر شود، برادر عزیز و گرانقدر ما شهید سرافراز مهدی زین الدین که از نیروهای برجسته اطلاعات و عملیات قرارگاه خاتم الانبیا (ص) در آن دوران بود، مسئولیت فرماندهی این یگان را به عهده گرفت و این تیپ را به لشکر تبدیل کرد.

در چه سالی تیپ به لشکر تبدیل شد؟

این تیپ بعد از عملیات والفجر مقدماتی به لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) ارتقاء یافت و در عملیات‌های مختلف نقش برجسته و ارزنده‌ای را ایفا کرد. زمانی که این تیپ به لشکر تبدیل می‌شود، رزمندگان استان‌های قم، سمنان، زنجان، قزوین و مرکزی در برمی‌گیرد. این پنج استان در تقسیمات اداری اخیر کشوری استان شده‌اند. در تقسیمات اداری قدیم زنجان و قزوین یک استان بودند. مرکزی (اراک) و قم هم یک استان بودند. اما لشکر در حال حاضر شامل استان‌های قم، مرکزی، زنجان، قزوین می‌باشد، این پنج استان در طول دوران دفاع مقدس، لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) را با محوریت شهر قم. پشتیبانی و همیاری می‌کردند. چرا که در آن مرحله کشور بر اساس تقسیمات سپاه پاسداران به چند منطقه تقسیم شده بود و شهر قم به عنوان منطقه یکم سپاه پاسداران شناخته شده بود. لذا استان‌های مزبور نیروها و امکانات و پشتیبانی همه جانبه خود را به شهر قم با محوریت لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) گسیل می‌کردند. بنده هم بعد از عملیات والفجر



کند، درست در صراط مستقیم الهی گام بر می‌دارد. شهید زین الدین نسبت به ریشه‌ها و عوامل تحمیل جنگ بر جمهوری اسلامی ایران چه نگاهی داشت؟ آیا به مسائلی فراتر از جبهه جنگ ایران و عراق هم فکر می‌کرد؟ منظورم این است که نسبت به مسائل جهان اسلام چه دیدگاهی داشت؟

شهید زین الدین بسیار نگاه بلندی داشت. اگر امروز نوارهای سخنرانی ایشان را گوش کنید. ملاحظه خواهید کرد که با نگاه بسیار بلندی به این مسائل نگاه می‌کرد، که این نگاه نشأت گرفته از نگاه حضرت امام (ره) بود. یعنی با تمام وجود فرمایشات حضرت امام را درک می‌کرد، و

- امروز پس از گذشت این همه
- سال اگر ملاحظه می‌کنید که
- خون و نام شهید مهدی زین الدین مانند پرچمی بر تارک این لشکر می‌درخشد، خون عادی نیست... خون ثار الهی است.. خونی است که از سید و سالار شهیدان امام حسین (ع) امضایش را گرفته است

می‌پذیرفت، و در صحنه نبرد تبیین و به آن عمل می‌کرد. واقعا اعتقاد داشت که راه قدس از کربلا می‌گذرد. ابراز امیدواری می‌کرد روزی با تانک به کربلا برویم و زیارت کنیم و از آن جا راهی قدس شویم. همین نگاه‌های حضرت امام (ره) را برای رزمندگان بیان می‌کرد. این فرمانده هرگاه سخنرانی می‌کرد، دقیقا با نگاه بسیار بلند و نگاه آرمان گرایانه که واقعا نشأت گرفته از فرمایشات

داشته باشد؟ این که گفتیم بلا تشبیه، این جاست که در ذهن انسان می‌نشیند که چه گونه امام جواد (ع) در آن سن جوانی می‌تواند به امامت برسد. خب اگر ما اینها را نمی‌دیدیم شاید باورمان نمی‌شد. اینها که خاک پای امامان (ع) محسوب نمی‌شوند. اما در عین حال به ذهن انسان می‌نشیند که شهید زین الدین کجا و ائمه اطهار (ع) کجا. به قول یکی از بزرگان ما که گفته بود: «ما خاک پای قنبر غلام علی (ع) هم نمی‌شویم». حال یک قله استثنایی و بی نظیر تاریخ مثل مولای متقیان امیر مؤمنان علی (ع) جای خود دارد. این جاست که به نظرم شهید عزیز مهدی زین الدین از چنین نورانی بر خوردار بود. تقوای الهی و دین واقعا در او موج می‌زد. ارادت به علما و ولایت و امامت و رهبری و اسلام و انقلاب در ایشان موج می‌زد. انسان زمانی که در یک چنین وضعیتی قرار می‌گیرد، خود به خود خداوند دل‌ها را به سمت او معطوف می‌کند. خداوند راه هدایت را به او نشان می‌دهد. همه اعضا و جوارح او شکل نورانی به خود می‌گیرد. یعنی دیگر فکرش فکر الهی است. ذهنش، ذهن الهی است. چشمش، چشم الهی است. یعنی این چشم، چشم عادی نیست. «عین الله است». درست همان گونه که تیر می‌زند، این دست، دست «ید اللهی» است. یعنی «مارمیت‌یذ رمیت، ولكن الله رمی...» امروز پس از گذشت این همه سال اگر ملاحظه می‌کنید که خون و نام شهید مهدی زین الدین مانند پرچمی بر تارک این لشکر می‌درخشد، خون عادی نیست... خون ثار الهی است.. خونی است که از سید و سالار شهیدان امام حسین (ع) امضایش را گرفته است. این جاست که وقتی انسان در این جایگاه قرار می‌گیرد خداوند همه چشمه‌های هدایت را به روی او باز می‌کند. راه را به او نشان می‌دهد. آن گاه موقعی که پای نقشه عملیاتی می‌نشیند، موقعی که می‌خواهد فکر

که قرار می‌گیرد، پدر و مادر برای پرورش این درخت نقش کلیدی و ویژه داشتند. زمانی هم که این جوان در درس اخلاق شهید محراب حضرت آیت الله مدنی شرکت می‌کند، از نفس آن بزرگوار بهره مند می‌شود. به نوعی دین و تقوا در این عزیزمان موج می‌زد. واقعا یک چهره دوست داشتنی بود. همه رزمندگان به ایشان علاقه داشتند. چه گونه این علاقه به وجود می‌آید؟ چه گونه به دل می‌نشیند؟ قطعا باید از نورانیت درونی برخوردار باشد، تا به دل بنشیند. همه شهدای ما این گونه بودند. اما بعضی از شهدا ویژگی‌های خاصی داشتند.

عزیزمان شهید زین الدین در آستانه عملیات جرأت نمی‌کرد میان رزمندگان لشکر ظاهر شود. به این دلیل که وقتی ایشان را می‌دیدند مثل پروانه دورش می‌چرخیدند. نزدیک شب‌های عملیات رزمندگان را در حسینیه لشکر جمع می‌کرد تا به آن‌ها بگوید که قرار است عملیاتی انجام دهیم. یعنی خروجی عملیات یا کشته شدن است، یا مجروح شدن، یا اسیر شدن و یا دستکم تحمل بالاترین سختی هاست. ایثارگرانی که امروز در قید حیات هستند، با توجه به مشکلات عدیده‌ای که در جنگ داشتیم. بالاترین فشارها را در عملیات تحمل می‌کردند. جنگی که بسیار دشوار و نابرابر بود. از اسمش مشخص است که جنگ است. موقعی که این عزیز برای رزمندگان صحبت می‌کرد، از دری که وارد حسینیه می‌شد، دیگر جرأت نمی‌کرد خارج شود. چرا...؟ چون شما آن صحنه‌ها را دیده‌اید. ایشان را به دوش می‌گرفتند و در حسینیه می‌چرخاندند، و اعلام آمادگی می‌کردند. آن هم چه اعلام آمادگی... وقتی که انسان آن صحنه‌ها را می‌دید اشک شوق از دیدگانش جاری می‌شد که چه گونه مثل پروانه دور این فرمانده که مأموریت سایر عملیات را ابلاغ می‌کند می‌چرخیدند.

اشاره کردید که شهید زین الدین در سن ۲۳ سالگی به عنوان کارشناس نظامی تمام عیار یک لشکر ده هزار نفری را اداره کند، و به عنوان لشکر خط شکن شناخته شود. این ظرفیت را از چه چیز ناشی می‌دانید؟

معمولا انسان موقعی که تقوای الهی پیشه کند، از درون او نور تقوا پرتو می‌افکند. هر چه این نورانیت بیشتر باشد، رشد و بالندگی‌اش بیشتر است. به طور مثال اگر اکنون حضرت آقا را نگاه کنید، ملاحظه می‌کنید که واقعا چه ظرفیت بالایی دارند. در صورتی که علمای ما، مراجع ما و بزرگان ما در طول تاریخ بوده‌اند. شما امام (ره) را نگاه کنید و ببینید که چه قله بزرگ و استثنایی بودند. کارهایی که امام (ره) در راستای بحث رژیم طاغوت انجام دادند. درباره استکبار جهانی و مواضعی که نسبت به رژیم غاصب اسرائیل داشتند، آیا اینها به ذهن آدم خطور می‌کرد؟ که چنین چیزی وجود خارجی



درس آموختند. امروز به حمد الله شاگردان مکتب انقلاب اسلامی، شاگردان تنومندی شده‌اند، و محکم در برابر استکبار ایستاده‌اند. هر جایی که حضور استکبار جهانی را شاهد هستیم، ملاحظه می‌کنیم که استکبار با سرافکنندگی و شرمندگی دارد خارج می‌شود.

انتشار خبر شهادت آقا مهدی در دوران دفاع مقدس چه تأثیری بر روحیه رزمندگان لشکر داشت؟ و جنابعالی به عنوان هم‌رزم شهید چه واکنشی نشان دادید؟

حقیقتاً چون آن روز من و همه کسانی که در جبهه حضور داشتند، و محور و شیرازه پاسداری را در دفاع همه جانبه از میهن در دوران دفاع مقدس می‌دانستیم، و مهدی زین الدین را به عنوان چهره و شخصیتی که پرچمدار و فرمانده ما بود، شنیدن خبر شهادت ایشان ما را خیلی متأثر و اندوهگین کرد. اصولاً ایشان کسی بود که با صلابت و با اقتدار پیشاپیش این قافله حرکت می‌کرد. آقا مهدی کسی بود که فرمایشات امام (ره) را عملیاتی و اجرایی می‌کرد. این فرمانده در عملیات خیر زمانی که با واسطه شنیده بود که امام فرموده‌اند جزایر مجنون باید حفظ شود، دیگر آرام و قرار نداشت. با تمام وجود احساس می‌کرد که جزایر مجنون باید حفظ شود.

● **آقا مهدی کسی بود که**
● **فرمایشات امام (ره) را عملیاتی**
● **و اجرایی می‌کرد. این فرمانده**
● **در عملیات خیر زمانی که**
با واسطه شنیده بود که امام
فرموده‌اند جزایر مجنون باید
حفظ شود، دیگر آرام و قرار
نداشت. با تمام وجود احساس
می‌کرد که جزایر مجنون باید
حفظ شود

ما هم به عنوان جوانان انقلابی، کسانی را که در این مسیر گام‌های اساسی و بزرگ و اثرگذار بر می‌دارند و پرچمدار ما هستند خیلی دوست داشتیم. وقتی مطلع شدیم که ایشان به شهادت رسیده‌اند، برای بنده و امثال بنده تلخ‌ترین خاطره‌ای بود که در دوران دفاع مقدس داشتم، که این تلخ کامی همچنان در ذائقه من به همین شکل باقی مانده است. چون معتقد بودم که ایشان یک چهره استثنایی و کم نظیری است که این پرچمداری را انجام می‌دهد. برای من بسیار سنگین و دشوار بود. البته بعد از شهادت آقا مهدی، تلخ‌ترین و سنگین‌ترین مسئله برای من مسئله ارتحال حضرت امام (ره) بود. ■

تولید کرده‌ایم از رشد خیره کننده برخوردار است. دشمنان نمی‌دانند که چه قدر رشد کرده‌ایم. رشد ویژه‌ای داشته‌ایم. اما قدرت نظام جمهوری اسلامی از این موشک‌های دوربرد و امکانات و صناعی که عرض کردم ناشی نمی‌شود. قدرت نظام جمهوری اسلام مردم هستند. جوهره مردم جوهره دینی است.

حضرت آقا هم فرموده‌اند با دو تا دو تا چهار تا به ذهن انسان می‌نشیند. چرا به این دلیل جوانانی که در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ به جنگ رفتند، بیست سال بود که در رژیم طاغوت زندگی کرده بودند. ولی امروز جوانان ما در نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند. بنابراین جوهره این مردم این آمادگی را دارد که اگر خدای ناکرده جنگی بر ما تحمیل شد با قدرت و صلابت بایستند. قدرت یگان ما و همه یگان‌هایی که امروزه وجود دارند، از قدرت بسیج و نیروهای مردمی است. به حمد الله ما در هر برنامه‌ای که در راستای رزمایش‌های نظامی می‌خواهیم اجرا کنیم، گاهی به قدری نیرو به ما مراجعه می‌کند که ظرفیت پذیرش همه جوانان را نداریم. مردم می‌دانند اینها کارهای آزمایشی و آموزشی و یک سری کارهای نمادین است. اما در این حرکت‌ها آن قدر نیرو مراجعه می‌کند که توان پشتیبانی و حمایت این عزیزان را نداریم.

با این وصف امروزه قدرت جمهوری اسلامی بر همگان عیان است. هم دوستان که با این نیروها ارتباط دارند، و عجبین هستند و هم برای دشمنان. دشمنان ما امروز می‌بینند با اقتداری که نظام جمهوری اسلامی دارد. کسانی که از ما درس یاد گرفتند مثل غزه مثل لبنان مثل سوریه مثل عراق اینها از نظام جمهوری اسلامی و مردم ما

حضرت امام (ره) بود، سخن می‌گفت. واقعا به فرمایشات حضرت امام (ره) اعتقاد داشت و در عمل آن را اجرا می‌کرد.

گاهی گفته می‌شود که جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی با عراق غافلگیر شد. بفرمایید که لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) و سایر لشکرهای سپاه پاسداران اکنون چه میزان آمادگی و استعداد را برای رویارویی با تهدیدات احتمالی دارند؟

در جنگ هشت ساله و دفاع مقدس غافلگیر نشدیم. انقلاب اسلامی ما تازه پیروز شده بود. انقلابی که تازه پیروز شده است ارتش منسجم و منظم ندارد. چرا...؟ چون وضعیت ارتش‌ها در دنیا این گونه بوده است. زمانی که ارتش از هم پاشیده شده بود، و برخی از سران ارتش فرار کرده بودند، عراق به ما حمله کرد. یک ارتش منسجم و ارتش انقلابی که بتواند دفاع کند نداشتیم. تحول و تفکری که امروز در ارتش حاکم است در سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ وجود نداشت. وقتی که ارتش نداشته باشید غافلگیری نیست. زمانی نبود که بتوانیم این سازماندهی را انجام دهیم. اما در بستر جنگ به تدریج به آرمان‌هایمان رسیدیم. فرمایشاتی را که حضرت امام (ره) راجع به جنگ می‌فرمودند، توانستیم در روند جنگ روی پای خود بایستیم، و سپاهی را سازماندهی کنیم. دشمنان هم دیدند که هر اندازه از عمر جنگ بگذرد، ما قویتر می‌شویم. امروز هم از فرمایشات حضرت آقا استفاده می‌کنیم. مقام معظم رهبری فرموده‌اند که اگر امروز خدای ناکرده جنگی بر ما تحمیل شود، قطعاً جوانان ما کمتر از جوانان دفاع مقدس نخواهند بود. امروزه قدرت ما با سلاح‌هایی که در همه عرصه‌ها به ویژه در عرصه صنایع دفاعی



■ مراسم تشییع شهیدان مهدی و مجید زین الدین در صحن مطهر حضرت معصومه (س)



درآمد

سردار سرتیپ احمد فتوحی از پیشکسوتان بازنشسته سپاه پاسداران است که فعالیت خود را پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته انقلاب قم آغاز کرد، و در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمد. وقتی مسئولیت‌های فرماندهی ایشان را در لشکر ظفرمند ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) جویا شدیم، از روی تواضع گفت: «از روزی که شیپور جنگ زده شد جزء آخرین نفرهایی نبودم که حرکت کنم. همراه قافله تا انتها بودم. منتها خسارتی که متحمل شده‌ام، مربوط است به مدت‌هایی که نتوانستم در جنگ باشم. در این مسیر هنرم این بود که سربازی باشم در چارچوب مجموعه لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع). زمانی به عناوین افتخار می‌کنم که بتوانم بارم را به منزل برسانم. الآن نقطه صفری هستم که رقیم مقابل آن نیست. اگر پرونده‌ام با عاقبت به خیری بسته شد آن گاه می‌توان یک رقم به پشت صفر گذاشت تا خوانده شود. الآن من عدد صفر هستم بدون رقم». اما از برخی از پیشکسوتان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) شنیدیم که سرتیپ احمد فتوحی فرمانده یکی از تیپ‌های زرهی لشکر، سپس جانشین فرمانده لشکر بوده است.

مهدی فرماندهای مبدع و خلاق بود

نگرشی به ابتکارات و خلاقیت‌های عملیاتی شهید مهدی زین الدین در گفت و گو با سردار سرتیپ پاسدار احمد فتوحی هم‌رزم شهید

جناب‌عالی روزی از فرماندهان لشکر علی ابن ابی طالب (ع) بوده‌اید و مدتی با شهید مهدی زین الدین همکاری داشتید. نحوه آشنایی‌تان با شهید زین الدین چه گونه بوده است؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته انقلاب فعالیت می‌کردم. در سال ۱۳۵۸ بعد از انحلال کمیته جذب سپاه قم شدم. آقای مهدی زین الدین در آن زمان در گروه گزینش سپاه قم به عنوان یکی از افراد مصاحبه گر حضور داشت. بچه‌هایی که تقاضای عضویت در سپاه را داشتند، به وسیله افراد مصاحبه گر که در مجموعه سپاه انجام وظیفه می‌کردند گزینش می‌شدند، و آقای زین الدین در چارچوب آن مجموعه با من مصاحبه کرد. یعنی یکی از مصاحبه گرهای بنده بود. اولین آشنایی من با ایشان در همان روند گزینش سپاه دقیقاً در آبان یا مهر ماه سال ۱۳۵۸ بود.

در آن روزگار در اولین برخورد با شهید زین الدین، ایشان را چگونه یافتید؟

من بارها به دوستان گفته‌ام تیراژ سخنم این است که ایشان هم مثل همه پاسدارها و جوانان آن دوران بود. در خیلی مواقع هر جا که بحث می‌شود به دوستان می‌گویم که فرماندهان تقریباً مثل هم بودند. فضا طوری بود که اگر کسی غیر از این بود، آدم می‌بایست به قول معروف با دید دیگری به او نگاه کند. مهدی عمدتاً شبیه به همه و در حد افرادی که مصاحبه می‌کردند، در یک سطح این چنینی قرار داشت. برداشت من این است که روش جاری در مجموعه سپاه قم در آن زمان در یک سطح این چنینی بود. زیرا سؤالات پذیرش به طور روتین

مشخص شده بود. بعد که در سپاه گزینش شدید با هم ارتباط برقرار نکردید؟

تا زمان آغاز جنگ به آن صورت ارتباط نداشتیم. البته مقطع طولانی نبود. شاید هفت یا هشت ماه بعد جنگ آغاز شد.

در سایر مأموریت‌های آن مرحله سپاه قم مانند بازرسی و گشت‌زنی هم همکاری نداشتید؟ خیر در آن موقع من در عملیات سپاه بودم و ایشان در گزینش سپاه خدمت می‌کرد. تقریباً کارهای منفک از هم داشتیم.

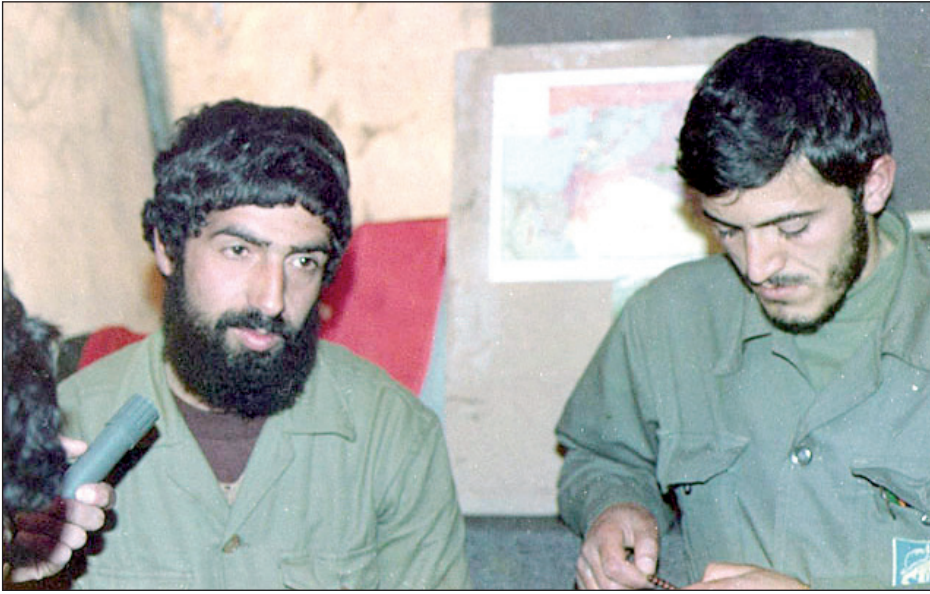
وقتی طرح بومی سازی و منطقه بندی یگان‌ها، سیر تکاملی را پیدا کرد، در آن مقطع روی مهدی زین الدین ۲۳ ساله دست گذاشتند و ایشان را در مرداد سال ۱۳۶۱ به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) منصوب کردند، که در آن موقع تیپ ۱۷ بود. این انتخاب بیانگر نمونه‌ای از میزان استعدادها و ویژگی‌های ایشان است

از نگاه شما ویژگی برجسته صعود زود هنگام شهید مهدی زین الدین در مرحله جنگ در چه بوده است؟

وقتی وارد مقوله مدیریتی و حلقه فضای مسئولیت

پذیری در جنگ شویم، من بارها گفته‌ام که اکنون در کشور ما شعار شایسته سالاری و درباره چه و چه شعار داده می‌شود. ولی در آن زمان خود به خود عمل بود. امکان نداشت کسی در یک جایی، در یک پستی، در یک مسئولیتی قرار گیرد و نسبت به آن کار بر دیگران برتری نداشته باشد. اگر برتری نداشت دوام نمی‌آورد. کما این که فردی در جایی مشغول کار می‌شد و پس از گذشت سه ماه یا چهار ماه احساس می‌کرد در این جایگاه افراد مفیدتری وجود دارند. خود به خود این آقا حذف می‌شد و کس دیگری که لایق‌تر و شایسته‌تر بود محور می‌شد. این داستان محدود به شخص خاصی نیست و عمومیت داشت. وقتی به بحث مدیریت شهید زین الدین برسیم می‌توانم به ویژگی‌ها و توانمندی‌های خاص ایشان اشاره کنم. اگر مواردی به ذهن‌تان می‌رسد بیان کنید، تا استفاده کنیم.

مهدی زین الدین توانمندی‌های فراوان داشت. وقتی سپاه می‌خواست خانه تکانی کند، یا به قول معروف یگان‌های خود را بومی سازی کند، چون جنگ که شروع شد من در یگانی خدمت می‌کردم که از قم به جبهه اعزام شده بود. این یگان به تیپ دزفول ملحق شده بود. یگان دیگری که از بوشهر اعزام شده بود، به تیپ ۱۷ قم پیوست. در آن موقع اسامی تیپ‌ها هم این گونه نامیده می‌شد: هفت دزفول، ۱۷ قم. پس از گذشت مدتی که یگان‌ها شکل گرفتند، مسئولان سپاه دیدند نام شهری شاید تنش‌زا باشد، و آمدند یگان‌ها را با نام ائمه (ع) نامگذاری کردند. به طور مثال تیپ هفت دزفول شد تیپ ولیعصر (عج)، تیپ ۱۷ قم شد



می‌کرد. دوربین به دست می‌گرفت و به عملیات شناسایی دشمن می‌رفت. در کنار فرمانده دسته و گروهان می‌ایستاد و آن‌ها را توجیه می‌کرد. به یاد دارم اولین بار که سازماندهی شده بودیم و می‌بایست با آقا مهدی مستقل عملیات انجام می‌دادیم، عملیات محرم بود.

پس از مراحل سوم و چهارم عملیات رمضان که ایشان به فرماندهی انتخاب شد، عملیات محرم را در پیش داشتیم. وقتی برای این عملیات می‌خواستیم به شناسایی مواضع دشمن برویم به اتفاق آقا مهدی و نیروی شناسایی به منطقه ممنوعه دشمن تا پشت میادین و سیم خاردارهای دشمن راه رفتیم. آقا مهدی آن جا دوربین می‌کشید و شیارها را مشخص می‌کرد. راهکار را برای نیروی شناسایی و اطلاعات و تخریب مشخص می‌کرد. روز بعد هم پیگیر کار بود. عملاً یک چنین کارهایی می‌کرد. به عده‌ای دستور می‌داد بروند پیگیری کنند. دستور می‌داد فرمانده گردان را ببرید، فرمانده محور را ببرید.

در مسائل پشتیبانی همیشه اگر می‌بایست غذای مناسب، امکانات پشتیبانی مناسبی در یگان توزیع شود، اولین مکانی که باید توزیع میشد خطرناکترین جا بود. یعنی خط مقدم جبهه و سنگرهای کمین یا خطی که به دشمن نزدیک‌تر بود. لذا با این مؤلفه‌ها که آن را مؤلفه‌های «مدیریت قیادی» می‌نامم، دستور می‌داد فرمانده یگان در پیشاپیش رزمندگان حرکت نماید، و بقیه پشت سر باشند. این روش هرگونه شک و شبهه را در همه جا کنار می‌گذاشت. آداب و سنن و گرایش‌های قومی و منطقه‌ای و فرهنگ‌های متفاوت را خود به خود اغنا می‌کرد. اگر این آقای فرمانده قبی است دیگر به قم گرایش ندارد. اجازه نمی‌داد به ارایی یا سمنانی یا زنجان یا قزوینی بی‌تفاوتی شود. آقا مهدی و امثال آقا مهدی که می‌خواستند یگان رزمی اداره کنند، چون یگان کانون خطر و بحران است، طرف با فرمان یک فرمانده لشکر جانش را می‌دهد. به طور مثال یک یگان ما در یک عملیات ۳۰۰ شهید می‌داد. ۴۰۰ مجروح، معلول و جانباز

به جا می‌کنم، عزل و نصب می‌کنم، تغییر می‌دهم، این کار فقط برای رضای خداست. من برای خودم هیچ چیزی نمی‌خواهم. می‌خواهم این تیپ را برای جمهوری اسلامی تقویت کنم».

این عین تعابیر آقا مهدی است که من با بیان آن می‌خواهم شیوه مدیریتی یک جوان ۲۳ ساله را برای شما بازگو کنم. او می‌گوید: «منطقه یکم سپاه کشور قادر است یک لشکر، بلکه بیش از یک لشکر داشته باشد. قادر است ۱۵ گردان داشته باشد. قادر است پنج فرمانده تیپ داشته باشد. قادر است یگان‌های قوی پشتیبانی داشته باشد. اما اکنون که می‌خواهم این جا عمل کنم برای داشتن سه گردان معطلم».

مصادق این سخن چیست؟ مهدی که در مرداد سال ۱۳۶۱ مسئولیت فرماندهی تیپ ۱۷ را به عهده گرفت، و طرح‌های خود را اعلام کرد تا آبان ماه سال ۱۳۶۳ که به شهادت رسید، تیپ را به لشکر قدرتمندی تبدیل کرد. همان آمار و ارقامی را که در جلسه معارفه ارائه داده بود، محقق ساخت. ضمن این لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به همین تعداد هم شهید داده است. در عملیات خیبر حدود ۱۰ فرمانده گردان و مسئول محور و مسئول واحدهای اطلاعات و عملیات و پشتیبانی رزمی، مثل بهداری مثل مهندسی شهید می‌دهد. یعنی آقا مهدی زین الدین ۲۳ ساله که زمان شهادت ۲۵ سال داشت، با این مؤلفه مدیریتی نیروی انسانی توانست لشکر ۱۷ را متحول کند.

شهید زین الدین با تحول کمی و کیفی که در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به وجود آورد، تا چه اندازه توانست نیروهای لشکر را منسجم کند؟
آقا مهدی زین الدین و اغلب فرماندهان شهید ما این خصیصه مدیریت را داشتند. ما به آن فرماندهی یا مدیریت می‌گفتیم «مدیریت قیادی». یعنی فرمانده پیشرو. وقتی آقا مهدی این مجموعه را تحویل گرفت، اگر در خط پدافندی مستقر بود، شخصا فرماندهی می‌کرد، و در نقطه کمین که خطرناکترین و حساس‌ترین خط پدافندی است حضور پیدا

تیپ علی ابن ابی طالب (ع).

لذا وقتی طرح بومی سازی و منطقه بندی یگان‌ها، سیر تکاملی را پیدا کرد، و هر منطقه‌ای را به یگان خاصی اختصاص دادند. سعی کردند فرمانده یگان را که می‌خواستند انتخاب کنند از همان منطقه باشد. لذا در آن مقطع روی مهدی زین الدین ۲۳ ساله دست گذاشتند و ایشان را در مرداد سال ۱۳۶۱ به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) منصوب کردند، که در آن موقع تیپ ۱۷ بود. این انتخاب بیانگر نمونه‌ای از میزان استعدادها و ویژگی‌های ایشان است.

مهدی زین الدین تا آن زمان هیچ تجربه یگانی نداشته است. در آن موقع همراه شهید باقری در اطلاعات و عملیات قرارگاه نصر بود، و کارهای اطلاعاتی و شناسایی رزمی موفق انجام داده بود. اما زمانی که خواستند یگان را خانه تکانی و بومی سازی کنند، آمدند و مهدی را کشف کردند. به طور مثال حسن درویش از شوش خوزستان فرمانده یگان استان مرکزی بود. قم هم در آن زمان استان نشده بود و در تابعیت استان مرکزی (اراک) قرار داشت. در آن زمان آدم‌های ۳۶ ساله یا ۲۷ ساله هم وجود داشتند. ولی آمدند یک جوان بیست و سه ساله را با آن ویژگی‌هایی که داشت به فرماندهی یگانی انتخاب می‌کنند که می‌خواهند بهینه سازی کنند و قشنگ جواب می‌دهد.

● نگاه کنید وقتی مهدی در آن
● جلسه معارفه مسئولیت تیپ را
● به عهده می‌گیرد می‌گوید: «اگر
کسی را جا به جا می‌کنم، عزل و
نصب می‌کنم، تغییر می‌دهم، این
کار فقط برای رضای خداست.
من برای خودم هیچ چیزی
نمی‌خواهم. می‌خواهم این تیپ
را برای جمهوری اسلامی تقویت
کنم».

اگر در بحث مدیریتی بخواهیم مؤلفه‌ها را به قول امروزی‌ها که شعارش را زیاد می‌دهند بازگو کنیم، درباره مهدی زین الدین مصادیق فراوانی وجود دارد. روزی که تیپ را به این جوان ۲۳ ساله تحویل می‌دهند، در جلسه معارفه می‌گوید: فرمانده تیپ شدن در جمهوری اسلامی برای من افتخار بزرگی است، اما من دنبال افتخار بزرگتری هستم و آن شهادت در راه خداست. نگرش این جوان ۲۳ ساله به آرمان‌ها آن روز این چنین بوده است. ولی ببینید که ۲۳ ساله‌های امروزی به چیزی فکر می‌کنند. این نگرش و این روحیه شهادت طلبی در همه رزمندگان جاری و ساری بود. اما بارزترین مصداق آن در این آدم ۲۳ ساله تجلی پیدا کرده که فرمانده تیپ شده است.

نگاه کنید وقتی مهدی در آن جلسه معارفه مسئولیت تیپ را به عهده می‌گیرد می‌گوید: «اگر کسی را جا

همیشه شبانه حمله می کردیم تا هوایمای دشمن ما را نبیند و آتش دشمن آسیب کمتری به ما برساند. زمین باتلاقی و آبی را انتخاب می کردیم تا زرهی دشمن نتواند مانور دهد و ما را منهدم کند. با این وصف بخشی از ناتوانی مان را با حسن تدبیر و انتخاب زمین و شکل جنگ تأمین می کردیم. بخش دیگری از نیازها را دولت تأمین می کرد. تا پایان جنگ هیچ وقت نبود که بگوییم برای شرکت در عملیات از نظر تجهیزات در حد نرمال و منطقی هستیم. این داستان تا پایان جنگ ادامه داشت.

نظر به این که اغلب نیروهای لشکر داوطلب بسیجی بودند، آیا بخشی در لشکر وجود داشت تا نیروها را برای استفاده از سلاح های سنگین و غنیمتی آموزش دهد؟

قطعا یکی از مدیریت های خوب آقای مهدی زین الدین همین بود که ما به آن نیروی «دو کادره» می گفتیم. روزی که ایشان یگان را تحویل گرفت، دو سه ماه بعد از آن عملیات محرم را انجام دادیم. ایشان با سپاه های شهرهای تابعه پنج استان هماهنگی های لازم را انجام داد. به عنوان مثال مسئول عملیات سپاه استان سمنان که در کنار فرمانده گردانی که از سمنان و دامغان در لشکر می جنگید نزد او می آمد. مسئول تدارکات و پشتیبانی سپاه استان در کنار مسئول پشتیبانی لشکر در جنگ قرار می گرفت. مسئول نیروی انسانی و پرسنلی استان در کنار پرسنل و تعاون لشکر قرار می گرفت. یعنی یک نوع ارتباط و تعاملی وجود داشت که آن مسئول استان به مدت ۳۰ تا ۴۰ روز در دوران عملیات بنا به وضع عملیات که طولانی می شد در منطقه می ماند. با تنگناها و مشکلات رزمی در حین نبرد آشنا می شد. مسئول عملیات استان که در کنار فرمانده گردان بود، شش ماه بعد فرمانده گردان می شد. لذا کادرسازی و تربیت نیروی انسانی به همین شکل ساری و جاری بود.

یک تدبیر و مهارت بسیار خوبی که آقا مهدی از ابتدا شروع کارش در لشکر مبتکر آن بود، و تا آخر جنگ ما نان این ابتکار عمل را می خوردیم، به آن «دو کادره» می گفتیم. بر اساس این ابتکار عمل، فرمانده گردان، فرمانده گروهان که این طرف زندگی و مشکلات داشتند، به پشت جبهه می آمدند و در پایگاه های ستاد

نهایتا لباس گرم و لباس نظامی را خیاطی می کردند و می فرستادند. مردم نمی توانستند بیسیم و سلاح و مهمات تهیه کنند. لذا تأمین بخشی از امکانات لجستیکی را مردم تدارک می دیدند.

خداوند مرحوم عبد الرزاق زین الدین پدر آقا مهدی را رحمت کند. ایشان با کامیون به بندر چابهار می رفت و ماهی تن و شیلالت را می خرید و می آورد تحویل لشکر می داد تا رزمندگان استفاده کنند. نه تنها ایشان بلکه خیلی افراد این کار را می کردند. این بخشی از کارمان بود که در همه یگان ها جاری و ساری بود. بر اساس توان استان های پشتیبانی کننده اقلام کالاهای مورد نیاز تأمین می شد.

من بارها گفته ام که قویترین منبع پشتیبانی تسلیحات مان خود عراقی بودند. می رفتیم از عراقی ها غنیمت سالم می گرفتیم و استفاده می کردیم. بعد از این که لشکر شکل سازمان یافته به خود گرفت، برای خرید نیازهای تدارکاتی راه افتادیم. به یاد دارم در عملیات محرم که اولین عملیات لشکر بود، بالای سر تانک های عراقی رسیدیم که از برزیل آمده بود و به تازگی آن ها را از تانک بر پایین آورده بودند. به قول معروف هنوز گریس نخورده بود و صحیح و سالم به غنیمت گرفتیم. از ابتدای جنگ تا دو سال اول جنگ بهترین منبع سلاح و تجهیزات ما عراقی ها بودند. بیسیم از عراقی ها می گرفتیم. مهمات به ویژه آر. پی. جی. هفت و سلاح ضد تانک که نداشتیم از عراقی ها می گرفتیم. تانک و نفربر و توپخانه از عراقی ها می گرفتیم.

بعد که جنگ طولانی شد جمهوری اسلامی، به قول معروف با لطایف الحیل، و با واسطه و به شکل های مختلف از کشورهای شرقی تهیه می کرد، که با مشکلات و دور زدن ها و دور خوردن ها همراه بود. ولی تا پایان جنگ هیچ وقت تجهیزات و امکانات کافی که برای یک عملیات قابل قبول باشد، در اختیار نداشتیم. همیشه لنگ بودیم. همیشه به میزان ۳۰ تا ۴۰ درصد پشتیبانی می شدیم. بقیه نیازها را با مقاومت و حسن تدبیر در عملیات ها تهیه می کردیم.

متخصص جنگ ها و عملیات و نبردهای شبانه بودیم. برای این که هوایمای دشمن در روز روشن نیروهای ما را بمباران نکنند، همیشه در ساعات شبانه حمله می کردیم.

چرا...؟ چون موشک ضد هوایی در اختیار نداشتیم تا هوایمای دشمن را بزنیم. نمی توانستیم برتری هوایی را در زمین عملیات داشته باشیم. به اندازه عراق مهمات نداشتیم. اگر خیلی زور می زدیم، صد هزار گلوله بر سر دشمن می ریختیم. ولی دشمن با یک میلیون گلوله به ما جواب می داد. لذا به این دلیل تدبیر می کردیم و

می داد. زمانی بود که رزمندگان در ظلمت تاریک شب با پیام بیسیم فرمانده فرمانبرداری می کردند. هرگز به مخیله شان خطور نمی کرد که این فرمانده می خواهد اینها کاری کنند تا در مقام خود بماند یا برود ترفیع درجه بگیرد. هرگز این خبرها نبود. ماهیت فرماندهان هم این گونه نبود. لذا آقا مهدی جزء فرماندهانی بود که شعاع معروف او در صحنه نبرد این بود که من تا روی زمینی راه نروم و شناسایی نکنم، برای بسیجی تصمیم نمی گیرم. می خواهم بگویم این مؤلفه ها عامل موفقیت لشکر بود.

مرحوم عبد الرزاق زین الدین پدر آقا مهدی با کامیون به بندر چابهار می رفت و ماهی تن و شیلالت را می خرید و می آورد تحویل لشکر می داد تا رزمندگان استفاده کنند. نه تنها ایشان بلکه خیلی افراد این کار را می کردند. این بخشی از کارمان بود که در همه یگان ها جاری و ساری بود

یعنی هرگز چنین چیزی وجود نداشته که فرمانده گردانی یا رزمنده بسیجی از عملکرد شهید زین الدین گله داشته باشد یا ناراضی بوده باشد؟

خب خیلی از انسان ها طبیعت و سلاطین و به قول معروف ذائقه های مختلفی دارند. ایشان هم آدمی بود مثل بقیه. اما ناراضیتی و به قول معروف دلخوری ها و دلگیری ها بر سر اصل فرماندهی نبود، که آقا مهدی تو فرمانده نباش، من فرمانده باشم، یا تو ناتوانی و سستی کردی و تدبیرت خوب نبود. هرگز سر اینها نبود. ولی جاهایی مؤلفه هایی وجود داشت، و در جاهایی دیگر آدم ها متفاوت و کم ظرفیت هم هستند. یا این که کسی بخواهد از امکانات خارج از مجموعه استفاده کند. یا این که در یک مأموریت تعلل کرده است. آقا مهدی تعلل نمی کرد و با صراحت تذکر می داد. یک جاهایی این اتفاق می افتاد. چنان چه الان هم بهترین مدیر اداره در بخشی از حوزه مدیریت او این اتفاقات می افتد.

بفرمایید که آقا مهدی با چه شیوه ای توانسته بود مشکل تجهیزات و جنگ افزار را برای شرکت در عملیات حل نماید. تجهیزات را از چه طریقی فراهم می کرد؟

در این خصوص همه یگان ها مشکل داشتند. اگر خوشبینانه بگوییم در اوایل جنگ تا زمانی که آقا مهدی شهید شد حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد نیازمان را دولت و مردم تأمین می کردند. البته مردم نمی توانستند تجهیزات نظامی تأمین کنند. مادرانی که فرزندان شان را به جبهه می فرستادند، با رختشویی و کار در شهر و روستا با قناعت نان فرزندشان را تهیه می کردند. کمپوت و کنسرو تهیه می کردند و می فرستادند.



سردار احمد قدوسی در کنار معصوم رضایی

میزان توکل و توسل رزمندگان به خدا این قدرت در نواسان می‌شود. در دنیا نه می‌توانند این را منهای حکومت‌های دینی والهی اندازه بگیرند و نه می‌توانند برای آن راهکار و راه چاره و راه مقابله داشته باشند. این یک بحث جدی و کامل بود که من معتقدم نه آقا فقط آقا مهدی، بلکه همه فرماندهان از علی تیرباچی گرفته تا فرمانده قرارگاه می‌بایست داشته باشند. اما بیش از همه فرماندهان یگان‌ها مخصوصاً فرماندهان لشکر این مؤلفه را داشته باشند. چون دیگر حشر و نشرشان، خوابیدن و بیدار شدنشان، خندیدن و گریه کردنشان، گرما و سرما خوردنشان در متن یک یگان، مؤلفه‌ای بود که امروزه پای بشریت با علم کلاسیک و امروزی در این قصه می‌لنگد.

● آقا مهدی و امثال آقا مهدی این
● گونه بودند. به امام زنده چنگ
● زده بودند. مهدی می‌گفت من
با امام (ره) در جماران هزاران
کیلومتر فاصله دارم. پای خون
و جان و شهادت و همه چیز
ایستاده‌ام. به این دلگرم هستم
که شهید شوم و بر اساس
اطاعت از فرمان ولی امر حتی
یک متر از خاک جزیره را از
دست ندهم

برخی از عزیزان نقل کرده‌اند که قرارگاه‌ها در پایان هر عملیاتی از یگان‌های عمل کننده می‌خواستند سلاح‌های غنیمتی را تحویل دهند و بعضی تحویل می‌دادند. بفرمایید که شهید مهدی زین الدین با سلاح‌های غنیمتی چه می‌کرد؟ هیچ یگانی سلاح غنیمتی‌اش را تحویل نمی‌داد، مگر که سلاح خاصی باشد. چون خود یگان درگیر جنگ بود و از آن استفاده می‌کرد. آقا مهدی هم در رأس همه کارهایی که انجام می‌داد، تاکید می‌کرد که امکانات و سلاح‌ها و تجهیزاتی که نیاز مجموعه هست اما تخصص آن را برای استفاده نداریم، تحویل قرارگاه دهیم. شبیه همین کار را یگان‌های دیگر هم انجام می‌دادند.

طرز مدیریت آقا مهدی در الحاق و پیوستن لشکرها و یگان‌های عمل کننده در عملیات‌ها در چارچوب فرماندهی هماهنگ چه گونه بود؟ یگان‌های رزمی به اصطلاح امروزی‌ها پکیج و به هم پیوسته بودند. اصلاً نمی‌شد بدون هماهنگی ساز استقلال در عمل را بزنند. به یاد دارم در عملیاتی‌هایی که می‌خواستیم اجرا کنیم آقا مهدی می‌گفت الحاق با یگان همجوار. برای ایشان فرق نمی‌کرد کدام یگان باشد. در عملیات محرم ما با تیپ بیست و پنج کربلا هم محور بودیم. آن طرف با تیپ چهارده امام حسین (ع) هم محور بودیم. همان جا می‌گفت فرماندهان گردان‌های جناح راست که در جناح چپ تیپ ۲۵ کربلا مستقر هستند، باید

فقط تئوریک و روی کاغذ نبود. وقتی تانکچی ما آموزش می‌دید و راه می‌افتاد، وقتی تیربارچی برای شلیک روی سکو می‌ایستاد، پنجاه تانک مقابل او تیر ضد تانک می‌زدند. لذا آموزش عملی در صحنه نبرد و در کوران داغ جنگ، به این شکل تا پایان جنگ ساری و جاری بود.

حالا که به برخی از آموزش‌ها اشاره کردید، آیا نیروهای لشکر را در سایه فرماندهی شهید زین الدین آموزش جنگ چریکی و پارتیزانی می‌دادید؟ منظورم این است که لشکر با چه روشی می‌جنگید؟

در حقیقت ما چیزی به عنوان علم کلاسیک امروزی یا معادله توان را نمی‌توانستیم در جنگ با عراق داشته باشیم. چرا...؟ چون اگر بود همان مدیریت شش ماهه اول جنگ بود که بنی صدر به مشاورانش گفت ما نمی‌توانیم بجنگیم و باید برویم مذاکره کنیم. چون جنگ کلاسیک این را می‌گوید که اگر می‌خواهید حمله کنید باید توان شما سه برابر دشمن باشد. یا دستکم یک به دو باشید. مگر این که نیروی شما خیلی رزمنده باشد. اگر پانصد تانک جلو شما قرار گرفت باید هزار و پانصد یا هزار تانک داشته باشید تا بتوانید بجنگید. لذا این فکر در مخیله ما نبود. چرا...؟ چون به همان حرف منتهی می‌شد. حرف نا به جایی نبود. علم کلاسیک نظامی این را می‌گوید که پدافند کننده باید حد اکثر یک به سه باشد و دستکم یک به دو باشد تا بتواند آفند کند. یعنی حمله کند به نیروی که در حال پدافند است.

لذا تدابیری که اتخاذ کردیم همین بود. می‌رفتیم توان دشمن را ارزیابی می‌کردیم که اگر توان ما به دشمن نمی‌رسید، می‌آمدیم تدبیر می‌کردیم که چه گونه توانمندی دشمن تقلیل پیدا کند و گرفته شود و میزان آسیب پذیری ما کاهش یابد. بر این اساس می‌رفتیم روی زمین باتلاقی عملیات‌ها را در تاریکی شب و متناسب با آن شناسایی می‌کردیم. نیروهای خود را بر مبنای این شیوه جنگی آموزش می‌دادیم. مضاف بر آن که آن چیزی که برای دشمن قابل محاسبه نیست بحث روحیه یا به قول نظامی‌های امروزی توان رزمی غیر فیزیکی یا معنوی است. بعد به این نتیجه می‌رسیم که امام (ره) یک جریان فکری را برای ما جاری و ساری کرده و آن تکلیف و وظیفه است. نه این که دنبال نتیجه کار نیستیم، ولی به نتیجه نمی‌اندیشیم. ما برای خدا حرکت می‌کردیم و خداوند است که به کار رزمنده مجاهد فی سبیل الله برکت می‌دهد. توکل بر خدا را بیش از رزمندگان، فرماندهان داشتند. چرا...؟ چون می‌بایست به ده هزار رزمنده‌ای یگان که به خط زده‌اند، پاسخگو باشند. با این وصف این یک مؤلفه قوی بود که دنیا تا الان از درک آن عاجز مانده است. هرگز قابل محاسبه نیست. چرا که به

مقاومت و نواحی بسیج کار می‌کردند. در مقابل آنان، افرادی هم که در قم بودند به مدت شش ماه به جبهه می‌آمدند و در یگان و در خط پدافندی عملیات می‌ماندند. لذا با این ابتکار عمل گردان‌های لشکر «دو کادره» شدند. به عنوان مثال گردان سید الشهدا (ع) همیشه یک کادر در جبهه داشت. در خط پدافندی برای اجرای عملیات و آموزش متناسب با عملیات طراحی می‌کرد. یک کادر هم این طرف در شهر قم در نواحی و در پایگاه‌های بسیج با نیروهای بسیج کار می‌کرد و آن‌ها را آموزش می‌داد. فعالیت‌های امنیتی و انتظامی انجام می‌داد، و دوباره بعد از گذشت چند ماه به خطوط مقدم جبهه بازمی‌گشت.

لذا کادرسازی و شکل تربیت نیروی انسانی همراه آن یکی از ابتکارات شهید زین الدین بود. آموزش ما طوری بود که امروز به آن می‌گویند آموزش‌های مشابه رزم. اگر می‌خواستیم عملیاتی در کوهستان انجام دهیم، یگان را به کوه می‌بردیم و مشابه آن عملیات را در قالب مانور در کوه انجام می‌دادیم. یا اگر می‌خواستیم عملیاتی را در رودخانه، در باتلاق و در آب انجام دهیم، می‌رفتیم آموزش‌های متناسب می‌دیدیم. یعنی آموزش ما مشابه رزم یا عملیاتی بود که قصد داشتیم در آینده انجام دهیم. در این قصه ما از کسانی بودیم که از روزی که به جنگ رفتیم آخرین سلاح سنگینی که می‌شناختیم آر. پی. جی. هفت و تفنگ صد و شش بود.

لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به مرور زمان یگان‌های موشکی ضد زره تشکیل داد. یگان پدافند هوایی و توپخانه تشکیل داد. همه اینها با سلاح‌های غنیمتی از عراق بود. سال‌های بعد هم دولت جمهوری اسلامی انواع توپخانه و تجهیزات نظامی خرید و به لشکر توزیع کرد. همراه آن سلاح‌ها آموزش‌های تخصصی کامل هم به بهترین نحو می‌دیدیم. آموزش‌های ما



■ مزار شهیدان مهدی و مجید زین الدین و اسماعیل صادقی در گلزار شهدای قم



خداست، مگر کم سازنده است؟ آقا مهدی دردش این بود. در بعد عبادی، وقتی از مقر لشکر در جبهه عازم قم می‌شد، در مسیر راه به خرم آباد که می‌رسید یک سحری مختصری می‌خورد و قصد می‌کرد روزه‌های قضا شده روزه‌های ماه مبارک رمضان را که در جنگ گذرانده بگیرد. خب تا ظهر خود را به قم می‌رساند، و تا غروب آفتاب آن روز روزه دار بود. در ماه رمضان وقتی می‌خواست از یک بسیجی مجروح و

مصدوم در یکی از شهرهای استان زنجان مثل ابهر عبادت کند، بعد از نماز ظهر حرکت می‌کرد. اینها همه خاطرات سازنده است.

عادت کرده‌ایم بگوییم آقا مهدی در شب عملیات با بیسیم چنین و چنان گفت. این گونه مطالب به جزئیات پرداختن است. آقا مهدی در عملیات خیبر با آن همه شدايد و مشکلات دو فرمانده تیپ داشت که یکی من بودم و دیگری شهید حسن پور که در همان عملیات شهید شد و من مجروح شدم. حدود شش، هفت فرمانده گردان لشکر هم شهید و مجروح شدند. مسئول واحد مهندسی مسئول واحد بهیاری همان جا شهید شدند. شهید دل آذر مجروح شد و همه از دور خارج شدند. اما این آدم به مدت ۴۵ روز از نیمه اسفند تا آخر فروردین در جزیره مقاومت کرد. روزی که به بیمارستان آمد مرا ببیند. آن جا به من گفت: «احمد آن کسی که در عملیات خیبر مرا دلگرم نگاه داشت سخن امام بود که فرمود جزایر باید حفظ شوند. من آن جا خیلی تنها شدم. همه دور و برم شهید و مجروح شده بودند. من آن جا ایستادم و به خود گفتم اگر شهید شوم، دستکم جنازه‌ام می‌تواند یک متر از خاک جزیره را حفظ کند».

فرمانده‌ای که با این روحیه می‌آید مسئولیت می‌پذیرد، این باید درس آموزنده باشد. همان تعبیری که امام بیان کردند. جنگ تا کجا؟ تا آخرین نفر... تا آخرین منزل... تا آخرین نفس... عین تعبیر این فرمانده این است: «من در جزیره خیلی تنها شدم و تنها چیزی که مرا دلگرم نگه داشت فرمان امام بود.

● آقا مهدی را هم شبیه همین فرماندهان شهید، امثال حسین خرازی، محمد ابراهیم همت، دستواره، کاوه و الی ماشاءالله می‌دانم. امیدوارم جوری زندگی کنیم که اولاً ملحق به آن قافله شویم، و اگر نشدیم جوری بمیریم که در مقابل آن‌ها سرافکنده نباشیم

با یگان‌های همجوار همکاری کنند. فرماندهان گردان‌ها باید جلسه بگذارند و فرماندهان دسته‌ها و گروهان‌هایی که می‌خواهند در محور همجوار ما عملیات کند توجیه نمایند. باید معبرهای یکدیگر را هم مشخص کنند تا اگر کسی در این معبر گیر کرد، آن‌ها بتوانند از معبرشان بیایند به یگان خودمان کمک کنند.

این همکاری در همه یگان‌ها وجود داشت، و آقا مهدی هم روی این همکاری خیلی تأکید می‌کرد. به طور مثال در جریان عملیات محرم یک گروهان لشکر ۱۷ به دنبال یک گردان از لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در محور رودخانه چمساری با آن طغیان آبی که داشت، وارد عمل شد. یا گردانی از لشکر ۱۷ شانه به شانه با تیپ ۲۵ کربلا در منطقه پاسگاه نهر عنبر که در انتهای ارتفاعات حمیرین قرار دارد، از روی جاده عبور کرد و به اهداف از پیش تعیین شده رسید. این دیگر چیزی نیست که بگوییم ویژه آقا مهدی بوده است. شاید برخی از فرماندهان یگان‌ها اهتمام بیشتری می‌کردند. این قصه جزء لاینفک عملیات‌های ما در دوران دفاع مقدس بود. همه یگان‌ها برای الحاق و پاکسازی خط مقدم خودشان وظیفه داشتند با یگان‌های همجوار همکاری نمایند تا آسیب نبینند. ما ملزم بودیم این کار را انجام دهیم. اما بعضی از فرماندهان تدبیر و توصیه خاصی می‌کردند. به عنوان هم‌رمز شهید مهدی زین الدین، به نظر شما

مهمترین عملیات موفق ایشان کدام بوده است؟ من می‌گویم همه عملیات‌های ایشان از محرم گرفته تا والفجر مقدماتی موفق بوده است. اما می‌توانم بگویم که سنگین‌ترین، طولانی‌ترین و فنی‌ترین عملیات در زمان فرماندهی آقا مهدی، عملیات خیبر بود. در جزیره‌ای بودیم که عقبه آن با حدود ۱۵ کیلومتر آن طرف آب فاصله داشت. در این عملیات می‌بایست در جزایر بمانیم و سینه به سینه با دشمن بجنگیم. طولانی‌ترین و نفس‌گیرترین عملیات‌ها بود. من همه عملیات‌ها را مهم می‌دانم. عملیات‌هایی را که در کنار آقا مهدی انجام دادیم به ترتیب عملیات والفجر مقدماتی، عملیات والفجر سه و چهار و نهایتاً عملیات محرم بود که بعد از آن برای عملیاتی در غرب کشور آماده می‌شدیم که ایشان در جاده سردشت به شهادت رسید.

در آن عملیات‌ها دوش به دوش شهید زین الدین هم بودید؟

دوش به دوش خیر... در فضای قافله بودم. اگر دوش به دوش ایشان بودم الآن زنده نبودم.

می‌خواهم یک خاطره سازنده درباره شهید زین الدین از شما پرسم. خاطره‌ای از رفتار ایشان در شب عملیات‌ها. در آن صحنه‌های سرنوشت ساز برخورد آقا مهدی چه گونه بود؟ ببینید مجموع رویدادهای جنگ سازنده است. وقتی یک مدیر در نوک پیکان خطر قرار می‌گیرد، مگر چند سال زنده می‌ماند؟ وقتی یک مدیر ۲۳ ساله می‌گوید این فرماندهی ارزش است، اما من دنبال ارزش بزرگتری هستم که آن شهادت در راه

من تشخیص دادم که باید در این جزیره بمانم حتی اگر شده جسد من در این جزیره بماند تا حد اقل یک متر از خاک جزیره را به فرمان ولی امر حفظ کنم. لذا امام شناس بودن، باید در رأس دستور کارمان قرار گیرد. الآن مد شده که همه ما دنبال امام غایب هستیم. به سرو کله می‌زنیم تا امام غایب بیاید. ما عادت‌مان این است که دنبال امام غایب هستیم. امام حاضر را رها می‌کنیم. امروز مسلم بن عقیل مولا صاحب الزمان ما (عج) مقام ولایت فقیه است. امروز شعار امام دادن، یعنی تبعیت از ولایت فقیه زنده است.

بنابر این آقا مهدی و امثال آقا مهدی این گونه بودند. به امام زنده چنگ زده بودند. مهدی می‌گفت من با امام (ره) در جماران هزاران کیلومتر فاصله دارم. پای خون و جان و شهادت و همه چیز ایستاده‌ام. به این دلگرم هستم که شهید شوم و بر اساس اطاعت از فرمان ولی امر حتی یک متر از خاک جزیره را از دست ندهم، و این زمین را حفظ کنم. اینها اصل و فرع اعتقادات بچه رزمندگانی است که دل در کمند ولایت و امام زنده داشتند. الکی شعار ندهیم. شعار ناب ما در جنگ این بود «بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد». امروز بدون تبعیت از ولایت فقیه پشت کردن به مسلم بن عقیل آقا صاحب الزمان (عج) است.

آخرین پرسش، آقا مهدی را چه گونه توصیف می‌کنید؟

شبیه همه فرمانده یگان‌هایی که شهید شدند یا بخشی از آن‌ها زنده مانده‌اند. اما برای زنده‌ها من قسم حضرت عباس نمی‌خورم. چون بشر در مظان امتحان و ابتلا و خطر است. آقا مهدی سربازی بود که به سربازان نام آور و گمنام قافله خمینی (ره) شباهت داشت. این هنر ولی فقیه بود که آن‌ها را کشف و استخراج کرد و صیقل داد و در یک فضای زیبا به نمایش گذاشت. آقا مهدی را هم شبیه همین فرماندهان شهید، امثال حسین خرازی مهدی باکری، دستواره، همت و کاوه والی ما شاء الله می‌دانم. امیدوارم جوری زندگی کنیم که اولاً ملحق به آن قافله شویم، و اگر نشدیم جوری بمیریم که در مقابل آن‌ها سرافکنده نباشیم. ■



درآمد

سرهنگ ابو الفضل شهامی در اواخر سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد، و در ابتدای سال ۱۳۶۱ پس از فراگیری آموزش‌های لازم نظامی در قالب تیپ ۱۷ شهر قم به جبهه‌های جنگ در محورهای کوشک و خرمشهر اعزام شد. پس از مرحله پنجم عملیات رمضان، موقعی که شهید مهدی زین الدین به فرماندهی تیپ ۱۷ منصوب شد و این تیپ را به لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) تبدیل کرد، حاجی ابو الفضل شهامی در جریان عملیات والفجر چهار مسئولیت معاونت گردان امام سجاد (ع) را به عهده گرفت، و پس از شهادت جواد عابدینی در جریان عملیات خیبر به فرماندهی گردان امام سجاد منصوب شد، و نبرد با دشمنان یعنی را در دوران هشت ساله دفاع مقدس را در لشکر ۱۷ تا پایان جنگ تحمیلی با افتخار ادامه داد. همچنین در آن مدت مدیریت طرح ریزی عملیات لشکر ۱۰ سید الشهداء (ع)، مسئولیت عملیات تیپ سید الشهداء (ع) در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)، مسئولیت زرهی لشکر و سپس جانشینی عملیات لشکر ۱۷ را در کارنامه درخشان خود دارد. شاهد باران با توجه به شناختی که آقای شهامی از شهید گرانما به مهدی زین الدین دارد به گفت و شنود با ایشان نشست که با هم می‌خوانیم:

زین الدین، انسان کامل و جامع بود

بازشماری ویژگی‌های منحصر به فرد شهید مهدی زین الدین
در گفت و گو با سرهنگ پاسدار ابو الفضل شهامی، هم‌رزم شهید

● مهدی فرزند پدر و مادری که
● عالم و آگاه بودند. از صلب آن
● پدر و رحم این مادر عقیقه، پاک
دامن، عالمه تولد یافت. کسی
که در یک چنین خانواده‌ای
پرورش یابد، باید ثمره‌اش
مهدی زین الدین بوده باشد. «تو
بگو با کی زیستی، تا بگویم تو
کیستی؟». از یک چنین پدر و
مادری یک جوانی به نام شهید
زین الدین متولد می‌شود

به یاد دارم زمانی که قطعنامه پایان جنگ پذیرفته شد، مادر آقا مهدی به مقر لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در پادگان شهید زین الدین، نزدیک اندیمشک آمد و حدود یک ساعت و اندی در مورد صلح حدیبیه برای رزمندگان صحبت کرد. مهدی فرزند پدر و مادری بود که واقعا عالم و آگاه بودند. مهدی از صلب آن پدر و رحم این مادر عقیقه، پاک دامن، عالمه تولد یافت. خب کسی که در یک چنین خانواده‌ای زندگی کند و پرورش یابد، باید ثمره‌اش مهدی زین الدین بوده باشد. «تو بگو با کی زیستی، تا بگویم تو کیستی؟». از یک چنین پدر و مادری یک جوانی به نام شهید زین الدین متولد می‌شود.

اولین خصلت شهید زین الدین

شهید مهدی زین الدین یک انسان کامل و جامع الاوصاف بود. گاهی که در جلسات شرکت می‌کردم و شخصیت ایشان را از نزدیک می‌دیدم، الحق والانصاف احساس می‌کردم که فرماندهی لشکر زینبده ایشان است. اولاً: یک آدم خوش سیما و خوش استیل بود. چون فرمانده در کنار علم فرماندهی باید پرستیژ فرماندهی را هم داشته

گویا جناب‌عالی پیش از شهید مهدی زین الدین در تیپ ۱۷ قم حضور داشتید. بفرمایید که ایشان بر مبنای کدام ویژگی‌ها و شایستگی‌ها به فرماندهی تیپ برگزیده شد و تیپ را به لشکر تبدیل کرد؟

در واقع شهید زین الدین در یک خانواده مبارز و مجاهد متولد شد. پدر ایشان مرحوم حاجی عبد الرزاق شیخ زین الدین از مبارزان زمان طاغوت بود. در مجلسی که بنده حضور داشتم ایشان صحبت کرد و گفت که ضمن این که با شهید محراب آیت الله مدنی در خرم آباد همفکری و همکاری فرهنگی داشته است، زمانی هم که در سقز در تبعید بوده با آقایان آیت الله نوری، آقای جنتی کرجی، آقای احمدی خمینی شهری، آقای طاهری گرگانی و آقای موسوی تبریزی فعالیت ضد رژیم می‌کرده است. مادر شهید زین الدین هم یک بانوی عالمه و متدین و عقیقه است. شهید زین الدین درباره برخی از روش‌های تربیتی مادرش برای من نقل کرد و گفت: وقتی قرآن می‌خواندم، مادرم در حال انجام کارهای منزل از من غلط می‌گرفت.

باشد. زمانی که در پادگان خاتم الانبیاء (ص) تهران دوره نظامی می‌دیدم دوستان برای شهادت بچه‌هایی امثال حاج احمد کریمی و حاج احمد جنابان افسوس می‌خوردند. به آن‌ها می‌گفتم فرمانده لشکر ما مهدی زین الدین هم از نظر وجهت و از نظر استیل و هم از نظر سخن سرآمد فرماندهان است. لذا ایشان یک آدم کامل و جامع بود. چرا که یک فرمانده باید سخنور و خطابه

بود. پاسدار رسمی به تعداد زیاد نداشتیم. پاسدارهای همان موقع لشکر هم آزاد بودند. بگیر و ببند در کار نبود. اینها هنر یک فرمانده است که متأسفانه قلم زنان جامعه ما تاکنون چیزی را رو نکرده‌اند. ما تاکنون چیزی درباره فرمانده شهید نگفته‌ایم. اینها سرفصل است. باید روی آن‌ها کار شود. امروز مدیریت شهید زین الدین باید در دانشگاه‌های کشور تدریس شود. برازندگی‌ها و خصوصیت‌های ایشان باید آشکار گردد. هویت این انسان با این سن و سال و نیز هویت آن نیروهای مردمی که اختیارتشان دست خودشان بود باید شناخته شوند. اگر یکی از این نیروها ساکش را به دست می‌گرفت هیچ کس نمی‌توانست جلودارش شود.

به دو خصلت اخلاقی و رفتاری شهید مهدی زین الدین اشاره کردید. بفرمایید که بیش و روش نظامی ایشان و نحوه مدیریت لشکر ۱۰ هزار نفره چه گونه بوده است؟

در حقیقت یک فرمانده در هدایت نیرو و مشکلی ندارد. مشکل اساسی ما قبل از آماده کردن نیرو برای شب رزم است. مارشال مونته‌گمری در خاطرات خود نوشته است: «من شب عملیات بر خلاف ژنرال‌های دیگر، آسوده می‌خوابیدم. برای این که بهترین افسران و نیروهای ستاد را برای عملیات انتخاب کرده بودم». بنابر این یک فرمانده توانمند و هوشمند قبل از این که بخواهد با دشمن بجنگد باید نیروهایش را آماده کرده باشد. تجهیزات و سلاح جای خود دارد. چیزی که در جنگ ما حرف اول را می‌زد انگیزه، اعتقاد، محبت و دوست داشتن فرمانده بود. درباره نقش یک فرمانده کارآمد و موفق باید کتاب‌ها نوشته شود. اولین و یژگی این فرمانده فداکار و جان بر کف این است که در هنگامه آتش پر حجم و در آن گرد و غبار، در دل شب که هیچ کس جز ذات احدیت نیست، با یک دستگاه بیسیم به میدان نبرد می‌آمد و می‌پرسید: حسن کجایی؟ فرماندهان یگان‌ها هم به ایشان راست می‌گفتند. موقعیت‌شان را صادقانه مشخص می‌کردند. در آن شب تاریک می‌خواست نیرو موقعیت و وضعیت خود را بگوید و صادقانه می‌گفت. آقا مهدی واقعا کار کرده بود. «تو در برون چه کردی که درون خانه آیی؟». فرماندهان ما در جنگ این خصوصیات را داشته‌اند.

دومین بعد از ویژگی‌های فرماندهی نظامی آقا مهدی این بود که در قلب نیروها جای باز کرده بود. قدرت فرماندهی داشت. حتی در فکر روحی و روانی بچه‌های مردم قرار داشت. به طور مثال در آن موقع مصرف سیگار در جبهه آزاد بود که بعدها به صورت کارتی، سهمیه بندی کردند. یک روز این شهید بزرگوار آمد و صحبت کرد و تذکر داد که اگر در لشکرمان کسی سیگار بکشد من این نیرو را راه نمی‌دهم. از آن به بعد مصرف سیگار در لشکر ممنوع شد. یعنی شهید زین الدین جلوی

انتخاب آقا مهدی توسط سردار محسن رضایی واقعا انتخاب به جا بوده است. می‌توانم بگویم که زین الدین، حسن باقری ثانی بود. چون هر دو از نظر سن و از نظر تجربه و از نظر شایستگی، مساوی بودند. یک فرد ۲۴ ساله آن قدر توانمند است که می‌تواند پنج استان را مدیریت کند. مهدی ابزار نداشت و اخلاق ایشان ابزار او بود

استان مرکزی شامل اراک، خمین، ساوه و استان قم. از این منطقه وسیع هزاران داوطلب بسیجی با فرهنگ‌های مختلف، با گویش‌های مختلف و با سلیقه‌های مختلف به لشکر می‌پوستند. بعد شما بیایید یک چنین مجموعه‌ای را مدیریت کنید. بینی و بین الله اسم این را چه می‌گذارند؟ هر چه بخواهند برای آن تعریف کنند، در نهایت می‌گویند مدیریت. لذا مهدی زین الدین از نظر روابط عمومی، از نظر اجتماعی، از نظر سیاسی و از نظر اخلاقی واقعا آدم کامل و جامعی بود که توانست یک چنین مجموعه‌ای را منسجم نماید. انتخاب آقا مهدی توسط سردار محسن رضایی فرمانده وقت سپاه واقعا انتخاب به جایی بوده است. می‌توانم بگویم که مهدی زین الدین، حسن باقری ثانی بود. چون هر دو هم از نظر سن و هم از نظر تجربه و هم از نظر شایستگی، مساوی بودند. یک فرد ۲۴ ساله آن قدر توانمند است که می‌تواند پنج استان را مدیریت کند. نه از این نظر که شما کارمند ایشان بوده باشید و حقوق و مسکن شما دست ایشان باشد. خیر، این طور نیست. آقا مهدی ابزار نداشت و اخلاق آقا مهدی ابزار او بود. ما در لشکر با نیروهای مردمی سروکار داشتیم. فرمانده محور ما یک بسیجی بود. فرمانده گردان ما بسیجی

خوان باشد، و ایشان بهترین خطابه خوان بود. آقا مهدی کسی بود که یک لشکر ۱۰ هزار نفری داشت. در محور عملیات یک بیابان جمعیت داشت. وقتی در سرما و گرما صحبت می‌کرد همه نیروها محو ایشان می‌شدند. حالا بماند که این در اثر تقوا و اخلاص بود، که مقلب القلوب خداوند است و خداست که محبت این آدم و این شهید بزرگوار را به دل صغیر و کبیر مجموعه این لشکر انداخت بود. از شهری و روستایی گرفته تا فرمانده تیپ و گردان و بسیجی تک بر همه محو اخلاق فاضله ایشان شده بودند.

اولین خصوصیت آقا مهدی این بود که نفوذ کلام داشت. این نفوذ کلام برای یک فرمانده یعنی یک داشتن شخصیت کاریزمایی. حتی یک بار در لشکر ما اصطکاک، تنش و چالشی ندیدم. اصلا چیزی وجود نداشت که مشهود و دست و پاگیر باشد. برانزده بودن شخصیتی مثل ایشان از نظر سخن، از نظر بیان، از نظر دانش منحصر به فرد بود. وقتی این جوان ۲۴ ساله فرمانده لشکر شود و در برابر ده هزار نفر سخنرانی کند، به طور مثال حاج احمد خاتمی، حاج آقا سعیدی و برادر مرحوم ایشان آقا سید حسین همه آن‌ها آدم‌های فاضل بودند و در لشکر ما حضور داشتند. زمانی که شهید زین الدین سخنرانی می‌کرد، این گونه نبود که مانند یک کارفرما در یک کارخانه برای ۵۰ یا صد کارگر صحبت کند. باز هم می‌گویم که چنین جوانی از صلب پاک و لقمه حلال تحویل جامعه شده است. خدا هم حسن را در ایشان تمام کرده است. «همه آنچه خوبان دارند تو تنها داری».

دومین خصلت شهید زین الدین اما دومین خصوصیت آقا مهدی، جامعیت و روابط عمومی ایشان بود. ببینید نیروهای پنج استان بزرگ زیر نظر لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) بودند. از سمت شرق سمنان، شاهرود و گرمسار. از سمت غرب قزوین، زنجان و ابهر. از سمت جنوب



گروهی از رزمندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب

● شهید حجت الاسلام عبدالله ● میثمی نماینده حضرت امام ● (ره) در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) گفته است هر کس در طلائیه ایستاد در کربلا هم بود می ایستاد. این سخن نشان می دهد کسانی که در جزیره مجنون بودند و از آبرو و از حیثیت کشور و امام (ره) دفاع کردند، یقیناً اگر در صحرای کربلا بودند، امام حسین (ع) را تنها نمی گذاشتند

شهید حجت الاسلام عبدالله میثمی نماینده حضرت امام (ره) در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) گفته است هر کس در طلائییه ایستاد در کربلا هم بود می ایستاد. این سخن نشان می دهد کسانی که در جزیره بودند و از آبرو و از حیثیت کشور و امام (ره) دفاع کردند، یقیناً اگر در صحرای کربلا بودند، امام حسین (ع) را تنها نمی گذاشتند. این سخن گویای این واقعیت که شرایط آن روز جزایر مجنون خیلی سخت بود. وجب به وجب آتش فرو می ریخت. اصلاً دنیای دیگری بود. در این هنگامه گردان ما جلو بود. یعنی گردان ما در نوک پیکان قرار داشت.

شهید عابدینی فرمانده گردان بود و من معاون ایشان بودم. دشمن فشار مضاعف آورد تا این منطقه را از ما پس بگیرد. هم زرهی جلو می آمد و هم گلوله های مستقیم کاتوشا و توپخانه بر سرمان می ریخت. هلیکوپترهای دشمن هم موشک می زدند. هواپیماها هم بمباران می کردند. بچه ها نیز باید مسافت حدود ۲۰ کیلومتری را روی قایق و بلم طی می کردند تا آذوقه و مهمات را به ما برسانند. خیلی مشکلات وجود داشت. برای جنگیدن جای مانور نداشتیم. یعنی کانالیزه شده بودیم. به همان سیل بندها که در جزیره وجود داشت محدود شده بودیم.

در چهار طرف آب بود و وقتی گلوله توپ فرود می آمد، آب شور و نمک روی سر و کله همه می ریخت. نمی توانم دورنما را به تصویر بکشم و ترسیم کنم. شما خودتان صحنه را تصور کنید. در این اثنا عراق از ما جناح گرفته و گلوله مستقیم به سنگرهای ما می زند. نیروی گردان که جلو می آمد تا به ما کمک کند، به محض این که به خط می رسید، تعداد نفرات آن از تعداد نیروهای گروهان کمتر می شد. یعنی عقبه سازمان به هم می ریخت. همه شهید و زخمی می شدند. خلاصه کلام وضع خیلی پیچیده شده بود.

در چنین شرایط پیچیده ای شهید زین الدین را دیدم که همراه یک بیسیمچی با موتورسیکلت روی سیل بند آمد. حالا ما پایین سیل بند بودیم

توانمندی چه کسی بالاتر است و برای چه کاری مفیدتر است. عدالت یعنی همین. وقتی در حد فرمانده یک دسته هستم به من گردان ندهند. تشخیص این با فرمانده است. چنین جوانی که هیچ دوران جنگ را نگذرانده است در هیچ دانشکده افسری دوره نظام را ندیده است. به این می گویند فرمانده خود جوش و مبتکر و خلاق.

به خدا سوگند آن ها واقعا نابغه بودند. شهید همت نابغه بود. حسن باقری نابغه بوده است. قسم می خورم که آن زمان مقطعی از حکومت امام زمان (عج) بود. اسامه بن زید در تاریخ اسلام یک نفر بوده است. ولی ما صدها اسامه بن زید داریم. این جوان ۲۳ ساله نیروهای پنج استان را مدیریت می کند؟ از هر استانی یک انسان شاخص پیدا کرده بود که در منطقه خودش با نفوذ بود. آقای حسن پور جانشین لشکر بچه قزوین است. معلم بسیجی ما شهید آقا مهدی رحیم نجفی مسئول محور بود که در عملیات والفجر چهار به شهادت رسید. ایشان همراه شهید بنیادی در منطقه سنگ معدن به شناسایی می رفتند که شهید شدند.

شهید زین الدین ایشان را شناسایی کرده بود. این دقت عمل نیست؟ این خصوصیت یک فرمانده نیست؟ ذکاوت نیست؟ درایت، مدیریت و تدبیر بودن یک مسئول را نمی رساند؟ اراک بود و آقا مهدی رحیم نجفی. قزوین بود و آقای حسن پور. جاهای دیگر آقای اخلاقی بود. آقای رستم خانی بود. در قم آقای بنیادی بود. همه این افراد شاخص و با نفوذ را شهید زین الدین شناسایی کرده بود. روی آن ها خوب کار کرده بود و انتخاب به جا کرده بود. همه این عزیزان نیز ایشان را قبول داشتند. آقا مهدی نیاز نداشت در جزئیات دخالت کند. آقا مهدی تصمیم گیرنده کارهای کلی بود.

رفتار و برخورد شهید زین الدین را در شب عملیات چه گونه می دیدید؟

در شب عملیات ما جلوتر بودیم و صدای ایشان را که فرمانده لشکر بود، از بیسیم می شنیدم. من فقط شاهد یک صحنه بودم «درخانه اگر کس است، یک حرف بس است». عملیات خیر اولین عملیات آبی و خاکی جمهوری اسلامی در دوران دفاع مقدس است. خدا می داند چه وضعیتی بود. وقتی وارد جزیره شدیم و در خط مستقر شدیم، پاتک های عراقی ها شروع شد. به قدری آتش در این جزیره ریخته شد که فقط خدا می داند. انگار در آسمان باز شده است و مثل تگرگ گلوله روی سرمان می ریزد. به یاد دارم مقام معظم رهبری که در آن موقع امام جمعه تهران بودند فرمودند: «امروز بیش از یک میلیون گلوله بر سر بچه های ما ریخته شده است».

این وضع اسفبار را گرفت. کار عمده و ارزشمند دیگری که ایشان در مورد گردان ها انجام داد، نیروهای گردان را «دو کادره» کرد. مثلاً قم دو گردان امام سجاد (ع) و سید الشهداء (ع) را داشت. از فرماندهان گردان ها خواست مأموریت نیروهای گردان ها را زمانبندی کنند. یک گردان شش ماه بالا باشد و شش ماه دیگر پشت جبهه باشد. این زمانبندی یعنی چه؟ یعنی نیروهای گردانی که شش ماه بالا بوده اند به شهر باز می گردند تا از زندگی خانوادگی خود منفک نشوند. به زن و فرزندان خود رسیدگی کنند. چون لشکر نمی تواند به همه در اهواز خانه بدهد. آن گاه گردان دیگری که شش ماه در شهر بوده به جبهه باز می گردد و جایگزین می شود. واقعا باید این طرز تفکر را تحسین کرد.

ما که کادر گردان بودیم همیشه زیر نظر ایشان قرار داشتیم. هرگاه شرایط جبهه اقتضا می کرد، بیدرنگ به منطقه باز می گشتیم. این فرمانده چنین سریع اقدام می کرد. چنان نفوذ کلام داشت. چنان پرستیژ و شخصیت داشت. با مدیریت کم نظیر خود چنان تقسیم کار کرده بود که همه نیروها شیفه او شده بودند.

آقا مهدی چه گونه و با چه روشی توانسته بود میان این همه نیرو که از استانهای مختلف بودند انسجام و هماهنگی به وجود بیاورد؟

اکنون هر چه برای شما شرح دهم، جسته و گریخته است. باید روی هر کدام از این موارد به تفصیل سخن گفت. باید حق کلام را ادا کرد. باید نوشت که یک مدیر خوب چه کار می کند؟ یک مدیر خوب در قدم اول توانمندی نیروها را ارزیابی می کند که این انسان ها چه کسانی هستند؟



سنت راست سرهنگ ابو الفضل شهابی در میدان تخریب و شناسایی



عناصر ضد انقلاب گرفتار می‌شود، و به شهادت می‌رسد. آقا مهدی از مسئولان قرارگاه بود، و آدم بی احتیاط نبود که خود را در دید دیگران قرار دهد. یک آدم مبتدی نبود و سال‌ها کار اطلاعاتی می‌کرد. هم با منطقه توجیه بود و هم با رزم توجیه بود. متأسفانه در آن بعد از ظهر شوم نقاط تأمین در جاده سردشت جمع آوری شده بود، و قسمت بود که ایشان به درجه رفیع شهادت نائل آید.

شهادت ایشان چه تأثیری بر روحیه بچه‌های لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) گذاشت؟

در آن روز پس از انتشار خبر شهادت مهدی زین الدین جو خیلی ناجوری بر لشکر حاکم شد. این واقعیت انکار ناپذیر است. همه بچه‌های لشکر گریه می‌کردند. گویی مسن‌ها جوان‌شان را از دست داده بودند، و جوان‌ها انگار پدرشان از دست داده بودند. ستون لشکر ما آقا مهدی بود. اعتبار لشکر آقا مهدی بود. انسان‌ها خیلی مهم هستند. این طور نیست بگویم یک نفر بود. آقا مهدی یک قوت قلب برای لشکر بود.

آقا رحیم صفوی پس از شهادت آقا مهدی به مقر لشکر در مهاباد آمد و برای بچه‌ها صحبت کرد و مقداری آن‌ها را آرام کرد. با توجه به فضای معنوی آن برهه افرادی بودند که صحبت می‌کردند و بچه‌ها را دل‌داری می‌دادند. نمی‌خواهم بگویم که لشکر علی بن ابی طالب (ع) پس از شهادت آقا مهدی مستأصل شد و یا نتوانست ادامه مأموریت و عملیات بدهد. این طور نیست. اما شهادت ایشان برای لشکر ضایعه جبران ناپذیر بود. این واقعیتی است که باید پذیرفت. وجود ایشان برای همه نیروهای آن موقع لشکر قوت قلب بود. بعد از شهادت مهدی زین الدین سردار شهید اسماعیل صادقی که دست پرورده آقا مهدی بود، برای مدتی مسئولیت جانشینی لشکر را به عهده گرفت و با لطف پروردگار لشکر را اداره کرد. هر چند که ایشان با نبود آقا مهدی خیلی بیتابی می‌کرد. ■

خصوصیات فرماندهان ما این بود که در شب عملیات می‌گفتند بیا... نه این که بروید... شهید همت و شهید باکری و امثال آنان در همان شب عملیات خیر شهید شدند. خبر شهادت ایشان را در جزیره از بیسیم شنیدم

دستگاه توپوتا در جاده حرکت کند. این سرنوشت برای ایشان مقدر بوده است. آقا مهدی یک آدم با پرستیژی بود. تک رو نبود. در آن زمان ۲۷ سال سن داشتم و دوره‌ای به آن صورت ندیده بودم اما وقتی افراد دیگری را می‌دیدم به برازندگی‌شان پی می‌بردم. برازندگی ایشان چیز دیگری بود. آقا مهدی درونگرا و فرد گرا نبود. بلکه یک آدم اجتماعی بود. وقتی می‌خواست به قرارگاهی برود، دو دستگاه خودروی لنکرود همراه ایشان می‌رفتند. وقتی درها باز می‌شد، مسئولان محورها و مسئولان گردان‌ها به استقبال ایشان می‌آمدند. آدمی نبود که شخصا توپوتا را بردارد و به تنهایی به قرارگاه برود. هر کجا می‌رفت شش و هفت نفر از برادران دنبالش بودند. مسئول محور، مسئول ستاد و جانشین‌ها همراه ایشان می‌رفتند. ایشان برای جلسه‌ای رفته بود و مقدر شده بود که تنها برود. ما در سردشت مستقر بودیم و آقا مهدی همراه برادرش مجید به قرارگاه می‌رفت.

بعد از عملیات خیر تصمیم داشتیم در ارتفاعات مرزی سردشت عملیات کنیم. ایشان ظاهراً به کرمانشاه می‌رفت. معمولاً جاده تأمین داشت و گویا نقاط تأمین را زود هنگام جمع کرده بودند. در آن روز یک نوع ناهماهنگی به وجود آمده بود و متأسفانه ایشان و برادرشان حدود ساعت ۱۵ بعد از ظهر روز ۲۷ آبان سال ۱۳۶۳ در کمین

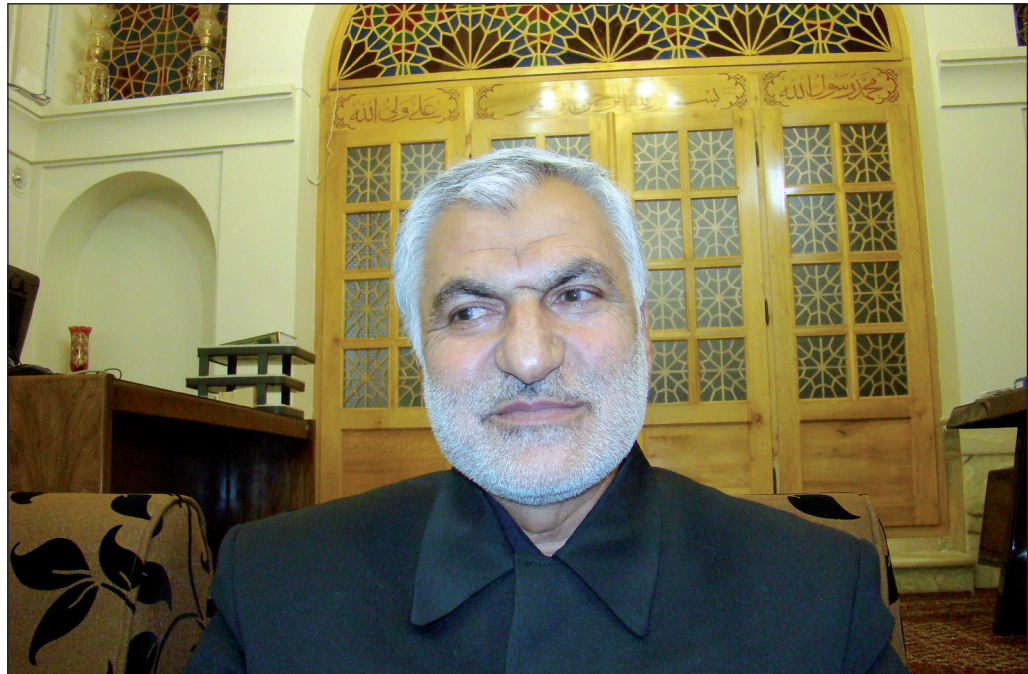
و این بزرگوار از روی جاده سیل بند به شهید عابدینی رهنمون می‌داد که چه کار باید بکند. خیلی از بچه‌ها می‌گفتند شهید زین الدین کجا و این جا میان گلوله و تانک کجا. فرمانده لشکر باید در قرارگاه باشد. شما با دیدن این صحنه چه می‌خواهید بگویید؟ شجاعت از این بالاتر؟ خصوصیت فرماندهان ما همین بود و نویسندگان باید روی این مسائل کار کنند. با کاغذ و قلم و پشت میز نشستن نمی‌توان امثال شهید زین الدین تربیت کرد.

ببینید یک فرمانده در کوران آتش کجا آمده است. جایی که نیروی تک بر تیر کلاش می‌زند. ایشان دو سه روز قبل از آغاز عملیات تدبیری به کار برده بود. کانال کنده بود و خاکریز زده بود. عراقی فکر می‌کردند گازش را گرفته‌اند تا بیایند و به مقر لشکر برسند. همان جا یک گروهان ما در کانال بودند و عراقی‌ها را متوقف کردند. باورشان نمی‌شد که ما این جا نیرو داریم. این تدبیر نیست؟ این فکر پویا نیست؟ آن شجاعت... آن تقوی... آن نفوذ کلام... آن خصوصیت اجتماعی... آن عبادت اول وقت... آن نماز شب و دعا و قرآن خواندن چیزی نیست که بخواهیم ضبط کنیم و شما در مجله بنویسید. حرف‌هایی که می‌زنم در قبالتش تعهد دارم. من در محضر پروردگار حرف می‌زنم. اولین بار است که مصاحبه می‌کنم. از کسی نقل قول نمی‌کنم. چیزهایی را که شخصا دیده‌ام می‌گویم. خصوصیات فرماندهان ما با سایر فرماندهان را مقایسه نمی‌کنم. راهی را که رزمندگان ما می‌خواستند فردا شب بروند سه شب جلوتر رفته بودند. خصوصیات فرماندهان ما این بود که در شب عملیات می‌گفتند بیا... نه این که بروید... شهید همت و شهید باکری و امثال آنان در همان شب عملیات خیر شهید شدند. خبر شهادت ایشان را در جزیره از بیسیم شنیدم. می‌خواهم بگویم که فرماندهان ما در آن کوران جنگ خود را به قرارگاه محدود نمی‌کنند. این طور نیست که در قرارگاه بنشینند و دستور بدهند.

شهید بزرگوار مهدی زین الدین واقعا رشادت داشت. قرارگاه و تشکیلات را رها می‌کند، و با یک بیسیم‌چی به خط می‌آید تا ببیند خط چه گونه است. او می‌خواهد وضعیت و موقعیت دقیق و موثق لشکر را در میدان معرکه آن گونه که با چشم دیده به مقام‌های بالاتر گزارش دهد. نمی‌گوید: چنین می‌گویند... می‌گوید: من می‌گویم... من می‌بینم و می‌گویم... خصوصیت شهید مهدی زین الدین این گونه بوده است.

گفته شده که از نحوه شهادت شهیدان مهدی و مجید زین الدین اطلاع دارید. ایشان چرا به تنهایی و بدون همراه در جاده‌های پر خطر کردستان راه افتاد؟

من هرگز ندیده بودم که آقا مهدی زین الدین با یک



■ بازخوانی نقش شهید مهدی زین الدین در روند تحولات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

در گفت و گو با سرهنگ پاسدار حسین شکارچی هم‌رزم شهید

زین الدین بسیجی بود و بسیجی‌ها را دوست داشت

● به حمد الله رشد و پیشرفت
● شهید مهدی زین الدین در
● سن ۲۰ تا ۲۲ سالگی از میزان
مهارت و استعداد ایشان حکایت
دارد. در همان سن به عنوان
یکی از اعضای اصلی شورای
فرماندهی سپاه قم فعالیت کرد،
که مسئولیت سنگین و خطیر
پاسداری از دستاوردهای انقلاب
را به عهده داشت

شهادت حاج آقا مصطفی فرزند بزرگوار حضرت امام (ره) منتشر شد، این مردم و طلاب حوزه علمیه قم بودند که واکنش نشان دادند و با برگزاری مراسم یادبود، نسبت به این حادثه دردناک ابراز همدردی کردند. در آن زمان که جو خفقان در کشور حاکم بود و کسی جرأت نداشت نام خمینی (ره) را بر زبان بیاورد، بعد از شهادت این بزرگوار، نام خمینی (ره) بر سر زبان‌ها آمد و اولین پلاکاردی که نام مقدس خمینی روی آن نوشته شده بود، به مناسبت شهادت آقا مصطفی روی مدرسه خان نصب شد.

به خاطر دارم مدرسه علمیه خان که اکنون به نام مدرسه آیت الله بروجردی خوانده می‌شود سپاه پوش شده بود. تراکت‌ها و اطلاعیه‌ها و پلاکاردهای

جنابعالی مدتی با شهید مهدی زین الدین در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) همکاری داشتید. بفرمایید که خصوصیات اخلاقی ایشان را چه گونه یافتید؟

با درود به ارواح طیبه شهدای گرانقدر اسلام و شهدای هشت سال دفاع مقدس و امام شهیدان و روح نورانی شهید بزرگوار سید الشهداء لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) مهدی زین الدین. بنده از سال ۱۳۵۸ که وارد سپاه پاسداران قم شدم توفیق آشنایی با این شهید بزرگوار را که قبل از جنگ در اطلاعات سپاه فعالیت داشت، پیدا کردم. ایشان در آن برهه به عنوان مسئول اطلاعات سپاه فعالیت داشت، و در راستای مسائل سیاسی و شناسایی تیم‌ها و گروه‌های ضد انقلاب مبارزه می‌کرد. چون عنوان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی بود، این مسئولیت سنگین در شهر مقدس قم به عهده این شهید عزیز قرار داشت. از سوی دیگر با توجه به جایگاهی که شهر قم در انقلاب داشت این مسئولیت چه قدر برای ایشان حساسیت و اهمیت داشت.

همان گونه که می‌دانید جرقه انقلاب اسلامی در قم زده شد، و این شهر در روند انقلاب پیش‌تاز بود. اگر به ابتدای نهضت امام خمینی (ره) و قیام خونین ۱۵ خرداد رجوع کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که انقلاب اسلامی ایران در اصل از قم شروع شد. وقتی خبر

درآمد

خداوند قادر متعال در مقطعی از تاریخ اسلام و ایران، بر ملت مسلمانان ایران منت نهاد و مردی از تبار حضرت آبا عبد الله الحسین (ع) به منظور احیای مجد و عظمت اسلام و استقرار حکومت اسلامی قیام کرد. با قیام امام خمینی (ره) ملت قیام کرد و به یاری ایشان شتافت. یاری اسلام و امام توسط فرزندان سلحشور و جان برکف ملت در پیروزی انقلاب اسلامی، و در دوره هشت ساله دفاع مقدس به روشنی تجلی پیدا کرد. چرا که دشمنان دیرینه اسلام و ایران تاب تحمل پیروزی یک ملت و دستیابی به استقلال واقعی را نداشتند. کینه تیزی دشمنان از استقرار حکومت اسلامی، به بالاترین شکل علیه نظام نوپای اسلامی پس از پیروزی انقلاب و در جنگ تحمیلی شکل گرفت. دشمنان به هدف نابودی انقلاب اسلامی جنگ نابرابری را به راه انداختند، و همان گونه که ملت در پیروزی انقلاب امام را یاری داد. در این جنگ نیز امام را یاری کرد. دفاع ملت مظلوم ایران در مقابل همه قدرت‌های استکباری شرق و غرب، در تاریخ جنگ‌های دنیا بی نظیر است. این پیروزی بزرگ که در پایان دوره دفاع مقدس نصیب ملت ایران شد، مدیون خون‌های گران‌بهای جوانان غیوری چون شهید مهدی زین الدین و برادرش مجید است. در این گفت و گو با دیدگاه‌های سرهنگ پاسدار حسین شکارچی درباره نقش یکی از دلاور مردان نامدار این سرزمین در انقلاب اسلامی و در جنگ تحمیلی آشنا می‌شویم.

بزرگوار مهدی زین الدین همه را زیر نظر داشت. به عنوان نمونه عناصر منافق که در صدد بودند در قم غائله به پا کنند، در پارک خیابان دور شهر جبهه گرفته بودند و می‌خواستند حرکاتی انجام دهند که به حمد الله خنثی شد. چون در آن اوائل حضرت امام (ره) در قم تشریف داشتند و شخصیت‌های مهم کشوری زیاد به این شهر رفت و آمد داشتند. در آن موقع رفت و آمد افراد دولت موقت به قم چون مسئله داشتند، باید زیر نظر شهید زین الدین رصد می‌شد.

در آن شرایط حساس که به آن اشاره نمودید، به نظر شما شهید مهدی زین الدین به چه علت مدتی به کردستان عزیمت کرد؟

مسئله غائله گروهک‌های ضد انقلاب که در شهرهای مختلف، چون گنبد و کردستان و برخی از شهرهای شمالی اتفاق افتاد، نیاز مبرم شد تا از قم نیرو به آن مناطق اعزام شود. شهید زین الدین هم در اعزام این نیروها و درگیری با گروهک‌های ضد انقلاب نقش اساسی داشت. اما وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، و امام (ره) فرمودند که مسئله اصلی جنگ است، ایشان بیدرنگ به جبهه رفت و در مسائل جنگ شرکت کرد. به یاد دارم ایشان در مدتی که مسئولیت حفاظت و اطلاعات سپاه قم را به عهده داشت، افراد و عناصری را تربیت کرده بود که می‌توانستند کارهای پشت جبهه را پیگیری و مدیریت کنند.

وقتی آقا مهدی به جبهه جنگ رفت منطقه جنوب را ترجیح داد، و مسئولیت اطلاعات و عملیات سپاه دزفول را پذیرفت و مدت زیادی بار سنگین این مسئولیت را بر دوش داشت. بعد از آن که تیپ ۱۷ قم تشکیل شد، بنا به پیشنهاد فرمانده وقت سپاه آقای محسن رضایی فرماندهی این تیپ به شهید

زین الدین واگذار شد. چون عمدتاً بچه‌های تیپ از قم بودند. دیری نپایید که شهید زین الدین برای توسعه تیپ و تبدیل آن به لشکر اقدام کرد، و استان‌های مرکزی، سمنان، زنجان و قزوین به لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) پیوستند. این یگان عملیات‌های خود را تا قبل از عملیات مجرم در سال ۱۳۶۱ به فرماندهی شهید زین الدین با موفقیت انجام داد و با سرافرازی از عهده مسئولیت‌ها و مأموریت‌های خود برآمد، و بعد از عملیات مجرم به لشکر ۱۷ تبدیل شد. آیا اطلاع دارید زمانی که شهید زین الدین در قم زندگی می‌کرد، با روحانیون و علمای حوزه علمیه هم ارتباط برقرار کرده باشد؟

همان موقع که حضرت امام (ره) در قم تشریف داشتند، آقا مهدی تعامل و ارتباط تنگاتنگی با شخصیت‌ها و روحانیون و علمای حوزه داشت. چون مسائل حفاظتی و امنیتی در اختیار ایشان قرار داشت، مورد وثوق همگان بود. این بزرگواران مسائل امنیتی را با ایشان در میان می‌گذاشتند. تعامل ایشان با حوزه و مراجع و علماء بسیار قوی بود. مسائل سری و حفاظتی صد درصد محرمانه و دست اول را

بسیاری از مسائل سیاسی پنهان که توسط گروهک‌های ضد انقلاب و منافقین جریان داشت، عمدتاً برای قم طراحی می‌شد، و شهید بزرگوار مهدی زین الدین همه را زیر نظر داشت. به عنوان نمونه عناصر منافق که در صدد بودند در قم غائله به پا کنند، در پارک خیابان دور شهر جبهه گرفته بودند و می‌خواستند حرکاتی انجام دهند که خنثی شد

توطئه‌ای را علیه انقلاب به مورد اجرا بگذارد، از قم شروع کند. داستان آشوب‌های حزب خلق مسلمان و مسائلی که شریعتمداری به وجود آورده بود یکی از آن توطئه‌ها به شمار می‌رود.

به حمد الله با درایت و هوشیاری مسئولین سپاه پاسداران از جمله شهید مهدی زین الدین آن غائله در نطفه خفه شد. البته حرکت‌های دیگری هم از قبیل رفت و آمدهای بعضی از عناصر مشکوک و ضد انقلاب در قم که در ظاهر خودشان را انقلابی جلوه می‌دادند، در نطفه خفه شد. شهید زین الدین و سایر افراد انقلابی همه این تحولات سیاسی را رصد می‌کردند. رفت و آمدهای افراد مشکوک و افراد مسئله‌دار را زیر نظر داشتند. شاید قم حساسیت ویژه‌ای داشت که تهران با آن همه عظمت که پایتخت کشور بود آن حساسیت را نداشت.

بسیاری از مسائل سیاسی پنهان و پشت پرده که توسط گروهک‌های ضد انقلاب و منافقین جریان داشت، عمدتاً برای قم طراحی می‌شد، و شهید



مربوط به شهادت مصطفی خمینی روی در و دیوار آن آویخته شده بود. برای مردم و به خصوص قشر جوانی که نام خمینی به گوش‌شان نخورده بود تازگی داشت. اما کسانی که از قیام ۱۵ خرداد و نهضت امام خاطره داشتند، مراسم یادبود شهادت آقا مصطفی خمینی، یاد قیام ۱۵ خرداد برای آنان تداعی شد. با این وصف جرقه مرحله دوم انقلاب بعد از ۱۵ خرداد، پس از شهادت حاج آقا مصطفی شکل گرفت.

لذا این روند تداوم یافت تا این که حادثه ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ در قم اتفاق افتاد و دامنه آن سایر شهرهای ایران را فرا گرفت. به خاطر این است که شهر قم در انقلاب موضوعیت داشت، شهید زین الدین هم پس از پیروزی انقلاب نسبت به امنیت شهر حساسیت ویژه‌ای نشان می‌داد. چون همه چشم‌ها به قم دوخته شده بود و حوادث این شهر لحظه به لحظه توسط اشخاص سیاسی رصد می‌شد. به طور کل تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قم در اصل یک حرکت پویا بود. چون حضرت امام (ره) از اوائل پیروزی انقلاب به قم تشریف آوردند و ساکن این شهر شدند. جوانان عزیزی هم که کمیته‌های انقلاب اسلامی را تشکیل دادند، در مبارزات دوران قبل از پیروزی انقلاب نقش فعالی داشتند، و این جوانان بودند که تا زمان تشکیل سپاه، حراست از بیت امام را به عهده داشتند.

قبل از این که با شهید زین الدین آشنا شوم از تاریخچه مبارزاتی ایشان شناخت کامل داشتم. ایشان از دوران نوجوانی از مبارزین قبل از انقلاب بود که تحت نظر شهید محراب حضرت آیت الله مدنی مبارزه می‌کرد. پدر بزرگوار ایشان از مبارزانی بود که مدت‌ها در تبعید بود. آقا مهدی در یک خانواده مذهبی و معنوی

رشد کرد. به حمد الله رشد و پیشرفت ایشان در سن ۲۰ تا ۲۲ سالگی از میزان مهارت و استعداد ایشان حکایت دارد. در همان سن به عنوان یکی از اعضای اصلی شورای فرماندهی سپاه قم فعالیت کرد، که مسئولیت سنگین و خطیر پاسداری از دستاوردهای انقلاب را به عهده داشت.

همان گونه که می‌دانید قم مانند برخی از شهرهای ایران در آن برهه از توطئه‌های ضد انقلاب در امان نبود. خواستم بدانم که شهید زین الدین با توجه به حساسیت شهر قم، چه نقشی در شناسایی و مبارزه با عوامل توطئه گر داشت؟

با توجه به حساسیت شهر قم، دشمن تمام توانش را روی دامن زدن به آشوب در شهر قم متمرکز کرده بود. دشمنان توطئه‌گر حرکاتی هم که در قم به مورد اجرا گذاشتند، تا بتوانند با جنبش انقلابی مردم مبارزه کنند. دشمن تمام توانش را روی مسائلی که در قم می‌گذشت، متمرکز کرده بود، تا این شهر را نا امن کند. دشمن سعی داشت قم را نا امن جلوه دهد، و اگر بتواند حرکاتی را انجام دهد. اگر بخواهد



ایشان در اختیار داشت.

دروس حوزوی هم خوانده بود؟

آن طور که شنیده‌ام ایشان با رتبه بسیار بالایی در دانشگاه قبول شده بود که با شروع انقلاب و پیروزی انقلاب درس را رها کرد و به مسئولین انقلاب و سپاه پیوست.

از زمانی که شهید زین الدین به فرماندهی تیپ ۱۷ منصوب شد، چه تغییرات و تحولاتی را توانست در تیپ به وجود بیاورد؟

تیپ در ابتدا فعالیت منحصر به بچه‌های قم بود. زمانی که توسعه پیدا کرد و بچه‌های استان‌های زنجان، سمنان، قزوین و مرکزی به تیپ پیوستند نامش به تیپ ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) تغییر کرد. از همان موقع هم در استعداد یک لشکر نیروی عملیاتی داشت. اما عنوانش تیپ بود. خاطرم هست تیپ ۱۷ که در عملیات محرم به فرماندهی شهید زین الدین شرکت کرد ۱۲ گردان نیروی عملیاتی داشت. ۱۲ گردان نیروی عملیاتی فراتر از یک تیپ است. تیپ ۱۷ در اصل سه تیپ با استعداد یک لشکر بود. شهید زین الدین در عملیات محرم هم فرمانده عملیات محرم بود و هم فرمانده لشکر بود. از نظر مدیریت و فرماندهی و حسن تدبیر در عملیات‌ها واقعا زبان قاصر است که از ایشان به عنوان فرمانده لشکر تعریف و تمجید شود. ایشان در عملیات محرم حماسه ماندگار آفرید. چون منطقه عملیات بسیار سختی بود و الحمد لله با موفقیت انجام شد.

با توجه به کمبودها و محدودیت‌هایی که در زمینه جنگ افزار و مهمات وجود داشت، شهید زین الدین تا چه اندازه می‌توانست تجهیزات نظامی و نیازهای لشکر را فراهم کند؟

شهید زین الدین با حسن تدبیر و مدیریت قوی که داشت خیلی خوب توانست تیپ را گسترش دهد. امکانات و تجهیزات به طور محدود فراهم بود. ولی خیلی از تجهیزات مورد نیازمان را در عملیات‌های گذشته تیپ ۱۷ مثل عملیات بیت المقدس و آزاد سازی آبادان به غنیمت گرفته بودیم. در عملیات محرم تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرها و ضد هوایی‌های ما غنیمتی بود، و سپاه پاسداران به مرور زمان پشتیبانی کرد. درست است که جنگ افزار و امکانات از قبیل توپ، تانک و نفربر و مهمات و سلاح می‌طلبید. اما شهید زین الدین خطاب به من و همه رزمندگان می‌فرمودند: «اگر ایمان داشته باشیم، خداوند ملائکه را به کمک ما می‌فرستد». واقعا به این اعتقاد قلبی رسیده بود. همیشه به ما توصیه می‌کرد که اگر در عملیات‌ها فقط به خدا توکل داشته باشیم، می‌توانیم با کمترین امکانات پیروزی‌های بزرگی را به وجود آوریم. چون ایمان و توکلی که به خدا داشت، به این موفقیت رسید.

خاطره‌ای را بازگو کنم که برای من هم بسیار جالب است: بعد از عملیات محرم زمانی که تیپ ۱۷ قم به لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) تبدیل شد، در جلسه‌ای که بعد از نماز صبح همه فرماندهان گردان‌ها و مسئولان واحدهای پشتیبانی رزمی در

زین الدین با حسن تدبیر و مدیریت قوی خیلی خوب توانست تیپ را گسترش دهد. امکانات و تجهیزات به طور محدود فراهم بود. ولی خیلی از تجهیزات مورد نیازمان را در عملیات‌های گذشته تیپ ۱۷ مثل عملیات بیت المقدس و آزاد سازی آبادان به غنیمت گرفته بودیم. در عملیات محرم تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرها و ضد هوایی‌های ما غنیمتی بود

آن شرکت داشتند، شهید مهدی زین الدین موضوع تبدیل شدن تیپ به لشکر را به همه حضار در جلسه ابلاغ کرد، و فرمود که از این ساعت مسئولیت من و شما چندین برابر شده است. باید با توکل و ایمان بر خدا و با تمام توان و انگیزه بسیار قوی، تلاش‌مان را مضاعف کنیم و با دشمن بجنگیم و ان شاء الله پیروز خواهیم شد. فرمایشات ایشان در آن جلسه به همه نیروها قوت قلب بخشید. اصولا وقتی یک تیپ به لشکر تبدیل می‌شود باید عده و عدد و مهمات سه برابر شود. ولی با همان توان و امکانات و نیرو لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) شدیم و خود را برای عملیات والفجر مقدماتی آماده کردیم.

نکته جالب توجه در آن جلسه این است: موقعی که ایشان ابلاغ لشکر را اعلام کرد، و مأموریت‌ها را مشخص کرد، و در مسئولیت‌ها تغییرات جزئی ایجاد کرد. ساختار لشکر را همان جا مشخص و سازماندهی کرد. عمده فرماندهان گردان‌ها و مسئولان واحدها ابقاء شدند، و مسئولیت هر کسی مشخص شد، آقا مهدی سفارش کرد که از این ساعت باید همت و تلاش و کوشش مضاعف داشته باشیم. بعد که جلسه پایان یافت و دوستان می‌خواستند از چادر خارج

شوند، و من هم که داشتم از چادر خارج می‌شدم تا به سنگر بروم، ایشان فرمود: شما بایستید با شما کار دارم. منتظر ماندم تا بقیه افراد از چادر خارج شدند و رفتند. شهید محمود منتظر یکی از مسئولان لشکر که در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید، آن جا بود و شهید زین الدین از ایشان هم خواست بماند. وقتی بنده و شهید منتظر و آقا مهدی تنها شدیم، ایشان پرده چادر را انداخت پایین و از من خواست زیارت عاشورا با هم بخوانیم. من تعجب کردم و به خودم گفتم زیارت عاشورا در این وقت صبح؟ شاید از شما شناخت داشتند و می‌دانست که صدای زیبایی دارید؟

زمانی که آقا مهدی در اطلاعات سپاه قم بود، من به ایشان ارادات داشتم و ایشان هم به من لطف و محبت داشت. ولی از نظر سازمانی تحت امر ایشان نبودم. چون مسئول تعاون سپاه بودم و چند بار می‌خواستم به منطقه جنگی بروم، مسئولان به دلیل حساسیت کارم اجازه نمی‌دادند. سرانجام ایشان و شهید صادقی موافقت کردند، و بنده برای عملیات محرم به منطقه رفتم و به عنوان مسئول تعاون لشکر مشغول خدمت شدم. آقا مهدی خبر نداشت که توان و صدای زیارت عاشورا خواندن را دارم یا نه؟ تعجب کردم که چرا از بین همه عزیزان بنده را انتخاب کرده که بمانم. به ایشان گفتم در این وقت زیارت عاشورا خواندن چه مناسبتی دارد؟ معمولا زیارت عاشورا را بعد از نماز صبح یا بعد از نماز مغرب و عشاء می‌خوانند. جمعیت قابل توجهی دور هم جمع می‌شوند و زیارت عاشورا می‌خوانند؟ گفت می‌خواهیم توسلی پیدا کنیم.

ملاحظه کنید اولین دستور شهید زین الدین بعد از تشکیل لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) قرائت زیارت عاشورا بود. گفتم چشم و رو به قبله نشستیم و شروع کردیم به خواندن زیارت عاشورا. من کمی جلوتر نشستم و دست راستم آقا مهدی و دست چپم شهید منتظر نشستند. من همیشه به تنهایی زیارت

به دست می‌آوردیم. به هر حال سرنوشت رزمنده باید مشخص می‌شد. دفتری داشتیم که وضعیت رزمندگان را بعد از عملیات یادداشت می‌کردیم. هر واحد و هر گردانی دفتری داشت که مشخصات کامل رزمندگان در آن ثبت شده بود. بعد از هر عملیاتی یک نفر به عنوان مسئول واحد تعاون در گردان داشتیم که بلافاصله بعد از عملیات وضعیت رزمنده را پیگیری و مشخص می‌کرد، و اطلاعات رزمنده را در دفتر تعاون ثبت می‌کرد. بعد گزارش همه دفاتر واحدها و گردان‌ها در دفتر کل واحد تعاون وارد می‌شد و مشخص می‌شد که شهدا و مجروحین ما چه کسانی هستند که در هویت آن‌ها در اولین فرصت با تماس تلفنی و با کد مخصوص به شهرهای مربوطه ابلاغ می‌شد، و مراکز شهرستانی وضعیت رزمندگان را به خانواده‌ها اعلام می‌کردند. به طور کل در شناسایی و انتقال پیکرهای شهدا و انتقال مجروحین به مراکز درمانی با چه مشکلاتی مواجه می‌شدید؟

در انتقال مجروحین با واحد بهداری همکاری داشتیم. همزمان در جنگ مسئولیت واحدهای بهداری و تعاون را بر عهده داشتیم. برای حمل مجروح و حمل شهید، بین نیروهای امدادگر تعامل و همکاری متقابل وجود داشت. بچه‌های تعاون وقتی به منطقه می‌رفتند اگر کسی شهید شده بود می‌آوردند. اگر مجروح بود او را با برانکارد و ماشین منتقل می‌کردند. اگر آمبولانس زودتر می‌رسید با آمبولانس می‌آوردند. اگر وانت بود با وانت مجروح را در اولین فرصت به اورژانس می‌رساندند. در این راستا مجروحیت‌های متفاوت داشتیم. بعضا قطع عضو بودند. جراحات بعضی‌ها سنگین بود. بعضی‌ها سطحی بود. منتظر نمی‌ماندیم که آمبولانس یا نفربر برسد. در اولین فرصت با هر وسیله‌ای که فراهم می‌شد مجروح را کول می‌کردیم و برمی‌گردانیم. سعی بر این بود که در اولین فرصت آسیب دیده را به عقب برگردانیم. گروه امداد و نجات ما بسیار فعال بود و با بچه‌های بهداری تعامل و همکاری متقابل داشتیم و در این راه خدمات خوبی ارائه دادیم. تا جایی که مقدور بود نمی‌گذاشتیم یک مجروح در منطقه بماند. ضمن این که امدادگرانی داشتیم که تحت امر بهداری بودند و درمان اولیه مجروحین را انجام می‌دادند. در هر گردان و یگان رزمی یک نفر از پرسنل تعاون داشتیم. بعد از این که عملیات آغاز می‌شد بچه‌های تعاون بلافاصله وارد عمل می‌شدند. موظف بودند در اولین فرصت وضعیت را مشخص کنند و به ما اطلاع دهند.

بفرمایید که شهید مهدی زین الدین برای امداد و نجات مجروحین و انتقال سریع آن‌ها به مراکز درمانی، همچنین روی مسئله جست و جوی پیکرهای شهدا در میادین رزم تا چه میزان تأکید می‌کرد؟

شهید زین الدین برای انتقال مجروحین و شهید اهمیت فوق العاده‌ای قائل بود. فرض بر این است که اگر امشب عملیات داشتیم، مسئول تعاون موظف

● شهید زین الدین برای انتقال
● مجروحین و شهدا اهمیت فوق
● العاده‌ای قائل بود. فرض بر این
است که اگر امشب عملیات
داشتیم، مسئول تعاون موظف
بود فردا صبح اول وقت وضعیت
نیروها را به فرمانده لشکر
گزارش کند. آقا مهدی همیشه
به بنده تأکید می‌کرد که مبادا
بگذارید شهیدی در منطقه بماند

آدرس و مشخصات رزمنده در این پلاک ذکر می‌شد که در صورت مجروحیت و شهادت، شناسایی آن‌ها از روی این کارت و پلاک صورت می‌گرفت. یکی دیگر از وظایف واحد تعاون نگاهداری از وسایل شخصی رزمندگان بود. زمانی که رزمندگان در مقر لشکر بودند وسایلشان در اختیارشان بود. وقتی که در سنگر بودند ساک لباس‌شان در اختیارشان بود. اما زمانی که برای اعزام به منطقه عملیاتی آماده می‌شدند، در سنگر عقبه از این وسایل به صورت امانت نگه داری می‌کردیم. بعد از این که عملیات انجام می‌شد سه حالت داشت. اگر سالم می‌ماندند وسایلشان را پس می‌گرفتند. اگر مجروح می‌شدند و به شهرهای عقبه اعزام می‌شدند از وسایل لیست برداری می‌شد و طبق آدرس به شهرهای مربوطه یا سپاه مربوطه ارسال می‌شد. اگر شهید می‌شدند آمار می‌گرفتیم و وسایلشان را برای سپاه عقبه می‌فرستادیم و آن‌ها تحویل خانواده‌ها می‌دادند.

وظیفه دیگر واحد تعاون رساندن نامه‌های رزمندگان بود. نامه‌ای را که خانواده برای فرزندش فرستاده است از اداره پست اهواز تحویل می‌گرفتیم و در تعاون تفکیک می‌کردیم و میان یگان‌ها توزیع می‌کردیم. از طرف دیگر یک صندوق پستی تعبیه کرده بودیم که رزمندگان خط مقدم نامه‌هایشان را در این جعبه‌ها می‌انداختند و عصر به عصر صندوق‌ها را خالی می‌کردیم و صبح روز بعد به اداره پست اهواز تحویل می‌دادیم تا برای خانواده‌ها بفرستد.

یکی دیگر از وظایف واحد تعاون پیگیری بود که اگر در عملیاتی شهیدی داشتیم که جنازه‌اش به عقب برنگشته و مفقود بوده وضعیت او را پیگیری می‌کردیم تا اطلاعاتی به دست آوریم. اگر رزمنده‌ای شهید شده یا اسیر شده و جنازه‌اش در منطقه مانده است، پیگیری آن چند مرحله داشت. گاهی از طریق قرارگاه پیگیری می‌کردیم که شاید مجروح شده و به بیمارستان برده شده است. پیگیری می‌کردیم و اطلاعات

عاشورا را می‌خواندم، و تا آن لحظه برای کسی در جمع نخوانده بودم. ابتدا دعای امام زمان (عج) را خواندم و همین که نام امام حسین (ع) را به زبان آوردم و گفتم السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین، آقا مهدی مثل یک قلمبه باروت منفجر شد، و با صدای بلند، های های گریه کرد، و صدای ایشان از چادر بیرون می‌رفت. به اطراف نگاه نمی‌کردم ولی متوجه می‌شدم که بعضی از افراد می‌آمدند ببینند صدای گریه برای چیست؟ تعجب کرده بودند که زیارت عاشورا در این موقع روز و آقا مهدی این گونه با شدت گریه می‌کند. من و شهید منتظر نیز تا آخر زیارت عاشورا گریه می‌کردیم. این زیارت عاشورا برای من بیسابقه بود و زیارت عاشورای تاریخی شد. بعد از خواندن زیارت عاشورا همدیگر را بوسیدیم و التماس دعا به هم گفتیم. وقتی از چادر بیرون آمدم به خود گفتم آقا مهدی اکنون احساس کرده که مسئولیت چند برابر شده و بار سنگین و تکلیف بزرگی روی دوش من گذاشته شده و من طاقت تحمل این بار سنگین را ندارم مگر با عنایت اهل بیت و امام حسین (ع).

حال با توجه به این که مسئولیت واحد تعاون لشکر را به عهده داشتید، بفرمایید که شرح وظایف واحد تعاون در لشکر و در جنگ چیست؟

یکی از وظایف واحد تعاون انتقال پیکر شهدا به پشت جبهه بود. شهدا را از مناطق عملیاتی به معراج الشهدای اصلی در اهواز و از آن جا به معراج الشهدای شهرستان‌ها انتقال می‌دادیم. شناسایی شهدا و آمار گرفتن و در سردخانه نگه داشتن و انتقال به معراج الشهدای اصلی به عهده تعاون بود. یکی از کارهای تعاون قبل از عملیات این بود که هر رزمنده‌ای که می‌خواست وارد منطقه شود، ابتدا سازماندهی و به واحد نیروی انسانی و پرسنلی معرفی می‌شد. پرونده او به ما ارجاع داده می‌شد تا کارت و پلاک هویت برای او صادر کنیم. کارت شناسایی در جیب رزمندگان گذاشته می‌شد و پلاک هویت فلزی به گردن‌شان آویخته می‌شد. نام و نام خانوادگی و



که سالروز ولادت مولا علی (ع) نزدیک است و لشکر ما هم به نام مقدس ایشان مزین است. اگر مناسب بدانید، برای تسلی خاطر خانواده‌هایی که مفقود و اسیر دارند و خیلی ناراحت و نگران هستند، یک گردهمایی در مسجد جمکران تشکیل دهیم و حضرتعالی آن جا با آن خانواده‌ها صحبت کنید و درباره پیروزی‌ها و حماسه‌ها و رشادت‌هایی که این عزیزان برای کشور کسب کرده‌اند توضیح دهید. در ضمن به مسئله اسرا و مفقودین اشاره کنید، تا خانواده‌ها تسلی پیدا کنند. وقتی از زبان شما فرمانده لشکر این پیروزی‌ها را بشنوند و طبیعتاً ما در مقابل کسب پیروزی باید بهایی بپردازیم و آن شهادت جمعی از عزیزان ماست.

شهید زین الدین با این پیشنهاد موافقت کرد، و گردهمایی در مسجد جمکران برگزار شد، و بنده هم توفیق داشتم در کنار ایشان باشم. خانواده شهدا و مفقودین و اسرا از شهرهای مختلف پنج استان دربرگیرنده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) تشریف آوردند، و ایشان برای آنان سخنرانی کرد. در پایان سخنرانی همه حاضران که پدران شهدا و اسرا بودند، آمدند و آقا مهدی را بغل کردند و بوسیدند. مادران هم از دور اظهار محبت می‌کردند. به هر حال برگزاری این گردهمایی موجب تسلی خاطر خانواده‌ها شد. سخنرانی ایشان چنان در قلب‌ها نشست که هرگز قابل توصیف نیست.

لشکر ۱۷ مدتی بعد از عملیات والفجر مقدماتی، در محور پاسگاه زید مستقر شد، و قرار بود عملیاتی در آن محور به مورد اجرا گذاشته شود، که به عللی به تاخیر افتاد. چون آن جا وضعیت پدافندی داشتیم، بچه‌ها حالت خمودگی و خستگی پیدا کرده بودند. بعضی افراد دوست داشتند مرخصی بروند. بعضی هم دوست داشتند پایان مأموریت بگیرند و بروند. بسیجی‌ها می‌گفتند: ما برای عملیات آمده‌ایم و اگر قرار است عملیاتی در کار نباشد برای چه بمانیم؟ بدین سبب خیلی از بچه‌ها تقاضای مرخصی کردند. بعضی از بچه‌های سپاه که مدت طولانی در جبهه حضور داشتند، می‌خواستند به مرخصی بروند. لذا شرایط نگران‌کننده‌ای به وجود آمده بود. آقا مهدی بیدرنگ میان بچه‌ها آمد، و گفت: ما به زودی عملیات در پیش داریم و از این لحظه به بعد همه مرخصی‌ها لغو می‌شود.

در آن لحظات به ایشان عرض کردم که اگر بدون دلیل به بچه‌ها بگویم مرخصی داده نمی‌شود، شاید برای آن‌ها سخت تمام شود، و امکان دارد به سادگی نپذیرند. بهتر است جلسه‌ای گذاشته شود و در آن متقاضیان مرخصی توجیه شوند. آقا مهدی همه متقاضیان مرخصی را گردهم آورد، و در جمع‌شان سخنرانی کرد. در پی این سخنرانی، کسانی که به علت ناچاری و مشکلات زندگی و مسائل خانوادگی برگ مرخصی گرفته بودند، منصرف شدند و برگه‌های مرخصی‌شان را پاره کردند، و گفتند: ما در جبهه می‌مانیم و تا زمانی که آقا مهدی اجازه ندهد و صلاح نداند به مرخصی نمی‌رویم.

شهید زین الدین می‌گفت ما پیروزی اسلام را می‌خواهیم. گاهی که می‌نشستیم و با هم گپ می‌زدیم چنین می‌گفت: «خدایا هر کسی در زندگی یک آرزویی دارد، و من هم آرزوی شهادت را دارم. آرزو دارم در راه اسلام شهید شوم. خدایا در مقابل شهادتم از تو بهشت هم نمی‌خواهم. فقط پیروزی اسلام را می‌خواهم». این جملات، عین عبارات ایشان است

و منتظر واقعی کسی است که خود را آماده شهادت کرده باشد.

می‌خواهید بگویید که ایشان بیشتر روی شهادت تأکید می‌کرد؟

ایشان می‌گفت ما پیروزی اسلام را می‌خواهیم. گاهی که می‌نشستیم و با هم گپ می‌زدیم چنین می‌گفت: «خدایا هر کسی در زندگی یک آرزویی دارد، و من هم آرزوی شهادت را دارم. آرزو دارم در راه اسلام شهید شوم. نه شهیدی که جنازه‌اش را بیاورند و تشییع کنند. و از او تجلیل و تکریم به عمل آورند. دلم می‌خواهد گمنام باشم. اصلاً دوست ندارم جنازه‌ام پیدا شود که مبادا به خاطر منیت و نام و نشان باشد و افرادی بگویند که فلانی شهید شده است. خدایا در مقابل شهادتم از تو بهشت هم نمی‌خواهم. فقط پیروزی اسلام را می‌خواهم». این جملات، عین عبارات شهید زین الدین است. این خیلی حرف است. معمولاً هر کسی که کار خیری انجام می‌دهد، برای کسب رضای خدا و رسیدن به بهشت انجام می‌دهد. ولی ایشان می‌گفت من بهشت نمی‌خواهم. پیروزی اسلام را می‌خواهم. ببینید این انسان تا چه اندازه بی ادعا و بی تمنا و از خود گذشته بود.

بعد از عملیات‌ها تا چه اندازه به وضعیت خانواده‌های شهدا رسیدگی می‌کرد؟ آیا به عیادت مجروحین بستری در بیمارستان‌ها هم می‌رفت؟

به یاد دارم بعد از عملیات خیبر تعدادی شهید و مفقود و اسیر داشتیم. در آستانه ۱۳ رجب سالروز ولادت آقا امیر المؤمنین (ع) هنوز در جزیره مجنون بودیم. چون یکی از کارهای واحد تعاون شنود رادیوی عراق بود که سرنوشت اسیران و مفقودین را از این طریق پیگیری می‌کردیم. در جزیره مجنون به ایشان پیشنهاد کردم

بود فردا صبح اول وقت وضعیت نیروها را به فرمانده لشکر گزارش کند. آقا مهدی همیشه به بنده تأکید می‌کرد که مبادا بگذارید شهیدی در منطقه بماند، مگر که اضطرار پیش آمده باشد. مثلاً در یکی از عملیات‌ها ناگزیر عقب نشینی کردیم و در تاریکی شب امکان نداشت جنازه را عقب بیاوریم. روز بعد اگر وضعیت و شرایط مناسب بود، بچه‌های پیگیری که بسیار شجاع بودند، سینه خیز می‌رفتند و با شگردهای مختلف سعی می‌کردند پیکر شهیدی را که بین جبهه ما و دشمن قرار گرفته به عقب بیاورند. اگر امکاناتی می‌خواستیم ایشان دستور می‌داد واحد تعاون در اولویت باشد. نمی‌گذاشت در کارمان مشکل داشته باشیم.

ایشان در جریان عملیات خیبر به مسئولین واحدها و فرماندهان گردان‌ها تأکید کرد بعد از این که نیروهای رزمنده وارد عمل شدند، نیروهای تعاون را بفرستید. اگر قایق‌ها می‌خواهند خالی برگردند، بچه‌های واحد تعاون اگر شهید دارند، آن‌ها را با قایق برگردانند. در عملیاتی که امکان تردد ماشین وجود نداشت، ایشان دستور داد برای انتقال شهدا نفربر در اختیار واحد تعاون قرار داده شود. در منطقه سردشت که آقای زین الدین به شهادت رسید، قرار بود لشکر ۱۷ عملیات داشته باشد. ایشان پیش از آغاز عملیات برای حمل و انتقال شهدا تعدادی قاطر سفارش کرده بود. گاهی ایشان برای واحد تعاون امکاناتی پیشنهاد می‌کرد تا نیروهای این واحد بتوانند خدمات بهتری ارائه دهند، که با شهادت ایشان و بارش برف سنگین در منطقه عملیات لغو شد.

وقتی کسی از بچه‌های لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) به اسارت دشمن در می‌آمد شهید زین الدین چه واکنشی نشان می‌داد؟

ایشان خیلی تأسف می‌خورد. واقعا متأثر می‌شد. ولی در عین حال روحیه بالایی داشت که می‌گفت: همه ما باید فدای اسلام شویم. همیشه در سخنرانی‌ها تأکید می‌کرد: ما به جبهه آمده‌ایم تا آخرین قطره خون‌مان با دشمن بجنگیم. پیروزی ما در شهادت ماست. هر رزمنده‌ای که خود را رزمنده و منتظر امام زمان (عج) می‌نامد، باید منتظر واقعی امام زمان باشد،



- وقتی آقا مهدی می‌خواست از حسینیه خارج شود تا به اتاق فرماندهی برسد، زمان حدود نیم ساعت طول می‌کشید. چون بچه‌ها ایشان را مانند نگین دور خودشان می‌گرفتند و می‌بوسیدند. در قلب بچه‌ها جای گرفته بود. ایشان بسیجی بود و متقابلاً بسیجی‌ها را دوست داشت و همواره سفارش آنان را می‌کرد.

چون هر یک از یاران و فرزندان امام که شهید می‌شدند، چهره ایشان مصمم‌تر و بشاش‌تر می‌شد. در حقیقت فرمانده‌ای که سرتاسر وجودش خدا و اهل بیت (ع) باشد، و اخلاص و تقوا در آن موج زند، نتیجه‌اش این می‌شود. در آن لحظات حساس و سرنوشت ساز که احساس خستگی می‌کردیم، چهره بشاش و مصمم شهید زین الدین در عملیات خیبر به ما روحیه می‌داد.

در روزهای آخر عملیات محرم چون منطقه رملی بود، بچه‌ها منطقه را گم کرده بودند و گردان‌ها از هم پاشیده شده بود. ارتباط میان بچه‌ها با فرماندهان بکلی قطع شده بود. وضع اسف باری به وجود آمده بود. در آن لحظات آقا مهدی خود را با موتورسیکلت به منطقه رساند. من هم آن جا بودم. شنیدم آقا مهدی گفت: چرا بچه‌ها بر نمی‌گردند؟ او از قطع ارتباط و سرگردانی بچه‌ها خبر داشت. چون به مسافت زیادی تا پشت توپخانه دشمن پیش رفته بودند. آقا مهدی از بچه‌ها پرسید: کجا دارید می‌روید؟ بچه‌ها گفتند: چه کار کنیم؟ گفت: برگردید. بچه‌ها دور ایشان جمع شدند و گفتند: عراقی‌ها دارند فرار می‌کنند، و اجازه دهید آن‌ها را تعقیب کنیم. بچه‌ها مجدداً فرمان گرفتند و به عملیات ادامه دادند.

از این خاطره می‌خواهم چنین نتیجه بگیرم که حضور شهید مهدی زین الدین در صحنه نبرد برای بچه‌ها قوت قلب بود. وقتی بچه‌ها چهره خاک آلود و محاسن و موهای خاک آلود فرمانده‌شان را می‌دیدند، بیشتر روحیه می‌گرفتند. ایشان اغلب اوقات لباس خاکی به تن می‌کرد، تا بیشتر خود را همرنگ بسیجی‌ها جلوه دهد.

وقتی در پادگان انرژی اتمی در نزدیکی اهواز مستقر بودیم، ایشان کمتر به مقر لشکر می‌آمد و بیشتر در قرارگاه مرکزی حضور داشت، یا به منطقه شناسایی می‌رفت. هرگاه به مقر پادگان می‌آمد، جلسه‌ای با بچه‌ها می‌گذاشت و زود برمی‌گشت. میان حسینیه پادگان و اتاق فرماندهی فاصله کمی وجود داشت. ولی وقتی می‌خواست از حسینیه خارج شود تا به اتاق فرماندهی برسد، زمان حدود نیم ساعت طول می‌کشید. چون بچه‌ها ایشان را مانند نگین دور خودشان می‌گرفتند و می‌بوسیدند. در قلب بچه‌ها جای گرفته بود. ایشان هم متقابلاً بسیجی‌ها را دوست داشت و همواره سفارش آنان را می‌کرد. ■

از زبان فرماندهان قرارگاه‌ها نقل می‌کنم که به حمدالله لشکر علی ابن ابی طالب (ع)، عنوان لشکر قهرمان، لشکر خط شکن، با فرمانده قهرمان شهید زین الدین شناخته شده است که رزمندگان آن در همه عملیات‌ها به خاطر تأسی به امیر المؤمنین در هیچ عملیاتی ناکام نماندند. همان گونه که آقا امیر المؤمنین (ع) در هیچ جنگی شکست نخوردند، و از همه نبردها پیروز و سرافراز باز می‌گشتند.

در روزهای اول تا سوم عملیات خیبر تعداد هفت، هشت فرمانده گردان‌های لشکر شهید شدند. نیمی از ساختار فرماندهی لشکرمان مجروح شدند. ولی تدبیری که شهید زین الدین برای چنین مواقع اضطراری از قبل اتخاذ کرده بود. با مدیریت کم نظیری که داشت کادرسازی بسیار قوی در ترکیب لشکر به وجود آورده بود. برای هر فرمانده گردان، سه معاون تعیین کرده بود. معاون اول، معاون دوم و معاون سوم. برای مسئولان واحدها هم همین طور معاون تعیین کرده بود، تا اگر مشکلی پیش آمد، هیچ گونه اختلال در سیستم فرماندهی پیش نیاید. اگر نفر اول شهید می‌شد، نفر بعدی باید اسلحه و پرچم را به دست می‌گرفت. اگر دومی شهید می‌شد، سومی باید با همان اقتدار کار و مأموریت خود را ادامه می‌داد. با این ابتکار عمل خوددگی و سستی در آن گردان پیش نمی‌آمد. این هنر و حسن تدبیر و مدیریت شهید زین الدین بود.

به مسئول واحد تعاون هم می‌گفت که شما باید سه معاون داشته باشید، تا اگر یکی مجروح یا شهید و از دور خارج شد، نفر بعدی جایگزین شود. در روز اول تا سوم عملیات خیبر تعداد قابل توجهی از فرماندهان یگان‌ها شهید و مجروح شدند. بازوان توانمند آقا مهدی در همان روزهای اول تا سوم از کار افتادند. برای کاری قصد داشتیم خدمت ایشان جزیره برسم، و مطلبی را به سمع ایشان برسانم. با خودم فکر کردم که الآن با چهره عبوس و دل شکسته و مضطرب و پر و بال شکسته آقا مهدی رو به رو می‌شوم. واقعیت همین طور است. چنین تصویری در ذهن داشتم.

خب در آن شرایط آقا مهدی را چه گونه یافتید؟

وقتی رفتم و از نزدیک ایشان را دیدم، احساس کردم چه قدر متأثر شده است. چون هر کدام از این بچه‌ها که شهید می‌شدند، آقا مهدی انگار برادرش را از دست داده است. خیلی به آن‌ها علاقه داشت. ولی برای این که اقتدار لشکر و روحیه بچه‌ها را حفظ کند، و یاس در نیروها به وجود نیاید، چهره‌ای مصمم و بشاش و مقتدر ایشان برای همگان نمایان بود. وقتی با ایشان مواجه شدم ذره‌ای سستی و یاس و خستگی در ایشان ندیدم. در آن لحظه به یاد مطالبی که درباره امام حسین (ع) در روز عاشور شنیده‌ام افتادم.

نام مقدس مولا امیر المؤمنین (ع) که لشکر ۱۷ به آن نامیده شده است، چه اثراتی بر بچه‌های لشکر داشت، و در سایه این نام و زیر این پرچم چه حماسه‌هایی توانستند بیافرینند؟ به طور کل نام علی بن ابی طالب (ع) چه نقشی در پیروزی‌های رزمندگان داشت؟

الحمد لله رب العالمین همه تیپ‌ها و لشکرهای مان به نام ائمه معصومین (ع) مزین شده است. قرارگاه صاحب الزمان، قرارگاه کربلا، لشکر محمد رسول الله (ص)، لشکر آقا علی بن ابی طالب (ع)، لشکر امام حسین، لشکر صاحب الزمان (عج)، تیپ امام حسن، تیپ امام سجاد، تیپ قمر بنی هاشم، تیپ محمد رسول الله (ص)، تیپ جواد الائمه، تیپ امام رضا علیهم السلام اجمعین، همه این یگان‌ها وابسته به اهل بیت (ع) هستند، و در جنگ به آن‌ها متوسل می‌شدیم. همه پیروزی‌هایمان را از اهل بیت (ع) می‌دانیم. ما هم به سهم خودمان نام مقدس آقا امیر المؤمنین را بر لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) نهاده بودیم. این یگان به عنوان لشکر قهرمان و خط شکن در بین سایر لشکرها شناخته شده بود.

در پایان جنگ وقتی یگان استان مرکزی از لشکر علی ابن ابی طالب (ع) منفک شد، و لشکر روح الله (ره) را تشکیل داد، و ما همچنان زیر پرچم لشکر علی ابن ابی طالب (ع) ماندیم، چنین صحبت شد، حال که این دو یگان از هم جدا شده‌اند، لشکر علی بن ابی طالب (ع) باید تیپ شود. چون بدنه کوچک شده و نیروهای آن تقلیل پیدا کرده است. ولی مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس جمهور بودند، با این تعبیر فرمودند: لشکر علی ابن ابی طالب (ع) که لشکر آقا مهدی (زین الدین) هم هست، باید به صورت لشکر باقی بماند.

من از زبان فرماندهان لشکرهای دیگر عرض می‌کنم.



■ قطعه‌ای از مزار شهیدان لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) در گلزار شهدای قم



درگاه

در نتیجه رشادت‌ها، شهادت‌ها، ایثارگری‌ها و فداکاری‌های فرماندهان غیور و بسیجیان سلحشور و ارتشیان عزیز ملت بزرگ و مقاوم ایران به رهبری امام خمینی (ره) به عنوان فرمانده کل قوا در دوران هشت ساله دفاع مقدس، حماسه‌های به یاد ماندنی و بی‌نظیری در تاریخ معاصر کشورمان آفریده شد، که به بلندی تاریخ زنده خواهد ماند. اصولاً نقش و راهکار فرماندهان لشکرها و فرماندهان میدان‌های رزم در همه جنگ‌ها، تعیین کننده بوده است. سرهنگ علی اکبر عطایی فرمانده یکی از گردان‌های لشکر خط شکن علی بن ابی طالب (ع) که چند سالی هم‌رزم شهید بزرگوار مهدی زین الدین بوده در گفت و گو با شاهد یاران ابعاد شخصیت فکری، اعتقادی و جوهره ذاتی آن فرمانده عزیز را که نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت برخی از عملیات‌های چهار سال اول جنگ را داشته است، تشریح می‌کند که باهم می‌خوانیم:

زین الدین مدیر با تدبیر بود

تگرشی بر مهارت‌های تخصصی و مدیریتی شهید مهدی زین الدین

در گفت و گو با سرهنگ پاسدار علی اکبر عطایی هم‌رزم شهید

واگذار شد. البته تعداد دیگری هم از برادران سپاه قم به لشکر اعزام شده بودند که تعدادی شان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، و در حال حاضر تعدادی از دوستان هم در قید حیات هستند. امیدوارم خداوند متعال این دوستان را حفظ کند. همچنین امیدوارم خداوند شهدا را از ما راضی نگه دارد، تا دست ما را هم بگیرند. همان گونه که خداوند دست آن‌ها را گرفت. این گونه نباشد که خدای ناکرده ما نزد شهدا شرمند باشیم.

وقتی وارد لشکر شدم شهید محمد بنیادی به من گفت که شهید زین الدین در چنگوله عملیات والفجر سه را به مورد اجرا گذاشته است. در آن مرحله تعدادی از پاسدارانی که از ۱۷ شهر و شهرستان مناطق مرکزی کشور، یعنی از قم، تهران، زنجان، قزوین، سمنان و شاهرود و غیره در قالب یک طرح عملیاتی به لشکر آمده بودند. وقتی شهید مهدی زین الدین از چنگوله به قرارگاه لشکر در سرپل ذهاب بازگشت مسئولیت سازماندهی آن‌ها را به عهده بنده گذاشت، تا به نوعی کار مدیریتی آن‌ها را سامان دهم. از من خواسته بود روی این رزمندگان اعزامی کار کنم.

به ایشان گفتم: من عملیاتی آن چنانی نیستم که بتوانم فرماندهی گردان به عهده بگیرم.

آقا مهدی گفت: فعلاً کارهای مدیریتی و پشتیبانی و ساماندهی را ادامه دهید. آموزش‌ها را پیگیری کنید، و ما شب عملیات فرمانده گردان معرفی می‌کنیم.

باشد. انسان زمانی خوب و مفید می‌شود که بتواند اخلاقیات را خوب کسب کند، و در کجا و چه گونه خوب به کار ببندد. در اوایل سال ۱۳۶۲ که وارد لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) شدم، در آن موقع شهید زین الدین فرماندهی لشکر را به عهده داشت. اوایل کار به طور مقطعی در عملیات‌های بیت المقدس و فتح المبین شرکت کرده بودم. اما در قالب جنگ کلاسیک و در قالب یک لشکر و فرماندهی واحد نبودم.

● مهدی زین الدین که در رابطه
● با اخلاق و تدبیر و خودسازی
● بسیار کار کرده بود، مسئولیت
اطلاعات سپاه را به عهده
داشت. دلیل این خودسازی و
سجایای اخلاقی که به دست
آورده بود، و بصیرتی که در
دین داشت به خاطر گذشته‌ای
درخشانی بود که با علمای دین
مثل شهید محراب آیت الله
مدنی در خرم آباد نشست و
برخواست داشت

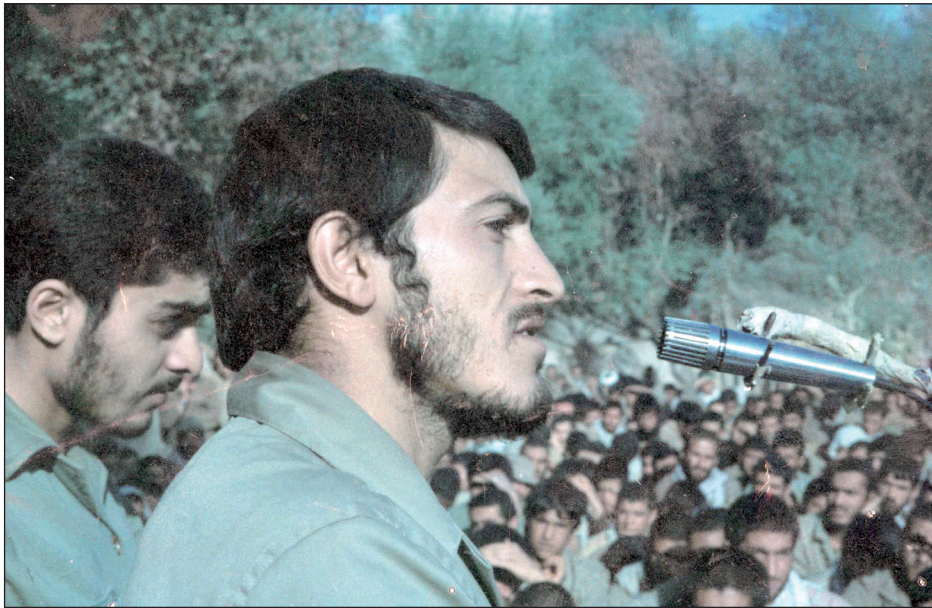
در آن برهه در لشکر چه مسئولیتی به عهده داشتید؟

وقتی وارد لشکر شدم سرپرستی یک گردان به من

در آغاز گفت و گو بفرمایید در چه زمان و در چه مکان با شهید مهدی زین الدین آشنا شدید و ایشان را چه گونه یافتید؟

در اسفند ماه سال ۱۳۵۸ وقتی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهر قم پیوستم، شهید زین الدین را اولین بار آن جا دیدم. اخلاقیات و نحوه برخورد و معرفتی که از ایشان دیدم، برای من مسجل شد که از نظر اخلاقی جوان شایسته‌ای است، و ایشان را به عنوان دوست برای خود انتخاب کردم. البته دیگر دوستان پاسدار خوبی هم بودند که تعدادشان در آن زمان اندک بود. آن‌ها مراکز مهمی در اختیار داشتند و باید از آن‌ها حفاظت و حراست می‌کردند. یکی از آن مراکز محل استقرار حضرت امام (ره) بود. شهید زین الدین که در رابطه با اخلاق و تدبیر و خودسازی بسیار کار کرده بود، مسئولیت اطلاعات سپاه را به عهده داشت. دلیل این خودسازی و سجایای اخلاقی که به دست آورده بود، و بصیرتی که در دین داشت به خاطر گذشته‌ای درخشانی بود که با علمای دین مثل شهید محراب آیت الله مدنی در خرم آباد نشست و برخاست داشت.

عمدتاً دوستانی را که در گذشته می‌دیدیم و با آن‌ها آشنا بودیم، اغلب با علما و فضایی دین ارتباط داشتند. به طور مسلم آن‌ها اخلاقیات خوبی را از دین و از آن چه که انسان باید دارا باشد، برای خودشان کسب کرده بودند. چرا که یک مؤمن خوب باید اخلاقیات خوبی داشته



شهید حسن درویش مسئول اطلاعات منطقه بود، و به تدریج به فرماندهی لشکر معرفی شد. لذا شهید مهدی زین الدین این مراحل را گام به گام پشت سر گذاشته بود. تخصص‌ها را به دست آورده است که در خط باید چه کاری انجام دهد. در پشت خط چه کاری باید انجام دهد. نیروی زرهی باید در کجا آرایش بگیرد؟ آیا در این عملیات می‌تواند نیروی زرهی به کار گیرد؟ این مهارت‌ها که یک شبه به دست نمی‌آید. آقا مهدی همه اینها را گام به گام و به تدریج کسب کرده بود. طرف باید تلاش کند، بخواند، بنویسد، یاد بگیرد، از دیگران پرسد و بعد به کار ببندد، و خیلی خوب به کار ببندد.

به عنوان نمونه به یکی از تخصص‌های شهید زین الدین اشاره می‌کنم. ایشان در منطقه سرپل ذهاب و در آستانه عملیات والفجر چهار به من گفت: «اکبر این گردانی که در اختیار توست (حدود ۲۳۵ تن از نیروهای سپاهی که از ۱۷ شهرستان برای شرکت در عملیاتی در ارتفاعات بمو به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب اعزام شده بودند)، از تو می‌خواهم فقط روی پاهای آن‌ها کار کنی، تا بتوانم در عملیات آینده از آنان استفاده کنم».

قرار بود این عملیات قبل از عملیات والفجر چهار در ارتفاعات بمو به مورد اجرا گذاشته شود که متأسفانه بنا به دلایلی لو رفت و انجام نشد، و به جای آن عملیات والفجر چهار در ارتفاعات کانی مانکا به مورد اجرا گذاشته شد.

حال که درباره تخصص شهید زین الدین بحث می‌کنیم می‌خواهم روی این نکته تأکید کنم که ایشان در سرپل ذهاب به من گفت: «اکبر از تو می‌خواهم فقط روی پاهای بچه‌ها کار کنی. آن‌ها را به قدری راه ببری، تا بتوانند در شب عملیات همراه تجهیزات شخصی‌شان به مسافت ۶۵ کیلومتر راه بروند، پیاده روی نه در سطح زمین

اساس این ایده که «خواستن توانستن است»، هر چه که لازم بود یاد بگیرند، یاد گرفتند و به کار بستند. لذا وقتی که شهید زین الدین می‌خواست فرمانده گردان، یا فرمانده گروهان، یا فرمانده تیپ، یا مسئول واحدی را معرفی کند، صرف نظر از این که این فرد بچه پاسدار است، یا بچه قم است، یا بچه زنجان است، یا بچه سمنان است، یا دوست و آشناست، میزان توانمندی او را در نظر می‌گرفت. هیچ ملاک دیگری برای گزینش مسئولان و فرماندهان وجود نداشت.

از نظر شهید زین الدین همه مسئولان یگان‌ها باید سه چهار پارامتر اصلی داشته باشند. یکی این که سعه صدر داشته باشند. دوم باید در سختی‌ها صبور باشند. ملاک‌هایی است که هر فردی که وارد سپاه می‌شود، و بخواهد فرمانده شود، باید آن‌ها را داشته باشد. اگر فرد بخصوصی این ملاک‌ها را داشت، بعد می‌آیند میزان تخصص و مهارت او را می‌سنجند. تخصص زمانی به دست می‌آید که طرف در نتیجه کار زیاد، تجربه کسب کرده باشد. خب آقا مهدی از همان روزهای اول که در بخش اطلاعات سپاه قم حضور داشت کار کرده بود. بعد هم که جنگ آغاز شد، در جبهه جنوب همراه

● شهید بزرگوار مهدی زین الدین
● در بحث نظامی و عملیاتی،
● انسان ماهر و با تجربه بود.
دوستانی که در ستاد فرماندهی کل سپاه پاسداران، مانند آقای رحیم صفوی و آقای محسن رضایی حضور داشتند، کاملاً آقا مهدی را شناخته بودند. امکان نداشت هر انسان ناشناخته‌ای را به فرماندهی لشکر منصوب کنند

نقش بنده در مرحله اول ورود به لشکر کار هماهنگی بین لشکر و نیروهای اعزامی از ۱۷ شهر یاد شده بود. این جا لازم می‌دانم بگویم که سجایای اخلاقی شهید زین الدین را می‌توانستم کاملاً در برخوردهایش درک کنم. در حقیقت صبوری و سعه صدر و استقامت انسان را می‌توان در سختی‌ها محک زد. هرگاه انسان در مهلکه سختی قرار گرفت، آن وقت می‌توانید میزان مقاومت او را بشناسید. فرض کنید اگر بگویند که این آدم بسیار مقاوم است، اما شرایط برای او فراهم نشده تا مقاومت خود را ثابت کند که تا چه میزان مقاوم است. چه قدر قدرت ایستادگی دارد؟ چه قدر سعه صدر دارد؟ وقتی در تنگنا قرار می‌گیرد و از همه طرف به او فشار وارد می‌شود زود از کوره در نرود. در آن تنگنا می‌توان فهمید که چه قدر سعه صدر دارد. شهید زین الدین کاملاً از شجاعت و سعه صدر و آرامش روح برخوردار بود.

معمولاً شجاعت و مقاومت با مهارت و تخصص تفاوت دارد. شهید زین الدین از نظر مهارت و تخصص نظامی تا چه میزان توانمند بود و آیا توانسته بود نیروهای زرهی و پیاده لشکر و سایر نیروها را هماهنگ کند؟

شهید زین الدین در بحث نظامی و عملیاتی، انسان ماهر و با تجربه بود. دوستانی که در ستاد فرماندهی کل سپاه پاسداران، مانند آقای رحیم صفوی و آقای محسن رضایی حضور داشتند، کاملاً آقا مهدی را شناخته بودند. امکان نداشت هر انسان ناشناخته‌ای را به فرماندهی لشکر منصوب کنند. همچنین کسی که به فرماندهی عملیات لشکر و فرماندهی اطلاعات لشکر برگزیده می‌شد، باید کاملاً توجیه شده باشد، و بتواند زیر نظر فرماندهی خوب کار کند، و فرامین فرماندهی را اجرا نماید. اغلب بچه‌هایی که وارد سپاه شدند نظامی نبودند. اگر آموزش‌های نظامی دیده بودند، در سطح دوره سربازی قبل از انقلاب بود. اما بعد از انقلاب مهارت کسب کردند، و خود را با نظامی‌گری وفق دادند. انواع کتاب و جزوه را در مورد جنگ‌های بزرگ دنیا مطالعه کردند. ضمن این که کتاب تنوریک می‌خواندند، در عمل هم به کار می‌بستند. چرا که از اولین روزی که به سپاه پیوستند، سپاه وارد جنگ دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی شد.

آگاه هستید که دشمنان داخلی و خارجی به محض پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ‌های خانگی، جنگ‌های پارتیزانی و جنگ‌های ضد انقلابی در کردستان، گنبد کاووس، خوزستان، سیستان و بلوچستان و بسیاری از مناطق کشور به راه انداختند، که نیروهای سپاه خود را درگیر در این بحران‌ها یافتند. خودشان را نشان دادند که دل‌شان فقط برای اسلام و انقلاب می‌تپد. بچه‌های سپاه بر

● شهید زین الدین هم کسی نبود
● که نظر دیگران را نگیرد یا خود
● رأی باشد. همیشه با دوستان
مشورت می کرد. گاهی که نظر
دوستان را مثبت تلقی می کرد،
آن نظریات را به کار می بست
و بعد با جمع بندی نظر نهایی
را اعلام می کرد تا ما آن کار را
انجام دهیم

می کردیم که کدام یک ضعیف تر است تا او را به کارهای تدارکاتی مشغول کنیم.
مسائلی را که به آن اشاره می کنید نتیجه اندیشه و تفکرات شخصی شهید زین الدین است، یا در نتیجه کار و تلاش گروهی است؟
وقتی فرماندهان سطح بالا یک منطقه ای را به یک لشکر واگذار می کنند، می گویند این منطقه عملیاتی شماست. سیاست گذاری نهایی را قرارگاه تعیین می کند. شما فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)، شما فرمانده لشکر ۲۵ عاشورا و شما فرمانده لشکر امام حسین (ع) لشکرهای خود را خودتان سازماندهی کنید. فرماندهان گردان ها و گروهان ها و دسته های خود را خودتان انتخاب کنید. اما این یگان شما باید این عملیات را انجام دهد. یعنی باید دشمن را دور بزنند. باید پشت سر دشمن قرار گیرد. یا یگان شما باید سد دربندیخان در شمال عراق را دور بزنند. یگان دیگر باید ارتفاعات بمو را دور بزنند. سیاست کلی لشکر را قرارگاه می دهد. اما نحوه اجرای عملیات با فرمانده لشکر است. در این صورت فرمانده باید تشخیص دهد که کدام یک از گردان هایش را وارد عمل نماید. ترکیب نیروهای سپاهی، بسیجی و سرباز چه گونه باید باشد. آن موقع که خیلی سرباز نبود، پاسدارها

ضمن این که شهید زین الدین به من گفته بود که این گردان شما خاص خاص است. با توجه به این که تهیه تجهیزات لازم مثل تفنگ کلاشینکوف قنداق تاشو برای لشکرها در آن زمان بسیار سخت بود، اما دستور داده بودند که همه بچه های این گردان با تفنگ کلاشینکوف قنداق تاشو مجهز شوند. معمولاً نیروهای رزمی در سایر عملیات ها قنداق های چوبی یا قنداق های ثابت به دست می گرفتند. فقط فرماندهان گردان ها و دسته ها تفنگ قنداق تاشو داشتند.

می گفتند که همه نیروهای این گردان باید قنداق تاشو داشته باشند. چرا...؟ چون حجمش کمتر و حملش راحت تر است. این یک کار تخصصی است. این گردان که می خواهد ۷۰ کیلومتر راه را پیاده روی کند، باید تفنگش قنداق تاشو باشد. باید جیب خشابش چرمی و سینه ای باشد. یعنی هر قبضه تفنگ چهار یا پنج جیب خشاب دارد که دور بدن جنگجو بسته می شود. شهید زین الدین در جلسه ای که در سرپل ذهاب با حضور همه فرماندهان گردان ها تشکیل شده همه این مسائل را یکی یکی یاد آور شد. من هم به عنوان سرپرست گردان در آن جلسه حضور داشتم.

بنا بود شهید محمد بنیادی آن طور که شهید زین الدین قبلاً به من گفته بود، شب عملیات این گردان را از من تحویل بگیرد و ایشان عملیات کند و من به عنوان سرپرست در کنار ایشان باشم. در آن موقعیت آمدیم کار هماهنگی، ساماندهی، سازماندهی، شناسایی و پشتیبانی نیروها را تقسیم بندی کردیم که چه نیرویی استقامت دارد. کدام نیرو سالم است. کدام نیرو مریض است. کدام بهتر می تواند کار انجام دهد. کدام یک می تواند برای فرمانده دسته پیشنهادات بدهد. چون همه پاسدار بودند، بعضاً چند مرتبه به جبهه آمده و بازگشته بودند. حالا باید از میان آن ها شناسایی

هموار! بلکه از ارتفاعات بالا بروند و از ارتفاعات پایین بیایند. در دهلیزها و شیارهای کوهستانی راه بروند. این نیرو باید کارکشته شود تا بتواند ۶۵ کیلومتر راه طی کند. از اول شب حرکت کند تا نزدیک صبح خود را به جایی برساند که می خواهد آن جا عملیات کند. یا این که خود را تا شب پنهان کند، و بعد به خط بزنند. یا این که توپخانه دشمن را منهدم کند.

معمولاً در این گونه عملیات های عمقی، امکان هیلی بُرد وجود نداشت؟

هرگز امکان هیلی بُرد وجود نداشت. بنا بود این کار انجام شود و بعد که عملیات به مورد اجرا گذاشته، ستاد تبلیغات جنگ اعلام کند که ما هیلی بُرد کرده بودیم. یعنی حدود ۶۵ تا ۷۰ کیلومتر راه را تا پشت خطوط دشمن برویم و پشت مواضع دشمن آرایش بگیریم، و زمانی که عملیات از روبروی دشمن آغاز شود ما از پشت سر دشمن حمله را آغاز کنیم. در آن محور به هیچ وجه امکان هیلی بُرد نبود. چون نیروهای عراقی روی ارتفاعات مستقر بودند و سایت های موشکی خودکار داشتند. ضمن این که هیلی برد در ساعات شب امکان پذیر نیست.

این یک نمونه از مهارت ها و تخصص های شهید زین الدین است که می گوید: من فقط می خواهم روی پاهای بچه های سپاهی کار شود. روی پشت و شانه و کول آن ها کار شود تا بتوانند سلاح و مهمات شان را همراه شان ببرند. فشنگ اضافی و غذای ۴۸ ساعت آینده شان را همراه خود ببرند. وسایل شخصی خودشان را به پشت جبهه عراقی ها ببرند.

از شهید زین الدین پرسیدم: چه کار کنم؟ دستور چیست؟

گفت: دستور این است که به بچه ها آموزش بدهید. کارهای نظامی را که بچه ها باید در شب و روز، در پنهان و آشکار باید یاد بگیرند، آموزش دهید. ضمن این که در گذشته آموزش دیده بودند، اما دوباره در این فرصت ۱۵ روزه ای که در پیش داریم، باید روی این آموزش ها کار کنید. چیز جانبی نمی خواهم. روی پاهای آن ها و روی دوش آن ها کار کنید. روی کار شناسایی یک فرد نظامی کار کنید. یعنی این که بدانند که در روز چه کار باید بکنند. در شب چه کار باید بکنند. در روز چه گونه خودش را استتار کند. در شب و در خفا چه گونه راه برود تا فرد جلویی را گم نکند. ستاره شناسی و جهت یابی و همه این مسائل را یاد بگیرد. این مسائل جزء تخصص های کار عملیاتی است.

بنابراین اگر کسی تخصص نداشته باشد، نمی تواند به راحتی نیروها را هماهنگ کند. مسئول آموزش و فرماندهان گردان و دسته وظیفه دارند، به طور مستقیم با فرمانده لشکر صحبت و هماهنگی کنند.



عکس گروهی از رزندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)

کار از پیش ببرد. درست است تصمیم آخر و حرف نهایی را فرمانده می‌زند، اما آقا مهدی برای نظریات دیگران هم اعتبار قائل بود. به یاد دارم وقتی بعضی از دوستان اعتراض کردند که ما این قدر قنداق تاشو نداریم تا به نیروهای گردان بدهیم. جیب خشاب تکی نداریم. ایشان به مسئولان پشتیبانی دستور داد خریداری کنند. ایشان گفت که این گردان را آن گونه که من می‌گویم تجهیز کنید.

در همان سرپل ذهاب یکی از دوستان هم‌رمز در بیرون جلسه به شهید زین الدین درباره تفنگ قنداق ثابت و بلند جر و بحث کرد. ایشان به آن هم‌رمز معترض گفت شما اگر بخواهید یک کوله پشتی پر از مهمات روی دوش بیندازی و سلاح بلند و دو برابر فشنگ هم به دست بگیری و بعد به تو بگویند ۷۰ کیلومتر راه کوهستانی برو! آیا با این سلاح بلند و قنداق ثابت می‌توانی به مقصد برسی؟ آقا مهدی به آن رزمنده ثابت کرد که این کار نشدنی است. این سخن نشان می‌دهد که همه کارهای مدیریتی شهید زین الدین منظم و بر اساس حساب و کتاب بوده است.

بعد ایشان به سایر بچه‌های گردان گفت در این زمینه با دیگر فرماندهان هم مشورت کرده، و این کار باید انجام شود. این گردان را برای عملیات کیفی کوهستانی می‌خواهیم و باید این نوع سلاح را داشته باشد. لذا نیروهای سپاهی گردان مزبور در آن محور کوهستانی در طول دو شبانه روز و به مدت ۴۸ ساعت راهپیمایی کردند. در ساعات روز سه ساعت راه می‌رفتیم و نیم ساعت استراحت می‌کردیم. در ساعات شب دو ساعت راه می‌رفتیم و بیست دقیقه استراحت می‌کردیم. بعضی از بچه‌ها برای این که آمادگی بیشتری پیدا کنند، خودشان داوطلب شده بودند. شهید قدیمی یکی از بچه‌های فداکار و شهادت طلب زنجان را به یاد دارم. خدا رحمت کند این شهید بزرگوار را. کوله پشتی‌اش را پر از سنگ کرده بود. به او گفتم: قدیمی جان درست است که قد کوتاهی داری و جوان و سرحال هستی. حالا چرا این همه سنگ برداشته‌ای؟ دو تا سنگ برداری کافیست.

شهید قدیمی گفت: می‌خواهم سفت و محکم شوم. می‌خواهم ببینم چند مرده حلاجم. ایشان شجاعانه و مردانه به نحو خاص و کم نظیری در عملیات والفجر چهار به شهادت رسید.

امکان دارد نحوه شهادت ایشان را بازگو کنید؟ در جریان عملیات والفجر چهار روی یک تپه سبزی بالا رفتیم و عملیات کردیم. یکی از گردان‌های عمل کننده تپه را گرفت، ولی نتوانست نگه دارد. چون عراق تک زد و تپه را پس گرفت. شب بعد مأموریت عملیات را به گردان ما دادند



فرمانده یگان زرهی شدم. البته به دستور آقا مهدی به گردان ادوات ضد زره در کنار دوستان دیگری همچون سردار مجید آئینه اعزام شده بودم. همان موقع به عنوان یک عنصر سپاهی که با شهید زین الدین همکاری می‌کردم، در حدی نبودم که بتوانم مخالفتی داشته باشم. از سوی دیگر شهید زین الدین هم کسی نبود که نظر دیگران را نگیرد یا خود رأی باشد. همیشه با دوستان مشورت می‌کرد. گاهی که نظر دوستان را مثبت تلقی می‌کرد، آن نظریات را به کار می‌بست و بعد با جمع بندی نظر نهایی را اعلام می‌کرد تا ما آن کار را انجام دهیم. معمولاً فرماندهان بزرگ و آن دسته از فرماندهانی که در جبهه بزرگ شدند، خود رأی و مستبد نبودند. فرمانده مستبد و خود رأی هرگز نمی‌تواند

● زین الدین نه تنها مدیر با تدبیر بود، بلکه پیش بینی‌های خیلی عالی داشت. ایشان اولین فرمانده‌ای است که در جزیره مجنون با نیروهای دشمن در روز روشن جنگید. اولین فرمانده لشکری است که تدبیر می‌کند در روز روشن با دشمن بجنگد. اغلب عملیات‌های لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) یک نوع شبیخوان بود ولی صحنه‌های درخشان خیبر در روز بود

را می‌گذاشتند. یعنی ۲۳۵ پاسدار رسمی را که همه لباس سبز به تن کرده‌اند وارد میدان کارزار می‌کنند. بعد فرمانده لشکر با تک تک آن‌ها صحبت می‌کند و اتمام حجت می‌کند. می‌گوید اگر کسی در این گردان مشکل دارد، بیاید با من صحبت کند. شما پاسدار هستید و برای ضربه زدن به دشمن باید تلاش بیشتری کنید. به طور مثال یکی از آن پاسدارها می‌گفت که من تا به حال جنگ و عملیات ندیده‌ام. خب فرمانده این جور آدم‌ها را در واحدهای پشتیبانی و امداد قرار می‌داد.

با این وصف خود فرمانده لشکر بود که قماش را می‌برید و می‌دوخت که چکار بکند و چه کار نکند. کدام یگان چه طوری شناسایی‌ها را انجام دهد، و اطلاعات جمع آوری شده را در اختیار فرمانده گردان قرار دهد، تا فرمانده گردان چه گونه مسیرها و نقاط کور را پیدا کند که از کجا برود و به دشمن ضربه بزند. مأمور شناسایی به فرمانده گردان بگوید که مسیر عبور شما از این جاست. در شب باید این طوری بروید، و در روز این گونه بروید. آموزش‌ها را باید همه یاد بگیرند. ما به تک تک نیروهای مان آموزش نحوه استفاده از قطب نما را آموخته بودیم تا اگر در حین حرکت اتفاقی پیش آمد و نیرویی نتوانست ادامه دهد، آن نیرو بتواند موقعیت خود را پیدا کند. تا خود بداند کجاست و سایر نیروها در چه سمتی پیش رفته‌اند. همه این مسائل را فرمانده لشکر با درایت، رصد و پیگیری می‌کند.

بنابر این شهید زین الدین بسیار پیگیر این مسائل بود. آقای فرمانده همان جا به مسئول پشتیبانی دستور داد، برای نیروهای این گردان جیب خشاب چرم خریداری کنند. سلاح همه افراد این گردان باید تفنگ قنداق تاشو باشد. مهمات خشابی نیروهای این یگان نسبت به سایر نیروها باید دو برابر باشد. همه این مسائل را فرمانده لشکر با درایت و مهارت، مدیریت می‌کرد. شهید زین الدین نه تنها مدیر با تدبیر خوبی بود. بلکه پیش بینی‌های خیلی عالی هم داشت. ایشان اولین فرمانده‌ای است که در جزیره مجنون با نیروهای دشمن در روز روشن می‌جنگید. اولین فرمانده لشکری است که تدبیر می‌کند در روز روشن با دشمن بجنگد. اغلب عملیات‌های لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) یک نوع شبیخوان بود ولی صحنه‌های درخشان عملیات خیبر در روز بود.

شما به عنوان فرمانده یگان زرهی، آیا پیش آمد که با شهید مهدی زین الدین در مورد جزئیات و نحوه اجرای عملیات بخصوصی اختلاف نظر داشته باشید؟

بنده در زمان حیات شهید مهدی زین الدین فرمانده گردان پیاده بودم، و در سال‌های اخیر

را از دشمن می گرفت و تثبیت می کرد. برای این که جای پای خوبی داشته باشیم. دژی که جلوی نیروهای ما بود سخت ترین جا در جزیره جنوبی بود. این در ارتباط با جبهه جنوب بود.

در ارتباط با عملکرد شهید زین الدین در کردستان و جبهه غرب کشور باید گفت که کار کردن در مناطق سنگلاخ و کوهستانی و دشت مهران در ارتفاعات چنگوله آسان نبوده است. ولی ایشان عملیات والفجر چهار در ارتفاعات کانی مانکا، والفجر پنج در تپه سبز و در تپه سیاه را در کردستان به مورد اجرا گذاشت. آقا مهدی عملیات والفجر سه را به خوبی در ارتفاعات چنگوله انجام داد، که زیانزد سایر فرماندهان سپاه پاسداران شد.

با توجه به شناختی که شهید زین الدین در آن سالها از وضعیت امنیتی کردستان داشت، به چه دلیل بدون همراه در جاده سردشت تردد کرد که سرانجام به شهادت ایشان منجر شد؟

یکی از خصوصیت اخلاقی شهید مهدی زین الدین که بارزتر از همه بود اخلاص ایشان در کار بود. شما هیچ فرماندهای و هیچ رزمندهای را بدون اخلاص تصور نکنید. هر کسی شهادت را خواست به آن رسید. هر کس را خدا خواست، به آن درجه رفیع رساند. چه بسا کسانی که به این خواسته رسیدند، با اخلاص و فقط برای کسب رضای خدا کار کردند. شهید زین الدین فقط می گفت جمهوری اسلامی.

درباره گردانی که مسئولیت آن را به عهده داشتیم چند بار به من گوشزد کرد که فلانی این کاری را که باید برای بچه ها انجام دهید کم نگذارید، که آبروی جمهوری اسلامی در خطر است. این جاست که من باید آبروی جمهوری اسلامی را بخرم. جمهوری اسلامی را به خاطر اسلامی بودنش، و رهنمودهای امام (ره) را به خاطر الهی بودنشان کاملاً می پذیرفت. همیشه سخنان خود را از فرمایشات حضرت امام اقتباس می کرد.

می گفت امام که فرمانده کل قوا هستند این طوری فرموده اند، و ما باید طبق فرمایشات امام کار کنیم. آقا مهدی نقش اسامه بن زید فرمانده ۱۷ ساله سپاه حضرت پیامبر اکرم (ص) را به عنوان مثال زنده گوشزد می کرد. نبی اکرم (ص) پیش از وفات به بزرگان صحابه فرمودند به سپاه اسامه بپیوندید. آن ها گفتند که او هنوز بچه است. نگاه کنید آن هایی که از پیوستن به ارتش اسامه خودداری کردند به چه روزی افتادند. حرف نهایی شهید زین الدین این بود که اگر امروز از فرمان امام (ره) اطاعت نکنیم، مانند آن هایی می شویم که از فرمان پیامبر (ص) سرپیچی کردند. ولایت مداری شهید زین الدین تا کجا؟ تا سر حد جان. باید چنان پشتیبان ولایت فقیه و پشتیبان رهبر باشیم که جان مان را بدهیم. انسان که بالاتر از جان چیز دیگری ندارد. بحث اخلاص و ولایتمداری ایشان

راه می رفتیم. همین قدر که اجازه گرفت، بیدرنگ دو نارنجک به دست گرفت و محکم و استوار از پشت سر عراقی ها پرید بالا و دو سرباز عراقی را که پشت تیربار نشسته بودند، بغل کرد و منفجر شد. در آن لحظه هم قدیمی شهید شد و هم دو سرباز عراقی به هلاکت رسیدند. وقتی شهید قدیمی تیربار را خاموش کرد، توانستیم از آن جا عبور کنیم و تپه سیاه را بگیریم.

حال که به این عملیات کوهستانی اشاره کردید، بفرمایید که لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در سایه مدیریت شهید مهدی زین الدین بیشتر در عملیات کوهستانی، عملیات آبی، در عملیات خشکی، بیشتر در کجا موفق تر بوده است؟

شهید زین الدین یک فرمانده جامع بود. همان گونه که می دانید ایشان در کوهستان جاده سردشت در استان کردستان شهید شد. زین الدین همه جا کار کرده بود. این گونه نبود که بگوید من فقط در کردستان کار کرده ام. در دوران دفاع مقدس فرماندهانی داشتیم که به آن ها می گفتیم بیاید جنوب کار کنید. می گفتند ما کوهستانی هستیم و در کردستان بهتر می توانیم کار کنیم. به جنوبی هم که گفته می شد به کردستان بروید کار کنید، برای او سخت به نظر می رسید. می گفت من در زمین مسطح و در مناطق جنوبی بیشتر بوده ام و این جا را بیشتر آشنا هستم.

شهید زین الدین و بعضی از فرماندهان لشکرها جامع بودند. مکان شلیک گلوله را تشخیص می دادند. صدای حرکت تانک را خوب تشخیص می دادند. ثابت شده که آقا مهدی در عملیات خیبر در جبهه جنوب چه در روز و چه در شب به راحتی لشکر را هدایت می کرد. پا به پای بهترین لشکرها پیش می رفت. سخت ترین و حساس ترین خطوط پدافندی جزایر شمالی و جنوبی معجون

که اغلب نیروهای آن پاسدار و تکاور لشکر بودند. این نیروها به ارتفاع زدند و آن جا را دوباره از دست عراق پس گرفتند. تپه دیگری به نام تپه سیاه بود که قرار شد فردا شب به آن جا شبیخون بزنیم. خدا رحمت کند شهید دل آذر را که آتش سنگینی ریختند و گفتند تپه برای تصرف شما آماده است و عملیات کنید و آن جا را بگیرید. عراقی ها روزها تپه را تخلیه می کردند و ساعتی از شب گذشته روی تپه مستقر می شدند. بچه های اطلاعات و عملیات هنگام غروب رفته بودند، و

● یکی از خصوصیت اخلاقی
● مهدی زین الدین که بارزتر از
● همه بود، اخلاص ایشان در کار
● بود. شما هیچ فرماندهای و هیچ
● رزمندهای را بدون اخلاص تصور
● نکنید. آن هایی که بدون اخلاص
● کار کردند و شهید نشدند، امروز
● بریده اند. آن هایی که بدون
● اخلاص کار کردند و ماندند، کم
● و بیش ضعفی داشتند و امروز
● غصه می خورند

دیده بود کسی روی تپه نیست. دستور آمد که عراقی ها آن جا نیستند، و شما شب بروید و تپه را اشغال کنید.

نیمه های شب که رفتیم روی تپه سیاه مستقر شویم دیدیم عراقی ها پیش از ما آمده اند و مستقر شده اند. در درگیری آن شب تعدادی از بچه های گردان آن جا شهید و زخمی شدند. این شهید بزرگوار، شهید قدیمی گفت اکبر من می روم و تیربار عراقی ها را خاموش می کنم. اصلاً در آن لحظه نمی توانستیم سر بلند کنیم. باید دولا دولا





واقعا زبانزد بود.

سرهنگ به عنوان آخرین سؤال چه خاطره شیرین و ناگفته‌ای از شهید مهدی زین الدین دارید؟

در حقیقت خاطرات فراوانی از شهید زین الدین دارم. اما تنها خاطره‌ای فراموش نشدنی این است که وقتی در سپاه قم فعالیت داشتم، شب‌ها را با همراه تعدادی از بچه‌ها با خودروی جیب به گشت زنی می‌رفتیم، ایام عید سال ۱۳۵۹ بود که حضرت امام (ره) را به علت ناراحتی قلبی به بیمارستانی در تهران منتقل کرده بودند. در آن ایام آماده باش ۱۶ روزه اعلام کرده بودند، و حدود ۱۴۰ پاسدار وظیفه شهر قم را اداره و کنترل می‌کردند. گلوگاه‌ها را می‌گرفتند و بازرسی می‌کردند. در آن اوائل شهربانی و ارتش و ژاندارمی فعالیت آن چنانی نداشتند. اگر هم فعالیت وجود داشت در حد همان پاسگاه خودشان بود. همه کارها از قبیل تعقیب متهم فراری تا متهم ضد انقلاب تا بازرسی اتوبوس‌های مسافربری در جاده‌ها، تا نگاهداری اماکنی مثل بازداشتگاه دادگاه انقلاب، و تا تأمین امنیت شهر همه در اختیار سپاه بود.

به یاد دارم تعدادی از دوستان شهید زین الدین و شهید محمد بنیادی که به مدت ۱۶ روز در حال آماده باش بودند، شب‌ها را برای استراحت در مقر سپاه می‌گذراندند. روزی شهید بنیادی به من گفت که در این ۱۶ روز زمانی که پدر و مادرم می‌خواستند برای زیات به مشهد بروند، فقط چهار ساعت به خانه رفته‌ام. تصور کنید ۱۶ روز در قم باشید ولی چهار ساعت به خانه بروید. شهید زین الدین و سایر بچه‌های سپاه پاسداران برای خدمت به انقلاب اسلامی شب‌ها در مقر سپاه استراحت می‌کردند. به شهید محمد بنیادی گفتم من این مدت، فقط وقتی پدر و مادرم از اصفهان به قم آمده بودند، مجبور شدم یک شب به خانه بروم.

میدان می‌چرخیدم.

بعد از اذان صبح که نماز خواندم و رفتم بخواب شهید مهدی زین الدین را نزدیک درب ورودی سالن در حال خواب یافتم. معلوم بود که ایشان آخرین نفر بوده که برای خواب آمده و به علت این که جا نداشته یا این که جای خود را به دیگران داده است تا رسیده نزدیک درب ورودی سالن. گمان کنم در آن صبحگاه سرد اولی پایی که گذاشتم روی شکم بچه‌ها شکم آقا مهدی بوده است. این سخن می‌زان تواضع و فروتنی زین الدین نشان می‌دهد. بیانگر این است که برای استراحت نزدیک درب ورودی سالن می‌خوابیده و جاهای بهتر را به بچه‌ها پیشکش می‌کرده است. گاهی با چشم دیده‌ام که در نیمه‌های شب که همه به خواب رفته‌اند، همراه شهید بنیادی به طور پنهانی وارد آشپزخانه قرارگاه می‌شدند و ظرف‌های آشپزخانه را می‌شستند. همان گونه که بعضی از بچه‌ها کفش‌ها و پوتین گلی دیگران را می‌شستند و واکس می‌زدند. این آدم‌های بزرگوار هیچ وقت خودشان را نشان نمی‌دادند. صبح که آشپزها وارد آشپزخانه در کنار آسایشگاه می‌شدند، می‌دیدند همه ظرف‌ها شسته و تمیز شده است. خب چه کسی این ظرف‌ها را شسته است؟ شهید زین الدین بوده است. شهید بنیادی بوده است. شهید صادقی بوده است.

خاطره دیگری که از شهید مهدی زین الدین دارم این است: من و شهید محمد بنیادی همسایه و رفیق صمیمی بودیم. او ظهر روز عملیات والفجر چهار روی ارتفاعات کانی مانکا در منطقه پنجوین در داخل خاک عراق شهید شد. وقتی همراه گردان به محور عملیات می‌رفتم، شهید زین الدین، سردار فتوحی، سردار توحیدی نیا و حاجی زاده و چند نفر دیگر را دیدم. ولی محمد بنیادی را ندیدم. از گردان جدا شدم و بالای ارتفاعات کانی مانکا رفتم. تا آقایان یاد شده را دیدم بغضم ترکیب. چون بچه‌ها داشتند شهید بنیادی را روی قاطر به پشت جبهه منتقل می‌کردند. وقتی این صحنه را دیدم خیلی ناراحت شدم. ناگهان شهید زین الدین با لیخندی به من گفت: «این سفره‌ای است که امام (ره) پهن کرده است. هر کسی که اهلش باشد می‌تواند پای سفره نشیند. اکبر گریه نکن. اگر اهلش باشی تو هم پیش بنیادی می‌روی».

زین الدین فرمانده لشکری که به تازگی فرمانده تیپ خود را از داده است. به من که در مسیر میدان عملیات در حال حرکت هستم، با لیخند و با اطمینان می‌گوید: اگر اهلش باشی به محمد بنیادی می‌پیوندی. اگر نه که میمانی. بعد گفت: بیا انگور بخور. وقتی در کوران سختی و فشار باشد... وقتی بهترین فرمانده تیپش را از دست داده است. شهید بنیادی واقعا دست راست شهید زین الدین بود. اما چون نمی‌خواست دیگر هم‌زمان را نگران کند، می‌گفت بیا انگور بخور. ■

زین الدین فرمانده لشکری که به تازگی فرمانده تیپ خود را از دست داده است. به من که در مسیر میدان عملیات در حال حرکت هستم، با لیخند و با اطمینان می‌گوید: اگر اهلش باشی به محمد بنیادی می‌پیوندی. اگر نه که میمانی. بعد گفت: بیا انگور بخور. وقتی بهترین فرمانده تیپش را از دست داده و نمی‌خواهد دیگر هم‌زمان را نگران کند، گفت بیا انگور بخور

درآمد

علی حاجی زاده رزمنده بسیجی، با آغاز جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ به جبهه مدافعان از حریم اسلام و ایران در محورهای جنوب اعزام شد، و کار خود را ابتدا به عنوان تک تیرانداز و آر. پی. جی. زن در برابر متجاوزان بعثی آغاز کرد. ایشان پس از عملیات های رمضان والفجر مقدماتی مسئولیت جانشین گردان ضد زره و همکار اطلاعات و عملیات تیپ ۱۷ قم را به عهده گرفت. پس از گذشت مدتی که تیپ به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) ارتقا یافت، جانشینی ادوات تیپ حضرت معصومه (س) را به عهده گرفت و به مرور زمان بنا به دستور شهید مهدی زین الدین در عملیات های گوناگون شرکت کرد. همچنین پس از توقف جنگ به مدت یک سال به عنوان مسئول عملیات لشکر ۱۷ در خط پدافندی شلمچه حضور داشت. شاهد باران نظر به شناختی که آقای علی حاجی زاده از نقش و مدیریت فرمانده شهید لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب دارد، به پای گفت و گو با ایشان نشست.

از چه زمانی با شهید زین الدین آشنا شدید؟

از عملیات بیت المقدس با شهید مهدی زین الدین آشنا شدم. در آن عملیات یکی از بسیجی های لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بودم. در آن موقع فرماندهی تیپ ۱۷ قم را شهید حسن درویش از بچه های شوش به عهده داشت. در جاده شلمچه، بین جاده اهواز - خرمشهر و تقاطع جاده شلمچه - بصره، پشت خاکریز در محاصره دشمن بودیم که ناگهان موتور سواری از میان آتش به ما نزدیک شد. در آن محور عملیات کرده بودیم و وضعمان خیلی خوب نبود. موتور سوار از من پرسید: از گردان مالک اشتر هستی؟ شهید بابایی معروف در آن عملیات فرمانده گردان مان بود. شهید زین الدین که تا آن لحظه ایشان را ندیده بودیم و نمی شناختم پرسید: بچه کجا هستی؟

گفتم: قمی هستم.

گفت: من هم قمی هستم.

گفتم: من حاجی زاده هستم.

ایشان خیلی ساده گفت: من مهدی زین الدین هستم. ترک من بنشین برویم مهمات بیاریم. ترک موتور شهید زین الدین نشستم و با هم رفتیم مهمات آوردیم. از محلی که رفتیم مهمات آوردیم، دیدم شهید حسن باقری و شهید همت هم آن جا نشسته اند. مدتی گذشت تا این که شهید مهدی زین الدین در مرحله چهارم عملیات رمضان به فرماندهی تیپ معرفی شد، و برای دومین بار ایشان را در سپنتا دیدم. به بچه ها گفتم: من مهدی زین الدین را دیده ام و همشهری من است.

پس برای خودتان در تیپ ۱۷ پارتی پیدا کردید... این طور که فکر می کنید، نبود. البته پس از گذشت مدتی روابطمان طوری شد که بدون اجازه داخل اتاق آقا مهدی می شدم. اگر جلسات محرمانه هم داشت وارد اتاق می شدم. گاهی مرا هم تنبیه کرده است. به چه علت تنبیه شدید؟

ببینید پس از انتقالم به تیپ ۱۷ قم، با شهید جنابان فرمانده گردان ضد زره بودیم. وقتی عملیات والفجر مقدماتی پایان یافت، ما بالا رفتیم. آن موقع جوان هجده ساله بودم و هر کسی که مرا می دید، می پرسید شما فرمانده گردان سید الشهداء (ع) هستید؟ فرمانده گردان امام سجاد (ع) هستید؟ بعد از عملیات والفجر مقدماتی گمان کرده بودم که آقا مهدی قصد دارد مرا فرمانده کند. شهید زین الدین مرا احضار کرد و گفت دو سه روزی پیش من باشید. چند روزی نزد ایشان بودم و به اتفاق همدیگر با موتور می رفتیم و از خطوط پدافندی سرکشی می کردیم. آقا مهدی روز چهار و پنجم نشست و گفت بسم الله الرحمن الرحیم. بچه ها خستگی تان در رفت. خط ها را دیدید؟

گفتم: بله. بعد به من گفت: آقای حاجی زاده شما برو اطلاعات. به شهید ابراهیم جنابان گفت: برو خودت را به شهید کلهر گردان سید الشهداء (ع) معرفی کن. شهید جنابان خیلی با آقا مهدی شوخی می کرد، و به او گفت: آقا مهدی، من و حاجی زاده از ابتدای جنگ با هم بودیم و هر کجا که برویم با هم می رویم. نمی گذارم حاجی زاده به اطلاعات برود. می خواهیم به یک گردان برویم. صحبت های شهید جنابان برای شهید زین الدین تعجب آور بود و به او گفت حالا که این طور است پس یکی دو سه روز دیگر پیش ما بمانید. یکی دو روز ماندم و کمی هم زیاده روی می کردم.

هدف آقا مهدی برای معرفی شما به واحد اطلاعات لشکر چه بود؟

به دلیل شناختی که از من پیدا کرده بود. چون ایشان روی کار اطلاعات و عملیات خیلی تکیه می کرد. به هر حال من به خاطر شهید جنابان با دستور شهید زین الدین مخالفت کردم. در همان یکی دو روزی که آن جا بودیم احساس کردیم ما را تحویل نمی گیرد.

ایشان خیلی ساده گفت: من مهدی زین الدین هستم. ترک من بنشین برویم مهمات بیاریم. ترک موتور شهید زین الدین نشستم و با هم رفتیم مهمات آوردیم. از محلی که رفتیم مهمات آوردیم، دیدم شهید حسن باقری و شهید همت هم آن جا نشسته اند

به هر حال از دستور ایشان اطاعت نکردید...

دو روز بعد پیک موتور آمد و به من و شهید ابراهیم جنابان گفت سوار موتور شوید. با شهید جنابان سوار موتور شدیم و پرسیدیم کجا ما را می برید؟ گفت آقا مهدی گفته شما را جایی ببرم معرفی کنم. بیدرنگ ما دو نفر را به گردان امام سجاد (ع) در کنار پاسگاه زید برد، و تحویل شهید شیخ حسن صادق خانی مسئول گروهان یکم گردان داد. این خط پدافندی حدود ۴۰ متر با عراقی ها فاصله داشت و روزانه دو سه نفر شهید می داد. جانباز سرندی در آن موقع فرماندهی گردان امام سجاد (ع) را به عهده داشت. پیک موتوری ما را به گردان معرفی نکرد و یک سره به مسئول گروهان معرفی کرد.

شهید شیخ حسن صادق خانی خیلی شوخ طبع بود و از من و شهید جنابان پرسید: آقا مهدی مأموریت تان را به شما گفته است؟

گفتم: نه چیزی به ما نگفته است.

لبخندی زد و به بچه های آن جا گفت: می خواهیم شب



تبیین روش مدیریت سرلشکر شهید مهدی زین الدین

در گفت و گو با سرهنگ پاسدار علی حاجی زاده هم‌رزم شهید

شهید زین الدین فرمانده قاطعی بود



یک پدر وقتی اتفاق ناگواری برای بچه‌اش می‌افتد، قلبا تکان می‌خورد.

شما شخصا آقا مهدی را مانند پدر توصیف کردید. بفرمایید که بچه‌های لشکر و رزمندگان چه دیدگاهی به ایشان داشتند؟

نمی‌دانم ایشان را چه گونه توصیف کنم. بلا تشبیه چه گونه حضرت زینب (س) امام حسین (ع) را دوست داشت ما هم واقعا این جور بودیم. یکی از بچه‌های شاهرود خواب شهادت ایشان را دیده بود. سحرگاه از خواب بلند می‌شود و به آقای بسطامی می‌گوید: خواب دیدم که همه بچه‌های لشکر جایی جمع هستند، و صدام روی سرشان بمب می‌ریزد و فقط قلب بچه‌ها آتش می‌گیرد. آقای بسطامی می‌گوید فوراً صدقه بدهید. زیارت عاشورا بخوانید. چه شده؟ بچه شاهرودی خواب دیده که هواپیماهای دشمن بمب می‌ریزند و قلب بچه‌های لشکر آتش می‌گیرد.

غروب عملیات خیبر که گردان‌ها حرکت کردند. می‌خواستیم همراه آن‌ها بروم. آقا مهدی گفت شما حق ندارید بروید. هر چه اصرار کردم تا همراه‌شان بروم اجازه نداد. گفتم عشق من این سه گردان است، و دوست دارم آن‌ها را همراهی کنم. خیلی ناراحت شدم سر خاکریز گریه می‌کردم که چرا امشب موفق نشدم با اینها حرکت کنم. حدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر روز بعد مرا احضار کرد. سردار فتوحی مرا سوار موتورسیکلت کرد و به مقر فرماندهی رساند. آقا مهدی گفت: بچه‌های گردان روح الله لای نیزارها گیر کرده‌اند. از این جا با قایق روشن می‌روی خط را می‌شکنی و داخل جزیره می‌شوی. وقتی پایت را روی سیل بند جزیره گذاشتی با من تماس می‌گیری، و می‌گوئی من روی جزیره هستم.

همراه بچه‌ها قایق‌ها را روشن کردیم و راه افتادیم. شهید عزیز امامی مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا هم همراه ما بود. وقتی آقا مهدی به ما گفت که روی سیل بند بروید و گردان‌ها در تاریکی شب گیر کرده‌اند و نتوانسته‌اند خط را بشکنند، با شهید صادقی عزم‌مان را جزم کردیم که هر طور شده خودمان را به جزیره برسانیم. ما هم وقتی حرکت کردیم دو گروهان را در تاریکی شب گم کردیم. تا جایی رسیدیم که شهید امامی به من گفت آقای حاجی زاده به همان جایی

می‌کند. پرسیدم ابراهیم جنابان هم بیاید؟ گفت نه فقط شما بیایید. به شهید جنابان گفتم می‌روم با آقا مهدی حرفم را می‌زنم. کلسی حرف آماده کرده بودم.

مقر لشکر در یک سراسیمگی در نزدیکی پاسگاه زید قرار داشت و آن جا همیشه تعداد زیادی خمپاره فرود می‌آمد. پیک ستاد هم آقای تفرشی بود. در مقر لشکر وقتی در چشمان

آقای زین الدین نگاه کردم با قاطعیت فرماندهی گفت: در شما حب نفس دیدم و گفتم بروی کانال بکنی تا حب نفست را بکشم. الان به شما می‌گویم برو فرمانده گردان شو. در آن لحظه فقط قدرت پیدا کردم بگویم چشم. همین یک کلام. سوار موتور شدیم که برگردیم تفرشی گفت پدرت خوب مادر خوب شما که این قدر از ایشان حساب می‌برید، همان روز اول به ایشان چشم می‌گفتی. من زن و بچه دارم و نزدیک بود در این مسیر شهید شوم. از آن روز به بعد این کلمه «چشم» کلید رابطه معنوی و قلبی من و شهید زین الدین شد. فهمیدم که من همیشه باید مطیع ایشان باشم و هر چیزی که می‌گوید، بگویم چشم.

با همه بچه‌های لشکر این گونه برخورد می‌کرد.

نمی‌توانم بگویم که با همه چنین بود. آقا مهدی همه را زیر نظر می‌گرفت. با کسانی را که دوست داشت این گونه برخورد می‌کرد. البته میان هیچ کسی تبعیض قائل نبود. استعداد و مهارت بچه‌ها برای او ملاک بود. به من می‌گفت: چون شما به من وابسته هستید باید تمام سختی‌های لشکر روی دوش شما باشد. نباید اعتراض کنید. اگر جایی برویم و منطقه خوب باشد، چند محور را تحویل شما می‌دهم تا بدون چون و چرا چادر بزنید. می‌خواهم بگویم زمانی که شهید زین الدین در لشکر بود، همه احساس آرامش می‌کردند. شاید باورناتان نشود، وقتی نشسته بودیم و متوجه می‌شدیم ایشان از در لشکر بیرون رفته است، اضطراب پیدا می‌کردیم.

شهید زین الدین فرماندهان نواحی منطقه یکم سپاه کشوری را آورده بود کانال بکنند.

فرمانده سپاه ساوه فرمانده سپاه سمنان و دیگران را شبانه آورده بود تا با ما کانال بکنند و بفهمند در جبهه چه خبر است. گاهی شب‌ها سر کانال می‌آمد ولی به ما دو نفر سلام علیک نمی‌کرد. فقط ما را نگاه می‌کرد و گزارش می‌گرفت و می‌رفت

تا صبح کانال بزنیم و این دو تا بروند کانال بزنند و روزها بخوابند.

با سخنان صادق خانی انگار دنیا روی سر ما دو نفر خراب شد. گفتیم: خدایا ما چه کار بدی کرده‌ایم؟ آبروی ما در جمع لشکر رفت. همه فکر می‌کردند حالا ما فرمانده گردان می‌شویم، ولی الان باید کانال بکنیم. با شهید جنابان ده جور نقشه کشیدیم. گفتیم نزد شهید غفلت زاده در اطلاعات قرارگاه نجف اشرف برویم یا این که از لشکر ۱۷ به یگان دیگری منتقل شویم. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که اگر کار کانال کنند را شروع نکنیم آقا مهدی می‌گوید که این دو نفر اطاعت پذیر نبودند. دو سه روزی کانال می‌کنیم و بعد می‌رویم. هر شب با شهید جنابان کانال می‌کنیدیم، و بعد از نماز صبح از فرط خستگی مثل مرده می‌افتادیم. عراقی‌ها آن قدر آن جا خمپاره شصت می‌زدند که واقعا هر لحظه‌اش یک اتفاق ناگواری روی می‌داد. شیخ حسن صادق خانی به ما دو نفر می‌گفت خوب کار کنید. آقا مهدی گفته است اگر خوب کار نکردند گزارش بده. این سخن ما را بیشتر اذیت می‌کرد.

شهید زین الدین فرماندهان نواحی منطقه یکم سپاه کشوری را آورده بود کانال بکنند. فرمانده سپاه ساوه فرمانده سپاه سمنان و دیگران را شبانه آورده بود تا با ما کانال بکنند و بفهمند در جبهه چه خبر است. گاهی شب‌ها سر کانال می‌آمد ولی به ما دو نفر سلام علیک نمی‌کرد. فقط ما را نگاه می‌کرد و گزارش می‌گرفت و می‌رفت. قرار بود چهار شب با شهید جنابان کانال بکنیم. از شب ششم حس معنوی پیدا کردیم. دیدیم عجب لذتی دارد. واقعا اگر خدا بخواهد محبت آن مدیر را در دل کسانی بیندازد تا با نفس‌شان مبارزه کنند، و به یقین برسند، خیلی آسان است. به یکدیگر گفتیم که آقا مهدی واقعا چه کار خوبی با ما کرده است؟ جنابان گفت تا هر کجا باشد کانال می‌کنیم. به مدت ۲۰ شب کانال کندیدیم.

روز بیست و یکم با شیخ حسن صادق خانی در کنار کانال ایستاده بودیم که ناگهان یک خمپاره وسط ما افتاد و شیخ صادق خانی شهید شد. آقای سرنندی فرمانده گردان امام سجاد (ع) بعد از این حادثه گفت شما (حاجی زاده) یا آقای جنابان معاون آقای صدر آبادی معاون شیخ حسن صادق خانی شوید. گفتیم ما مسئولیت قبول نمی‌کنیم. ما کانال کن هستیم. گفت: بچه‌ها شما را قبول دارند و کمک کنید. گفتیم: باشد کمک می‌کنیم، اما مسئولیتی قبول نمی‌کنیم. دو روز بعد یک خمپاره دیگر افتاد و آقای صدر آبادی هم به شهادت رسید، و یک پای سرنندی هم قطع شد، و گروهان بدون مسئول شد.

آقای مهدی مهدوی نژاد فرمانده کنونی سپاه ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)، در آن شرایط فرمانده گردان امام سجاد (ع) شد. سپس شهید زین الدین به من مأموریت داد فرمانده گردان شوم. ابتدای امر گفتم نه من کانال کن هستم. هر کاری کرد من و جنابان زیر بار نرفتیم. یک روز پیک ستاد آمد و گفت آقا مهدی با شما کار دارد. گفتم من نمی‌آیم و می‌خواهم کانال بکنم. روز سوم پیک آمد و گفت که اگر نیاید آقا مهدی با شما برخورد



این جوان چه خصوصیتی می‌تواند داشته باشد که بسیجی شاهرودی می‌گوید او همشهری ماست. بسیجی قزوینی می‌گوید او همشهری ماست. در تاریخ چه کسی را داریم که بتواند این گونه فرماندهی کند؟ به قدری بر قلب‌ها فرماندهی

که آقا مهدی گفته رسیدیم. گفتم پس من و یک نفر آر. پی. جی. زن و یک نفر تک تیرانداز با یک قایق می‌رویم و خط را می‌شکنیم. شما هم با ما بیایید. اصلاً به این فکر نبودم که چه کسی جلوی من است، و کجا می‌خواهم بروم. فقط در این فکر بودم که آقا مهدی به من دستور داده برو جلو و من نباید حرف ایشان را زمین بگذارم.

قایقران ما از عشایر عرب مرز نشین منطقه بود. عراقی‌ها ناخود آگاه به سمت قایق ما تیراندازی کردند. به قایقران گفتم: قایق را روشن کن. گفت: نه حاجی خطرناک است. گفتم: روشن کن. وقتی قایقران مخالفت کرد، شخصا گاز قایق را تا ته گرفتم و همراه تعدادی از بچه‌ها به جلو رفتم. قایق مثل جت چنان از جا کنده شد که لحظاتی بعد به سینه جزیره برخورد کردیم و روی عراقی‌ها پرت شدیم. آر. پی. جی. زن، از بچه‌های شجاع شهرستان خمین بود که بیدرنگ روی زمین خوابید و با شلیک یک گلوله آر. پی. جی. سنگر تیربار دشمن را منهدم کرد. همان جا چند عراقی را به اسارت گرفتیم.

وقتی به جزیره رسیدیم با آقا مهدی تماس گرفتیم و گفتم: من خط را شکسته‌ام و در جزیره هستم. اشتباه می‌کنی. گفتم: آقا مهدی به خدا قسم در جزیره هستم. گفت: گوشی را به حسین زاهدی بده تا مطمئن شوم. زاهدی هم به آقا مهدی گفت که ما در جزیره هستیم. آقا مهدی پرسید اشتباه نمی‌کنید؟ گوشی را به عزیز امامی بدهید. وقتی مطمئن شد ما خط را شکسته‌ایم و در جزیره مستقر شده‌ایم به امامی گفت: گوشی را به حاجی زاده بدهید. بعد شهید زین الدین به من گفت: اگر پل بین جزیره شمالی و جنوبی را نگیری انگار هیچ کاری نکرده‌ای.

در آن شب ما سه گروهان در قالب یک گردان بودیم که در جریان عملیات خیبر اولین بار قدم روی جزیره مجنون گذاشتیم. هر گروهان حدود صد رزمنده داشت. اخلاق و رفتار شهید زین الدین این گونه بود. **شهید مهدی زین الدین در ابتدای سازماندهی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) با چه مشکلات و دشواری‌هایی مواجه بود، و چه گونه توانست همه بچه‌ها را یکپارچه کند؟**

نمی‌خواهم بگویم که امثال شهید زین الدین، شهید باکری، شهید همت، شهید خرازی و شهید کاظمی از آسمان نازل شده بودند. اینها عقل‌شان بیشتر از آوازه‌شان بود. منظورم این است که اینها از قبل خود را ساخته بودند. کجا ساخته شده بودند؟ من نمی‌دانم. شهید زین الدین در سن ۲۳ سالگی فرمانده تیپ شد که در آن ده گردان نیرو با گرایش‌های مختلف وجود داشت. یک جوان ۲۳ ساله طوری یگانی را فرماندهی می‌کند که از جوان ۱۵ ساله گرفته تا پیر مرد ۷۰ ساله در آن حضور دارد. دلم می‌خواهد روی این نکته خیلی تکیه کنم که ما تنها لشکری بودیم که چهار تا پنج استان زیر مجموعه ما بود. رزمندگان استان‌های قم، قزوین، مرکزی، زنجان، سمنان و شهر خمین، شاهرود و گرمسار در سایه فرماندهی این جوان ۲۵ ساله می‌جنگیدند.

وقتی به جزیره رسیدیم با آقا مهدی تماس گرفتیم و گفتم: من خط را شکسته‌ام و در جزیره هستم. گفت: اشتباه می‌کنی. گفتم: به خدا قسم در جزیره هستم. گفت: گوشی را به حسین زاهدی بده تا مطمئن شوم. زاهدی هم گفت که ما در جزیره هستیم. گوشی را به عزیز امامی بدهید. وقتی مطمئن شد گفت: اگر پل بین جزیره شمالی و جنوبی را نگیری انگار هیچ کاری نکرده‌ای

کرد که جای هیچ اختلاف سلیقه‌ای و منطقه‌ای در لشکر باقی نماند. باور کردنی نیست. ترک و فارس در لشکر داشتیم. زنجان و اراکی در لشکر داشتیم. اما همه با هم متحد بودیم. روزی شهید زین الدین به من مأموریت داد و گفت برو پیش شهید حسن پور که مسئول عملیات بود. وقتی سر سفره ایشان نشستیم دیدم آن‌ها با هم ترکی صحبت می‌کنند که متوجه نمی‌شدم چه می‌گویند. اما به قدری آن‌ها را دوست داشتم که هرگز فکر نمی‌کردم از نظر زبان با هم تفاوت داریم. ایشان این جور فرماندهی کرده بود.

شهید زین الدین در سال ۱۳۶۱ مسئول معاونت را خواست و گفت که می‌خواهد از نیروهای زنده بسیجی و جنگ دیده یک کادر جدید به وجود بیاورد. چون آن زمان کادر لشکر از پاسدارها بود، و بقیه بسیجی بودند. آقا مهدی گفت: دلم می‌خواهد بچه‌های زنده جنگ پاسدار شوند. با این طرح همه پاسدار شدیم. تنها لشکری بودیم که همیشه یک کادر بالا و یک کادر پایین داشت. یعنی هر یگانی دو کادر داشت. اگر کادر اول در عملیات شرکت می‌کرد، و آسیب می‌دید، کنار می‌رفت و کادر بعدی جایگزین می‌شد. این طرح مافوق تفکر یک جوان ۲۳ و ۲۴ ساله است. با این وصف شهید زین الدین تمام خصوصیتی را که یک فرمانده صدر اسلام باید داشته باشد، او هم داشت. به موقع نماز جماعت و قرآن می‌خواند. کسی را که

خوب بود تشویق می‌کرد و کسی را که باید نصیحت کند نصیحت می‌کرد. کسانی را که برای مسائل دنیوی به جبهه آمده بودند خوب تشخیص می‌داد، و به طور علنی به آن‌ها می‌گفت که این جا جای دنیا نیست. این جا هر چه است آخرت است و شما به شهرتان برگردید.

روزی شهردار یکی از شهرهای دربرگیرنده لشکر به جبهه آمده بود، و شهید زین الدین دو بار او را آزمود، و بعد به او گفت: فلانی این جا جای دنیوی نیست و جای آخرت است و شما به درد این جا نمی‌خورید. نیت و عقیده شما از آمدن به جبهه این نبوده است. لذا شهید زین الدین بر قلب‌ها حکومت می‌کرد. اگر پنجاه هزار خانواده در منطقه مرکزی ایران را جست و جو کنید، ملاحظه خواهید کرد که شهید زین الدین بر قلب‌های فرزندان این خانواده‌ها حکومت می‌کرد.

اشاره کردید که لشکر تعداد زیادی از دشمن اسیر گرفته بود. خواستم بدانم بچه‌های لشکر چه برخوردی با اسرا و زخمی‌های دشمن داشتند؟

بهترین برخورد را داشتیم. می‌دانستیم که زور صدام بالای سر آن‌ها بود. البته بعضی‌ها با سربازان عراقی فرق داشتند. یکی از مسئولان اطلاعاتی ارتش عراق در یکی از عملیات‌ها در محاصره قرار گرفته یکی از بچه‌های ما که رفته بود با او صحبت کند. به او تیر زده بود و شهید کرده بود. سربازی را به اسارت گرفتیم که لباسش خونی بود و گفت می‌خواهم نماز بخوانم. لباس نو به او دادیم و نماز خواند. خدا لعنت کند آمریکا و انگلیس را که جنگ را بر ما تحمیل کردند، و دو ملت مسلمان را به جان هم انداختند. ما از جنگ خوشحال نبودیم. به هر حال جنگی بود که بر ما تحمیل شد.

به نظر شما سخت‌ترین و حماسی‌ترین عملیات لشکر کدام بود؟

فکر می‌کنم سخت‌ترین عملیات لشکر، عملیات خیبر بود. به یاد دارم در شب پنجم خیلی خسته بودم و رفتم در سنگر تدارکات گردان کمی خوابیدم. پس از چند لحظه یکی از بچه‌ها صدا زد، بلند شوید خط مهمات می‌خواهد. بچه‌ها که نمی‌دانستند صدای کیست است از زیر پتو گفتند برو بابا خسته‌ایم. هر کسی یک چیزی گفت. یک لحظه احساس کردم صدا به گوشم

بچه‌های لشکر برای شهادت مهدی زین الدین را می‌دیدید. فکر نمی‌کنم بچه‌های لشکر در مهاباد کمتر از یک هفته گریه کردند. در شهر قم و همه استان‌های درگیرنده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) عزای عمومی شده بود. شما فیلم تشیع جنازه شهید زین الدین را ببینید و مقایسه کنید کدام شخصی به استثنای ارتحال امام (ره) در آن مرحله چنین تشیع جنازه‌ای داشته است. تا یک هفته باورمان نمی‌شد که چنین اتفاقی برای ما افتاده باشد. هنوز هم آقا مهدی در میان ما حضور دارد و هیچ موقع ایشان را فراموش نمی‌کنیم.

- فکر نمی‌کنم بچه‌های لشکر
- در مهاباد برای شهادت مهدی
- زین الدین کمتر از یک هفته
- گریه کردند. در شهر قم و همه
- استان‌های درگیرنده لشکر
- ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) عزای
- عمومی شده بود. شما فیلم
- تشیع جنازه شهید زین الدین
- را ببینید و مقایسه کنید کدام
- شخصی به استثنای ارتحال امام
- (ره) در آن مرحله چنین تشیع
- جنازه‌ای داشته است

شیرین ترین خاطره شما از شهید مهدی زین الدین چیست؟

با شرکت در سه مرحله از عملیات رمضان توانم را از دست داده بودم، و در مقر لشکر در سپتای اهواز استراحت می‌کردم. چون با نیروهای داوطلب مردمی اعزام شده بودم، با خود گفتم: چند روز این جا می‌مانم و به قم باز می‌گردم. این مقدار در عملیات بودم کافی است. شاید افراد دیگری هم مثل من فکر می‌کردند. در همان روزها نشستم و شش‌دانگ حواسم را متوجه سخنرانی برادر زین الدین کردم. صحبت‌های ایشان چنان دل نشین بود که بی اختیار محو کلام زیبای او شدم. سخنرانی آن روز آقا مهدی به قدری بر دل و جان بچه‌ها اثر گذاشت که همه از فکر بازگشت منصرف شدند، و بر ادامه حضور در جبهه اصرار ورزیدند. بچه‌ها واقعا با سخنان شهید زین الدین روحیه و نیروی تازه گرفتند و در جبهه ماندند.

شهید زین الدین بعد از موفقیت عملیات‌ها چه روحیه‌ای داشت؟

ایشان پس از عملیات‌هایی که فرماندهی می‌کرد و تکلیفش را انجام می‌داد، خدا را شکر می‌کرد. بیشتر قرآن می‌خواند و با قرآن مأنوس می‌شد. خود را به دست قرآن می‌سپارد. زیارت عاشورا می‌خواند. وقتی عملیات تمام می‌شد می‌دیدم، یک سری مست پیروزی و جمع آوری غنایم می‌شدند. ولی آقا مهدی فرق می‌کرد. هر وقت فرصت پیدا می‌کرد می‌کوشید، قرآن حفظ کند. اغلب اوقات سوره جمعه و زیارت عاشورا می‌خواند. انگار قبل از عملیات و بعد از عملیات برای او فرق نمی‌کند. ■

مهدی این پاسخ را داد به خود گفتم ببین ما چه فکر می‌کنیم و ایشان چه گونه فکر می‌کند.

به شوش که نزدیک شدیم آقا مهدی پرسید: کدام غذاخوری تمیز و مناسب است؟ گفتیم: چلوکبابی کنار مرکز سپاه شوش وجود دارد که بچه‌ها تعریفش را می‌کنند. وارد غذاخوری که شدیم، ابتدا رفتیم وضو گرفتیم، آقا مهدی گفت: هر کس هر غذایی را دوست دارد سفارش دهد. هر کدام از بچه‌ها غذای مورد نظرش را سفارش داد و رفتیم نمازخانه طبقه بالا و پشت سر ایشان نماز جماعت خواندیم، و آمدیم نشستیم روی میز. ولی آقا مهدی همین طور در نمازخانه روی سجاده به سجده رفته بود و الهی العفو... العفو... می‌گفت بعضی از مردم و راننده‌ها هم که در حال غذا خوردن بودند، به بالا نگاه می‌کردند که این کیست این جور نیایش می‌کند. قطره‌های اشک که در صورت او جمع شده بود، به قدری سیمای او را زیبا کرده بود که همه به او خیره شده بودند. و ما موی بدنمان سیخ شده بود. خدا گواه است که اشک‌ها و گریه‌ها و الهی العفو گفتن‌های عاشقانه آقا مهدی که دل آدم را می‌لرزاند هرگز از ذهنم فراموش نمی‌شود. شهید زین الدین در حالی که شبنم اشک‌ها بر نورانیت چهره‌اش افزوده بود، از نمازخانه پایین آمد، و با تبسمی شیرین کنارمان نشست. در دلم گفتم: خدایا این چه ارتباطی است که وقتی برقرار شد، آدم دیگر خانه و مسجد و مهمانخانه نمی‌شناسد! غذا که رسید، منتظر بودم ببینم آقا مهدی چی سفارش داده است. ما همگی چلوکباب خواستیم. دیدم برای آقا مهدی یک پشقاب سوپ ساده آوردند. گفتیم آقا مهدی صیر کنید غذا بیاورند. خیال کرده بودم سوپ چاشنی پیش از غذای اصلی است! دیدم نه! نان را خرد کرد، ریخت توی پشقاب سوپ و شروع کرد به خوردن. گفت من سوپ می‌خورم و خیلی هم خوب است. ببینید ایشان حتی در رابطه با صرفه جویی در بیت المال خدایی بود.

از غذا خوری که زدیم بیرون، آقا مهدی گفت: بچه‌ها طوری رانندگی کنید که بتوانم از شوش تا اهواز کمی بخوابم. نگاه کنید بهترین فرصت استراحت ایشان توی ماشین و در مأموریت‌های طولانی بود! بعد سرش را گذاشت و خوابید. از ده کیلومتری شوش که گذشتیم و آقا مهدی به خواب رفت، ما یک کلام با هم حرف نزدیم. همه در فکر بودیم که چرا این قدر کوچک‌تر از ایشان هستیم.

بچه‌های لشکر بعد از شنیدن خبر شهادت ایشان چه واکنشی نشان دادند؟

کاش شما فیلم روزهای سوگواری

آشناسم. کمی فکر کردم و دیدم صدای زین الدین است. کنار سنگر ایستاد و گفت: می‌دانم خسته‌اید. من مهمات را در توپوتا بار می‌زنم و شما ببرید به خط برسائید. از صحبت‌های ایشان برای بچه‌ها مشخص شد که صدای مهدی زین الدین است. بچه‌ها از زیر پتو بیرون آمدند و گفتند آقا مهدی ما در خدمتیم. بفرمایید چه کار کنیم؟ همه از تعجب مانده بودند. دیدم آقا مهدی صندوق‌های مهمات را در توپوتا قرار می‌دهد. من هم که در آن لحظه خواب آلود بودم بدون این که سخنی بگویم، به کمک آقا مهدی شتافتم. بچه‌های تدارکات گردان هم سوار ماشین شدند و رفتند.

بعد آقا مهدی مکثی کرد و پرسید: خیلی خسته‌ای؟ همه این بچه‌ها خسته‌اند. اما چه کنیم خط مهمات می‌خواهد. این داستان موقعی بود که بچه‌های لشکرهای شهید کاظمی و شهید باکری آن طرف پل زیر فشار سربازان عراقی مانده بودند. عراقی‌ها فشار می‌آوردند که دو راهی پل را ببندد و از نفوذ رزمندگان ایران جلوگیری به عمل بیاورند. در کجای دنیا چنین فرمانده‌ای پیدا می‌شود؟ کجای دنیا دیده شده که فرمانده لشکر مهمات جابجا کند؟ چون شهید همت، شهید کاظمی و شهید خرازی و دیگران را دیده بودم می‌گویم. اخلاق و استقامت‌شان مانند یاران امام حسین (ع) بود. حال بر چه مبنایی به فرماندهی انتخاب شده بودند؟ جای بحث دارد.

آقا مهدی خوش زبان و شوخ طبع بود. یک چیزهایی داشت که ما نداشتیم. خیلی افراد نداشتند. به یاد دارم که پیش از عملیات خیر همراه ایشان و چهار تن دیگر از هم‌زمان از جمله غلامرضا جعفری (فرمانده لشکر ۱۷ بعد از شهادت زین الدین) برای بازدید به منطقه فکه رفته بودیم. هنگام بازگشت در مسیر راه از من پرسید: علی حاجی زاده از خدا چه می‌خواهی؟ گفتم آقا مهدی دلم می‌خواهد اول ازدواج کنم و بعد شهید شوم. به دیگری گفت تو چه آرزویی داری؟ او گفت دلم می‌خواهد اول جانباز شوم و بعد شهید شوم. یکی گفت من دلم می‌خواهد اسیر شوم. هر کسی یک چیزی آرزو کرد. بعد همه با هم از آقا مهدی پرسیدیم شما چه چیزی از خدا می‌خواهید؟ گفت: «من چیزی را نمی‌خواهم که خدا برای من می‌خواهد». وقتی آقا





درآمد

ابو القاسم عمو حسینی رزمنده بسیجی، همچون هزاران جوان آن دوره شهر خون و قیام، در سن ۱۵ سالگی با شروع انقلاب شکوهمند اسلامی ایران خود را وقف انقلاب کرد، و همچنان خود را یک بسیجی انقلابی می‌داند. او معتقد است که این انقلاب با شعارهای مرگ بر شاه به ما هستی داده است. عمو حسینی با آغاز جنگ تحمیلی تحصیلات دبیرستانی را به طور موقت به حال تعلیق در آورد، و به علت نداشتن سن قانونی تلاش‌های فراوانی را برای پیوستن به نیروهای بسیجی عازم جبهه‌های نبرد حق و باطل به عمل آورد. ایشان پس از حضور در جبهه‌های جنوب با شهید گرانقدر مهدی زین الدین آشنا شد و همکاری با ایشان را آغاز کرد. سرهنگ عمو حسینی در این گفت و شنود رفتار فرمانده شجاع لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در لحظات حساس و سرنوشت ساز شب عملیات‌ها را بازگو کرده که با هم می‌خوانیم:

افتخار نوکری آقا زین الدین را دارم

بررسی نقش ارتباطات در جنگ در گفت و گو با

سرهنگ پاسدار ابو القاسم عمو حسینی، بیسمچی و هم‌رزم شهید سرلشکر مهدی زین الدین

صبح روز بعد ما را برای نماز و نرمش بیدار کردند. فکر می‌کردم آن جا همه چیز تمام شده است. گفتند نه خیر تازه شروع می‌شود. حدود ۳۱ سال است که خدمت می‌کنم و هنوز احساس می‌کنم در آموزش هستم. آموزش قطع نشده است. گفتند برای نرمش، دوندگی و بدنسازی بلند شوید تا در عملیات بدن‌تان خشک نباشد. حدود ۱۲۰ نفر بودیم که بلند شدیم و دو و نرمش انجام دادیم. کسانی که قد کوتاه بودند در آخر صف قرار می‌گرفتند. بچه‌های سپاهی به ما می‌گفتند اگر کوچک‌ترین تخلفی انجام دهید، معلوم می‌شود که شما به درد جنگ نمی‌خورید. در حین نرمش دیدم یک نفر از صف بیرون زد و آخر ایستاد. به او گفتم آقا برو توی صف و صف را به هم نریز. بنده خدا لبخندی زد و آمد تو صف ایستاد. وقتی دو و نرمش تمام شد و رفتیم برای صرف صبحانه، دیدم آن آقایی که به او گفته بودم برو تو صف بایست در سالن غذاخوری نشسته است. نگاهی به من کرد و من نیز نگاهی به او کردم. لبخندی زد و من سرم را پایین انداختم. از بچه‌هایی که کنارم نشسته بودند پرسیدم فلانی چه کاره است؟ گفتند ایشان آقا زین الدین فرمانده تیپ است.

پس اولین آشنایی‌تان با شهید مهدی زین الدین از آن جا شروع شد؟

این اولین گام شناخت و آشنایی من با آقا مهدی زین الدین بود. تازه فرمانده تیپ شده بود. قبل از ایشان شهید حسن درویش فرمانده تیپ بود. قبل از ایشان هم سردار مرتضی صفاری فرمانده تیپ بود. آقا مهدی تازه به تیپ آمده بود و خیلی از افراد هنوز ایشان را نمی‌شناختند. معمولاً فرماندهان ما که دوره افسری و

به جنگ بروی. گفتم می‌توانم در جبهه باربری کنم و مهمات تخلیه کنم. و می‌گفتند صبر کن. به هر حال در سال ۱۳۶۱ با دوز و کلک وارد جبهه شدم. گروهی بودیم که برای شرکت در دوره آموزشی به پادگان ۲۱ حمزه در افسریه تهران اعزام شدیم. بعد از ۴۵ روز آموزش نظامی به تیپ ۱۷ قم مستقر در منطقه سپینا در پنج کیلومتری اهواز اعزام شدیم. هنوز پاتک‌های آخر عملیات رمضان بود که همچنان اسیر عراقی می‌آوردند. چند روز آن جا بودم و باز یک سری آموزش دیدم. تا این که روزی اعلام کردند که چند نفر بیسمچی می‌خواهند، و بیدرنگ داوطلب شدم. با فرماندهان آقای خلیل ابو بصیر که بچه زنجان بود عقب تویوتا نشستیم و به اهواز آمدیم و شب به ایستگاه حسینه مقر تیپ هفده قم رسیدیم. شب اول که وارد سنگر شدیم، شلیک توپ‌ها برای من خیلی و حشتناک و در عین حال جالب بود.

وقتی دو و نرمش تمام شد و رفتیم برای صرف صبحانه، دیدم آن آقایی که به او گفته بودم برو تو صف بایست، در سالن غذاخوری نشسته است. نگاهی به من کرد و من نیز نگاهی به او کردم. لبخندی زد و من سرم را پایین انداختم. از بچه‌هایی که کنارم نشسته بودند پرسیدم فلانی چه کاره است؟ گفتند ایشان آقا زین الدین فرمانده تیپ است

از دوران انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی چه خاطره‌ای دارید؟ چه گونه به بسیج پیوستید و عازم جبهه‌های جنگ شدید؟

فعالیت فرهنگی خود را با شعارهای «مرگ بر شاه» آغاز کردم. وقتی جنگ شروع شد، به عضویت پایگاه بسیج میدان شهدا قم پیوستم، و مدتی در این پایگاه فعالیت کردم. در آن برهه حدود ۱۶ یا ۱۷ سال سن داشتم و آرزو داشتم به جبهه بروم. در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن سال گذشته یکی از دوستان قدیمی را در چهار راه شهدا دیدم و به او گفتم: این ساختمان را می‌بینید. در روزهایی که ما در این میدان مرگ بر شاه می‌گفتیم روی این ساختمان سنگر گذاشته بودند و پشت سنگر تیربار قرار داده بودند. امروزه این ساختمان پایگاه بسیج است و ما همچنان پای شعارهای گذشته‌مان ایستاده‌ایم.

به چه صورت به جبهه اعزام شدید؟

در حقیقت بدترین حالت برای ما نوجوانان آن روزگار که به سن قانونی نرسیده بودیم، و علاقمند اعزام به جبهه بودیم، این بود که بگویند بروید با مادران بیاید. در آن برهه به صورت بسیجی در پایگاه‌های مقاومت فعال بودم. درس می‌خواندم و قسمتی از وقت را در بسیج می‌گذراندم. اما چون قد کوتاهی دارم و وزنم نسبت به سنم خیلی کم بود، به من اجازه نمی‌دادند به جبهه اعزام شوم. برای رفتن به جنگ روزی دست مادرم را گرفتم و به همه جا بردم. به شورای محل، به مرکز بسیج و پایگاه مقاومت بردم. در آخر سال ۱۳۵۹ اقدام کردم، اجازه ندادند. گفتند صبر کن. در سال ۱۳۶۰ دوباره اقدام کردم و گفتند صبر کن. می‌گفتند تو قدرت کوتاه است و وزن کم است و نمی‌توانی

فرماندهی ستاد ندیده بودند، مثل سایر رزمندگان ساده و خاکی بودند. شاید سن اغلب فرماندهان فراتر از ۲۵ سال نبود.

با چه ملاکی بیسیم‌چی را انتخاب می‌کردند؟

مخابرات چند بخش داشت. یک بخش بیسیم بود. یک بخش با سیم بود. با سیم چند بخش داشت یک بخش سیمبانی بود. یک بخش اپراتوری مرکز تلفن بود. یک بخش کارهای پشتیبانی انجام می‌داد.

تیپ در آن موقع بخش بشود هم داشت؟

خیر، آن موقع بشود نداشتیم. اصلاً هیچ امکانات قابل ملاحظه نداشتیم. در سال ۱۳۶۱ که تحریم بودیم، سیم جنگی نداشتیم. در پاسگاه زید نزدیک بود همراه یک گروه چند نفره روی مین از بین برویم. چون سیم نداشتیم و رفته بودیم سیم جمع کنیم. ما برای جمع کردن سیم که ارتباطاتمان را پوشش دهیم یک هفته دنبال حکمی بودیم که بتوانیم برای جمع کردن سیم‌های عراقی‌ها به خرمشهر برویم. فقط یک سری پی. آر. سی. و بیسیم‌های جزئی داشتیم. خیلی از امکانات ما از غنایمی بود که از عراقی‌ها می‌گرفتیم. هر سیستمی را که به عراق می‌دادند، در عملیات بعدی از عراقی‌ها به غنیمت می‌گرفتیم.

سیستم فرماندهی شهید زین الدین این طور نبود که صبحانه را در ستاد فرماندهی صرف کند. امروز در مخابرات بود و فردا به پشتیبانی می‌رفت. روز بعد به بهداری می‌رفت. وقتی سفره صبحانه یا نهار پهن می‌کردند، و آقای زین الدین از در وارد می‌شد راحت در کنار بچه‌ها می‌نشست و صبحانه می‌خورد. عادت همیشگی او چنین بود. من با چشم خود دیده‌ام که گاهی می‌خواست ظرف‌های یگان را بشوید ولی فرمانده ما اجازه نمی‌داد.

چگونه شما را به عنوان بیسیم‌چی انتخاب کرد؟

ایشان انتخاب نمی‌کرد. فرمانده مخابرات بود که کارایی و تیزهوشی و میزان جگر داشتن افراد را می‌سنجید و می‌گفت شما پیش مهدی برو و شما پیش فلائی برو. این گونه نبود که یک نفر همیشه کنار آقای زین الدین باشد. بچه‌ها با آن آتشی که

عراق می‌ریخت، خسته می‌شدند. پنج روز من بودم. ده روز یک نفر دیگر بود. جا به جا می‌شدیم. کسانی را می‌فرستادند که گیرندگی قوی داشتند. من از نظر جسمی و توان گیرندگی و بی‌باک بودن و هم توجیه بودن، زیانزد بودم. بدون تعارف بگویم، آدم رک و راستی هستم. افتخار می‌کنم که نوکری آقای زین الدین را کرده‌ام. همین الان هم نوکری فرمانده‌ام را می‌کنم. چون اطاعت فرمانده واجب است. وقتی زین الدین در مقر لشکر بود، ظرف‌های او را من می‌شستم. اجازه نمی‌دادم خودش این کار را بکند.

چند مدت به عنوان بیسیم‌چی با شهید زین الدین کار کردید؟

من از سال ۱۳۶۱ تا آخر جنگ در مخابرات لشکر بودم. دقیق نمی‌دانم چند مدت به عنوان بیسیم‌چی با ایشان همکاری کردم. ولی روزی نبود که من آقای زین الدین را نبینم. هر روز پیش ما بود. در عملیات والفجر مقدماتی دو روز در کنار شهید زین الدین بودم. در عملیات خیبر وقتی خط پدافندی ثابت شد، وارد سنگر مخابرات جزیره شدم، دیدم یک قبضه تیربار آن جاست. از بچه‌ها پرسیدم این چیست؟ گفتند این تیربار به آقای زین الدین تعلق دارد. خودشان دستور داده‌اند این اسلحه را آماده کنند. شهید زین الدین گفته بود چون امام (ره) فرموده جزیره را نگه دارید، من نهایت کاری را که می‌توانم انجام دهم این است که خودم تیربار به دست گیرم و با دشمن بجنگم، و دستور امام را به مورد اجرا بگذارم.

امکان دارد نقش بیسیم‌چی را در جنگ شرح دهید؟

به نظر من نقش بیسیم‌چی مساوی با نقش فرمانده. چه بسا یک بیسیم‌چی فرمانده را دلگرم و امیدوار کند و چه بسا یک بیسیم‌چی فرمانده را بترساند. یک مثال بزنم. نقش بیسیم‌چی و فرمانده در عملیات‌ها مشخص است. شاید برای شما ملموس نباشد. اگر با سایر فرماندهان یگان‌ها ارتباط نداشته باشی کار می‌خواهد. حال زین الدین باشی یا کاظمی یا خرازی. کاری از دستت بر نمی‌آید. یک مثال عینی بزنم. در عملیات محرم یکی از گردان‌ها حدود ۱۳ کیلومتر تا عمق خاک عراق جلو رفت. نه عراقی‌ها متوجه شدند و نه ما متوجه شدیم. حدود ساعت سه و چهار صبح شهید زین الدین، شهید صادقی و من به عنوان بیسیم‌چی در کنار هم بودیم. آقا مهدی از سردار احمد فتوحی فرمانده گردان پرسید شما کجا هستید؟ درگیر نشدید؟ فرمانده گردان گفته بود کسی جلوی ما نیست. ۳۰۰ نفر در عمق خاک عراق پیش روی کرده بودند و معلوم نبود کجا هستند. آقای زین الدین نقشه را باز کرد و به آقای فتوحی گفت: می‌دانی اگر هوا روشن شود، همه افراد گردان از بین می‌روند. باید

هر چه سریعتر به عقب برگردی. فرمانده و بیسیم‌چی، هر دو در چنین مواقعی اضطراب و نگرانی دارند. اما باید شجاعت تصمیم‌گیری داشته باشند. شهید زین الدین بیدرنگ به فرمانده گردان دستور داد عقب نشینی کنند و عقب نشینی کردند.

آقای مهدی زین الدین در شدیدترین و سخت‌ترین لحظات رزم و عملیات‌ها چه روحیه‌ای داشت؟ در آن لحظات چه گونه برخورد می‌کرد؟

بهترین سند گویا برای پاسخ به این پرسش شما مکالمات بیسیم‌هاست که در آرشیو لشکر محفوظ است.

امکان دارد چند نمونه از این مکالمات را در اختیار خوانندگان شاهد یاران قرار دهید؟

حتماً در اختیارتان می‌گذارم. بی‌دبده‌ترین و آرام‌ترین فرمانده آقای زین الدین بود. یکی از فرماندهان در عملیات محرم داد و فریاد می‌زد و آقای زین الدین با آرامش جواب می‌داد. این مکالمات امروز برای من درس است. همه مکالمات محفوظ است.

- **سیستم فرماندهی شهید**
- **زین الدین این طور نبود که**
- **صبحانه را در ستاد فرماندهی**
- **صرف کند. امروز در مخابرات**
- **بود و فردا به پشتیبانی می‌رفت.**
- **روز بعد به بهداری می‌رفت.**
- **وقتی سفره صبحانه یا نهار پهن**
- **می‌کردند، و آقای زین الدین از در**
- **وارد می‌شد راحت در کنار بچه‌ها**
- **می‌نشست و صبحانه می‌خورد**

برخورد آقا مهدی با فرماندهان یگان‌های لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) چه گونه بود؟

چند سال پیش دوستان روایت فتح این سؤال را از من کردند و من همان جواب را می‌دهم. اگر می‌خواهید بدانید برخورد ایشان با فرماندهان زیر دست چه گونه بوده است، من به یک نمونه از برخورد ایشان را با دشمن بازگو می‌کنم و شما تا آخر بروید. در اوج عملیات محرم ساعت دو بعد از ظهر یک خودروی ایفا و یک بسیجی که شلوار کردی و زیر پیراهنی به تن داشت به قرارگاه عملیات آمد. شهید زین الدین و آقای احمد فتوحی و من در آمبولانس فرماندهی نشسته بودیم. رزمنده بسیجی با صدای بلند به آقای زین الدین خبر داد که ما اسیر آورده‌ایم. بلند شدم ببینم چه خبر است. دیدم پنج شش مجروح عراقی در کف ماشین ایفا خوابیده‌اند. پنج شش نفر دیگر هم کنارشان نشسته بودند.

آقای زین الدین گفت برای چه این مجروحین را این جا آورده‌اید؟ اینها دارند درد می‌کشند. فوری آن‌ها را به اورژانس ببرید. آن افسر را هم پایین بیاورید. افسر عراقی پایین آمد. شهید زین الدین دستی روی شانه افسر عراقی انداخت و گفت «اشلونی»؟ من نمی‌دانستم «اشلونی» یعنی چه؟ دست دادند و صحبت کردند. بعد



شهید محلاتی در کنار شهید زین الدین در شامگاه یکی از عملیات‌ها

سریع وضو می گرفتم و داخل آمبولانس می شدم. بقیه بچه‌ها قد بلندی داشتند و باید بیرون در فضای سرد نماز می خواندند. آن‌ها سریع نمازشان را می خواندند و داخل آمبولانس می شدند. اما برای شهید زین الدین انگار نه انگار که سرماست. نمازی که او می خواند، و قنوتی که او می گرفت، همه را شگفت زده می کرد.

روزی در یکی از قرارگاه‌ها بودیم که شهید زین الدین از در وارد شد، و ایستاد به نماز ظهر و عصر. گویا وقت نماز کمی دیر شده بود و اول وقت نبود. در حین نماز شروع کرد به گریه کردن. اصغر همتی یکی از بچه‌های سمنان که تا آن روز طرز نماز خواندن شهید مهدی زین الدین را ندیده بود، از من پرسید چه خبر شده است؟ چرا آقا مهدی گریه می کند؟ به او گفتم خبری نشده است. آقای زین الدین همیشه این گونه نماز می خواند.

دو نمونه از مکالمات بیسیمی شهید زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) با سردار محمد علی (عزیز) جعفری فرمانده قرارگاه حنین و مهدی شالباف فرمانده گردان امام رضا (ع) لشکر ۱۷ در اولین ساعات آغاز عملیات خیبر در جزایر مجنون. عزیز جعفری در این تماس آخرین وضعیت عملیات را از آقا مهدی جویا می شود. و فرمانده گردان هم در تماس با فرمانده لشکر ۱۷ خبر مسرت بخش پیش روی بخشی از نیروها را به جزایر اعلام می کند. در این مکالمات بیسیمی که پس از گذشت چند ساعت از آغاز عملیات شب انجام شده ضمن این که خونسردی و اعتماد به نفس شهید مهدی زین الدین را آشکار می کند، در عین حال نشانگر میزان اطمینان ایشان به رزمندگان خط شکن لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) می باشد.

عزیز جعفری: مهدی توجه کن. اگر به این شکل بماند برای فردا صبح خیلی ناچور است! می دانی، اگر اینها بخواهند به این شکل در آن جا بمانند و نتوانند هیچ فکری برای خود بکنند، چه کار باید کرد؟ باید یک فکر اساسی بکنند.

مهدی زین الدین: من صحبت کردم و بچه‌ها گفتند به علت این که حدود آن‌ها را می دانند که چه طوری هستند فعلاً نمی توانند بپایند. مگر این که کاری انجام دهند. مفهوم شد؟

عزیز جعفری: می گفتند که در حال حاضر نمی توانند روی بپایند؟

زین الدین: بله همین طور است. چون شلوغ می شود و آنوقت او (دشمن) قشنگ حدود آن‌ها را فهمیده است. مفهوم شد؟

عزیز جعفری: بله مفهوم شد. توجه کن. اگر در جایی که قرار بود همه آن‌ها بایستند. باشند، و این مسیر مشخص باشد، می بایست همان را ادامه بدهند و با همان گرا مستقیم بروند که در این صورت به آن می خورند و دیگر احتیاجی به رکن الدین ندارد! زین الدین: برادر عزیز! امکان رفتن آن‌ها نیست و اصلاً این جا نمی شود کاری کرد. نمی شود جلو و عقب یا چیزی رفت. مشکل آن‌ها این است.

**یکی از موفقیت‌های آقای
زین الدین داشتن ستاد قوی به
ریاست شهید اسماعیل صادقی
بود. صادقی شبی به من گفت:
آقا مهدی چند شب است که
نخوابیده و صدای دستگاه‌های
بیسیم را کم کن تا کمی بخوابد.
نیم ساعت نگذشته بود که
آقا مهدی از خواب پرید و به
اسماعیل صادقی توپید که چرا
کاری کردی که من بخوابم**

**شهید زین الدین را در برابر انبوه مشکلاتی که
امکان داشت شب عملیات پیش آید، در حالت
خشم و عصبانیت هم دیده‌اید؟**

آری، ناراحت هم می شد. این یک مسئله طبیعی و منطقی است. من ناراحتی‌های فرماندهان زیادی را دیده‌ام. آقا زین الدین هم مانند فرماندهان بسیاری ناراحت می شد و به طرف مقابل می توپید. روزی به اسماعیل صادقی مسئول ستاد لشکر توپید. شهید صادقی برای زین الدین، مثل پروانه‌ای بود که دور شمع می چرخد، همیشه دور زین الدین می چرخید. یکی از موفقیت‌های آقای زین الدین داشتن ستاد قوی به ریاست شهید اسماعیل صادقی بود. صادقی شبی به من گفت: آقا مهدی زین الدین چند شب است که نخوابیده و صدای دستگاه‌های بیسیم را کم کن تا کمی بخوابد. نیم ساعت نگذشته بود که آقا مهدی از خواب پرید و به اسماعیل صادقی توپید که چرا کاری کردی که من بخوابم.

**شخصیت معنوی آقا مهدی زین الدین را در یک
جمله خلاصه کنید؟**

در دوران دفاع مقدس با تعدادی از فرماندهان کار کرده‌ام. وقتی یک نفر نام آقا مهدی را به زبان می آورد، یک چیز خاصی در ذهنم مجسم می شود. وقتی نام شهید صیاد شیرازی مطرح می شود، یک چیز دیگری برای من مجسم می شود. وقتی می گویند اسماعیل صادقی یا احمد فتوحی یک چیز دیگری برای من مجسم می شود. از زین الدین نماز و قنوت و نیایش ایشان به درگاه خداوند برای من مجسم می شود. نحوه نماز خواندن و گریه‌های ایشان واقعا برای من الگو است.

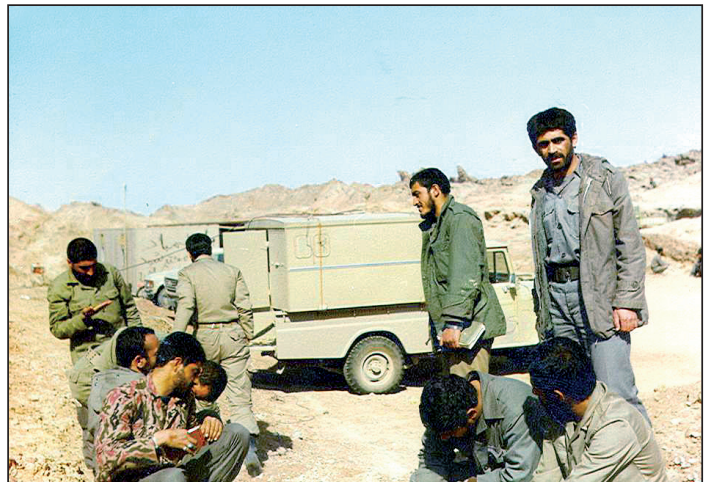
در بامداد عملیات والفجر مقدماتی، در بهمن سال ۱۳۶۱ در منطقه فکه سرمای شدیدی بود، و به کسی امان نمی داد. ما سه نفر بیسیمچی در آمبولانس قرارگاه بودیم. چون قد کوتاه هستیم،

به من گفت هوادار باش. هر دو رفتند روی کپه خاکی که آن جا بود نشستند. من کمپوت آوردم. چهار پنج دقیقه که گذشت دیدم با هم می خندند. حدود ۱۵ دقیقه صحبت کردند.

آقای زین الدین به زبان عربی هم مسلط بود؟

خیلی خوب مسلط بود. بعد از این ملاقات پایین آمدند. افسر عراقی در یک حالت اضطراب و نگرانی قرار داشت. ولی وقتی پایین آمد آرامش عجیبی پیدا کرده بود. آقا مهدی گفت یک ماشین بیاید و این افسر را به قرارگاه اطلاعات ببرد. در آن لحظه که ایستاده بودند تا تویوتا بیاید، نمی دانم آقای زین الدین چه گفت که افسر اسیر عراقی محو ایشان شد. با علامت دست با زین الدین خدا حافظی کرد. هیچ وقت یک اسیر از طرف مقابلش خواهش نمی کند. دو دلیل دارم که این را می گویم. یکی این که موقع رفتن به پشت جبهه با دستی که بسته بود با زین الدین خدا حافظی کرد. دلیل دوم این است که اسیر عراقی به آقای زین الدین گفته بود که من یک حلقه و ساعت دارم که یادگار ازدواجم است و اگر مقدور هست آن را از بچه‌ها بگیرد. بچه‌ها از او گرفته بودند. آدرسی که داده بود در محدوده یگان ما بود. آقا زین الدین سفارش کرد که بروید اموال این افسر را بگیرید و به او برسانید.

این رفتار با یک اسیر دشمن بود، و رفتار با خودی‌ها جای خود دارد. می توانم صدها نمونه تا فردا برایتان بگویم. در سرپل ذهاب اتاقی به اندازه دو در دو متر مربع داشتیم که مرکز تلفن بود. ساعت یک بعد از ظهر که در مرکز تلفن نشسته بودم آقای زین الدین وارد شد. چون مرا امین خود می دانست و به من اطمینان داشت، گویا می خواست در گوشه اتاق بنشیند و چیزی بنویسد. کنارم نشست و شروع به نوشتن کرد. ناگهان یک راننده کامیون که بار به قرارگاه آورده بود وارد اتاق شد سلام کرد. او مشکل داشت و بچه‌های لشکر به او گفته بودند حق خروج ندارد و فقط یک نفر می تواند مشکل شما را حل کند، و آن آقای زین الدین است. گویا نمی خواست جلوی من را حرفش بزند. من مشغول کار خودم بودم و نه می دیدم و نه می شنیدم. راننده مشکل خانوادگی داشت و شهید زین الدین به حل مشکل او کمک کرد.





عزیز جعفری: مهدی توجه کن! می‌دانی که الان آن‌ها حدوداً کجا هستند؟ اگر کمی خود را به راست بکشند و از نقطه‌ای که الان قرار گرفته‌اند در همان جهتی که داشتند می‌رفتند با گرای حدود ۳۰۰ به سمت راست بیایند به آن مسیر می‌رسند. از آن به بعد به این صورت آن‌ها را راهنمایی کرد و آن‌ها باید سعی کنند که خودشان را به این صورت بکشند تا به آن مسیر برسند.

زین الدین: کدام مسیر را می‌گویی؟ عزیز جعفری: همان ابرویی که قرار بود بیایند و داخلش بمانند را می‌گویم.

زین الدین: می‌گویم که مشخص نیست الان آن‌ها کجا هستند. به همین دلیل است که الان اینها نمی‌دانند کجا هستند و دقیقاً باید چه کار کنند. آن‌ها اینها را در یکجا نگه داشته و با آن بچه‌های جلو رفته‌اند و دیگر خبری از آن‌ها نشده است. این است که الان این بچه‌ها به طور دقیق توجیه نیستند و چون به تاریکی هم برخورد کرده‌اند نمی‌دانند چه کار بکنند. مفهوم است؟

عزیز جعفری: توجه کن. از آن‌ها بپرس که یک نفر از آن‌هایی که از بیخ چیز هستند (راهنمای عرب محلی) و قرار بود کنار آن‌ها بماند تا آن‌ها را ببرد کجاست. او قرار بود کنار حسن پور (مسئول محور یکم) بماند؟

زین الدین: بله آن فقط خود رکن الدین بود که ظاهراً او هم با اینها رفت. وقتی بچه‌های یک را به طرف همان که سید الشهدای ما (گردان لشکر ۱۷) رفته بود و خبری نشده بود، رفته بودند دوباره رکن با او رفته بود، مفهوم است؟

عزیز جعفری: بله مفهوم است. پس او دوباره با رکن الدین رفته بود؟

زین الدین: بله همین طور است. او رفت و دیگر خبری از آن‌ها نیست. حالا بچه‌ها به همین صورت هستند.

عزیز جعفری: آخر هیچ تماسی با آن یکی‌ها ندارند؟ هیچ تماسی با همان کوچکی‌ها که جلو فرستاده‌اند ندارند؟ آخر یک تماس که باید داشته باشند؟ رکن الدین هم با همان است.

زین الدین: می‌گویند که دیگر تماس نداریم. عزیز جعفری: تماس آن‌ها قبل از درگیری قطع شده یا بعد از درگیری قطع شده بود؟

زین الدین: بعد از آن قطع شده بود. الان دیگر آن‌ها سوخته‌اند.

عزیز جعفری: چه شده؟

زین الدین: می‌گویند که دیگر آن‌ها سوخته شده‌اند.

عزیز جعفری: مهدی از رضا چه خبر داری؟

زین الدین: رضا (گردان امام رضا (ع) لشکر ۱۷) در همان منطقه سابق است، و فقط در آن طرف که

ببینم چه اطلاعی از آن‌ها دارند. عزیز جعفری: مهدی توجه کن. اول سؤال کن و ببین که از (ر) رد شده‌اند یا نه؟ بگو اگر با گرای ۲۷۰ ادامه بدهند به (م) می‌رسند. و اگر با گرای ۹۰ برگردند، به همان (ر) می‌خورند! اینها را راهنمایی کن تا برگردند و در آن جا نایستند! آخر به این صورت بمانند درست نیست!

زین الدین: خیلی خب. باشد حالا کمی آن‌ها را راهنمایی می‌کنم تا ببینم چه می‌شود. ببینم می‌توانم با آن‌ها تماس بگیرم یا نه.

عزیز جعفری: باشد، سریع این کار

الآن ساعدی را می‌خواهم بگویم که بیاید. می‌گوید که با آن‌ها تماس می‌گیرد. چون اینها هنوز دارند سعی می‌کنند تا خودشان را ببرند. هنوز به جایی که باید می‌رفتند، نرسیده‌اند. جلوی جایی که می‌گویی ساعدی بیاید باز نشده. مفهوم است؟

عزیز جعفری: آن چیزی که مزاحم آن بود باز نشده است؟

زین الدین: نه باز نشده. چون نتوانستند باز کنند. این است که دارند بقیه آن‌ها را به همین صورت می‌برند. مفهوم است؟

عزیز جعفری: خب پس آن شریف چکار کرده است؟ پس الان شریف کجاست؟

زین الدین: از او هم خبری نیست.

عزیز جعفری: با آن‌ها هم تماس ندارند؟

زین الدین: نه تماس ندارند.

عزیز جعفری: خب آن بسته‌اش کجاست؟ آن بسته‌ای که قرار بود پشت شریف برود کجاست؟ الان موقعیت دقیق آن را سؤال کن و ببین کجاست! وضعیت آن را بپرس و ببین چطور است.

زین الدین: برادر عزیز. اینها که خودشان به طور دقیق توجیه نیستند! شریف آمده و آن‌ها را در این جا گذاشته و رفته است. اینها خیلی توجیه نیستند! الان هر قدر هم بچرخند بیشتر حواسشان پرت می‌شود و احتمال دارد بیشتر گم بشوند!

عزیز جعفری: مهدی توجه کن. اینها را با گرا هدایت کن. بگو با گرای ۹۰ یا با گرای ۲۷۰ حرکت کنند. نباید در آن جا بایستند!!

زین الدین: خیلی خب. دوباره تماس می‌گیرم تا

زین الدین: برادر عزیز. اینها که خودشان به طور دقیق توجیه نیستند! شریف آمده و آن‌ها را در این جا گذاشته و رفته است. اینها خیلی توجیه نیستند! الان هر قدر هم بچرخند بیشتر حواسشان پرت می‌شود و احتمال دارد بیشتر گم بشوند

را انجام بده. فرمانده لشکر ۱۷ در پایان تماس با فرمانده قرارگاه حنین، با مهدی شالباف فرمانده گردان امام رضا (ع) تماس گرفته و آخرین وضعیت را جویا شد. فرمانده گردان اعلام کرد که تعدادی از نیروهایش به جزیره نفوذ کرده و تلاش می‌کند سایر نیروها را وارد جزیره کند. در این مکالمه آمده است:

زین الدین: سلام علیکم.

شالباف: سلام علیکم.

زین الدین: از بچه‌هایی که با شریف رفته‌اند خبر داری؟ با آن‌ها تماس داری؟

شالباف: به این صورت دارند وارد می‌شوند.

زین الدین: جدی! پس آن کار را انجام می‌دهند؟

شالباف: همین الان داشتند... (توزیع می‌کردیم) کار انجام می‌دادند.

زین الدین: توجه کن! پس اگر آن‌ها این کار را بکنند، ساعدی را از بالا آورده‌ایم و می‌خواهیم او را بیندازیم تا بیایند و از او در آن جا استفاده شود تا بقیه کارها را انجام بدهد. مفهوم است؟

شالباف: بله مفهوم است. الان بچه‌های ما به دیو رسیدند. یک دسته را انداختیم به سمت چپ که رسیدند و یک گروهان که پشتیبان بود آمده و الان دارد وارد جزیره می‌شود. یک دسته آن وارد شده و بقیه دارند وارد می‌شوند. یک دسته دارند بالا می‌روند. مفهوم است؟

زین الدین: بله مفهوم است. توجه کن! بگو که الان به چپ یعنی به طرف خودت بیشتر بیاید.

لازم به یاد آوری است که نیروهای گروهان دوم گردان امام رضا (ع) به فرماندهی محمد واعظی که توسط شهید ابو شریف از عناصر قرارگاه اطلاعاتی نصرت هدایت می‌شدند، توانستند زود هنگام روی ضلع شرقی جزیره شمالی پیاده شوند. رزمندگان این گروهان با راهنمایی ابو شریف و حرکت به سمت چپ به یکی از پاسگاه‌های دشمن رسیده و آن را هدف حملات خود قرار دهند. نیروهای عراقی که غافلگیر شده بودند پس از اندکی مقاومت از این پاسگاه عقب نشینی کرده و به طرف جنوب جزیره شمالی فرار کردند. ■



چشم اندازی به جایگاه شهید مهدی زین الدین در دل رزمندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در گفت و گو با سرهنگ جانباز محمود کیایی نژاد هم‌رزم شهید

زین الدین دل‌های رزمندگان لشکر را تسخیر کرده بود

رزمی شرکت در رزم و جنگیدن با دشمن یک جاذبه داشت. زمانی که با بچه‌ها شوخی می‌کنیم می‌گوییم گروه خونی بچه‌های بسیجی آفندی بود و پدافندی نبود. واقعا همین طور بود. با وجودی که خطر شهادت و مجروحیت و معلولیت و جانبازی و اسارت در عملیات‌های آفندی بود، و در عملیات‌های پدافندی کم اتفاق می‌افتاد، اما اغلب بچه‌ها علاقمند بودند در عملیات‌های آفندی شرکت نمایند.

● معمولاً بنده در سمت معاون
● واحد تعاون با شهید زین الدین
● در ارتباط بودم. وقتی ایشان
صلاح می‌دانستند که الآن
وقت وارد عمل شدن بچه‌های
تعاون است، از طریق بیسیم ما
را احضار می‌کرد. با رمز و کد
دستور می‌داد که به سوی کدام
محور حرکت کنیم. گاهی نیاز
بود بچه‌های تعاون پا به پای
رزمندگان گردان‌ها حرکت کنند

با این وصف بچه‌ها التماس می‌کردند تا در عملیات‌های آفندی وارد عمل شوند. در مناطق پدافندی مشکل نیرو داشتیم. بچه‌های بسیجی

اتمی نامیده می‌شد. چون از زمان خدمت در سپاه قم با شهید اسماعیل صادقی که نیروی تعاون سپاه بود آشنا شده بودم و بعداً مسئول ستاد لشکر شده بود، خدمت ایشان رسیدم که با شهید مهدی زین الدین رایزنی کرد و مرا به عنوان معاون واحد تعاون معرفی کرد. خداوند توفیق داد از آن روز تا آخر دوران دفاع مقدس در جبهه ماندم. بعد از دفاع مقدس هم در جنوب بودم تا این که لشکر به کلی از جنوب به قم بازگشت.

پس شهید زین الدین شما را به عنوان معاون واحد تعاون پذیرفت. بفرمایید واحد تعاون لشکر چه مسئولیت‌هایی و چه نقشی در جبهه و پشت جبهه دارد؟

هر جا در خصوص شهید زین الدین صحبت شده خلاصه خاطراتم را تحت عنوان «اولین و آخرین دیدار» بازگو کرده‌ام. پس از انتصاب به معاونت واحد تعاون در اکثر جلسات شرکت می‌کردم و در خدمت ایشان بودم. در حقیقت مسئولیت اصلی واحد تعاون رسیدگی به امور شهدا و مشخصاً در عملیات‌ها انتقال پیکر شهدا از خط مقدم به عقب می‌باشد که کار بسیار سنگینی بود. هم کار فیزیکی بود و هم کار غیر فیزیکی. فیزیکی از این نظر که بچه‌ها در هر شرایطی که بود باید می‌رفتند و پیکر شهدا را می‌آوردند. غیر فیزیکی این که یک کار معنوی بود و بچه‌ها بایستی با اعتقاد خاصی وارد عمل می‌شدند. برای بچه‌های گردان‌های

درآمد

وقتی جنگی نابرابر بر کشورمان تحمیل شد، هزاران تن از انسان‌های فداکار و از جان گذشته به سوی جبهه‌های نبرد حق بر ضد باطل شتافتند. کسانی می‌توانستند با دشمن زبون بجنگند، اسلحه به دست گرفتند و کسانی که توان حمل اسلحه را نداشتند، در چارچوب گروه‌های همیاری و امداد مجروحان برانگارد به دست گرفتند، یا به جست و جوی پیکرهای شهدای گرانقدر در میادین رزم پرداختند. سرهنگ جانباز محمود کیایی نژاد هم‌رزم شهید مهدی زین الدین در گفت و گو با شاهد یاران ابراز عقیده کرده که وظیفه و مسئولیت بچه‌های امداد رسان واحد تعاون لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در شب عملیات کمتر از نقش رزمندگان اسلحه به دست نبوده است. ایشان در پی آغاز جنگ تحمیلی همچون سایر فرزندان این کشور در قالب یک رزمنده بسیجی به جبهه‌های جنگ در آبادان و خرمشهر اعزام شد، و پس از بهبودی از مجروحیت، چون توان جنگ نیافت، اصرار ورزید در جبهه بماند و به رزمندگان سلحشور کمک کند، یا در پشت جبهه به خانواده‌های شهدا و جانبازان و مفقودان جنگ تحمیلی رسیدگی نماید.

در چه سالی به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) پیوستید؟

روز نهم مهر ماه سال ۱۳۶۲ به لشکر اعزام شدم که مقر آن در آن برهه بعد از سه راهی دارخوین، در جاده اهواز - آبادان قرار داشت، و به منطقه انرژی

وارد ادبیات دفاع مقدس شد. اما برای واحد تعاون تازگی نداشت. در هر عملیاتی تفحص داشتیم. برای روشن شدن مطلب به چند نمونه اشاره می‌کنم: پس از عملیات کربلای یک که در تیرماه سال ۱۳۶۵ در منطقه مهران به مورد اجرا درآمد و بحث عملیاتی آن مفصل است، و بحمد الله مهران آزاد شد و خدا مهران را آزاد کرد، ما آمارمان را چک کردیم. آمار قبل از عملیات و بعد از عملیات را کنار هم گذاشتیم و دیدیم پنج نفر کم داریم. این پنج نفر علی الحساب مفقود هستند. نامعلوم هستند. بر اساس برنامه‌ها و دستور العمل‌هایی که داشتیم پیگیری‌های لازم را به عمل آوردیم. با بیمارستان‌ها و مراکز آمار و ستادهای پشتیبانی در قم اراک و سایر شهرها تماس گرفتیم. همه این هماهنگی‌ها انجام شد و بعد به این نتیجه رسیدیم که این پنج نفر فعلا سرنوشت‌شان نامعلوم است.

با فرمانده لشکر صحبت کردیم و گفتیم شما می‌دانید که ما وظیفه شرعی و قانونی‌مان را انجام داده‌ایم اما انگار دل‌مان به آن منطقه بند است. یک گروه ده نفر تشکیل دادیم و دوباره منطقه عملیات را تفحص کردیم و به لطف خدا و با توسل به اهل بیت (ع) پیکر آن پنج تن را پیدا کردیم. داستان این قضیه مفصل است. لذا تفحص برای ما چیز تازه‌ای نبود. چه بسا در کار تفحص در مناطق مختلف که می‌رفتیم شهید بیاوریم، شهید و مجروح می‌دادیم. نمونه دوم این است که در منطقه عملیاتی والفجر ۱۰ در ارتفاعات ریشن در منطقه مریوان و حلبچه بعد از این که عملیات از حالت آفندی به پدافندی تبدیل شد، یک نفر مفقود داشتیم. در آن هنگام شهید حاج علی ابراهیمی معاون بنده در مرخصی بود و از هم‌زمان رزمندگان نامعلوم اطلاعاتی را کسب کرده بود. وقتی از مرخصی برگشت، روز بعد به جست و جوی این مفقود رفت و هنگام تفحص با مین برخورد کرد و به شهادت رسید. هیچ خانواده شهیدی راضی نبود که واحد تعاون برای بازگرداندن پیکر فرزند شهیدشان دوباره شهید دهد. اگر از خانواده شهید می‌خواستیم اجازه بگیریم که اجازه دهند به جست و جوی پیکر فرزندشان برویم قطعاً خانواده شهید اجازه نمی‌داد. چرا...؟ چون احتمال داشت نیروی ما هم به شهادت برسد. شکی نیست که واحد تعاون در این زمینه احساس مسئولیت می‌کرد و وظیفه خود را به بهترین شکل انجام می‌داد. لذا تفحص برای ما چیز تازه‌ای نبود و چون بچه‌های ما این کار را انجام می‌دادند، به لطف خدا آمار مفقود الاثرها یا جاوید الاثرهای لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) نسبت به یگان‌های دیگر کمتر بود. همه کار می‌کردند و زحمت می‌کشیدند. منتهی بچه‌ها ما بیشتر حساسیت نشان می‌دادند و بیشتر کار می‌کردند. و آمار ما کمتر از دیگران بود.

شهید زین الدین بعد از هر عملیاتی از واحد تعاون آمار شهدا و مجروحان و مفقودان را هم مطالبه می‌کرد؟

شکی در این نیست. حتی ارائه آمار بنا به

بنا به اهمیتی که فرماندهان به ویژه شهید زین الدین برای شهدا قائل بودند، همیشه تأکید می‌کردند که پیکر یک شهید در زمین میدان معرکه نماند و یک خانواده از انتظار بیرون بیاید. درک می‌کردند یک خانواده از انتظار در بیاید یعنی چه

روحی ضعیف بودند. ولی متناسب با وضعیت‌شان، آن‌ها به کار می‌گرفتیم.

منظورتان بچه‌های واحد تعاون هم در شب‌های عملیات دوشادوش رزمندگان حرکت می‌کردند؟

بچه‌های تعاون در شب‌های عملیات آماده بودند. منتظر دستور فرمانده لشکر می‌نشستند تا حرکت‌شان را به سوی خطوط مقدم آغاز کنند. معمولاً بنده در سمت معاون واحد تعاون با شهید زین الدین در ارتباط بودم. وقتی ایشان صلاح می‌دانستند که الآن وقت وارد عمل شدن بچه‌های واحد تعاون است، از طریق بیسیم ما را احضار می‌کرد. با رمز و کد دستور می‌داد که به سوی کدام محور حرکت کنیم. گاهی نیاز بود بچه‌های تعاون پا به پای رزمندگان گردان‌ها حرکت کنند. گاهی امکان داشت یک ساعت قبل، یا یک ساعت بعد از شروع عملیات حرکت نمایند. ما بر حسب تشخیص و دستور فرمانده لشکر آماده بودیم. به محض این که دستور ابلاغ می‌شد، بچه‌ها وارد عمل می‌شدند و می‌رفتند پیکر شهدا را می‌آوردند. الحمد لله بچه‌های تعاون بسیار موفق بودند.

امکان داشت در صورت عقب نشینی نیروهای رزمی یگان، پیکر شهیدی در صحنه نبرد روی زمین بماند. آقا مهدی به عنوان فرمانده لشکر در این مسئله چه موضعی داشت؟

ببینید بحث تفحص تقریباً بعد از دوران دفاع مقدس

موقعیت شناس بودند و می‌دانستند چه موقع، موقعیت آفندی است و چه موقع، موقعیت پدافندی است. لذا خیلی افراد برای پدافند آمادگی نداشتند. بیشتر برای آفند آمادگی داشتند. اما با این حال بچه‌های تعاون بایستی روحیه بالاتر از روحیه بچه‌های آفندی و پدافندی می‌داشتند. هم از لحاظ روحی، بایستی روحیه قوی می‌داشتند و هم از نظر جسمی باید قوی می‌بودند که بتوانند پیکر شهید را بلند کنند.

روزی خدمت سردار حاج غلامرضا جعفری فرمانده لشکر ۱۷ بعد از شهادت شهید زین الدین رسیدم و در قالب شوخی یک حرف جدی را عنوان کردم. در خصوص تقسیم نیروهای اعزامی بین واحدها و گردان‌ها به ایشان گفتم این که اولویت با گردان‌های رزمی است حرفی نداریم. این که اولویت با واحد اطلاعات و تخریب است حرفی نداریم. اما به هر حال کار واحد تعاون را هم در اولویت بگذارید. یک نیرویی به ما ندهید که کنار شهید بخوابد و بگوید بلند شو مرا به عقب برگردان. نیرویی باشد که هم از نظر جسمی، توانایی داشته باشد و هم از نظر روحی که اگر سر شهید جدا شده باشد روحیه داشته باشد که بتواند سر شهید را بیاورد و روی سینه‌اش بگذارد. اگر دست شهید قطع شده بود، اگر امعاء و احشاء شهید بیرون ریخته بود روحیه‌اش را داشته باشد که جمع آوری کند و بیاورد. ما نیروی این طوری می‌خواهیم. لذا واقعاً کار کار سختی بود. الحمد لله بچه‌ها موفق بودند. آمار نیروهای واحد تعاون در بعضی از عملیات‌های بزرگ به ۲۰۰ نفر هم می‌رسید. ولی این رقم شامل تعداد همه نیروهای کاردان و با تجربه نیست. شاید سنگینی کار بر دوش ۳۰ نفر از نیروهای قدیمی و شناخته شده بود. روزی یکی از نیروهای خودمان را دیدم که سر تا پا خون است. پرسیدم: مجروح شدی؟ گفت: به تنهایی پیکر شهید را کول کردم و آوردم. این خون که سرتاپایم را پوشانده خون شهید است. به هر حال نیروی داشتیم که از لحاظ جسمی و



دیدار شهید مهدی زین الدین با خانواده شهید لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام



ابی طالب (ع) در جمع ما حاضر می‌شوند. نوبت سخنرانی آقا مهدی رسید و ایشان تشریف آوردند. دیدیم نوجوانی از راه رسید. خیلی جوان بود. می‌توان گفت جوان ۲۳ ساله که خیلی مختصر موی صورت داشت و یک تقویم سر رسید در دستش بود. آن روزها بحث مقررات نظامی، بحث طرح بنیان محسوس که باید دامن بلوز در شلوار باشد. دم پا گرد باشد و کلاه بر سر باشد، در سپاه مطرح نبود. دیدیم یک جوان ۲۳ ساله خیلی سرو ساده یک دفتر به دست به جایگاه سخنرانی آمد. پیراهنش روی شلوارش هست. کفش معمولی به پا دارد. خیلی سر و ساده. با خدتم گفتم فرمانده لشکر ایشان است؟ باورم نمی‌شد.

آقا مهدی با مسئولین واحد تعاون سپاه قم از قبل هماهنگ کرده بود که چه مطالبی را برای خانواده‌های مفقود الاثرها بگوید. ایشان استاد بود و می‌دانست چه بگوید. من بودم که نمی‌دانستم چه بگویم. آن جلسه برای بچه‌های تعاون هم جلسه توجیهی بود.

اطلاعات ما آن روز پشت جبهه‌ای بود. با خانواده‌ها سروکار داشتیم و می‌دانستیم فلان شهید متاهل یا مجرد است. پدر و مادر و فرزند دارد یا ندارد. از نظر وضعیت زندگی خانه دارد یا مستأجر است. این اطلاعات را داشتیم، ولی اطلاعات رزمی و جبهه‌ای نداشتیم. آقا مهدی را به همین خاطر دعوت کردیم که این اطلاعات را به خانواده‌ها بدهد و خانواده‌ها را توجیه کند که سرنوشت فرزندان‌شان چه بوده است. مفقود الاثر یعنی چه؟ به هر حال ایشان با سلام و صلوات ما تشریف آورد، و صحبت را شروع کرد. آن روز اولین دیدار بنده با آقا مهدی زین الدین بود که خیلی شیرین و جالب بود. بعد وقتی به لشکر اعزام شدم از نزدیک خدمت ایشان بودم و در جلسات شرکت می‌کردم. وقتی فاصله دیدارها زیاد می‌شد به دنبال بهانه‌ای بودم تا آقا مهدی را ببینم. همان گونه که عرض کردم فرماندهی ایشان پیش از این که فرماندهی سازمانی باشد، فرمانده دل‌های ما بود. همه بچه‌ها و از جمله بنده به ایشان عشق می‌ورزیدیم.

مدیریت و نظارت شهید زین الدین را در واحد تعاون چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مدیریت ایشان در این بخش همین بس که خواسته‌های ما را خیلی خوب جواب می‌داد. می‌گفتم دو دستگاه ماشین می‌خواهیم. دو دستگاه

درخواست فرمانده لشکر به خصوص در ساعات اولیه و روزهای اول عملیات چند ساعت یکبار بود. گاهی هر پنج ساعت یک بار. هر ۱۰ ساعت یکبار. ۲۴ ساعت یکبار و ۴۸ ساعت یکبار بنا به درخواست فرمانده لشکر آمار ارائه می‌شد. بچه‌های واحدهای تعاون، بهداری و پرسنلی دست به دست هم می‌دادند و آمارها را جمع آوری می‌کردند. بر حسب وضعیت عملیات و منطقه نبرد آمار اولیه جمع آوری می‌شد، تا این که به تدریج به آمار کلی و نهایی برسیم. خب فرمانده لشکر و فرمانده عملیات با استناد به این آمار تصمیم می‌گرفت که عملیات را ادامه دهد یا متوقف کند.

در خلال سخنرانی‌تان به خلاصه خاطرات‌تان از شهید زین الدین تحت عنوان «اولین و آخرین دیدار» اشاره کردید. بفرمایید جزئیات این خاطرات چه بوده است؟

افتخار دارم که از نیمه اول سال ۱۳۶۲ تا زمان شهادت آقا مهدی زین الدین در آبان سال ۱۳۶۳ خدمت ایشان در لشکر علی بن ابی طالب (ع) بودم. در یک جمله عرض کنم که شهید زین الدین قبل از این که فرمانده این لشکر باشد، فرمانده دل‌های بچه‌های لشکر بود. این سخن را از ته دل عرض می‌کنم. ماجرای اولین دیدار بنده با ایشان از مسجد جمکران و قبل از اعزام بنده به لشکر شروع شد. تا آن روز نام مهدی زین الدین را به عنوان فرمانده لشکر علی ابن ابی طالب (ع) از دور شنیده بودم، و خیلی مشتاق بودم و آرزو داشتم ایشان را از نزدیک ببینم.

همانگونه که پیشتر به آن اشاره کردم کلمه مفقود الاثر و آن چه که من با آن سروکار داشتم از عملیات رمضان به بعد بیشتر در ادبیات دفاع مقدس مطرح شد. عملیات رمضان اولین عملیاتی بود که ما تعداد زیادی مفقود الاثر در آن داشتیم. آن موقع با دوستان واحد تعاون سپاه قم تصمیم گرفتیم برای توجیه خانواده‌های مفقود الاثر با جریان مفقود شدن فرزندان‌شان یک گردهمایی تشکیل دهیم، و از فرمانده لشکر دعوت کنیم در این گردهمایی سخنرانی کند و برای خانواده‌ها توضیح دهد که چه گونه فرزندان‌شان مفقود شده‌اند، و مفقود یعنی چه؟ مرحوم حاج آقای ایرانی فرمانده سپاه پاسداران وقت قم تاریخ و مکان برگزاری گردهمایی را در یکی از سالن‌های مسجد جمکران مشخص کرد، و از خانواده‌ها دعوت به عمل آمد.

بنده به عنوان یکی از مسئولان واحد تعاون سپاه قم، افتخار اجرای مراسم نصیب شد، و خیلی برای من مهم بود که می‌خواهم برای اولین بار آقا مهدی را ببینم. حال با توجه به آن چه که در دوره سربازی در زمان طاغوت دیده بودم که فرماندهان و امیران ارتش با خدتم و حشم ظاهر می‌شوند، فکر می‌کردم در این گردهمایی هم چنین خواهد بود. من هم به عنوان مجری، جمعیت را برای استقبال و دیدار آقا مهدی زین الدین ترغیب و تشویق می‌کردم. می‌گفتم تا لحظاتی دیگر فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن

موتورسیکلت می‌خواهیم و تا جایی که مقدور بود تأمین می‌کرد. البته به لطف خداوند ما و سایر فرماندهان و مسئولین لشکر هیچ وقت اهل زیاده خواهی نبودیم. یعنی اگر به آقا مهدی و بعد از ایشان به حاج غلامرضا جعفری می‌گفتم دو دستگاه ماشین می‌خواهیم، می‌دانستند واقعا نیاز داریم. این اعتماد را به واحد تعاون داشتند که اگر ما دو ماشین می‌خواهیم در اختیارمان قرار می‌دادند. آن‌ها هم متقابلا این اعتماد را به ما داشتند. این اعتماد بین طرفین وجود داشت.

لذا بنا به اهمیتی فرماندهان به ویژه شهید زین الدین برای شهید قائل بودند، همیشه تأکید می‌کردند که پیکر یک شهید در زمین میدان معرکه نماند و یک خانواده از انتظار بیرون بیاید. درک می‌کردند یک خانواده از انتظار در بیاید یعنی چه؟ لذا ما شهید می‌دادیم که شهید بیاوریم. مجروح می‌دادیم که شهید بیاوریم. به این درک رسیده بودیم که یک خانواده منتظر یعنی چه؟ سعی می‌کردیم تا جایی که می‌توانیم برویم و پیکر شهید را پیدا کنیم و تحویل خانواده‌اش بدهیم، تا این خانواده از انتظار بیرون بیاید. این تفحص را از موقع جنگ داشتیم و بعد از دفاع مقدس هم ادامه داشت والحمد لله موفق هم بودیم.

آیا در برخورد خانواده‌ها هنگام شنیدن خبر مفقود الاثر شدن فرزندان‌شان یا شهید شدن فرزندان‌شان تفاوتی هم وجود داشت؟

بسیار سنگین بود. در آن مدتی که در سپاه پاسداران قم در خدمت خانواده شهدا بودم. با این قضایا از نزدیک سر و کار داشتم و خیلی سخت بود. از طرف ما که می‌خواستیم اطلاع رسانی کنیم خیلی سخت بود. اما خدا می‌داند برای نمونه هم یک مورد نداشتیم که وقتی این اطلاع رسانی می‌شود با برخورد منفی خانواده‌ها مواجه بشویم. وقتی

● مرحوم حاج آقا عبد الرزاق
● زین الدین با سوابق مبارزاتی که
● قبل از انقلاب داشت و با توجه
● به اشرافی که نسبت به انقلاب
● و جنگ داشت، شهادت آقا
● مهدی و آقا مجید برای ایشان و
● همسرشان قابل پیش بینی بود.
● منتهی شاید خودشان امروز و
● فردا می کردند. امروز نه، فردا...
● امسال نه، سال دیگر... این
● جور فکر می کرد که بالاخره آقا
● مهدی رفتنی است

می خواستیم به این پدر و مادر بگویم که بچه شما شهید یا مفقود شده است، این دلواپسی را داشتیم که نکند بلند شوند و کله ما را بشکنند. ولی به لطف خدا حتی یک مورد هم نداشتیم که با برخورد غیر معقول مواجه شویم. به رغم استرس و دلواپسی که داشتیم، وقتی اطلاع رسانی می شد، این خانواده های شهداء و مفقود الاثرها بودند که به ما تسلی می دادند. طبیعتاً اگر بخواهیم مقایسه کنیم، این موضوع برای خانواده مفقود الاثر خیلی سنگین تر بود. وقتی به خانواده شهید می گفتیم که فرزندان شهید شده و جنازه اش آمده و می خواهیم تشییع کنیم و شما تشریف بیاورید و به اقوام خبر دهید، شنیدن این خبر خیلی سخت بود. اما همین که شهیدشان را می دیدند، امیدها قطع می شد. اما این مسئله برای خانواده مفقود خیلی سنگین بود. هیچ وقت ما برخورد غیر منطقی ندیدیم. اما به هر حال سخت است. نمونه هایی را داشتیم. وقتی از مفقود شدن رزمندگانی سه ماه، شش ماه کمتر یا بیشتر سپری می شد، و اولین نامه و کارت به عنوان اسیر می رسید کلی بار خانواده سبک می شد. امیدوار می شدند که سرانجام روزی فرزندشان بازمی گردد. مادر بزرگواری داشتیم که وقتی بحث مفقودیت پسرش که اسیر شده بود مطرح شد، ایشان با روحیه خاصی

می گفت من به دلم افتاده که اکبر زنده است. اکبر شهید نشده است. در صورتی که اگر کسی از ما سؤال می کرد جوابمان این بود که واقعا نمی دانیم شهید یا اسیر شده است. تا مدت زمانی، شش ماه کمتر یا بیشتر بگذرد و نامه برسد.

چه گونه با خانواده شهید زین الدین تماس گرفتید و خبر شهادت فرزندشان را اطلاع دادید؟ واکنش ایشان چه گونه بود؟

مرحوم حاج آقا عبد الرزاق زین الدین با سوابق مبارزاتی که قبل از انقلاب داشت و با توجه به اشرافی که نسبت به انقلاب و جنگ داشت، شهادت آقا مهدی و آقا مجید برای ایشان و همسرشان قابل پیش بینی بود. منتهی شاید خودشان امروز و فردا می کردند. امروز نه، فردا... امسال نه، سال دیگر...

این جور فکر می کرد که بالاخره آقا مهدی رفتنی است. اگر یک سال اضافه زنده مانده است به قول خودمان قاچاقی مانده است. زیادی مانده است. لذا وقتی خبر شهادت به این پدر و مادر رسید برایشان چیز خارق العاده ای نبود. ما اصل شهادت را می دانستیم. منتهی منتظر تاریخش بودیم. در ایام شهادت آقا مهدی و آقا مجید زین الدین من همراه سایر بچه های لشکر در مهیاد بودم.

حال که در این گفت و گو به بحث اولین دیدار با آقا مهدی در جلسه مسجد جمکران اشاره کردید، این گفت و گو را با آخرین دیدار ادامه دهید...

این بحث به شهادت مهدی زین الدین ارتباط دارد، و آخرین دیدارمان هم این بود. ایشان روز ۲۷ آبان سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید. بعد از نماز صبح روز بعد از شهادت، از طرف ستاد فرماندهی لشکر مرا خواستند. مجموعه لشکر در آن برهه از منطقه جنوب به کردستان انتقال یافته بود. ستاد لشکر هم در تأسیسات کشتارگاه صنعتی (نیمه تمام) مهیاد، در ابتدای جاده مهیاد به ارومیه مستقر بود. قرار بود لشکر در غرب ارتفاعات سردشت که مشرف به عراق است وارد عمل شود، و تعدادی از واحدهای اطلاعات و شناسایی به آن جا رفت و آمد داشتند و آماده سازی را انجام می دادند. آقا مهدی و آقا مجید

در راه بازگشت از مأموریت شناسایی در جاده سردشت به کمین ضد انقلاب برخورد کرده بودند و به شهادت رسیدند. ما خبر نداشتیم که آن دو برادر به شهادت رسیده اند. فرض کنید عصر امروز این اتفاق روی داده و ما تا فردا صبح خبر نداشتیم. بچه هایی که سردشت بودند، از حرکت آقا مهدی به سوی ارومیه اطلاع داشتند، و عصر همان روز حادثه با خبر شدند، و بیدرنگ رفتند و جنازه دو شهید را به سردشت منتقل کردند.

فقط به شهید اسماعیل صادقی رئیس ستاد لشکر در مهیاد اطلاع رسانی شده بود. و به من که جانشین واحد تعاون بودم صبح روز بعد اطلاع دادند، و همراه بچه های لشکر به ستاد رفتیم، و از آن جا با چند دستگاه مینی بوس به فرودگاه ارومیه رفتیم. پرسیدم در فرودگاه چه خبر است؟ فقط یکی دو نفر از ما جرا خبر داشتند و چیزی نمی گفتند. حدود دو یا سه ساعت در حالت انتظار بودیم که ناگهان سر و کله شهید صادقی پیدا شد. دیدیم شهید صادقی آدم دیروز نیست. شهید صادقی خدا رحمتشان کند روحیه و اخلاق عجیبی داشت و همیشه خندان بود. همه بچه ها در سالن فرودگاه منتظر بودند ببینند چه شده است. از بچه ها خواست بیرون سالن و در فضای باز بنشینند تا با آن ها صحبت کند. بچه ها همه در حال اضطراب و نگرانی می خواستند بدانند چه شده است.

آن جا دو نفر از بچه های سردشت را غیر طبیعی دیدم و تعجب کردم. پرسیدم شما این جا چه کار می کنید؟ هیچ کدام شان جوابی نداد. همان طوری که یک گوشه نشسته بودم، دیدم یک آمبولانس در کنار محوطه فرودگاه ایستاده است و نمی دانستم چه خبر است. بعد شهید صادقی پشت بلندگو به این شکل گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم. إنا لله وإنا الیه راجعون». ایشان با آیه إنا لله صحبت هایش را شروع کرد و با عرض تسلیت به پیشگاه آقا امام زمان (عج) دلمان تو ریخت. به پیشگاه مقام معظم رهبری تسلیت گفت و رده به رده پایین آمد. گفتم شاید به یک مقام بلند پایه آسیب رسیده است. به سلسله مراتب تسلیت می گفت و پایین تر می آمد. تا دیدم به آقا مهدی زین الدین رسید. و جریان شهادت آقا مهدی و آقا مجید را اعلام کرد، که همه بچه های لشکر که آن جا بودند بیدرنگ زدند زیر گریه.

چون تنها شنیدن خبر شهادت فرمانده لشکر نبود... دوست بود... رفیق بود... برادر بود... فرمانده دل بود... پیش از این که بشنوم فرمانده لشکرمان شهید شده است، شنیدیم برادرمان شهید شده است. عزیزتر از برادرمان شهید شده است. شهید صادقی ایشان این خبر را داد و گفت که جنازه این دو شهید در این آمبولانس قرار دارد. آخرین وداع را با فرمانده تان انجام دهید و برگردید به ستاد لشکر. سپس در آمبولانس را باز کردند و پیکرها را بیرون آوردند، و بچه ها افتادند روی پیکرهای دو شهید. این بود داستان آخرین دیدارم با پیکرهای مطهر دو برادر شهید زین الدین در فرودگاه ارومیه. ■





**سخنان سردار دکتر محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
در مراسم تشییع پیکرهای پاک شهیدان مهدی و مجید زین الدین
در صحن مطهر حضرت معصومه (س) در شهر قم**

مهدی خواب شهادت خود و برادرش را از دو شب پیش دیده بود

خوشحال می‌شدند که زمان بیشتری با او باشند، زیرا که از او معرفت، نور، تقوا، صبر و استقامت می‌گرفتند. درود بر لشکر علی بن ابی طالب (ع) که دیروز با شنیدن خبر شهادت مهدی تا نزدیکی‌های شب عزاداری کرد. بسیجیان برای عملیات آماده شده بودند و مهدی برای شناسایی و طرح ریزی عملیات رفته بود که تمامی مشکلات راه و تمامی سختی‌ها را تحمل کرد و بعد شهید شد. بسیجیان هم مراسم بزرگداشت او را دیروز به نحو نحو احسن برگزار کردند. سراسر این لشکر دیروز عزادار فرمانده عزیز و متقی‌شان بود. از روزی که جنگ بر ما تحمیل شد، ما در مقابل چهار راه قرار گرفتیم:

راه اول: راه تسلیم بود که دنیا و ابرقدرت‌ها به ما پیشنهاد کردند.
راه دوم: جنگ دراز مدت بود.
راه سوم: جنگ کوتاه مدت بود.

چند روز پیش با مهدی نشستیم
بودیم و برای آینده جنگ طرح
ریزی می‌کردیم. برادرمان مهدی
عزیز با خنده گفت: «پیش‌ب
خواب دیدم که من و برادرم با
هم شهید شده‌ایم». چه شهادت
بزرگی! چه شهید خوبی! چه انسان
با تقوایی! با چنین سرمایه‌هایی
است که می‌توان پیش رفت. با
چنین اراده‌هایی است که می‌توان
اسلام را زنده نگه داشت

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاه والسلام على رسوله ابی القاسم محمد (ص). شهادت پرافتخار یکی از سرداران گمنام، خستگی ناپذیر، مقاوم و متقی، کسی که نماز شبش ترک نشد، کسی که ناله‌های شبانه‌اش و فریادهای مظلوم خواهی‌اش در دل شب گاهی اوقات رزمندگان را بیدار می‌کرد، تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. درود بر تو مادر و پدر و خانواده‌ای که از قبل از انقلاب تاکنون، مرد و مردانه در میدان ایستاده‌اید. چه پدر خوبی که قبل از انقلاب به خاطر اسلام به زندان افتاد، چه مادر خوبی که معلم قرآن است. چه خانواده خوبی که تنها دو پسرش را با هم تقدیم خدا کرد.

چند روز پیش با مهدی نشستیم و برای آینده جنگ طرح ریزی می‌کردیم. برادرمان مهدی عزیز با خنده گفت: «پیش‌ب خواب دیدم که من و برادرم با هم شهید شده‌ایم». چه شهادت بزرگی! چه شهید خوبی! چه انسان با تقوایی! با چنین سرمایه‌هایی است که می‌توان پیش رفت. با چنین اراده‌هایی است که می‌توان اسلام را زنده نگه داشت. با چنین سرمایه‌هایی است که می‌توان با دنیای استکبار خون آشام جهانی که امروز افغانستان و عراق و لبنان و سراسر کشورهای اسلامی را زیر چکمه‌های خودشان کشیده‌اند، جنگید. با چنین سرمایه‌هایی است که می‌توان اسلام را زنده کرد و فریاد اسلام خواهی داشت.

برادر عزیز ما مهدی، یکی از چهره‌های بارز و محبوب جبهه بود. امروز در جلسه شما، همه فرماندهان لشکرهای سپاه که مهدی در قلب آن‌ها جای داشت حضور دارند. مهدی یکی از معدود فرماندهان ما بود که وقتی رزمندگان و فرماندهان او را می‌دیدند

راه چهارم: صلح عادلانه. ما در مقابل این چهار راه قرار داشتیم. راه اول را ملت عزیز و فداکار ما به رهبری امام عزیز و روحانیت بیدار رد کردند. قبول نکردند که ما زیر بار ظلم برویم. قدرت‌هایی که به خوزستان حمله کرده بودند، قصد داشتند با این فشار ما را به تسلیم بکشانند، و اگر ما تسلیم را می‌پذیرفتیم، اولین قدم را در جهت سست کردن پایه‌های این انقلاب برداشته بودیم و دنیا قدم‌های دیگری بر می‌داشت، و ما انقلاب را از دست می‌دادیم. لذا راه اول که راه تسلیم بود و راه پیشنهادی دنیای استکبار جهانی به ما بود، با قدرت رد کردیم. پس از آن در مقابل سه راه دیگر قرار گرفتیم که آیا جنگ دراز مدت انجام دهیم؟ آیا جنگ کوتاه مدت انجام دهیم؟ یا صلح عادلانه؟ ما در عمل، جنگی را انتخاب کردیم که سه راه داشت، هرگاه راه پیشرفت جنگ کوتاه مدت پیش می‌آمد، جنگ می‌کردیم و سعی می‌کردیم که در کوتاه‌ترین مدت جنگ را تمام کنیم. هر وقت مشکلاتی پیش می‌آمد، جنگ را خالی نمی‌گذاشتیم. صبر می‌کردیم که در آن مدتی که برای عملیات‌های تعیین کننده آماده می‌شویم با عملیات‌های محدود، جریان جنگ را نگه بداریم و جنگ را ادامه بدهیم. راه سوم، صلح عادلانه بود. شرایطی که ما برای صلح عادلانه اعلام کردیم، سقوط و محاکمه صدام، پرداخت هزینه و خسارتی که به کشور ما وارد شده بود. خروج نیروهای عراقی از کشور ما بود. اینها عادلانه‌ترین شرایطی بودند که تمام جهان بشریت حتی با مکاتب مختلف، با مذاهب مختلف و با تفکرات مختلف این شرایط را قبول داشتند. لذا ما صلح عادلانه را برای بسیج تمامی بشریت علیه



نکنیم. راه دوم به پیشنهاد اول می‌رسید، ۲۰ سال صبر کردن، دنیا را آماده ادامه پیکار خودش قرار می‌دهد، و همین طور هم شد.

همیشه در طول جنگ، عراق آغازگر حملات بوده است. در سال اول، جنگ زمینی را شروع کرد و در سال دوم، جنگ موشکی و جنگ توپخانه‌ای را به راه انداخت. بعد جنگ شیمیایی را آغاز کرد و آخرین جنگی که شروع کرد، جنگ خارک، جنگ خلیج و جنگ نفت علیه کشور ما بود. همیشه شاهد بوده‌ایم که دنیا از کوچکترین فرصت‌ها برای حمله به ما استفاده کرده است. اما اکنون این تحولی که در این مدت انجام شده، به چه منظوری است؟ آیا تغییری که انجام شده برای صلح است یا برای تسلیم و یا برای جنگ دراز مدت تا ۲۰ سال آینده است؟

همان طور که اشاره کردم، خط مشی جنگ بر این قرار گرفته که با توکل بر خدا و با نصرت‌های الهی و امدادهای غیبی و با وجود چنین سرمایه‌های بزرگ و چنین ملت پرافتخاری که فرزندان‌شان را صادقانه در راه خدا می‌دهند، با توجه به همه این زمینه‌ها، خودمان را برای جنگ کوتاه مدت آماده کنیم که انشاء الله مسائل جنگ را پیش ببریم. حال اگر در طول کار و مسیر خدای ناکرده، جنگ به طول انجامید، ما باید آمادگی داشته باشیم. اما نه این که ما خودمان مبنی را بر این بگذاریم که جنگ تا ۲۰ سال دیگر هم طول بکشد. استراتژی امام امت‌مان، ملت عزیز و دولت این است که تلاش کنیم جنگ به سرعت تمام شود و برای این کار، به کوشش و تلاش بیشتری نیاز است.

برادران و ملت ما باید بیشتر در جریان مشکلات جنگ قرار گیرند. ما برای یک عملیات می‌بایست کارهایی را از قبیل شناسایی تا طرح ریزی و مهندسی و تهیه امکانات و آموزش نیروها انجام دهیم. هرچه عملیات بزرگ‌تر باشد، زمان بیشتری می‌گیرد. این زمان به معنای صلح، تسلیم، و وابسته بودن به دنیای خارج و در حلقوم استکبار جهانی رفتن نیست. بلکه برای آمادگی بیشتر، برای اعلام مواضع قاطع و عمل به این مواضع و نشانه ادامه راه پر استقامت ملت عزیزمان

و کوبنده در جهت احقاق حقوقمان، در صحنه‌های جهانی باز بایستیم؟ ما این راه را انتخاب کردیم و همیشه هم آماده بودیم و آماده هستیم که حرف‌مان را و عمل‌مان را برای رضای خدا و برای گرفتن حق ملت عزیزمان ادامه دهیم. این طور نیست که این سه راه، هر سه از یک اولویت برخوردار باشند، یا هر سه در ارزش همسانی به سر برند. نه، ما ارزش اول را به جنگ کوتاه مدت، ارزش دوم را به جنگ دراز مدت و ارزش سوم را به صلح عادلانه دادیم.

استراتژی، روش و راهی که رزمندگان انتخاب کرده‌اند این است که اگر فرصت، امکان و ترتیبی به دست بیاید و راهی باشد ما در انجام عملیات بزرگ برای تعیین سرنوشت جنگ کوتاهی نمی‌کنیم، اما تا زمانی که راه و کار ما برای این ارزش اول ادامه دارد، در تمام طول آن خودمان را برای عملیات‌های محدود، تأمین مقدمات، سازماندهی، آموزش و برای همه کارهایی که یک ملت احتیاج دارد، آماده می‌کنیم. در ابتدای جنگ، گروهی ما را در برابر دو راه قرار داده بودند، یا تسلیم یا جنگ دراز مدت که نتیجه‌اش تسلیم می‌شد. می‌گفتند یا باید تسلیم شوید یا این که ۲۰ سال باید وقت بگیرید تا آموزش‌ها تکمیل بشود. توپ و تانک‌ها و هواپیماها خریداری شود و تا تمام مقدمات را به صورت نهایی آماده نکردیم، شروع

● آیا دنیا می‌فهمد که علت
● سرنگون شدن هواپیماهای
● آمریکا در طبس چه بود؟ آیا
می‌توانند بفهمند که چه گونه
امدادهای غیبی هواپیماهای
آمریکایی را در طبس سرنگون
کرد! قطعاً به فکر آن‌ها نخواهد
رسید که چه گونه موشک‌های
اگزوسه در خلیج فارس به جای
این که به هدف بخورد به جای
دیگری می‌خورد

استکبار جهانی انتخاب کردیم و درباره آن صحبت می‌کردیم و در راستای تحقق آن حرکت می‌کردیم. وقتی می‌دیدیم که دنیا از طرح مسائل ما فرار می‌کند، جنگ‌مان را همچنان ادامه می‌دادیم. ما در طول تاریخ جنگ یک لحظه از ادامه جنگ، از ادامه عملیات و آماده کردن نیروها برای جنگ باز نایستادیم. شهادت برادر عزیزم مهدی زین الدین و برادر ارجمند او مجید، شاهدی است بر آماده کردن نیروها برای یک عملیات، زیرا که برای آماده کردن نیرو برای یک عملیات در خط شهید شدند. برای آماده کردن خطی که بسیجیان با اطمینان در آن حرکت کنند. تلاش کردند و شناسایی کردند. بنابراین ما جنگی را انتخاب کردیم که سه بُعد داشت. چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت و چه در صلح عادلانه. به این صورت که هر وقت زمینه‌ها، امکانات، فعالیت‌های مهندسی، شناسایی‌ها و طرح ریزی‌هایمان برای عملیات‌های اساسی و بزرگ و تعیین کننده آماده بود، در آن زمان عملیات انجام می‌دادیم و هر وقت که آن آمادگی‌ها نبود، باز جبهه‌ها ساکت نمی‌شد. عملیات‌های محدود و به سبک دیگری انجام می‌شد. از طرف دیگر در تمام طول نبرد ما برای بسیج تمامی بشریت علیه استکبار جهانی، و دفاع از حقوق عادلانه خودمان در صحنه‌های جهانی و در دنیا باز نمی‌ایستادیم. هر جا مناسب می‌دیدیم، سعی می‌کردیم بگوییم که اسلام طرفدار صلح و آزادی بشریت است.

ما می‌گوییم صدام باید محاکمه شود، می‌گوییم هزینه خساراتی که به این کشور وارد شده است را باید بدهند. می‌گوییم که اینها باید از کشور ما بیرون بروند. تمام دنیا شرایط ما را قبول دارد. هر مذهبی که شما نگاه کنید، هر دین و مکتبی و هر قانون و دادگاهی و قضایی را که نگاه کنید، می‌بینید که برای تجاوز قانون دارد. حال بعضی‌ها قانون اعدام دارند، بعضی‌ها قانون اخراج و بعضی دیگر نیز قانون حبس ابد دارند. به هر حال قانون دارند. کسی که به یک کشور تجاوز می‌کند، باید مجازات شود. منطق ما، منطق تمام بشریت بود، اما آبروی دنیا رفت، امروزه دنیا با تمام تبلیغاتی که انجام می‌دهد بر مسائل و جنایات خودش سرپوش می‌گذارد و ما را جنگ طلب معرفی می‌کند. مگر ما چه گفته‌ایم؟ ما از دنیا چه خواسته‌ایم؟ ما حاضر و آماده‌ایم تا حقوقی را که مورد خواست تمامی بشریت روی زمین است بپذیریم. لیکن زبان ما در دنیا کوتاه است، ما در دنیا امکانات تبلیغاتی نداریم، که به آن‌ها بگوییم حقمان را می‌خواهیم. دنیا و استکبار جهانی نیز تلاش دارد که جلوی زبان ما را بگیرد، جلوی فریاد پرقدرت رزمندگان اسلام را که می‌گویند ما حقوقمان را می‌خواهیم بگیرد.

بنابراین دنیا تاکنون سعی کرده که نه حرف ما را گوش کند، نه در مقابل ما عقب برود. نه از آبادان و خرمشهر که در پانصد متری آن قرار گرفته، عقب نشینی کند. تلاش‌شان همچنان بر این است که به شیطنتهای خودشان ادامه دهند. پس تکلیف ما چه بود؟ آیا ما می‌توانستیم تسلیم را بپذیریم؟ آیا ما می‌توانستیم علاوه بر ادامه جنگ و ادامه نبرد و ادامه بیانات راسخ

یک میلیارد مسلمانی که بر روی ذخایر نفت و اورانیوم دنیا خوابیده‌اند. آفریقا، آسیا و حتی بخشی از اروپا و آمریکا امروزه در دست مسلمانان است. آن‌ها اکنون از اوج گیری نهضت‌های اسلامی به وحشت افتاده‌اند و تلاش می‌کنند به هر قیمتی که شده، با فریب، با تهدید، بمباران، با حمله صدام به خارک و یا به هر صورتی که شده جلوی این جنگ را بگیرند و مانع شوند که ما به صلح عادلانه برسیم.

● در عملیات والفجر چهار شهید ● زین الدین در حال تماس با ● خانواده‌اش بود، به یکی از بچه‌ها گفت که خداوند به من دختری داده که چهار ماه است هنوز او را ندیده‌ام، و می‌خواهم با مادرش صحبت کنم و به او بگویم که می‌بخشید، ما داریم برای اسلام می‌جنگیم

راه و وظیفه ما مشخص است. ما تسلیم را نمی‌توانیم بپذیریم. تسلیم پذیری یعنی از بین رفتن اسلام، انقلاب و تمام ثمراتی که ما داشته‌ایم. باید به تلاش مان ادامه دهیم و چون ملتی مظلوم هستیم و از جریان تکنولوژی دنیا چیزی در دست نداریم و امکانات در حداقل است، می‌بایستی که ذهنیت مردم مشکلات جنگ را در رابطه با این عملیات، در رابطه با این جنگ درک کنند. از فرماندهان گرفته، تا بسیجیان، باید زحمت بکشند و خودشان را برای عملیات آماده کنند. البته ممکن است این عملیات تأخیر داشته باشد، و یا ممکن است دستخوش تغییراتی شود. اینها مهم نیست، مهم موفقیت و ادامه نبرد و اراده‌های بزرگی همچون مهدی زین الدین است که از ابتدای انقلاب تاکنون در میدان‌های نبرد بوده و هستند.

در عملیات والفجر چهار شهید زین الدین در حال تماس با خانواده‌اش بود، به یکی از بچه‌ها گفت که خداوند به من دختری داده که چهار ماه است هنوز او را ندیده‌ام، می‌خواهم با مادرش صحبت کنم و به ایشان بگویم که می‌بخشید، ما داریم برای اسلام می‌جنگیم. امیدواریم که لیلای زین الدین، دختر پربرکت ایشان فردا در صحنه جهان اسلام پرچم اسلام را در تمام میادین به دست گیرد و در پیشاپیش دختران اسلام همچون پدرش که به عنوان یک شهید مقاوم و پراستقامت چهار سال در جنگ ماند، و خم به ابرو نیاورد، و در میدان نبرد همه مشکلات را تحمل کرد، حرکت کند و الگوی آن‌ها باشد. درود بر چنین خانواده‌ای که چنین فرزندان لایقی را تقدیم اسلام کرده است. امیدوارم خداوند متعال، در پرتو این خلوص‌ها، این تقواها، و این خانواده‌های متقی، فداکار، ایثارگر، راه کربلا را هرچه سریع‌تر برای ملت ما باز فرماید. ان شاء الله که خداوند متعال هرچه زودتر در ظهور آقا امام زمان (عج) تعجیل فرماید. ■

الحمد لله همه فعالیت‌های آن‌ها در خلیج فارس خنثی شد. همه اقدامات جنایتکارانه آن‌ها به هدف نرسید. شاید از ده فروند موشک که به جزیره خارک پرتاب شد دو سه فروند آن‌ها به هدف اصابت کرد. این همه موشک به خارک زدند، این همه هواپیمای سوپراتندار و میراژ و میگ به خارک حمله کرد، اما با لطف الهی و دعای ملت، این جزیره که در گوشه‌ای از خلیج فارس دور افتاده بود سالم ماند. نفت ما امروز جریان خود را به صورت طبیعی ادامه می‌دهد و ملت ما به آن گرسنگی و قحطی که دنیا فکر می‌کرد، گرفتار نشد. و این فقط با لطف و عنایت الهی امکان پذیر بود. اگر نه، ما چه چیزی داشتیم؟ در خلیج فارس چه داشتیم؟ امکاناتی که ما به کار بردیم دنیا را به وحشت انداخته است. هیتی از فرانسه درخواست کرده که به خلیج فارس بیاید و علت منحرف شدن موشک‌های مدرن اگزوسه را بررسی کند.

عراق تنها کشور جهان سوم است که این سلاح‌ها را تحویل گرفته است. اما آیا دنیا می‌فهمد که علت سرنگون شدن هواپیماهای آمریکا در طبس چه بود؟ آیا می‌توانند بفهمند که چه گونه امدادهای غیبی هواپیماهای آمریکایی را در طبس سرنگون کرد! قطعاً به فکر آن‌ها نخواهد رسید که چه گونه موشک‌های اگزوسه در اقیانوس و در خلیج فارس به جای این که به هدف بخورد به جای دیگری می‌خورد. این اجازه را قدرت‌ها به صدام دادند تا بتوانند جنگ را سریع‌تر به نفع خود تمام کنند. دنیا از طولانی شدن جنگ و گسترش آن به شدت وحشت دارد، و کاری می‌کند که خودش را از زیر بار جنگ رفتن بیرون بکشد و زیر بار مشکلات نرود.

امروزه سرمایه داران آمریکا وقتی می‌خواهند در کویت برنامه‌ریزی ۲۰ ساله کنند، می‌گویند که آیا کویت هم درگیر جنگ خواهد شد یا نه؟ بسیاری از سرمایه داران و تئوریسین‌های سیاسی آمریکا برای برنامه ریزی آینده خاورمیانه به بن بست رسیده‌اند. امروزه در تحلیل‌های مطبوعات و تلویزیون، احساس نگرانی شدید از عواقب یک میلیارد مسلمان می‌شود.

است و این کار زحمت می‌خواهد. کار مهندسی و شناسایی می‌خواهد. تا ما مطمئن نشویم که از یک جا می‌توانیم وارد عمل شویم، نمی‌توانیم عملیات انجام دهیم. بایستی اطمینان حاصل شود، البته به چیزی نمی‌توان اطمینان صد در صد داشت، اما به هر حال احتمال موفقیت را باید بررسی کنیم.

جان بچه‌های مردم به دست ماست. مسئولیت داریم که همه موارد را پیش بینی کنیم. وقتی که هفت یا هشت عملیات بررسی می‌شود، یکی از آن‌ها عملیات میمک است. وقتی می‌بینیم با موفقیت همراه است، باید این عملیات را ادامه دهیم. اما دو سه تا عملیات دیگر داشتیم که طرح آن در این مدت آماده شد. وقتی میزان ارزش و موفقیت آن را بررسی کرده‌ایم از انجام آن بازماندیم. اگر ما دو عملیات انجام می‌دادیم و هدف را هم به دست می‌آوردیم، اما تلفات می‌دادیم و ارزش هدف هم کم بود، خب آیا این اشتباه و گناه نیست که بعد از چهار سال جنگ دست به عملیات‌هایی بزنیم که ارزش کمتر و تلفات زیادتری داشته باشد!

بنابراین عملیات میمک به رغم این که در زمین محدودی بود، انجام شد. اما به علت استراتژیک بودن منطقه، آثار معنوی و سیاسی بزرگی در کشور و جهان حاصل کرد. این مطلب باعث شد که بعد از دو سال درخواست صدام و حزب بعث از آمریکا و شوروی مبنی بر بمباران خارک و ایجاد جنگ خلیج، به او اجازه این کار را دادند. اما هشت ماه از این جنگ نیز گذشت و آن‌ها با فضل و عنایت الهی کوچکترین قدمی را نتوانستند در جهت از بین بردن تأسیسات خارک بردارند. اجازه‌ای که آمریکا و شوروی به صدام دادند، ریسک خطرناکی بود که آن‌ها پذیرفتند. همان طور که احتمال می‌دادند جمهوری اسلامی به صورت قدرت بزرگی علیه آن‌ها درآید، اما از طرف دیگر ریسک کردند با این خیال که شاید صدام با ایجاد غائله و تنش و بحران خلیج فارس، مسئله انقلاب را تمام کند و مسئولان و ملت ما نیز سراسیمه به سوی آمریکا می‌روند و می‌گویند ما نمی‌خواهیم با شما بجنگیم و تسلیم می‌شویم.



■ سخنرانی شهید زین الدین در جمع رزمندگان در محور سرپل ذهاب قبل از عملیات والفجر ۴



درآمد

شهید مهدی زین الدین، فرمانده ۲۵ ساله و سردار دل‌های پاک و بی‌قرار بود. فرمانده جوانی که راه و روش او خیلی از همزمانش را مبهوت اخلاص و رشادت خود کرده بود، و مصداق بارز دلاور مردانی که امام سید علی خامنه‌ای در وصف آنان فرموده است: «راهمان این است». راهکار برای خدا، با اخلاص و همراه با رشادت و شجاعت و دلیری و بی‌باکی در مواجهه با مشکلات». آقا مهدی پس از سال‌ها ایثار و فداکاری، دیگر دوری از محبوب را تاب نیاورد و در بیست و پنجمین بهار زندگی، با عشقی سرشار به همراه برادر مشتاق خود مجید چونان فرشتگان عاشق، بال در بال هم نهادند و با پروازی آگاهانه، آسمان را منور ساختند. دو یار همراه که تاریخ ایثار و دلاوری را به نام خود رقم زدند و راز جاودانه ماندن را با قطرات خون‌شان بر صحنه عالم نگاشتند. شهیدانی که دست پرورده مادری هستند که عشق و ایثار را در نهاد آنان حک نمود. شاهد یاران به منظور شناخت هر چه بیشتر ماهیت این دو جوان سلحشور به پای گفت و گو با مادر آن شهیدان بزرگوار نشست که با هم می‌خوانیم:

گفت و گو با بانو زینب اسلام دوست

مادر شهیدان سردار سرلشکر مهدی زین الدین و پاسدار مجید زین الدین

مهدی مصداق آیه: وبالوالدین إحسانا بود

حاملگی از مال حلال تغذیه شوند. بعد از آن که به دنیا آمدند باز هم از شیر و غذای حلال تغذیه کنند. یکی از مهمترین مسائلی که در زندگی انسان باید وجود داشته باشد همین درآمد مال حلال است که الحمد لله این لقمه حلال و پاکیزه در زندگی ما وجود داشت و مؤثر بود.

دومین کاری که باید می‌کردیم این بود که بچه‌ها را دور از محیط اجتماعی نگاه می‌داشتیم. مرتب بچه‌ها را در کنار خود نگه می‌داشتیم. چون بچه‌ها پشت سر هم بودند، به هم نزدیک بودند، و با همدیگر بزرگ شدند. دوست داشتند با من باشند تا شب‌ها برایشان قصه بگویم. مجبور بودم قصه‌ها را طوری تنظیم کنم تا ذهن بچه‌ها با مسائل زندگی آشنا شوند. هر قصه‌ای را نمی‌گفتم.

به طور مثال چه نوع داستان‌هایی برای بچه‌ها تعریف می‌کردید؟

بیشتر قصه زندگی خودمان را تعریف می‌کردم. این که آدم در زندگی چه کارهایی باید انجام دهد. از فساد دور باشد. تا سن پنج و شش سالگی که با خودم بودند، قصه‌هایی به این صورت می‌گفتم. این طور نبود که اتاق‌شان را جدا کنم. وقتی آقا مهدی به دنیا آمد نوزادی بسیار زیبا، سالم، باهوش و پرانرژی بود. من و حاج آقا نیز بسیار جوان بودیم. شور و حال جوانی، با مرحله کودکی فرق می‌کند. حاج آقا بچه‌ها را دوست داشت و با آن‌ها بازی می‌کرد. شش سال بیشتر در تهران نماندیم. چون می‌خواستیم بچه‌ها را در مدرسه بگذاریم می‌دیدیم محیط مدرسه‌ها آلوده است. دخترها بی‌حجاب

برنامه‌های زندگی را تنظیم می‌کردم. به طور منظم با فکر و اندیشه باید کار می‌کردم. چون محیط اجتماعی تهران در آن موقع بسیار آلوده بود. فساد زیاد بود. جوانان در فحشا و فساد به سر می‌بردند. هم من و هم حاج آقا در یک خانواده بسیار متدین و مذهبی بزرگ شده بودیم و زندگی در آن محیط برای ما قابل تحمل نبود.

بنابراین برای تربیت بچه‌ها باید فکر اساسی می‌کردیم. اصولاً تربیت بچه‌ها در خانواده ما قبل از تولد شروع می‌شد. باید حساب مال و درآمدمان را می‌کردیم. از شغل حلال تهیه می‌کردیم که در آن زمان بسیار مشکل بود. در اول زندگی بودیم. الحمد لله حاج آقا در خصوص این مسئله که حتماً باید درآمد حلال داشته باشیم خودشان را ساخته و آماده کرده بودند، تا بچه‌ها در دوران

اصولاً تربیت بچه‌ها در خانواده ما قبل از تولد شروع می‌شد. باید حساب مال و درآمدمان را می‌کردیم. از شغل حلال درآمد تهیه می‌کردیم که در آن زمان بسیار مشکل بود. حاج آقا در خصوص این مسئله که حتماً باید درآمد حلال داشته باشیم خودشان را ساخته و آماده کرده بودند، تا بچه‌ها در دوران حاملگی از مال حلال تغذیه شوند

خانم زین الدین بفرمایید که آقا مهدی چندمین فرزند خانواده بود و از نظر اخلاقی و اعتقادی با چه روشی ایشان را تربیت کردید؟

بسم الله الرحمن الرحیم: آدم وقتی می‌خواهد درباره شهدا صحبت کند، ترس وجودش را فرا می‌گیرد. چرا که زبان ما که می‌خواهیم از شهدا و مدل زندگی و تربیت‌شان بگویم الکن است. همچنان که مادر وقتی می‌خواهد درباره تربیت فرزندش صحبت کند ممکن است برخی از آن‌ها خودستایی باشد. به هر حال به یک سری از ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی مرحله کودکی ایشان اشاره می‌کنم. شاید نتوان از مدل زندگی ایشان برای کسی چیزی گفت. چون فهم شهدا و مدل زندگی آنان اصلاً قابل اندازه‌گیری نیست. اما به هر حال آن چه در توان و در حافظه دارم برای شما بازگو می‌کنم. آقا مهدی فرزند سوم من بود و روز ۱۸ مهر سال ۱۳۳۸ در تهران به دنیا آمد. در آن برهه من و پدر ایشان در نهایت جوانی بودیم. شاید جوان‌تر از دیگر مادران فامیل بودم. با وجودی که آقا مهدی فرزند سوم من بود، اما احساس می‌کنم خیلی جوان بودم.

در اصفهان ازدواج کردم اما چون حاج آقا عبد الرزاق زین الدین در تهران بودند، و مجبور شدم برای زندگی از اصفهان به تهران بیایم. زندگی ما یک زندگی سختی بود. چون کسانی مثل پدر، مادر، خواهر و فامیل که باید اطراف من می‌بودند، هیچ کدام‌شان نبودند، و من به تنهایی این زندگی سخت را در تهران اداره می‌کردم. باید خودم

در سن شش سالگی به طور جهشی به کلاس اول متوسطه رفت و با ایشان همکلاس شد. سال بعد ایشان یک جهش دیگر در تحصیلات داشت و دو سال از ایشان جلو زد و دیپلم را با هم گرفتند. شب‌ها با هم کتاب می‌خواندند. در انبار پدر مسابقه کتابخوانی می‌گذاشتند. خواندن کتاب‌ها را تند تند با هم تمام می‌کردند. دایی ایشان روزی در خرم آباد مصاحبه کرده و گفته بودند: «وقتی بچه‌ها در انبار پدرشان کتاب جدید پیدا نمی‌کردند، از من کتاب می‌گرفتند. شبانه می‌خواندند و صبح کتاب را می‌آوردند. من تعجب می‌کردم که چه گونه بچه‌ها این کتاب قطور را یک شبه خوانده‌اند».

کتاب‌هایی که در اختیارشان می‌گذاشتید گزینشی بود یا خودشان کتاب مورد علاقه‌شان را انتخاب و مطالعه می‌کردند؟ اصولاً به چه نوع کتابی بیشتر علاقه داشتند؟

کتاب‌ها گزینشی نبود. اگر من گزینشی به اینها کتاب می‌دادم اینها فقط در یک جهت کانالیزه می‌شدند. تک بعدی می‌شدند. اما گذاشتیم آزادانه کتاب مطالعه کنند. به طور مثال کتاب‌های پلیسی، جنایی، مذهبی و همه جور کتابی را می‌خواندند. اما چون ساختار اعتقادی بچه‌ها محکم بود و در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بودند اعتقادشان یادشان نمی‌رفت. محکم بودند و هیچ وقت از راه به در نمی‌شدند. برعکس مغز اینها از اندیشه پر می‌شد. لذا پس از گذشت اندک زمانی این استعدادها در دوران انقلاب و در جبهه شکوفا

زین الدین، آیا با آغاز زندگی مجدد در خرم آباد برای ایشان مشکلاتی وجود نداشت؟ معمولاً برای کسی که می‌خواهد در شهر دیگری از صفر شروع کند مشکلات مالی زیاد پیش می‌آید. به هر حال چون ما تهرانی و اصفهانی بودیم، با فرهنگ مردم لرستان خیلی آشنایی نداشتیم. به محض استقرار در خرم آباد مجالس قرآن و دعای ندبه و دعای سحر را از سر گرفتیم. بعد یک سری مجالس سیار گذاشتیم تا محدود به منزل خودمان نباشد و از این راه بتوانیم در سراسر شهر تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی داشته باشیم. تبلیغات دینی از خانه شروع شد و تبلیغات قرآن و مسائل سیاسی از کتابفروشی شروع شد. حاج آقا در مغازه رساله و نوار سخنرانی و اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را توزیع می‌کرد. به خاطر وجود آن پشتوانه قوی خیلی راحت این کارها را انجام می‌دادیم.

یک آقای نابینایی در خرم آباد زندگی می‌کرد، و وقتی می‌خواستیم درس حوزه علمیه را شروع کنیم این آقا می‌آمد در خانه به من درس عربی می‌داد. چون آن جا حوزه‌ای برای بانوان وجود نداشت. من هم درس می‌خواندم و برای ارشاد مردم هم تبلیغات داشتیم، و هم به طور مداوم روی تربیت چهار فرزندم کار می‌کردم. نمی‌گذاشتم با کسی ارتباط داشته باشند. سعی می‌کردم اگر می‌خواهند دوستی داشته باشند، می‌گفتم دوست به خانه بیاید. وقتی در خانه با هم درس می‌خواندند به طور مرتب به اتاق‌شان سر می‌زدیم که ببینم با هم چه می‌گویند و چه کار می‌کنند. مرتب برای آنان میوه و شیرینی می‌بردم، و نحوه درس خوانی بچه‌ها رسیدگی می‌کردم.

آقا مهدی این روش تربیت را پذیرفته بود؟ کلاً با این شیوه تربیت سفت و سخت مشکلی با بچه‌ها نداشتید؟

من با انتخاب روش صحیح بچه‌ها را تربیت کردم. اصولاً مهاجرت ما به خرم آباد یک انتخاب صحیح بود. وقتی آن جا تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی را شروع کردیم. وقتی بچه‌ها در خانه بودند حرف اول، حرف قرآن و حرف احکام بود. بچه‌ها را در یک مدرسه مذهبی مثل مدارس غیر انتفاعی حالا ثبت نام کردم. اجازه ندادم در مدارس دولتی درس بخوانند. این هم یک قدم در زندگی تحصیلی‌شان بود. به طور مثال خواهر آقا مهدی دو سال از آقا مهدی بزرگتر است ولی آقا مهدی

بودند. برخی از پدر و مادرها اهل ساز و عرق خوری و لا ابالی گری بودند و ما نمی‌توانستیم بچه‌ها را در آن مدارس بگذاریم. با این وصف چون این ناراحتی‌ها برای ما وجود داشت همان گونه که قرآن کریم فرموده است وقتی میبینید محیط زندگی خوب نیست آن را عوض کنید. بنابراین از تهران به خرم آباد مهاجرت کردیم.

چرا از همان اول شهر مذهبی قم را برای سکونت انتخاب نکردید؟

در خرم آباد یک دایی اهل علم و از سادات موسوی داشتیم که در زمان رضا شاه به آن شهر هجرت کرده بود. مرحوم موسوی زاده در دوران سربازی شبی حضرت امام رضا (ع) را در خواب می‌بیند که امام هشتم به ایشان می‌فرمایند برو روی منبر روضه بخوان و ایشان هم روضه خوان می‌شود. ایشان قبلاً در تهران سکونت داشتند و هنوز هم

● **من با انتخاب روش صحیح**
● **بچه‌ها را تربیت کردم. اصولاً**
● **مهاجرت ما به خرم آباد یک**
انتخاب صحیح بود. وقتی آن جا
تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی
را شروع کردیم. وقتی بچه‌ها
در خانه بودند حرف اول، حرف
قرآن و حرف احکام بود. بچه‌ها
را در یک مدرسه مذهبی مثل
مدارس غیر انتفاعی حالا ثبت
نام کردم

حسینیه معروف ایشان در خیابان ری، خیابان آبشار غربی پابرجاست. وقتی رضا شاه روضه خوانی و حجاب را منع کرد، مرحوم موسوی زاده خرابه‌ای را در خرم آباد پیدا کرد و اطراف آن را سیاه پوش کرد و در آن شروع کرد به روضه خوانی. خانم‌های خرم آباد معمولاً روسری‌هایی به سر دارند که «گل و نی» نامیده می‌شود. رضا شاه حتی به زنان عشایر هم دستور داده بود گل و نی‌ها را از سرشان بردارند.

مرحوم موسوی زاده از نظر معنوی به قدری مورد احترام مردم خرم آباد شده بود که اغلب به ایشان به عنوان صاحب کرامات نگاه می‌کردند. ما هم بر اساس اعتبار فرهنگی و معنوی قوی که ایشان در خرم آباد داشتند، آن شهر را برای زندگی انتخاب کردیم تا کسی را داشته باشیم از ما حمایت کند. همچنین یکی از برادرانم در خرم آباد زندگی می‌کرد، و کتاب فروشی داشت. با این وصف در آن جا دو حامی بسیار قوی داشتیم. حاج آقا عبد الرزاق هم در تهران تاجر برنج و روغن بود. ولی کسب خود را ادامه نداد و یک مغازه کتابفروشی در خرم آباد برای ایشان آماده کردند و ما زندگی‌مان را دوباره از صفر شروع کردیم.

با توجه به سابقه مبارزاتی حاج آقا عبد الرزاق





ایشان به سقز تبعید شد، بچه‌ها در خرم آباد درس می‌خواندند، و باید آن‌ها را اداره می‌کردم. از ده نفر از آقایانی که از خرم آباد تبعید شده بودند، برای من نامه آمد که حاج خانم شما چرا حاج آقا را در تبعید رها کرده‌اید. مگر حضرت ابا عبد الله (ع) بچه‌ها را با خودشان به تبعید نبردند؟ لذا من هم ناگزیر آقا مجید و یکی از دخترانم را برداشتم و بردم سقز و در دبیرستان‌های آن شهر ثبت نام کردم. ولی آقا مهدی و خواهر بزرگترشان چون کنکور داشتند، در خرم آباد ماندند. آقا مجید در کردستان تربیت شد، و زبان کردی یاد گرفت. توانست اطلاعات مفیدی از مناطق کوهستانی استان کردستان کسب کند که در دوران دفاع مقدس از آن‌ها بهره برداری کرد.

در دوران تبعید خیلی به ما سخت گذشت. هوای آن جا در زمستان خیلی سرد بود، و با فرهنگ مردم کردستان شناخت نداشتیم. در روزهای اول اقامت‌مان در کردستان در فشار بودیم. اما به تدریج توانستیم کلاس قرآن دایر کنیم که با این وسیله بسیاری از خانواده‌های اهل سنت طرفدار ما شدند، و ساواک ناگزیر شد حاج آقا را مجدداً به اقلید در استان فارس تبعید کند.

با خانواده‌های اهل سنت کردستان چه نوع ارتباطی برقرار کردید؟

ارتباطات خیلی نزدیک برقرار کردیم. دختران‌شان برای آموختن قرآن به خانه ما می‌آمدند. ساواک مرتب پدر و مادران این دختران را تهدید می‌کرد که با این خانواده رفت و آمد نکنید. ولی بچه‌ها با شور و شوق می‌آمدند. دختران لیسانس پای دعای ندبه من حاضر می‌شدند و گریه می‌کردند. با دعای ندبه ولایت امیر المؤمنین (ع) را به آن‌ها تفهیم می‌کردم. اینها قبلاً با کمونیست‌ها کار می‌کردند. ولی وقتی دیدند ما اهل قرآن هستیم و رژیم طاغوت با ما این گونه رفتار می‌کند، ما را همراهی کردند. از غروب آفتاب همه زنان گرد در

پدر تلگراف زد که من نمی‌توانم این سنگر شما را... این کتابفروشی را که پر از رساله‌های امام، کتاب‌های ممنوعه و بیانیه است رها کنم. بنابراین با اجازه شما از رفتن به دانشگاه انصراف دادم. این تصمیم برای آقا مهدی و برای ما سخت بود. خیلی زحمت کشیده بود و رتبه چهارم رشته پزشکی را کسب کرده بود. یکی از ویژگی‌های مشترک آقا مهدی و پدرشان، گذشت و ایثار به خاطر اسلام و به خاطر آرمان‌های انقلاب بود. در آن برهه انقلاب تازه شروع شده بود، و ایشان همگام با مردم خرم آباد در تظاهرات و پخش اعلامیه شرکت کرد. با تلفن‌های متعدد مردم را به شرکت در تظاهرات و اعتصابات تشویق می‌کرد.

به عنوان یک مادر از رفتار و مبارزات حاج آقا راضی بودید؟

ما شش نفر اعضای خانواده هماهنگ، هم سو و همفکر بودیم.

به هیچ و چه از سختی و مشکلات زندگی گله نمی‌کردید؟

هرگز... همیشه و همه جا از فعالیت‌های حاج آقا حمایت می‌کردم و ایشان نیز از من حمایت می‌کرد. تصور کنید یک آقا بنشیند و خانم او برای جمعیت بسیاری سخنرانی کند. زمانی که در قم سخنرانی می‌کردم حضرت امام (ره) هم حضور داشتند. خدا می‌داند چه خبر می‌شد. این حمایت حاج آقا از من نیست؟ حمایت از من نبود. حمایت از اسلام و قرآن بود. در پادگان‌ها و در خطوط مقدم جبهه صحبت می‌کردم و حاج آقا همه جا در کنار من نشسته بود. زمانی که مهدی و مجید شهید شدند، یک دختر بچه چهار ماهه داشتم. مرتب بچه کوچکم را بغل می‌کردم و در پادگان‌ها، در خط مقدم، در تاریکی شب‌ها برای سربازان صحبت می‌کردم، و حاج آقا همه جا در کنارم نشسته بود. این حمایت حاج آقا بود. اما درباره حمایت من از ایشان بگویم. وقتی

شد، و به بهره برداری رسید. بی‌تردید اگر زمینه استعدادهای نهفته در انسان از قبل فراهم شود در بستر انقلاب و در روند تحول در جامعه بشری شکوفا می‌شود.

آقا مجید هم این گونه بود؟

ما در این خانواده شش نفره همه این جوری بودیم. پدر و مادر پسر و دخترها. در روند مبارزه، در کلاس درس احکام همه با هم بودیم. اصلاً از همدیگر جدا نمی‌شدیم. شش مبارز سرسخت و متدین جامعه بودیم و هیچ وقت بیکار نبودیم. می‌نوشتیم، می‌خواندیم و انجام می‌دادیم. ما با مردم بودیم و مردم هم با ما بودند. به همین دلیل همیشه زیر نظر ساواک بودیم. همه فعالیت‌های فرهنگی ما زیر نظر ساواک بود. اما ساواک جرأت نداشت به ما حمله کند.

از چه زمان فشار و تعقیب حاج آقا زین الدین آغاز شد که سرانجام به تبعید ایشان به سقز و سپس به اقلید منجر شد؟

از زمانی که گوشت یخی از استرالیا وارد شد. چون لرستان یک استان دامپرور و کوهستانی است بهترین دام گرم را دارد. وقتی گوشت یخی وارد بازار شد حاج آقا اعلامیه امام را به ویتترین کتابفروشی که سر یک میدان بود زد. مردم بعد از آگاهی از این اعلامیه تمام گوشت‌های یخ زده را به رودخانه ریختند، و این اقدام برای دولت سنگین تمام شد. از آن جا بود که ساواک حساس شد و نتوانست ما را تحمل کند. بعد از چسباندن این اعلامیه حاج آقا به سقز تبعید شد.

- آقا مهدی با درایت و هوشیاری
- سنگر مبارزه پدر را به عهده گرفت. به پدر تلگراف زد که
- من نمی‌توانم این سنگر شما را... این کتابفروشی را که پر از رساله‌های امام، کتاب‌های ممنوعه و بیانیه است رها کنم. بنابراین با اجازه شما از رفتن به دانشگاه انصراف دادم. این تصمیم برای آقا مهدی و برای ما خیلی سخت بود

وقتی حاج آقا زین الدین به سقز تبعید شدند، آقا مهدی چه نقشی در خانواده داشت؟

آقا مهدی در آن برهه داشت دیپلم می‌گرفت. باید می‌رفت دوره کنکور می‌دید. به اتفاق همین دخترم به تهران آمدند، و در یک دوره ده روزه شرکت کردند، و در رشته پزشکی دانشگاه شیراز پذیرفته شدند. در همین شرایط که آقا مهدی رتبه چهارم قبولی را احراز کرد، پدر به کردستان تبعید شد. خداوند در شرایط حساس ما را امتحان می‌کرد. آقا مهدی باید چه کار می‌کرد؟ ایشان با درایت و هوشیاری سنگر مبارزه پدر را به عهده گرفت. به

● رشته طبیعی را سریع تمام کرده
● بود و در رشته پزشکی شیراز
● با رتبه چهار قبول شده بود.
از دانشگاه سوربن که بهترین
دانشگاه فرانسه است برای
ایشان پذیرش آمده بود. چه
زمانی این پذیرش آمد؟ زمانی
که حضرت امام (ره) از فرانسه
به تهران می آمدند

به پدرش در مغازه کمک کند؟ غذای پدر را ببرد و کتاب‌ها را دوره کند؟ اول سال تحصیلی تمام کتابها را جلد کند و مهر بزند؟ عید هم که می شد همه کارت تبریک‌ها را نقش بزند؟ هم درس می خواند، هم احکام دینش را فرا می گرفت. همه اینها را خود جوش در خانه آموزش دیده بود. اما این گونه نبود که در جلسات تفسیر قرآن و مساجد و مراسم مذهبی حضور نداشته باشد.

کمی هم درباره آقا مجید سخن بگوید. چه مشترکاتی میان ایشان و آقا مهدی وجود داشت؟ فرض کنید اگر کسی بخواهد به یک قله صعود کند چه کار می کند؟ یک دفعه به بالا می پرد یا این که کوه را می گردد تا جای پایی را پیدا کند؟ جایگاهی درست می کند تا پله پله و آرام آرام به بالا برود تا به قله برسد. اگر می بینید از مجید صحبتی نیست گمان نکنید که ایشان با مهدی تفاوت دارد. در صورتی که ایشان چون با مهدی بزرگ شده بود، می توانست خیلی بهتر از مهدی باشد. چون یک بچه بسیار آرام بود، امکان پیشرفت زیادی در او وجود داشت. به این دلیل که در کنار مهدی بزرگ شده بود. آقا مهدی از مجید پنج سال بزرگتر بود. مجید در هیاهوی زندگی، در مبارزات پدر، در تبعیدها رشد کرد. به نظر من آماده تر و آبدیده تر از مهدی بود. اما خدا گلچین کرد و نخواست که ما بیشتر از وجود این بچه استفاده کنیم. خواست خدا بود که هر دو را با هم برد.

شما و پدرشان موافق نبودید که آقا مهدی و آقا مجید تحصیلاتشان را ادامه دهند و در کنار شما یک زندگی آرام داشته باشند؟ حاج آقا عبد الرزاق زین الدین قبل از انقلاب و جنگ، وقتی مغازه کتابفروشی داشت و بچه ها مشغول تحصیل بودند، همیشه به آنها توصیه می کرد تحصیلاتشان را ادامه دهند. کارهای فرهنگی را ادامه دهند. آن موقع وضعیت ما هم در تهران و هم در خرم آباد خوب بود. خدا همیشه همراه و همیار ما بود. همیشه بهترین ماشین ها را داشتیم. از اول زندگی ماشین کادیلاک استیشن و فولکس واگن داشتیم هر ماشینی که به بازار آمد حاج آقا داشت و استفاده می کرد. حاج آقا گفت: پسر من ماشین و

می کرد، برای ما ناهار تهیه کرد. یک مرغ شان را برای ما کشتند. آدم ها آن موقع معمولاً فقیر بودند. مردم آن جا روزهای عید فطر و قربان لباس های زیبا می پوشیدند و به دیدن من می آمدند. برای آخرین بار اثاثیه را برداشتم و مستقیم به قم آمدم. در آن برهه مبارزات انقلابی مردم ایران به اوج رسیده بود.

آقا مهدی در خرم آباد با چه تیپ افرادی نشست و برخاست داشت؟

زمانی که در خرم آباد بودیم یکی از ویژگی های حاج آقا عبد الرزاق زین الدین این بود که مرتب با روحانیون تماس داشت. هر روز صبح حاج آقا مدنی (شهید محراب آیت الله مدنی) را با ماشین برای نماز به مسجد می برد. کلا رفت و آمد حاج آقای مدنی را حاج آقا زین الدین بر عهده داشت. بچه ها هم در جلسات تفسیر حاج آقا مدنی شرکت می کردند. آنها بدون معلم قرآن آموختند. بدون معلم احکام و مبارزات سیاسی را یاد گرفتند. اصلاً دوره و آموزش ندیده بودند. تمام آموزش ها از منزل شروع شد. همه چیز خود جوش بود. خود جوش درس می خواندند. وقتی آقا مهدی و آقا مجید به کلاس می رفتند نیازی به دوره نداشتند.

در خرم آباد، وقتی آقا مهدی از کلاس بر می گشت بلافاصله به مغازه کتابفروشی می رفت تا به پدرش کمک کند. در خانه هم به من کمک می کرد. خود جوش تکالیف مدرسه را می نوشت. مجید هم همین طور خود جوش بود. چه کسی می گفت شب ها کتاب بخوانید؟ چه کسی حس تعاون را در او ایجاد کرده تا در خانه به من کمک کند و

خانه بودند. هیچ زنی نمی توانست شب ها بیرون بیاید. ساعت ۱۱ شب بچه های من اعلامیه های امام (ره) را که از قم فرستاده می شد، به سنگ می بستند و به داخل خانه های مردم می انداختند. نوارهای سخنرانی امام را میان معلم های مدارس کردستان که معلوم نبود طرفدار امام و انقلاب هستند یا نه توزیع می کردند. دختر من کلاس اول راهنمایی بود. معلم ها به او می گفتند: اگر به ساواک اطلاع دهیم تو را تکه تکه می کنند. با چه جرأتی این کار را می کنی؟

دخترم می گفت: هر کاری می خواهند بکنند. آن گاه معلم ها عاشق می شدند، و می گفتند ببین این دختر بچه این گونه مبارزه می کند. بعد خودشان هم همراه می شدند.

از میان اعضای خانواده چه کسی تصمیم گرفت به قم منتقل شوید؟

در حقیقت عامل اصلی ساواک بود که ما را ناگزیر کرد به قم هجرت کنیم. وقتی مأمورین ساواک نیمه های شب با تفنگ به خانه ما در سقز ریختند و حاج آقا را بردند، من نمی دانستم ایشان را کجا می برند. ماندم و این بچه های کوچک. بدون سرپرست باید چه کار می کردم؟ برای امتحانات بچه ها باید مرتب از سقز به خرم آباد می رفتم. باید از مبدأ تا مقصد سه مینی بوس خراب سوار می شدم.

وقتی حاج آقا را از سقز به اقلید تبعید کردند، مشکلات و سختی ها دوباره شروع شد؟

هیچ اطلاعی از سرنوشت شوهرم نداشتیم. اما چون مردم واقعا حامی من بودند، کمی بار مشکلات از دوش من کاهش یافت. حاج آقا بعد از گذشت چند روزی به من اطلاع داد که من الآن در قم هستم. مرا به اقلید فارس تبعید کرده بودند، و زیرکانه به اصفهان فرار کردم و بعد به قم رفتم. قصد دارم قم را محل زندگی قرار دهم. دختر بزرگترم در آن زمان در حوزه علمیه قم تحصیل می کرد. آقایان تبعیدی به سقز در شهر قم یک حوزه در خط امام (ره) برپا کرده بودند. با یکی از آن آقایان تماس گرفتم و دخترم را در آن حوزه ثبت نام کردم.

نام آن مدرسه چه بود؟

مدرسه کرمانیه نام داشت که ایشان آن جا تحصیل می کرد. چون دخترم در قم درس می خواند، حاج آقا به قم آمد و مدتی مخفیانه زندگی کرد. به من زنگ زد و گفت لزومی ندارد به خرم آباد برگردید، و یک سره به قم بیایید.

خب من یک زن تنها و با چند بچه غریب چه کاری باید می کردم؟ در شرایطی که هوا در سقز بسیار سرد بود، خانواده های اهل سنت در بسته بندی اثاثیه به من کمک کردند. یکی از خانواده های اهل سنت که دخترشان مدرک لیسانس داشت و در مراسم دعای ندبه شرکت



■ شهید مجید زین الدین در دوران دبیرستان

دارد. تو بیا درست را بخوان و دیپلمت را بگیر تا من خیالم راحت باشد که تو حداقل درست را خوانده‌ای. آقا مجید به مدت سه سال در جبهه بود، وقتی به مرخصی می‌آمد، می‌رفت دبیرستان صدر و امتحان می‌داد. وقتی قبول شد و دیپلم گرفت به خانه آمد و گفت مامان این دیپلم که شما می‌خواستید، گرفتم خدا حافظ... بیدرتنگ به جبهه رفت... این بچه از سن ۱۶ سالگی به جبهه رفت و در سن ۲۰ سالگی و در عنوان جوانی در راه دفاع از اسلام به شهادت رسید. آقا مهدی هم در سن ۲۵ سالگی، درست همان موقع که انسان می‌خواهد از زندگی لذت ببرد، همان موقع که پدر و مادر می‌خواهند لذت فرزند جوان‌شان را ببرند، به شهادت رسید.

با توجه به حضور مستمر و طولانی آقا مهدی زین الدین و برادر ایشان آقا مجید در جبهه، پیش بینی می‌کردید که سرنوشت هر دوی آن‌ها شهادت خواهد بود؟

این دو در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسیدند. از سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع شد تا سال ۱۳۶۳ به مدت پنج سال در جبهه بودند. در این پنج سال که در مراسم تشییع و خاکسپاری شهدای بسیاری در قم شرکت کردم، یعنی آماده نشده بودم؟ آدمی که خودش عشق به امام (ره) و عشق به شهادت را به دل فرزندانش تزریق کرده است، آماده نشده است؟ وقتی آقا مهدی از جبهه برمی‌گشت حاج آقا می‌گفت خدایا به من فرزند ۲۵ ساله داده‌ای و من این امانت را به تو می‌سپارم. یعنی امید به بازگشت ایشان را ندارم. روزی که آقا مهدی از جبهه بازگشته بود، حاج آقا گوسفند قربانی کرد. ولی آقا مهدی ناراحت شد و به پدرش گفت: شما این کارها را می‌کنید که من شهید نشوم؟ یعنی من آماده شهادت هستم، اما شما با قربانی کردن گوسفند نمی‌گذارید به شهادت برسم.

در همان روز به آقا مهدی گفتم: مادر خدمت شما در جبهه بهتر از شهادت است. ایشان در جواب گفت: «نه مادر شما نمی‌دانید اوضاع و احوال آینده چه گونه خواهد بود. ممکن است من بمانم و مثل شیخ علی تهرانی شوم». شیخ علی تهرانی در آن زمان هنوز به عراق فرار نکرده بود، و آن کارهای زشت را انجام نداده بود. مهدی می‌گفت: «شما تصور کنید اگر بمانم و خدای ناکرده تحت تاثیر این عوامل قرار گیرم و مثل او شوم خوب است؟ پس دعا کنید به شهادت برسم».

با شنیدن خبر شهادت همزمان آقا مهدی و آقا مجید چه واکنشی نشان دادید؟

بچه‌های تعاون لشکر ابتدا به حاج آقا گفته بودند که آقا مجید زخمی شده و در بیمارستان بستری است. میان راه از ایشان می‌پرسند: اگر آقا مجید شهید شده باشد چه کار می‌کنید؟ حاج آقا گفته بود «إنا لله وإنا الیه راجعون». آمادگی را دارم و هیچ مشکلی ندارم. اصلا این دو برادر برای شهادت به جبهه رفته بودند. حاج آقا را کمی در

این بستر از قبل آماده شده بود. معمولاً چنین زمینه‌هایی از قبل در خانواده وجود داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی استعدادهای نهفته در بچه‌ها آشکار شد و به عمل رسید. مثل این که در جریان آب روان قرار گرفته باشند. نیازی به مشورت ما را نداشتند. اصولاً در اسلام، در قرآن، در انقلاب و در وجود امام (ره) ذوب شده بودند، و این یکی از سعادت‌های من بود

اشاره کردید که آقا مهدی نقش مشاور خانواده را هم داشته است. خواستم پرسیم که ایشان داوطلبانه به سپاه پیوست یا با مشورت پدر و مادر بود؟

این بستر از قبل آماده شده بود. معمولاً چنین زمینه‌هایی از قبل در خانواده وجود داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی استعدادهای نهفته در بچه‌ها آشکار شد و به عمل رسید. مثل این که در جریان آب روان قرار گرفته باشند. نیازی به مشورت ما را نداشتند. اصولاً در اسلام، در قرآن، در انقلاب و در وجود امام (ره) ذوب شده بودند، و این یکی از سعادت‌های من بود. نیازی نداشتند که ما آن‌ها را راهنمایی کنیم. زمانی که در تبعید بودیم و پذیرش آقا مهدی در دانشگاه آمد، چه کسی به او گفته بود انصراف دهد؟ شخصا تصمیم گرفت انصراف دهد. به ایشان گفته بودیم اگر انصراف دهد ناراحت می‌شویم. اما وقتی احساس کردیم مسئله انقلاب و قرآن در کار است سکوت کردیم.

به آقا مجید یادآوری کردم که شما دو برادر هستید و برادرت در جبهه است و پدرت به پشتیبان نیاز

مغازه همه در اختیار شماست. هر جور که خودتان تصمیم بگیرید. ولی آقا مهدی اصلاً با این مسائل موافق نبود. ایشان در زندگی همیشه نقش یک مشاور را داشت. از نظر فرهنگ و نگرش فرهنگی مافوق ما بود.

به طور مثال هر وقت می‌خواستیم برای علماء نامه بنویسم می‌دادم به آقا مهدی بنویسند. سؤالی را که می‌خواستیم مطرح کنم می‌دانستم ترتیب سؤال خیلی فرق می‌کند. آقا مهدی آن سؤال را با سه شیوه با حاج آقای مدنی مطرح کرد، و ایشان هم سه جور جواب دادند. انشاء ایشان بسیار خوب بود. ادبیات و ریاضیات ایشان بسیار خوب بود. تمام کتاب‌های جنگ امیر المؤمنین (ع) را خوانده بود، و در دفاع مقدس همه آن‌ها را پیاده می‌کرد. فرماندهان مانده بودند که آقا مهدی اینها را از کجا بلد است؟ هنوز هم نمی‌دانند که ایشان چه کارهای موفقی انجام داده است.

مسئله گذشت و فداکاری آقا مهدی خیلی مهم است. بعد از پذیرش در دانشگاه شیراز برای ایشان از چهار دانشگاه فرانسه هم پذیرش آمده بود. برای بچه‌ای که این همه استعداد داشت و جهشی درس خوانده بود، دل آدم می‌سوزد. از رشته ریاضی به رشته طبیعی رفته بود. رشته طبیعی را سریع تمام کرده بود و در رشته پزشکی شیراز با رتبه چهار قبول شده بود. از دانشگاه سوربن که بهترین دانشگاه فرانسه است برای ایشان پذیرش آمده بود. چه زمانی این پذیرش آمد؟ زمانی که حضرت امام (ره) از فرانسه به تهران می‌آمدند. ما در امتحان سختی قرار گرفتیم. زمانی که آقا مهدی تمام کارهای پذیرش و آموزش زبان فرانسه را انجام داد با یکی از علماء مشورت کرد و گفت همه کارهایم آماده است. فقط مانده بلیط هواپیما که بگیرم. ایشان عازم فرانسه بود تا در کنار امام به تحصیلات ادامه دهد. نمی‌دانست که امام به ایران بازمی‌گردند.



■ دیدار مقام معظم رهبری با تعدادی از خانواده‌های شهدای قم



خدا معامله کردند. «جان و مال‌شان را می‌دهند و خدا در عوض بهشت را به آنان می‌دهد. پس حالا که پاداش آن‌ها بهشت و خدا مشتری آنان است» از این جهت خوشحال هستم.

**شهید مهدی زین الدین واقعاً
یک انسان سالک الی الله بود.
تمام وجودش پُر از صداقت،
صمیمیت، خلوص و تقوا بود.
عزم و اراده و مسئولیت‌پذیری،
مهم‌ترین ویژگی‌های ایشان بود.
هر مسئولیتی را که به ایشان
محول می‌کردیم، می‌پذیرفت
و بی درنگ انجام می‌داد. این
پایمردی از دوران کودکی همراه
ایشان بود**

گفته شده که در مراسم تشییع و خاکسپاری فرزندان شهیدان سخنرانی کرده‌اید. در آن مراسم چه فرمودید؟

چون دیر به من اطلاع داده بودند شوکه شده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم. ابتدا برای دیدار پیکر بچه‌ها به بهشت معصومه رفتیم. آن جا پیکر شهداء را غسل و کفن کردند، و به حرم حضرت معصومه (س) بردند. زمانی که از منزل در خیابان صفائیه خارج شدم، دیدم جمعیت فراوانی در مراسم حضور دارد. به گونه‌ای که ماشین به کندی حرکت می‌کند. نمی‌توانستم روی پای خود بایستم و ماشین آورده‌ام. خدا رحمت کند مادر شهید متقیان را که مادر سه شهید بودند، و منزل‌شان نزدیک منزل ما بود، مرا همراهی می‌کردند. به سختی به حرم رسیدیم. دیدم اطراف صحن حضرت معصومه (س) از جمعیت موج می‌زند. آقای موسوی، پدر دامادم به من گفت حاج خانم

شهر می‌گردانند و بعد می‌پرسند: اگر آقا مهدی شهید شده باشد چه کار می‌کنید؟ حاج آقا باز جمله استرجاع «إنا لله وإنا الیه راجعون» را بر زبان می‌آورد.

ببیند اگر پدر و مادری بچه دو ماهه‌شان از دست بدهند چه قدر سخت است؟ همه خودشان را می‌کشند. حاج آقا به خاطر اسلام صبر می‌کنند. بچه‌های لشکر سیم‌های تلفن خانه را قطع کرده بودند تا با شنیدن ناگهانی خبر شهادت فرزندانم شوکه نشوم. همان لحظه حاج آقا به خانه آمد و گفت یک قطعه عکس آقا مجید را به من بدهید. پرسیدم عکس آقا مجید را برای چه می‌خواهید؟ گفت یک خانواده دختر خوبی دارند، و می‌خواهم عکس مجید را به آن‌ها نشان دهم. آقا مجید تمام عکس‌هایش را از بین برده بود، و حاج آقا مجبور شد عکس روی دیپلم مجید را بردارد. صبح روز بعد دیدم همسر آقا مهدی خیلی گریه می‌کند. حاج آقا به من گفت فکر کنم آقا مجید زخمی و شاید هم شهید شده باشد. گفتم به من راست بگویید کسی برای برادر شوهرش این قدر گریه نمی‌کند. به من بگویید مهدی یا مجید شهید شده است؟ همه سکوت کردند. من همان موقع فهمیدم که هر دو با هم شهید شده‌اند.

فقدان فرزند برای مادر خیلی سخت است. شهادت جوانی ۲۵ ساله که محبوب دل‌های مردم است برای پدر و مادر خیلی سخت‌تر است. مهدی پاره تن من بود و ویژگی‌های خاص او این مصیبت را سنگین‌تر می‌کرد. اما وقتی فکر می‌کردم که این دو فرزند در چه راهی شهید شدند، راهی که آگاهانه انتخاب کرده و در راه کشور و اسلام بوده است. بهایی که در این راه پیدا کرده‌اند سنگین‌تر و بیش‌تر از وجودشان است آرام می‌گرفتم. وقتی خبر شهادت به ما داده شد دنبال آرام کردن خود بودم و به یاد این آیه می‌افتادم که در این کارزار با

باید این جا صحبت کنید. این جمعیت منتظر شما هستند. گفتم من در برابر انبوه جمعیت و علمای بزرگ همچون آیت الله جوادی آملی و نیروهای لشکری و کشوری چه گونه می‌توانم صحبت کنم؟ به هر حال ناگزیر به صحبت شدم. سخنم را با آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» و «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا» آغاز کردم. در مورد همین آیه گفتم: ای لشکر علی ابن ابی طالب (ع) خوف شما را نگیرد. از این که فرمانده‌تان را از دست داده‌اید نترسید. جبهه‌ها را فراموش نکنید و به رزم ادامه دهید. آقا مهدی همیشه توصیه می‌کرد امام را تنها نگذارید. ای کاش من به تعداد رگ‌های بدنم پسر داشتم و با خون آن‌ها درخت اسلام را آبیاری می‌کردم. چون شب ۲۸ ماه صفر بود گفتم امشب چه شبی است؟ شب رحلت پیامبر اکرم (ص) است. پیامبر چه سفارشی به شما کردند؟ فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی». هم باید قرآن و عترت پیامبر را حفظ کنید و هم این جنگ را ادامه دهید. در آن هنگام رزمندگان لشکر علی ابن ابی طالب (ع) بلند شدند و یک صدا فریاد زدند: ای زینب زمانه آماده‌ایم... آماده...

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در دیدار دو سال پیش از شهر قم با تعدادی از خانواده‌های شهیدان این شهر ملاقات کردند. بفرمایید در دیداری که با معظم له داشتید چه بحث‌هایی مطرح شد و ایشان چه توصیه‌هایی فرمودند؟

ایشان درباره مقام شهدا صحبت کردند. و مردم را به حمایت از خانواده‌های شهدا دعوت کردند. من با مقام رهبری صحبت کردم و به ایشان از طرف خانواده‌های شهداء قول دادم که ما در حمایت از نظام جمهوری اسلامی آرام نمی‌نشینیم و تا زمانی که شما سکوت کرده‌اید، ما نیز سکوت می‌کنیم اما همیشه از شما حمایت می‌کنیم.

به عنوان آخرین سؤال بفرمایید که بارزترین ویژگی‌های شهید مهدی زین الدین کدامند؟

شهید مهدی زین الدین واقعاً یک انسان سالک الی الله بود. تمام وجودش پُر از صداقت، صمیمیت، خلوص و تقوا بود. عزم و اراده و مسئولیت‌پذیری، مهم‌ترین ویژگی‌های ایشان بود. هر مسئولیتی را که به ایشان محول می‌کردیم، می‌پذیرفت و بی درنگ انجام می‌داد. این پایمردی از دوران کودکی همراه ایشان بود. به آیه «والوالدین إحسانا» کاملاً عمل می‌کرد. همیشه اطاعت از پدر و مادر برایش در درجه اول اهمیت قرار داشت، و علائق و کارهای شخصی در درجه دوم. از دوران شیرخوارگی نشان داد که متمایز از دیگران است. روزی متوجه شدم که شیر مرا نمی‌خورد. از این بابت نگران شدم و بعد از مراجعه به پزشک متوجه شدم که باردار هستم و مهدی به همین دلیل شیر نمی‌خورده است. ■



سخنان مادر شهیدان مهدی و مجید زین الدین در مراسم تشییع و خاکسپاری

بهشت‌هایی برای آنان. پس بشتایید رزمندگان اسلام، هم‌زمان مهدی و مجید برزمید. این دنیای فانی را واگذارید و به بهترین آقایان و سروران بهشت یعنی حسن و حسین (ع) پیوندید.

ای لشکر علی ابن ابی طالب (ع) هر کجا هستید، پیام مادر مهدی را بشنوید: «فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون». خوف شما را نگیرد، هرگز محزون نشوید، حرکت حسینی کنید، حماسه سرائی کنید، هدف مقدس را دنبال کنید. از حرکت باز نایستید. مهدی و آقای مهدی صاحب الزمان (عج) را خشنود کنید. می‌دانید که همیشه می‌گفت بیائید برزمیم و انقلاب‌مان را تنها نگذاریم و آن را ادامه دهیم. السلام علیک یا ابا عبدالله... من آرزو می‌کنم کاش به تعداد رگ‌های بدنم پسر داشتم و در راه اسلام می‌دادم و با خون‌های آنان درخت اسلام را آبیاری می‌کردم.

خداوندا به همه ما توفیق بده تا در جهت آنها حرکت کنیم. خداوندا امام ما را طول عمر عنایت بفرما. نهضت ما را به قیام حضرت مهدی (عج) وصل بفرما.

روح پر فتوح شهدای اسلام و شهدای ما را با شهدای صدر اسلام و شهیدان کربلا محشور بفرما.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. ■

● السلام علیک یا ابا عبد الله
● الحسین... من آرزو می‌کنم
● کاش به تعداد رگ‌های بدنم
پسر داشتم و در راه اسلام
می‌دادم و با خون آنان
درخت اسلام را آبیاری
می‌کردم

خدا با اموال و جان خود جهاد کرد زن و بچه خود را تنها گذاشت و راه خدا را ادامه داد تا به لقاء الله پیوست. مهمان رسول خدا (ص) و ابا عبد الله (ع) شد. امشب او مهمان رسول خداست. چه شبی! می‌دانید رسول خدا (ص) چه امانتی را بین شما گذاشته است؟ قرآن و عترت را. شما را به عترت رسول خدا (ص) استقامت کنید. نگذارید انقلاب ما را دشمنان با توطئه‌های خودشان از بین ببرند. و «اعظم درجه عند الله واولئک هم الفائزون».

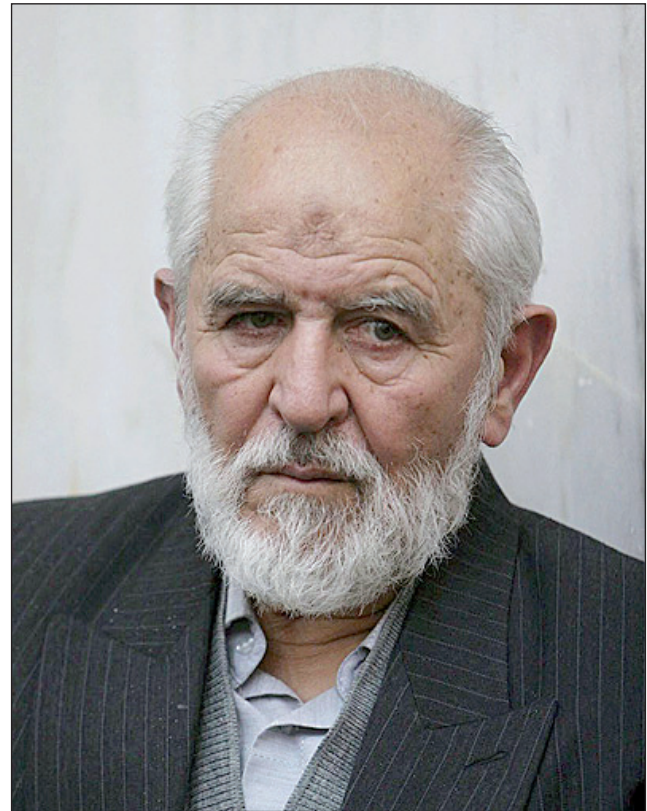
آن‌هایی که ایمان آورده‌اند، هجرت کرده‌اند، و جهاد کرده‌اند، در راه خدا با اموال و جان‌های خودشان، آن‌ها نزد خدا خیلی بزرگند و کامیابند. «بیشترهم ربهم برحمة منه ورضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم». مژده می‌دهد پروردگارشان به رحمتی از او و خشنودی و

بسم الله الرحمن الرحیم: «آن‌هایی که گفتند پروردگار ما خداست، پس استقامت ورزیدند و نه هرگز ترس آن‌ها را گرفت و نه هیچ وقت مأیوس شدند». من بر اساس این آیه شریفه با شما عزیزان، ملت شجاع و شهید پرور سخن می‌گویم. ای عزیزانی که خط حسین (ع) را در پیش گرفته‌اید، و متمسک به این سرور شهیدان شده‌اید، و خون‌های بسیار برای این خط و این راه حق و مستقیم داده‌اید، استقامت بورزید و همچون این شهیدان، راست قامتان جاوید باشید. می‌دانید که انقلاب شما و این نهضت عظیم شما سراسر دنیا را فرا گرفته است. همه ممالک دنیا هوشیار شده‌اند و از اطاعت ابر قدرت‌ها و مستکبران سر پیچیده‌اند. همه قیام کرده‌اند. همه ابر قدرت‌ها هم بر علیه شما منسجم شده‌اند، تا انقلاب شما را از میان بردارند و همچنان شیطان بر مستضعفین دنیا حکومت کنند و خون‌شان را بمکند.

شما را قسم به خون همه شهیدان و این دو جگر گوشه من! استقامت داشته باشید و در برابر همه سختی‌ها ایستادگی کنید و راه این شهیدان را ادامه دهید. نگذارید خون‌شان هدر رود. و این رهبر بزرگوار و نستوه را تنها نگذارید. این تکیه کلام مهدی بود. به این آیه توجه کنید: «الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم» واقعا مهدی همین طور بود. واقعا هجرت کرد و در راه

درآمد

بی تردید وقتی به پای صحبت‌های پدری پیر می‌نشینید... پدری که حوادث گوناگون روزگار را سیری کرده و دو فرزند پسرش را در راه پاسداشت حریم عشق به قربانگاه فرستاده است، احساس غرور می‌کنید. اما وقتی از دو کیوتر سفر کرده‌اش می‌پرسید، بغض عجیبی سینه‌اش را می‌فشرد و قطره‌های اشک مروارید گونه بر گونه‌هایش می‌نشاند. از چشمان پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین هویداست که خاطره‌های نورانی از آن می‌بارد. حاجی عبد الرزاق شیخ زین الدین از دوران جوانی خود را در خدمت انقلاب و مبارزه با رژیم پهلوی قرار داد و در این راه زحمات فراوان متحمل شد. اما هیچ گاه در این مسیر سستی نشان نداد و با گام‌های استوار راهش را در پرتو رهنمودهای امام خمینی (ره) و مقام ولایت ادامه داد. خداوند اولین پسر را در سال ۱۳۳۸ به ایشان ارزانی داشت و نام او را مهدی نهاد. فرزندی که سال‌ها بعد با اخلاص و جانفشانی و در سایه خیمه عشق، لشکر پُر توان و خط شکن علی بن ابی طالب (ع) را سازمان دهی کرد. در جست و جوی آرشیو ماندگار این شهید فرزانه به گفت و گویی دسترسی پیدا کردیم که ناگفته‌های ارزشمند پدری پیر درباره فرزندان غیورش در آن نهفته است:



خدا می‌خواست امتحان مان کند

گفت و شنود منتشر نشده با مرحوم حاجی عبد الرزاق زین الدین،

پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین

بله، هر کجا نیاز بود همراهی می‌کرد. ایشان در خدمت پدر و در خدمت خانواده بود.

● آیت الله دیباجی تعریف می‌کرد:
● یک بار که به پادگان منطقه
● رفته بودم شب را در کانکس آقا
● مهدی گذراندم. یک دفعه بیدار
● شدم دیدم آقا مهدی نیست.
● رفتم بیرون دیدم با یک حالت
● خاصی ایستاده و نماز شب
● می‌خواند. دست به قنوت گرفته
● الهی العفو می‌گوید

بعد از انقلاب چه طور؟

سعی می‌کرد خود را مطیع ولی فقیه بدانم. هر کجا نیاز بود حاضر می‌شدم.

آیا روزی از مهدی و مجید انتظاری داشتید که برآورده نکرده باشند؟

در طول دوران جنگ تحمیلی ما همه‌اش انتظار

آیت الله دیباجی تعریف می‌کرد: یک بار که به پادگان منطقه رفته بودم شب را در کانکس آقا مهدی گذراندم. یک دفعه بیدار شدم دیدم آقا مهدی نیست. رفتم بیرون دیدم با یک حالت خاصی ایستاده و نماز شب می‌خواند. دست به قنوت گرفته الهی العفو می‌گوید.

روزی رفته بودیم مسافرت و یکی از آشنایان را گذاشته بودیم خانه‌مان. ایشان تعریف می‌کرد: شبی در حال خواب بودیم که در خانه را زدند. دیدم آقا مهدی با چند نفر از دوستان بعد از نصف شب خسته آمدند. رختخواب پهن کردیم و آنها خوابیدند. من هم خوابم برد. یک وقت شنیدم صدای آه و ناله‌ای می‌آید. نگاه کردم دیدم آقا مهدی دست به قنوت گرفته، همین طور که الهی العفو می‌گفت. مثل این که مرا با رختخواب بلند می‌کردند بالا و پایین می‌آوردند. با حالت خاصی الهی العفو می‌گفت. سعی می‌کرد مخفیانه باشد. ولی افرادی بارها چنین منظره‌ای را دیده بودند. کارهای مهدی این طور بوده است.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آقا مهدی شما را همراهی می‌کرد؟

حاج آقای زین الدین، علاقمندیم آقا مهدی را در یک جمله معرفی کنید.

فقط می‌توانم بگویم ایشان از وقتی که اسلام و قرآن را شناخت، سعی کرد رفتار و کردارش را با قرآن تطبیق دهد.

قبل از شهادت ایشان هم همین طور فکر می‌کردید؟

باور کنید مهدی را قبل از شهادت چند بار دیدم وقتی به نماز می‌ایستاد، من دگرگون می‌شدم و با خدا نجوا می‌کردم که خدایا... اگر این بنده توست پس من چه کسی هستم؟ اگر این نماز است، پس من چه می‌خوانم؟ حالت خشوع ایشان در پیشگاه با عظمت باری تعالی طوری بود که من محو تماشای او می‌شدم، و از خود متنفر می‌شدم. علاقه زیادی به نماز شب داشت. بارها افراد تعریف کردند که در سخت‌ترین موقعیت‌های جنگی ایشان نماز شب را ترک نکرد. طوری که در همه رزمندگان تأثیر گذاشته بود. در هر منطقه، در هر پادگانی، گودال‌هایی را کنده بودند و همه می‌رفتند در این گودال‌ها شب‌ها نماز می‌خواندند تا کسی آن‌ها را نبیند.

داشتیم که یکی از آنان در کنار من باشند. اما این انتظار برآورده نشد.

می‌خواستید چه کار کنید؟

یک بار که آقا مهدی از جبهه آمده بود به او گفتم: بابا معلوم نیست من تا یک ماه، شش ماه، یا یک سال دیگر زنده باشم. مؤسسه‌ای (انتشاراتی) که دایر کرده‌ام ارثیه آن به شما می‌رسد. باید بتوانید آن را اداره کنید. نوبت بگذارید هر بار یکی از شما بیاید آن جا تا بر کار مسلط شود.

آقا مهدی چه پاسخی داد؟

به یاد دارم آقا مهدی داخل مغازه بود و مقداری پول در آن جا وجود داشت. ایشان نگاه کرد و گفت: بابا من از پول بدم می‌آید. از من چنین انتظاری نداشته باشید.

وقتی زندگی آقا مهدی خدایی

شده بود، هیچ وقت مرتکب گناه نمی‌شد. سعی می‌کرد جوری باشد که خدا می‌خواهد. اهل صحبت کردن و بحث بیهوده نبود. اگر در جمعی بود که گروهی غیبت می‌کردند، می‌گفت غیبت نکنید، یا این که از میان آن جمع بیرون می‌رفت

چه وقت به فکر ازدواج آقا مهدی افتادید؟

نیت من این بود که جوان باید زود ازدواج کند. چون دستور اسلام است. اما وقتی آقا مهدی به فرماندهی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) منصوب شد، آمد و برای ازدواج اعلام آمادگی کرد.

خواستگاری به چه شکل بود؟

به اتفاق مادر ایشان جاهای مختلفی رفتیم. البته بعضی‌ها تا متوجه می‌شدند که ایشان پاسدار است جواب منفی می‌دادند. بعضی جاها هم می‌دیدیم که طرف در شأن ایشان نیستند، ولیاقت ایشان را ندارند. تا این که مورد دلخواه را پیدا کردیم و توافق نمودیم که همدیگر را ببینند.

شرایط ازدواج چه بود؟

این طور که بعدها متوجه شده بودیم آقا مهدی به خانواده‌اش گفته بود. من قبل از این که با شما ازدواج می‌کنم با جبهه و جنگ ازدواج کرده‌ام. شما زن دوم من هستید. تا آن جا هستم نمی‌توانم این جا باشم.

مهریه ایشان چه بود؟

خیلی مختصر و ساده بود. در بحبوحه جنگ قرار داشتیم. در مراسم ازدواج ما و پدر و مادر همسر ایشان رفتیم خدمت یکی از علماء، ایشان هم نصیحت کردند و مبنای کلام ایشان این بود که نمی‌شود دو نفر یک خواسته باشند. در

زندگی گذشت لازم است در مسائل اساسی توافق داشته باشید و در مسائل جزئی گذشت کنید.

چه خاطره‌ای از این مراسم دارید؟

به یاد دارم که مادر آقا مهدی خواسته بود از امام (ره) وقت بگیریم تا ایشان صیغه عقد را اجرا کنند. ولی مهدی گفته بود که حاضر نیست وقت امام را بگیرد. ایشان باید به کارهای مهم‌ترشان برسند. این ازدواج چند سال طول کشید؟ دو سال و چند ماه.

کجا زندگی می‌کردند؟

منزلی را تهیه کردم که مدتی در آن زندگی کردند. اما مدتی بعد بار و بندیل را جمع کردند و رفتند اهواز. مهدی چند ماه قبل از شهادت، همسرش را برای وضع حمل به قم باز گرداند. مدتی هم در قم بودند و بعد دوباره به اهواز برگشتند، تا این که آقا مهدی به شهادت رسید.

فکر می‌کردید روزی آقا مهدی فرمانده لشکر شود؟

مهدی فرمانده لشکر شده بود و من نمی‌دانستم. حتی چند مرتبه به قم آمد و گفت من سخنرانی دارم. ولی من نتوانستم بروم. بعد متوجه شدم که تیپ ۱۷ قم به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) تبدیل شده و مهدی فرماندهی لشکر را به عهده دارد. این لشکر در برگرفته تیپ‌های استان‌های قم، قزوین، سمنان و مرکزی است.

مهدی و مجید از خاطرات جنگ هم چیزی برای شما می‌گفتند؟

سعی می‌کردند چیزی برای من تعریف نکنند. دروغ هم نمی‌توانستند بگویند. این طور بگویم حدود هجده سال است که از شهادت این دو جوان گذشته است و هر چه فکر می‌کنم که روزی به من دروغ گفته باشند، چیزی به یاد نمی‌آید. یک روز که آقا مهدی آمده بود قم سراغ مجید را گرفتم. گفت: چند روز پیش ناهار با هم خوردیم. من ناخود آگاه گفتم: نه بابا... دیدم آقا مهدی ناراحت شد و استغفر الله گفت: بعد متوجه شدم این کلمه نه بابا یعنی تو راست نمی‌گویی. شرمنده شدم و از ماشین پیاده شدم. حالا هر چه فکر می‌کنم یک گناه از او سراغ ندارم. من پدر بودم و آن‌ها از طفولیت با من بودند. شاید برخی از سرپرستان خانواده‌ها از فرزندان‌شان خطا ببینند و بر آن سرپوش بگذارند. اما در مورد آقا مهدی و مجید، من چیزی را ندیدم که بر آن سرپوش بگذارم.

رستگاری آقا مهدی را در چه می‌بینید؟

وقتی زندگی آقا مهدی خدایی شده بود، هیچ وقت مرتکب گناه نمی‌شد. سعی می‌کرد جوری باشد که خدا می‌خواهد. اهل صحبت کردن و بحث بیهوده نبود. اگر در جمعی بود که گروهی غیبت می‌کردند، می‌گفت غیبت نکنید، یا این که از میان آن جمع بیرون می‌رفت.

مجید چه طور؟ از جبهه خاطره‌ای برای شما تعریف نمی‌کرد؟

تنها خاطره‌ای که مجید تعریف کرد این بود که چنین گفت: در عملیات خیبر مسئول شناسایی و باز کردن معبری در هور بودم. شب عملیات مأموریت داشتم نیروها را هدایت کنم آن طرف آب، و همراه گروه شناسایی به قرارگاه برگردم. عملیات که آغاز شد هنگام بازگشت از هور چند بار خمپاره‌های دشمن به اطراف قایق اصابت کرد. ما دو نفر داخل قایق بودیم که قایق واژگون شد و به داخل آب افتادیم. قایق را برگرداندیم و دوباره سوار آن شدیم. سرد بودن هوا و خیس شدن لباس و گم کردن راه باعث شد که تلخی راه را متوجه شویم.

از جزئیات شهادت آقا مهدی و آقا مجید چه اطلاعی دارید؟

آخرین مأموریتی که مهدی و مجید در آن به شهادت رسیدند در کردستان بود. مجید مسئول طرح و برنامه منطقه بود که لشکر در صدد بود در آن جا عملیات کند. آقا مهدی در کرمانشاه



داشتید؟

خوشحالم از این که خداوند این دو شهید، و این دو امانت را از ما قبول کرده است. احساس نمی‌کنم که جای آنان خالی است. دوستان و همزمان آن دو همیشه به ما لطف می‌کنند. احساس می‌کنم این بچه‌های بسیجی جای آن دو را پر می‌کنند.

به نظر شما تلخ‌ترین خاطره کدام است؟

نمی‌دانم... شنیدن خبر شهادت این دو برای من سنگین نبود. چون از قبل این آمادگی را داشتم. اما خاطره تلخ بعد از شهادت این دو این بود که عده‌ای آمدند و می‌خواستند ذهن ما را نسبت به نظام و مسئولین بدبین کنند. می‌خواستند شک و تردید ایجاد نمایند که با فکر و اندیشه صحیح و پس از تحقیق متوجه شدیم اینها منافق هستند و می‌خواهند اخلال کنند.

اگر آقا مهدی اکنون بین ما بود چه کار می‌کرد؟
مهدی گفته بود از کاسبی خوشم نمی‌آید. به او گفتم جنگ که تمام شد می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: هر کجا جنگ باشد می‌روم. سعی می‌کنم در دانشگاه‌ها مسائل جنگ و دفاع مقدس را تبیین کنم و حماسه‌های رزمندگان اسلام را بازگو نمایم.

آمادگی شهادت مهدی و مجید

را از قبل داشتم. هر بار که از

جبهه به قم می‌آمدند تا به خانه

سر برزند می‌گفتم: خدایا این دو

امانت تو هستند. آن‌ها را به تو

می‌سپاریم. اما انتظار نداشتم هر

دو با هم در یک جا و همزمان به

شهادت برسند

چرا قبل از انقلاب که در دانشگاه پذیرفته شد به دانشگاه نرفت؟

در سال ۱۳۵۶ که در سقز تبعید بودم، آقا مهدی در کنکور شرکت کرد و پذیرفته شد. در آن زمان فعالیت فرهنگی و ارشادی داشتم که آقا مهدی از همه آن کارها آگاهی داشت. وقتی در کنکور پذیرفته شد، به سنجندج رفتم و تلفنی به خانواده پیغام دادم که به آقا مهدی سفارش کنید درسش را ادامه دهد. او هم در جواب گفته بود: «من نمی‌توانم سنگر پدرم را ترک کنم. رژیم طاغوت می‌خواهد سنگر پدرم تعطیل شود و من باید آن را حفظ کنم». با این وصف با وجودی که رتبه چهارم دانشگاه پزشکی شیراز را کسب کرده بود از رفتن به دانشگاه خودداری کرد.

نقل شده که آقا مهدی برای تحصیل در یکی از دانشگاه‌های فرانسه هم پذیرفته شده بود...

درست است، وقتی اعتصاب‌های عمومی در جریان انقلاب شروع شد و مغازه‌ها تعطیل شدند، پسر من با چند دانشگاه فرانسوی مکاتبه کرده بود.

فردا کسی بر سر جنازه‌ها نمی‌آید و قتی تردد در جاده شروع می‌شود، آن دو شناسایی می‌شوند.

به نظر شما آقا مهدی چه ویژگی‌هایی داشت که به این درجه رسید؟

مهدی قبل از دبستان قرآن را حفظ کرده بود، و تا لحظه شهادت هر روز قرآن تلاوت می‌کرد. در مطالعه و درک مفاهیم قرآن خیلی دقت می‌کرد. همیشه می‌کوشید خود را با دستورات قرآن تطبیق دهد. از اسراف و تبذیر پرهیز می‌کرد، تا از معصیت خدا اجتناب کرده باشد. نمازش را اول وقت می‌خواند. این نماز شب خواندن بود که او را به اوج سعادت و رستگاری رساند. مسئله دیگر مطیع ولایت فقیه بود.

منظورتان از مطیع بودن چیست؟

ببینید، وقتی سردار محسن رضایی در جریان عملیات خیبر از پشت بیسیم به آقا مهدی گفت که امام (ره) امر فرموده باید جزایر مجنون حفظ شود. او به رغم سختی‌ها و مشکلات از این فرمان اطاعت کرد و به همین خاطر پس از این که جزایر مجنون حفظ شد و عملیات به پیروزی رسید او را فاتح خیبر خواندند.

شیرین‌ترین خاطره‌ای که از آقا مهدی و آقا مجید سراغ دارید؟

بعد از شهادت آقا مهدی، یک آقای روحانی که از سفر حج بازگشته بود، به خانه‌مان آمد، و چنین تعریف کرد: «در خانه خدا یک لحظه در حالتی که نیمه خواب بودم آقا مهدی را با لباس خاصی روی کعبه دیدم. پرسیدم تو این جا چه کار می‌کنی؟

مهدی با لبخند گفت: من نگهبان هستم.

گفتم: چه شد که به این مقام رسیدی؟

گفت: به خاطر نمازهای اول وقت».

مثل این خواب‌ها را خیلی افراد دیده‌اند و برای ما تعریف کرده‌اند.

بعد از شهادت دو فرزندتان چه احساسی

جلسه داشت و در جلسه گفته بود: درست است که برادرم مسئول شناسایی است، ولی من بارها گفته‌ام: هیچ جا لشکر را نمی‌فرستم. مگر شخصا آن جا پا گذاشته باشم. اجازه دهید من بروم از نزدیک منطقه را ببینم بعد عملیات را شروع کنیم. آن‌ها هم اجازه داده بودند. مهدی با بیسیم از مجید خواسته بود به کرمانشاه بیاید. آقا مهدی قبل از حرکت به سمت کردستان به راننده می‌گوید: من با داداشم در یک ماشین سوار می‌شوم. نیاز نیست شما همراه من بیایید. حاج علی ایرانی، برادر زاده حاج آقا ایرانی نماینده پیشین مردم قم در مجلس شورای اسلامی با مجید بوده. ایشان می‌گوید که خون شما با خون ما چه تفاوتی دارد؟ خب اگر شما شهید بشوید ما هم شهید می‌شویم. اجازه دهید من هم با شما بیایم. آقا مهدی می‌گوید که من موقعیت پدرم را می‌دانم و می‌توانم روز قیامت جواب پدرم را بدهم. ولی جواب پدر و مادر شما را نمی‌توانم بدهم.

مهدی و مجید از کرمانشاه به بانه می‌روند و ساعت حدود دو و نیم بعد از ظهر از بانه می‌گذرند، تا خود را به منطقه مورد نظر برسانند. با توجه به این که جاده تا چهار بعد از ظهر تأمین دارد. با سرعت و در فضای بارانی خود را به چند کیلومتری سردشت می‌رسانند. پاسگاه تأمین جاده روی کوه بلندی قرار داشت که آن روز در ساعت سه بعد از ظهر تأمین را جمع کرده بودند. سرباز تأمین می‌گفت: وقتی وارد مقرمان شدیم و هنوز پوتین‌هایمان را در نیاورده بودیم صدای تیراندازی شنیدیم. همگی برگشتیم بیرون، به علت هوای ابری پایین کوه را هم نمی‌دیدیم. ضد انقلاب کمین را پایین کوه گذاشته بود که ماشین مهدی و مجید را با آر. پی. جی. و گلوله به رگبار بستند. آقا مهدی پشت فرمان مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد، و ماشین به کوه برخورد می‌کند. تا صبح





سپاهی اول گفتند که مجید مجروح شده و بیاید برویم بیمارستان. وقتی سوار ماشین شدیم گفتند: عکس مجید را می‌خواهیم. تا گفتند عکس، فهمیدم که مجید شهید شده گفتم: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. آدمم خانه و با برخورد عاقلانه به حاج خانم گفتم: برای کار خاصی عکس مجید را می‌خواهیم پیدا کنم. وسایل مجید را داخل خانه گشتم ولی چیزی پیدا نکردم. سرانجام روی برگ دیپلم او عکسی وجود داشت که آن را کندم و از خانه بیرون آمدم. پنج نفر از بچه‌های تعاون سپاه در داخل ماشین منتظر بودند که عکس را تحویل آن‌ها دادم.

در میان راه گفتند که اگر مجید شهید نشده باشد و مهدی باشد برای شما چه فرقی می‌کند؟ گفتم: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. بارها من این دو را در راه خدا داده‌ام. از آن‌ها خدا حافظی کردم و گفتم: خدایا امانت تو هستند. خودت می‌دهی و می‌گیری و حالا هم می‌خواهی امتحان کنی ببینی راست بوده یا نه؟ برگشتم خانه. آن‌ها رفتند چون عکس مهدی را داشتند عکس مجید را نداشتند. مجید به تازگی استخدام رسمی شده بود و عکس هم در پرونده او نبود. به خانه برگشتم و یواش یواش خبر شهادت مجید را دادم. از دو روز قبل تلفن خانه را قطع کرده بودند، تا خبر شهادت به طور ناگهانی به ما نرسد. گفتم: بیایید تلفن را وصل کنید و آمدند وصل کردند.

به بستگان گفتم که حاج خانم از شهادت مهدی چیزی نمی‌داند. فقط خبر شهادت مجید را به او داده‌ام. هنگام شب خانه شلوغ شده بود، و آخر شب که همه رفتند و ما دوباره تنها شدیم، و حاج خانم هم بی تابی می‌کرد، با صدای بلند دعا کردم و گفتم: خدایا جای او را به ما نشان بده تا آرام بگیریم. این کلام اثر کرد و حاج خانم آرام شد. صبح روز بعد همسر آقا مهدی با گریه وارد خانه شد. حاج خانم پرسید: چه خبره؟ چرا به من نمی‌گویید؟ آن موقع بود که فهمید آقا مهدی هم شهید شده است.

آخرین سخن شما چیست؟

کسانی که می‌خواهند خیر دنیا و آخرت را داشته باشند باید گوش به فرمان ولی فقیه باشند. به نماز اهمیت بدهند به نماز نگویند ما کار داریم. به کار بگویند وقت نماز است. خدا شهید رجایی را رحمت کند که این کلامش را باید تلا کاری کنند و در تمام ادارات نصب نمایند. وقتی تلفن زنگ می‌زند و شما می‌روید جواب بدهید، بدانید صدای اذان هم که بلند می‌شود، یعنی آن طرف گوشی خدا منتظر دیدن شماست. رزمندگان اسلام در دوران دفاع مقدس به نماز اول وقت اهمیت می‌دادند. امروزه نباید به نماز اول وقت این همه بی‌اعتنایی باشد. وقت اذان همه باید به طرف مساجد و نماز جماعت بشتابند. ■

● کسانی که می‌خواهند خیر
● دنیا و آخرت را داشته باشند
● باید گوش به فرمان ولی فقیه
● باشند. به نماز اهمیت بدهند
● به نماز نگویند ما کار داریم. به
● کار بگویند وقت نماز است. خدا
● شهید رجایی را رحمت کند که
● این کلامش را باید تلا کاری
● کنند و در تمام ادارات نصب
● نمایند

شدم که مجید شهید شده است. به آنان گفتم در کتابفروشی عکس مجید را ندارم و دوباره برگشتیم خانه. با ترفند خاصی عکس آقا مجید را با کمک حاجیه خانم پیدا کردیم. به ایشان گفته بودم مهمان داریم و می‌خواهم عکس مجید را به آن‌ها نشان دهم. بعد که از خانه بیرون آمدم و قصد داشتیم سوار ماشین شویم بچه‌های سپاه گفتند: اگر مجید شهید نشده باشد و آقا مهدی شهید شده باشد چه؟ گفتم: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. در آن لحظه فهمیدم که مهدی و مجید هر دو با هم شهید شده‌اند. پیش بینی می‌کردید که آن دو با هم شهید شوند؟ آمادگی شهادت مهدی و مجید را از قبل داشتم. هر بار که از جبهه به قم می‌آمدند تا به خانه سر بزنند می‌گفتم: خدایا این دو امانت تو هستند. آن‌ها را به تو می‌سپاریم. اما انتظار نداشتم هر دو با هم در یک جا و همزمان به شهادت برسند.

وقتی خبر شهادت دو فرزندان را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟

گفتم خدا می‌خواهد ما را امتحان کند. می‌خواهد ببیند ما هر چه می‌گفتیم که آن‌ها امانت تو هستند، درست می‌گفتیم یا نه؟ دریافت خبر شهادت مهدی و مجید را معجزه می‌دانم. چون برادران

همچنین با یکی از دوستان که سه سال در فرانسه تحصیل کرده بود مشورت کرد. آن دوست مزبور به مهدی گفته بود با وجودی که سه سال تحصیل کرده‌ام روزی به خدمت امام (ره) در نوفل لوشاتو رسیدم و از محضر ایشان کسب تکلیف کردم. امام فرمودند که شما به ایران برگردید. زیرا کشورتان در حال حاضر به کمک شما نیاز دارد. لذا مهدی از تحصیل در فرانسه منصرف شد.

بعد از شهادت دو فرزندان مهدی و مجید ناراحت نیستید؟

نه فقط ناراحت نیستم بلکه احساس عجیبی دارم که نمی‌توانم آن را بیان کنم. در یک جمله می‌توانم دیدگاهم را خلاصه کنم که آن دو امانت بودند. مثل این است که کسی امانتی را به شما سپرده و بعد به مسافرت رفته است. شما چند روز نگرانی و دلهره دارید که چه گونه باید از این امانت نگهداری کنید تا آسیبی به آن نرسد. تا وقتی که صاحب این امانت از سفر برگردد و امانت را پس بگیرد. در چنین لحظاتی است که نفس راحت می‌کشید. سال‌های متمادی امانت خدا را حفظ کردیم تا وقتی که به این شیوه در راه خدا قدم برداشتند و شهید شدند، و آن گاه احساس آرامش کردیم. اگر لحظه لحظه خدا را شکر می‌کنم کم است. چرا که خدا ما را امانتدار لایق دانست.

چه گونه از خبر شهادت فرزندان تان آقایان مهدی و مجید آگاه شدید؟

بچه‌های تعاون سپاه ابتدا آمدند و به من گفتند که مجید مجروح شده و می‌خواهیم به اتفاق همدیگر به عیادت او در بیمارستان برویم. وقتی سوار ماشین شدیم پرسیدم: خب الان کجا داریم می‌رویم؟

گفتند: برویم عکس مجید را برداریم. بیدرنگ گفتم: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. متوجه



درآمد

شهید و شهادت از جمله ارزش‌هایی هستند که در اسلام از جایگاه خاص و فوق العاده برخوردارند. ضمن این که قرآن کریم در بیان جایگاه شهادت و شهیدان که در راه خدا کشته می‌شوند، زیاد اشاره کرده، و شهدا را مقربین درگاه خداوند متعال دانسته است، بسیاری از مفسران و راویان حدیث نیز کلمه «شهید» را از اسماء الله الحسنى تفسیر کرده‌اند. لذا شهید مهدی زین الدین در گفت و گوی اختصاصی که با واحد تبلیغات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) داشته است، باستاند به روایات ائمه اطهار (ع) که شخص شهید فی سبیل الله جایگاه خاصی در میان سایر بهشتیان دارد و خداوند و فرشتگان در روز معاد، گواهان او هستند، و بنابر روایتی شهیدان به همراه پیامبر اکرم (ص) در روز قیامت گواهان خلق خواهند بود، شهادت را نهایت آرزوی خود دانسته است. این گفت و گوی آموزنده را با هم می‌خوانیم:

گفت و گوی منتشر نشده با سردار سرلشکر شهید مهدی زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)

در لبنان و جاهای دیگر ثابت شده که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند

در جبهه‌های سوسنگرد و دزفول خدمت کردم. حدود هشت ماه در جبهه سوسنگر بودم و بعد از آن به مدت هفت ماه به دزفول رفتم، و در عملیات فتح المبین در منطقه دزفول و عملیات امام مهدی (عج) در سوسنگرد بودم و بعد از عملیات فتح المبین هم سیستم کار سپاه به صورت لشکری و تیپی درآمد که به قرارگاه نصر رفتم. در آن برهه برادر حسن باقری فرمانده قرارگاه بود و تیپ‌های رسول الله (ص) و دزفول و تیپ‌های دیگری همچون تیپ ۴۶ و ۲۲ بدر به آن مأمور می‌شدند. در مأموریت‌های متغیری که پیش می‌آمد هر جا که به لشکر مأموریت می‌دادند می‌رفتم تا این که در مرحله سوم عملیات رمضان برادران پیشنهاد کردند به تیپ ۱۷ قم که به نام علی ابن ابی طالب (ع) نامگذاری شد، بروم. چون کادر این تیپ قبلاً از منطقه شوش بود. و به دنبال تقویت طرح منطقه‌ای کردن نیروهای سپاه در جنگ، قرار شد تیپ تحویل منطقه یک شود. تا این که هر سپاه و هر منطقه‌ای که شامل چندین پایگاه شهرستانی است بتواند یک تیپ یا لشکر بومی به اندازه توان خود داشته باشد. تیپ منطقه یک که از شهرهای قم، خمین و محلات و استان‌های زنجان و سمنان و مرکزی تشکیل شده بود از بنده دعوت کردند به فرماندهی این تیپ بیایم. در آغاز کار به دلیل

جمهوری اسلامی پا گرفت به جهاد سازندگی پیوستم. بعد از آن به محض این که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم تشکیل شد به پیشنهاد چند تن از برادران خوبی که داشتم به سپاه آمدم و در خدمت‌شان بودم. چون سپاه تازه شروع به کار کرده بود. مدت یک سال و خرده‌ای در سپاه قم بودم تا این که جنگ تحمیلی شروع شد و از همان زمان که احتمال جنگ می‌رفت برای دوره ویژه به تهران رفتم، و بعد از پایان دوره مدتی به من مرخصی دادند و سپس در حدود دی ماه سال ۱۳۵۹ به جبهه‌های خوزستان آمدم و از اوایل جنگ تا کنون در جبهه هستم. از ابتدای جنگ در اطلاعات و عملیات واحدهای مختلف سپاه

در مأموریت‌های متغیری که پیش می‌آمد هر جا که به لشکر مأموریت می‌دادند می‌رفتم تا این که در مرحله سوم عملیات رمضان برادران پیشنهاد کردند به تیپ ۱۷ قم که به نام علی ابن ابی طالب (ع) نامگذاری شد، بروم. چون کادر این تیپ قبلاً از منطقه شوش بود

در صورت امکان در آغاز گفت و شنود، خلاصه‌ای از زندگی تا را بیان فرمایید...

من مهدی زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)، متولد تهران و ساکن قم و عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستم. قبل از انقلاب پدرم کتابفروش بود و سابقه مبارزاتی داشت و یک مسلمان بی تفاوت نبود. همان طور مادرم هم بی تفاوت نبود. در شهری که زندگی می‌کردیم، در جلسات قرآن برای ارشاد مردم شهر شرکت می‌کردیم. همان طور پدرم با فعالیت‌هایی که داشت، کاملاً شناخته شده بود. به واسطه این علاقه و جذابیت که پدر و مادر من نسبت به اسلام داشتند، من هم در سایه آن‌ها توانستم الحمد الله به حول و قوه الهی این لیاقت را پیدا کنم که امروزه در خدمت شما و رزمندگان اسلام باشم و به مسائل دیگر کشیده نشوم. از این که خداوند یک چنین پدر و مادری به من داده و چنین زندگانی برای من مهیا کرده که امروزه در خدمت شما رزمندگان باشم خدا را شکر می‌کنم. در طول سالیان قبل از انقلاب در یک چنین محیطی بزرگ شدم. چند سالی هم در خدمت آیت الله مدنی بودم، و بعد از آن به به اتفاق پدر و مادرم به شهر قم آمدم و مدت زیادی است در شهر قم سکونت دارم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، زمانی که حکومت

نشویم. یک کانال دیگری هم از این کانال منشعب می‌شد. من و آن برادر فرمانده عملیات سوسنگرد یک شب تصمیم گرفتیم با هم برویم و کانال را شناسایی کنیم. مدتی در بیابان‌ها راه رفتیم و گم شدیم. موقع گم شدن، هر بار که از داخل کانال راه می‌رفتیم صدای تیر بار عراقی‌ها را که شلیک می‌کرد می‌شنیدیم. درست از فاصله پنج متری شنیده می‌شد و تیر بار را می‌دیدیم.

در آن حال و هوا دیدم هیچ راهی ندارم. از هر طرف از هر کانالی که عبور می‌کردم مسیر برگشت را پیدا نمی‌کردم و هر دو بیشتر از یکدیگر فاصله می‌گرفتم. چیزی حدود پنج کیلومتر را در تیغ‌ها و خار و خاشاک سینه خیز رفتیم، و خداوند کمک کرد و یک راهکار خوبی را که برای عملیات داشتیم حفظ کرد، و توانستیم برگردیم. در آن مرحله توانستیم به خداوند ایمان و یقین بیاورم که اگر کسی تصمیم بگیرد خدا را یاری کند، خداوند هم حتماً او را کمک می‌کند.

اولین بار که برای برادران رزمنده تیپ ۱۷ سخنرانی کردم، آن‌ها بودند که به من روحیه دادند. چون من دو دل بودم که آیا می‌توانم یگانی را که مشکل عملیاتی دارد اداره کنم. وقتی برای برادران صحبت کردم، هیجان و حماسه و شوقی را که از برادران دیدم مرا مصمم کرد بمانم و هر چه در توان دارم برای برادران انجام دهم

خاطره دوم به به شیوه برخورد برادران رزمنده در زمان فرماندهی تیپ علی ابن ابی طالب (ع) ارتباط دارد. بعد از این که تیپ را تحویل گرفتم. درست است من یکی دو سال در جنگ بودم ولی خُب فوقش همیشه با یک گردان یا یک گروهان یا یک سری از بچه‌ها در خط برخورد داشتم. اما اولین بار که برای برادران رزمنده تیپ ۱۷ در سپینا سخنرانی کردم آن‌ها بودند که به من روحیه دادند. چون من دو دل بودم که آیا می‌توانم یگانی را که مشکل عملیاتی دارد اداره کنم. وقتی برای برادران صحبت کردم، هیجان و حماسه و شوقی را که از برادران دیدم مرا مصمم کرد بمانم و هر چه در توان دارم برای برادران انجام دهم. آن روحیه را هرگز فراموش نمی‌کنم. آن صحنه عشق و شوقی را که برادران نشان دادند همیشه در ذهنم است.

در مرحله چهارم عملیات محرم دشمن با دو تیپ به ما پاتک کرد و شب مرتب به من اطلاع می‌دادند که واحد استراق سمع شنود کرده و گفته که دشمن قصد حمله دارد. آن شب هر لحظه

یاری کنیم، و انشاء الله خداوند هم ما را در یاری دین خودش حتماً کمک می‌کند.

در این مدت که در جبهه حضور داشتید چه خاطراتی از جنگ دارید؟

این مدت را به دو مرحله تقسیم می‌کنم، و به دو خاطره از این دو مرحله اشاره می‌کنم. در ابتدای جنگ چون یک عنصر شناسایی و مسئول اطلاعات و عملیات در سوسنگرد و دزفول بودم، خب در زمینه‌های شناسایی خاطرات زیادی وجود دارد و به نوعی با خاطرات دوران فرماندهی فرق می‌کند. خاطره‌ای که از آن مرحله در سوسنگرد دارم این است که اولین عملیاتی که می‌خواستیم انجام دهیم، عملیات حضرت مهدی (عج) بود. شاید انجام این عملیات نقطه عطفی بر همه عملیات‌هایی بود که توسط سپاه پاسداران انجام شد، و به دنبال آن عملیات فرمانده کل قوا، ثامن الائمه (ع) و طریق القدس و فتح المبین و بقیه عملیات‌های سپاه انجام شد. در ابتدای جنگ عملیات‌ها توسط ارتش اداره می‌شد. و جنگ‌های زرهی و کلاسیک بود که دو سه مورد هم انجام شد. یکی روز ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۵۹ و دیگری در روزهای ۱۵ و ۱۶ دی ماه همان سال بود که کلا موفق نبودند. به خصوص در ۱۵ دی ماه که حمله وسیعی بود و موفقیتی نداشت.

عملیات امام مهدی (عج) اولین عملیاتی بود که سپاه با نیروی پیاده در حدود ۱۲۰ نفر و با امکانات ناچیز به خط دشمن در سوسنگرد حمله کرد. در این عملیات تنها چیزی که داشتیم ایمان برادران بود و شناسایی دقیقی که از دشمن شده بود. در یکی از شب‌ها من به اتفاق فرمانده عملیات آن جا که به شناسایی رفته بودیم. کانالی را شناسایی کردیم تا بتوانیم از آن به پشت دشمن برسیم. هر شب یک گردان نیرو می‌بردیم تا کانال را گود کنند، تا وقتی که برای عملیات می‌رویم دیده

عدم شناختی که نسبت به نیروهای تیپ داشتم، با مقداری مشکلات مواجه بودم. با این حال با توجه به نیازی که در جبهه وجود داشت، پذیرفتیم و در مرحله پنجم عملیات رمضان فرمانده تیپ ۱۷ شدم و بعد از گذشت دو سه ماه تیپ در حال سازماندهی بود تا عملیات محرم شروع شد.

روند توسعه و تحول در تیپ ۱۷ و تبدیل شدن آن به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) چه گونه بوده است؟

در عملیات موفقیت آمیز محرم خداوند کمک کرد و توانستیم برادران و نیروهای جدیدتری را که در گردان‌ها بودند و با آن‌ها کار می‌کردم خوب بشناسم. عموماً نیروهای واحدهای مختلف شناسایی شدند. الحمد لله عملیات با موفقیت و پیروزی انجام شد و خداوند خیلی کمک کرد. پس از این عملیات برای من ثابت شد، مسیرهایی را که بچه‌ها رفته بودند و تپه‌هایی را که تصرف شده بود، می‌دیدم متوجه می‌شدم که همه از الطاف الهی بوده است. ضمن این که کارآیی نیروهای رزمنده و کادرهای خودمان را در منطقه ارزیابی کردم و شناختم. به دنبال آن با توجه به تعداد نیرو و امکاناتی که تیپ داشت، با کمک منطقه و خود برادرانی که در تیپ حضور داشتند تصمیم گرفته شد، تیپ به لشکر با استعداد دو تیپ مبدل شود. الان هم در خدمت شما هستیم و یگان برای عملیات بعدی در آمادگی کامل به سر می‌برد.

اکنون میزان آمادگی نیروها حدود ۹۰ تا ۹۵ درصد است. همه نوع امکانات وجود دارد، و انشاء الله به لطف خدا با صدور فرمان از طرف حضرت مهدی (عج) می‌توانیم عملیات آینده را انجام دهیم. با امید به خدا و با توجه به انتظاراتی که مردم دارند و زمانی که طول کشیده است دعا می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم توفیق به ما بدهد و کمک کند. با کمک همه برادران تصمیم گرفته‌ایم دین خدا را





انجام شد.
**بفرمائید هنگام نوید
شب حمله به برادران
رزمنده، برادران چه
روحیه‌ای دارند؟**

در طول مدتی که در
جبهه‌های جنگی بودیم،
هر موقع با بچه‌های
بسیجی برخورد
می‌کردیم، و هر بار
نزدیک عملیات می‌شد
با همه رزمندگان در چند
سخنرانی مطالبی راجع
به عملیات‌ها صحبت
می‌کردیم، تا بچه‌ها تا
نسبت به عملیات آگاهی
کامل داشته باشند و

مسائل آموزش و دیگر مسائل را به نحو احسن
رعایت کنند. هرگاه بویی از شب عملیات می‌بردند
شور و شوق زیادی در آن‌ها حاصل می‌شد که
نمی‌شود به زبان آورد. در آن ساعت که اعلام
می‌کردیم عملیات داریم و بچه‌ها باید آماده بشوند،
روحیه و شور شوقی در بین بچه‌ها حاصل می‌شد
که انسان خیال می‌کرد، در آستانه پرواز به سوی
پروردگارشان هستند. این شور و شوق را در هیچ
صحنه اجتماعی و دیگر مسائل زندگی نمی‌شود
وصف کرد و نمی‌توان مشاهده کرد. فقط آن لحظه
است که آدم می‌توان آن طور که هست مشاهده
کند.

**در آن ساعت که اعلام می‌کردیم
عملیات داریم و بچه‌ها باید
آماده بشوند، روحیه و شور
شوقی در بین بچه‌ها حاصل
می‌شد که انسان خیال می‌کرد،
در آستانه پرواز به سوی
پروردگارشان هستند. این
شور و شوق را در هیچ صحنه
زندگی اجتماعی نمی‌شود وصف
کرد. فقط آن لحظه است که
آدم می‌تواند آن طور که هست
مشاهده کند**

**قدرت‌های شرق و غرب کمک‌های مالی و
تسلیماتی زیادی به صدام و حزب بعث عراق
می‌کنند. به نظر شما این کمک‌ها می‌تواند
حکومت بعث را از هلاکت نجات دهد؟**

خیر، همان طور که امام (ره) فرمودند، حزب
بعث و صدام باید بروند. صدام جز رفتن کاری
از دستش ساخته نیست. شاید بنای خداوند این

باشد که دشمنان اسلام در مقابل اسلام پافشاری
کنند، تا به دنیا بفهمانیم انشاء الله و بیاری خداوند
و کمک او تمام دشمنانی را که با هم متحد شده‌اند
از بین ببریم. همان طور که قرآن کریم می‌فرماید:
هر موقع دشمنان اسلام با هم متحد شوند و در
مقابل اسلام بایستند، همان موقع بنای به هم
ریختن آن‌هاست و این‌ها از بین خواهند رفت.
شاید صدام در روزهای اول جنگ با فشار کمتری
برای پیروزی شروع به کار کرد. ولی هر چه زمان
می‌گذرد، دولت‌های بیشتری به او کمک می‌کنند.
استکبار جهانی پشتیبان اوست و به نظر می‌رسد
فتح و پیروزی ما بنا به گفته قرآن انشاء الله نزدیک
خواهد بود، و آن‌ها از بین خواهند رفت.

**از موقعی که صدام قدرت دفاعی خود را از
دست داد، به استفاده از بمب‌های شیمیایی اقدام
نمود. استفاده از این بمب‌ها چه اثراتی بر روحیه
رزمندگان اسلام گذاشته است؟**

از ابتدای به کارگیری بمب‌های شیمیایی در
جنگ از سوی صدام، بچه‌ها نمی‌دانستند که این
بمب چیست و چه اثری دارد. طبیعتاً یک سری
چیزهای غیر منتظره بودند. دشمن اگر بمب
شیمیایی و حتی بمب اتم هم استفاده کند، فکر
نمی‌کنم بتواند ملت ایران را به تسلیم وادار کند.
ملت ایران انقلابی کرده که اولین مسئله حل شده
در آن شهادت است. من معتقدم که با شهادت
خود به سوی خداوند می‌رویم و در بهشت ابدی
جا می‌گیریم. ملاقات پروردگار و به سوی خدا
رسیدن افتخار بزرگی است. این نهایت آرزوی
یک انسان مسلمان ایرانی و شیعه است. در نتیجه
اگر مرگ برای ما حل شده باشد بمب شیمیایی
و بمب اتم دیگر نمی‌تواند عامل تهدید برای ما
باشد.

**آمریکا و ابر قدرت‌ها با اعزام هیئت‌های بلندپایه
نظامی به خاورمیانه در پی ماجراجویی دیگری
هستند. به نظر شما این ماجراجویی اثری در
اراده رزمندگان دارد یا خیر؟**

افتخار می‌کنیم که رو در روی مستقیم و دست
به گریبان آمریکا بشویم. امیدوارتر هستیم که
یک چنین اتفاقی بیفتد و این آرزوی همه ماست.
خودمان و رزمندگان اسلام از دوران کودکی
دوست داشتیم مستقیماً با اسرائیل و آمریکا
درگیر شویم. در نتیجه بزرگترین افتخار است
که با شیطان بزرگ در دنیا بجنگیم و امیدواریم
بتوانیم اگر دشمن چنین ماجراجویی کرد با او
درگیر جنگ شویم. همان طور که گفتیم ما در دنیا
از شهادت باکی نداریم. رزمندگان ما مانند امام
حسین قادر خواهند بود در هر جای دنیا با این
دشمنان بجنگند. این ماجراجویی‌هایی که دشمن
می‌خواهد بکند فکر فکر می‌کنم چیزی جز ضرر
برای خودشان نیست. در لبنان و جاهای دیگر
ثابت شده که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

صدام را به عنوان رئیس کنفرانس غیر متعهدها در چند سال آینده سر این کنفرانس بگمارند. دشمن هرگز نمی تواند از این مسائل استفاده کند. ضمن این که الآن عراق به دنیا اعلام کرده که ایران می خواهد به ما حمله کند و این خودش برای نیروهای عراقی و برای دنیا باعث اضطراب است که اگر ایران حمله کند و پیروز شود چه خاکی باید بر سرشان کنند و با این حمله که انشاء الله هم موفق خواهد بود، می توانیم از رود دجله عبور کنیم و عبور از دجله از نظر ما و تمام نیروهای نظامی دنیا به معنای حرکت به سوی قدس تلقی می شود. البته اسرائیل هم اظهار نگرانی کرده است. اگر یادتان باشد در عملیات رمضان که وارد خاک عراق شدیم، اسرائیل گفت اگر نیروهای ایران از رود دجله عبور کنند با هواپیماهایی که در اختیار داریم این نیروها را طوری بمباران می کنیم که هیچ موجودی زنده نماند، تا بتواند از دجله عبور کند. این جا می فهمیم که عبور از دجله چه قدر برای دشمنان حساس است. عبور از دجله، عبور از خط عراق و حرکت به سوی قدس تعبیر می شود، که انشاء الله بتوانیم قدس عزیز را آزاد کنیم. به هر حال اگر مردم عراق حکومت کشورشان را به دست گیرند، اثرات خوبی در پی خواهد داشت. اسلام می تواند جای پای تازه ای را در منطقه باز کند.

علت متوقف شدن عملیات والفجر مقدماتی چه بوده است؟

عملیات والفجر عمدتاً اشکالهای مهمی داشت. عملیات از قبل توسط دشمن لو رفته بود و حتی آن مقداری که می خواستیم در خاک عراق پیشروی کنیم، به علت پیشگویی عملیات توسط مسئولین کشور، دشمن اهداف عملیات را فهمیده بود. علت دوم پناهنده شدن یکی از کسانی که در رابطه با عملیات بود و طرح عملیات را می دانست. علت

هر چه در جبهه های جنگ داریم... امدادهای الهی و کمک ها و الطاف و رحمت های خداوند است که بر ما نازل شده است. ما از خودمان چیزی نداریم. این قدرت خداوند است. در همه پیکارهایی که تاکنون داشته ایم امدادهای خداوند را به روشنی دیده ایم

در مورد آینده جنگ و عملیات بعدی چه دیدگاهی دارید؟

جمهوری اسلامی آن چه را که در توان دارد، و وظیفه ای را که بر دوش دارد انجام می دهد. سپاه و ارتش و نیروهایی که مسئولیت سازماندهی بسیج و کل توان جمهوری اسلامی را دارند، یکی دو ماه است که در حال آماده سازی برای یک عملیات سراسری هستند. تا بتوانند نقش تعیین کننده ای در سرنوشت جنگ داشته باشند. عملیات فعلی از لحاظ این که نیروهای زیادی سازماندهی شده اند خوب است. توان زیادی ما داریم، اما به علت این که مدتی است عملیات مرتب به تعویق می افتد و مسئولین نمی توانند تصمیم قاطعی بگیرند، من در دلم از این عملیات خوف دارم. چون دشمن آماده است و امکان دارد با توان زیاد دشمن رو به رو شویم. دشمن در سر راه ما موانعی ایجاد کرده است، ولی معتقدم که مصلحتی در کار خدا است. شاید دشمن به این وسیله مغرور شود و فریب بخورد، که حتماً همین طور است و انشاء الله در صورت موفقیت عملیات، نقش تعیین کننده و سرنوشت جنگ و در به هم زدن کنفرانس غیر متعهدها دارد. آن ها می خواهند در این کنفرانس

در نتیجه در ایران که همه طالب شهادت هستند، فکر نمی کنم این ماجراجویی ها مؤثر باشد. به عنوان فرمانده لشکر اگر امدادهای غیبی را در جبهه دیده اید، یا خاطراتی در برخورد با رزمندگان به خاطر دارید بفرمائید

هر چه در جبهه های جنگ داریم... امدادهای الهی و کمک ها و الطاف و رحمت های خداوند است که بر ما نازل شده است. ما از خودمان چیزی نداریم. این قدرت خداوند است. در همه پیکارهایی که تاکنون داشته ایم امدادهای خداوند را به روشنی دیده ایم. من به آخرین و بهترین امدادهای غیبی که در عملیات خیبر شاهد آن بودم اشاره می کنم. در عملیات خیبر در یکی از روزها دشمن توی جزیره آن قدر به ما فشار آورده بود که تصمیم داشت جزیره را از ما پس بگیرد. تا آن روز با همه نیروهایی که در جزیره داشتیم به شدت مقابله کردیم. وقتی بود که دیگر نه مهمانی بود و نه نیرویی. بعضی جاها هم نیروهای ما در محاصره دشمن قرار گرفته بودند، و فقط یک خط در دست ما مانده بود که در این خط هم حدود ۶۰ تا ۷۰ نفر نیرو بیشتر نداشت. در همان حال حدود سه تا چهار کیلومتر چپ و راست خط باز بود. ولی مشاهده کردیم که خداوند چنان رعب در دل دشمن انداخت، و شاید تعداد زیادی ملائکه الله در آن فضاهای خالی با دشمن می جنگیده اند.

ما ۶۰ نفر در مقابل سیل انبوه تانک ها و نفربرهای دشمن توانستیم مقاومت کنیم و دشمن فقط متوجه ما ۶۰ نفر بود. دشمن هر چه سعی کرد جزیره را تصرف کند نتوانست. در صورتی که خیلی راحت می توانست از راست به چپ نیروهای ما را دور بزند و همه را به اسارت بگیرد. ولی همان لحظه ما دیدیم دشمن مرعوب و متوقف شده است. نمی توانست به جلو بیاید. حتی تانک های خالی توی آن فضای باز می رفتند و دوباره باز می گشتند. وقتی با یکی از برادران بسیجی صحبت کردم و پرسیدم چه طور شد که دشمن از آن طرف نیامد؟ گفت: مگر ندیدی نیروهای خودمان آر. پی. جی. می زدند!

در صورتی که می دانستم نیرویی در آن جا نداریم. یقیناً ملائکه الله و امدادهای غیبی خداوند ما را در آن جا نگه داشت. در آن روز یقین حاصل کردم که خداوند اراده کرده که جزیره مجنون را حفظ کند. چون تنها نیرویی است که مینا را بر حفظ جزیره گرفته و قلب ما قوت گرفت. آن روز را تا شب به هر شکل ممکن مقاومت کردیم. از همان شب دشمن دیگر جرأت حمله اساسی و تصرف جزیره را از دست داد و به فکر مسائل دیگر افتاد که الآن هم در جزیره مشغول پرداختن به آن است. می خواهم بگویم که در عملیات چه نیروی زیاد و چه کم به کار ببریم تاثیری ندارد.



کادر سازی به خاطر کم بودن تعداد بچه‌ها مشکل است. مشکل دیگر ما بعضی از برادران سپاهی هستند که به خاطر جوی که در سپاه وجود دارد، به میزان کمی اطاعت پذیر هستند. فکر می‌کنند سپاه سازمانی است که بر اثر مشاوره و چیزی که می‌خواهند باید انجام شود، و این اخلاق بدی است که لازم است با تلاش مسئولین رفع شود. اگر پیام خاصی برای ملت ایران که در پشت جبهه حضور دارد و نیز برای رزمندگان اسلام دارید بفرمائید:

مردم بزرگوار و عظیم الشان ایران اسلامی بالاتر از آنند که من به آن‌ها پیام دهم. در مقابل این عظمتی که مردم و رزمندگان عزیز ما دارند کوچک‌تر از آن هستم که پیامی به رزمندگان بدهم. آن‌ها همیشه از روح امام پیام می‌گیرند و از الطاف خداوند، رحمت برای آن‌ها نازل می‌شود. من همیشه از پیام آن‌ها دلگرم و امیدوار هستم و به خاطر پیام آن‌ها است که این جا آمده‌ام و بخاطر خواست و اراده آن‌هاست که در این مکان هستم. تنها چیزی که می‌توانم به عنوان پیام به ملت ایران بدهم پیام خون شهدایی است که این فشارها را در جبهه‌ها متحمل شدند و به لقاء الله پیوستند. پیام‌شان حفظ جمهوری اسلامی و تزکیه نفس بوده است. این جهاد اکبر است و جهادی که ما در صحنه پیکار داریم اگر با جهاد اکبر همراه نباشد هیچ معنا و مفهومی نخواهد داشت.

ملت ایران که امروزه دست در گریبان قدرت‌های استکباری انداخته بداند پیام خون شهداء این است که با حل کردن مسائل نفسانی خودشان و متقی شدن‌شان و با آن اراده‌ای که دارند انشاء الله قادر خواهند بود در آینده‌ای نزدیک بر دنیای استکبار جهانی فائق شوند. انشاء الله ملت ما امام خمینی را الگو و پیش‌تاز خودشان قرار بدهند. برای امام همیشه دعا کنید و تمام مطالبی را که امام عزیز می‌فرمایند مانند این نباشد که الان خودمان بگوییم حضرت علی (ع) یا سید الشهداء (ع) در آن زمان چه خون دلی می‌خوردند و مردم گوش نمی‌دادند، در صورتی که الان امام ما هست و مطالبی را که می‌فرماید ما باید به گوش جان و گوش دل، به جان و دل خریدار باشیم و گوش کنیم و دقت کنیم و در تمام مراحل زندگی رعایت کنیم. سفارش من به همه ی مردم و رزمندگان فقط حفظ ایمان و اعتقاد و رعایت کردن حدود الهی است که در این صورت ما هم می‌توانیم نیروی جنگی خودمان را حفظ کنیم و هم می‌توانیم در همه شئون زندگی پیروز و سرافراز باشیم و به اسلامان هم عمل کرده باشیم تا انشاء الله بتوانیم در آخرت هم سرافراز و سر بلند باشیم. ■

منبع: ستاد تدوین آثار لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)

**مردم بزرگوار ایران اسلامی
بالاتر از آنند که من به آن‌ها
پیام دهم. در مقابل این عظمتی
که رزمندگان عزیز ما دارند
کوچک‌تر از آن هستم که پیامی
به آن‌ها بدهم. آن‌ها همیشه از
امام پیام می‌گیرند و از الطاف
خداوند، رحمت برای آن‌ها نازل
می‌شود. من همیشه از پیام
آن‌ها دلگرم و امیدوار هستم**

برای نیروهای اعزام مجدد، نسبتاً کاهش داد. اما هم اکنون نیروهای زیادی برای لشکر آمده است و استقبال نسبتاً خوب است. امیدوارم از این به بعد عملیات خود را بر اساس این که بر کشورهای منطقه چه تأثیری می‌گذارد، انجام ندهیم. هدف ما مشخص است و ما برای خدا و نابودی کفر تا لحظه‌ای که در دنیا وجود دارد، می‌جنگیم. چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم، سعادت‌مند شده‌ایم.

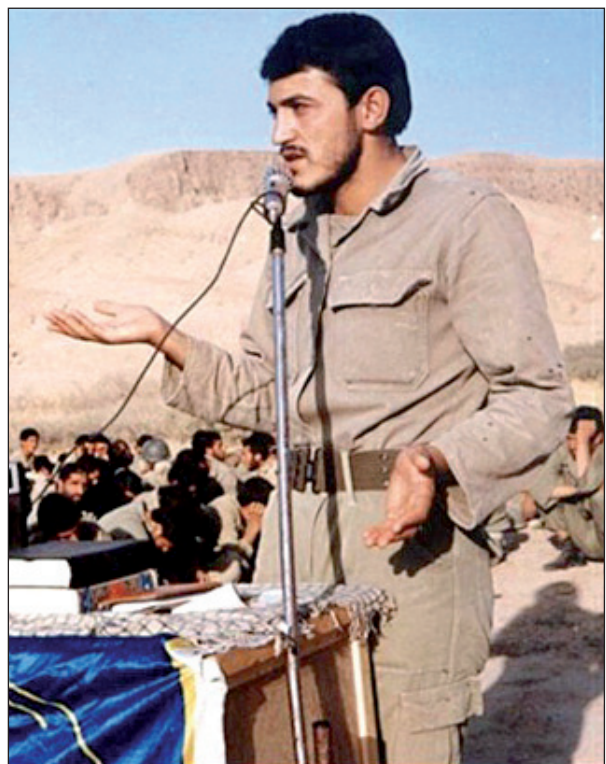
در حال حاضر با چه مشکلاتی در لشکر مواجه هستید؟

نیروهای ما به خصوص آن‌هایی که در خط هستند و عملیات تعرضی انجام می‌دهند، خیلی خوب هستند. و از روحیه بالایی برخوردارند و صد در صد آماده عملیات هستند. برای بیرون آوردن جبهه از حالت اداری تصمیم گرفتیم همه برادران، حتی نیروهای اداری لشکر را به مدت یک هفته به خط ببریم، یا به طور متوالی در گشتی‌هایی قرار دهیم که از خاکریز جلوتر می‌روند. با این اقدامات می‌خواهیم روحیه تهاجمی پیدا کنند، و ترسی که ممکن است در وجود آن‌ها باشد، بریزد. با صدای گلوله آشنا بشوند و از دشمن وحشتی نداشته باشند. کمبودها برای ما همیشه بوده و هست. ولی وجود نیروهای کادر که بخواهند چند سال در جبهه‌ها بمانند، نیاز است.

معمولاً نیروهای بسیج سه ماه بیشتر نمی‌مانند و تا می‌آیند کارهای تخصصی مثل تانک و کار با ادوات خمپاره و دوشکاه و سلاح‌های سنگین را یاد بگیرند، می‌خواهند برگردند و این به لشکر لطمه می‌زند و از طرفی هزینه زیادی خرج این آموزش‌ها می‌شود. چون راندمان کار نمی‌توانیم داشته باشیم و مجبوریم به این شکل اداره کنیم و این بزرگترین مشکل ما است.

سوم، فعالیت‌هایی که ما کرده بودیم و دشمن به وسیله عکسبرداری هوایی به آن‌ها پی برده بود. ازدیاد محل نیروی ما در آن منطقه، جاده کشی‌ها و دیده‌بان‌ها و گشتی‌هایی که رفته بودند بعضاً شهید و زخمی یا اسیر شدند. به این دلایل دشمن مسیر حمله ما را متوجه شد. البته اقدامات لازم را در مقابل آن انجام دادیم و توانستیم از تمامی موانعی که دشمن سر راه ما ایجاد کرده بود، مثل کانال‌های بزرگ با سیم خاردار و میادین مین که عمق آن بیش از یک کیلومتر می‌شد عبور کنیم، و دشمن را پشت سر بگذاریم. اما به علت عرض کم منطقه عملیات و بدی خاک منطقه و دادن جناح به دشمن و مسائل دیگر نتوانستیم موقعیت خود را حفظ کنیم و دوباره مجبور به بازگشت شدیم. با توجه به تعداد شهدا و مجروحینی که داشتیم، دیگر صلاح ندیدیم ادامه دهیم. برای این که دشمن می‌دانست عملیات ما به چه شکل است. ما هم بر اساس برآوردی که شده بود، باید تا جایی پیش می‌رفتیم که بتوانیم عملیات را اداره کنیم. لذا در توان نیروها نبود و عملیات متوقف شد. چون قبل از عملیات والفجر تبلیغات زیادی شده بود و گفته بودند این حمله آخرین حمله و عملیات سرنوشت ساز است، مردم هم خوب استقبال کردند، و برادران بسیج هم نیروهای زیادی به جبهه آورده بودند.

بعد از عملیات والفجر ابهاماتی برای مردم پیش آمد، و شایعاتی در کوچه و بازار پخش شد که تعدادی از افراد پناهنده شده‌اند. به هر حال پخش شایعات و دامن زدن به جنگ روانی بین مردم میزان تمایل به حضور در جبهه را به خصوص





وصیتنامه شهید مهدی زین الدین

بسمه تعالی

اولین شرط لازم برای پاسداری از اسلام، اعتقاد به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی تواند پاسداری از اسلام کند، در حالی که ایمان و یقین به ابا عبد الله الحسین (ع) نداشته باشد. اگر امروز ما در صحنه های پیکار می رزمیم و اگر امروز ما پاسدار انقلاب مان هستیم و اگر امروز پاسدار خون شهدا هستیم و اگر مشیت الهی بر این قرار گرفته که به دست شما رزمندگان و ملت ایران، اسلام در جهان پیاده شود و زمینه ظهور حضرت امام زمان (عج) فراهم گردد، به واسطه عشق، علاقه و محبت به امام حسین (ع) است. من تکلیف می کنم شما رزمندگان را به وظیفه عمل کردن، و حسین وار زندگی کردن. در زمان غیبت کبری به کسی «منتظر» گفته می شود، و کسی می تواند زندگی کند که منتظر باشد، منتظر شهادت، منتظر ظهور امام زمان (عج). خداوند امروز از ما همت، اراده و شهادت طلبی می خواهد.

در این وصیتنامه فقط مقدار بدهکاری ها و بستانکاری ها را جهت مشخص شدن برای بازماندگان و پیگیری آن ها مینویسم، به انضمام مسائل شرعی دیگر:

۱- مسائل شرعی:

الف) نماز: به نظر نمی آید بدهکار باشم. ولی مواقعی از اوان ممکن است صحیح نخوانده باشم، لذا یکسال نماز ضروری است خوانده شود.

ب) روزه: تعداد ۹۰ روزه قرض دارم و نتوانستم بگیرم.

ج) خمس: سی و پنج هزار ریال به دفتر آیت الله پسندیده بدهکار هستم.

د) حق الناس: وای از آتش جهنم و عالم

برزخ، خداوند عالم و بصیر است.

۲- مادیات

الف: بدهکاری ها:

۱- مبلغ شش هزار تومان معادل شصت هزار ریال به طرح و عملیات ستاد مرکزی بدهکارم، البته قبض دویست هزار ریال است، ولی از این مبلغ شصت هزار ریال بدهی بنده است.

۲- وام یک میلیون ریالی از ستاد منطقه یک گرفته ام که ماهانه بیشتر از هزار ریال باید بدهم، از این مبلغ هزار و هفتصد و پنجاه تومان حق مسکن را

سپاه می دهد و دویست و پنجاه تومان از حقوقم کسر نمایند.

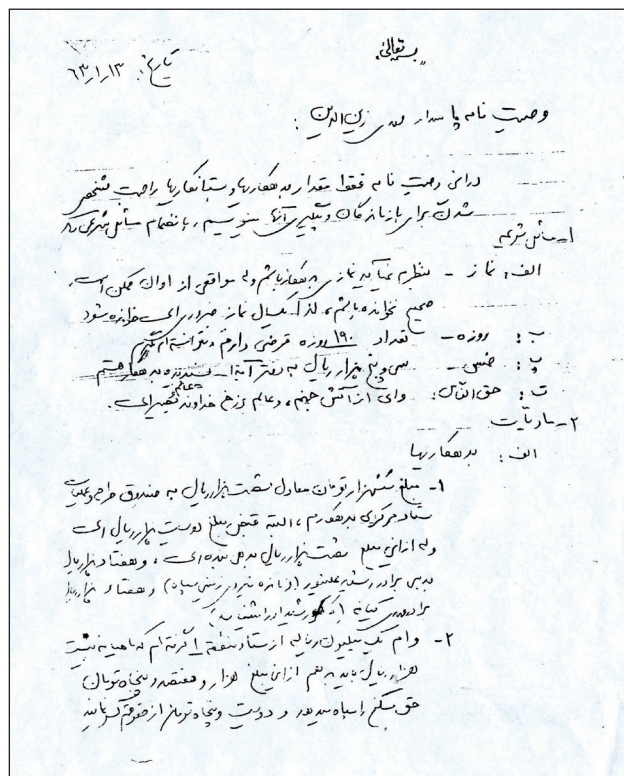
۳- پنجهزار ریال به آقای مهجور (ستاد لشکر) پول نقد بدهکارم و پرداخت شد توسط درگاه.

ب: بستانکاری ها:

۱- مبلغ هفتاد و پنجهزار ریال رهن منزل که به آقای رحمانی توفیقی جهت منزل مسکونی داده بودم و طلبکارم. این منزل را بمدت یکسال اجاره نمودم. باتفاق رحمان توفیقی که ما در طبقه بالا و رحمان در طبقه پایین زندگی می کردند و ظاهرا شهید حسن باقری از طریق آقای استادان منزل را از شخصی بنام معاضدی (صاحب اصلی خانه) اجاره کرده بودند، ولی نامبرده یکسال است که مبلغ فوق را مسترد ننموده است.

۲- مقداری پول هم که مبلغ آن را نمی دانم (یادم نیست) نزد پدرم داشته ام و مقداری هم مجددا اگر به پدرم داده ام جهت بدهی ها. پدرم برای خانه ای که خریده بود تا با آن زندگی کنیم ولی خانه متعلق به پدرم می باشد، و من فقط مبلغ فوق و یکصد هزار تومان وام مندرج در بند ۲. بدهکاری ها را از مبلغ نهصد و سی هزار تومان وجه بابت خانه مسکونی که پدرم خریده بوده است را داده ام که در صورت مرگ من و فروش خانه مستدعی است. باقیمانده وام را به سپاه برگردانده و طلبکاری من از پدرم را به همسر و فرزندانم بدهید، و باقیمانده پول خانه هم طبیعتا به پدرم می رسد. مطلب دیگری به ذهنم نمی رسد و اگر کسی مراجعه کرد با توجه به وصیت من اقدام نمایید.

■ مهدی زین الدین





درآمد

گویند موقعی که استکبار جهانی در شکست نظام جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی ناکام ماند، محافل صهیونیستی و غربی کنگره‌ای را برگزار کردند تا طرح دیگری را برای شکست ایران تدارک ببینند. یکی از شرکت کنندگان کنگره مزبور اعلام کرد که مردم ایران از عقیده تشیع پیروی می‌کنند، و تا زمانی که حسین و عاشورا را دارند، به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را شکست داد. در حقیقت عشق به سرور شهیدان، حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) و پیروی از راهکار سومین امام شیعیان مهم‌ترین انگیزه و آرزوی شهید سرفراز مهدی زین الدین بوده است. ایشان در دیدار با افسار گوناگون جامعه به ویژه رزمندگان جبهه‌های نور بر علیه ظلمت در دوران دفاع مقدس، همیشه پیروی از امام حسین و جوانان اهل بیت (ع) و زنده نگه داشتن یاد قیام خونین عاشورا را گوشزد می‌کرده است، و در وصیت خود هم به این امر حیاتی اشاره کرده است. شاهد یاران به منظور تبیین میزان عشق و محبت سرور جوانان اهل بهشت (ع) در دل فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به انتشار سخنان ایشان به مناسبت سالروز فرخنده میلاد سوم شعبان که در سال ۱۳۶۲ در قرارگاه لشکر ایراد گردید اقدام نموده است.

اولین لازمه پاسداری از اسلام اعتقاد داشتن به امام حسین (ع) است

سخنرانی سردار سرلشکر شهید مهدی زین الدین به مناسبت سوم شعبان، فرخنده زاد روز سرور شهیدان جهان

حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) و روز پاسدار در قرارگاه لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در جبهه جنوب کشور در سال ۱۳۶۲

راجع به وظایف پاسداری از خون شهیدان و آن چیزی که امام حسین (ع) به عنوان درس اصلی مکتب انقلاب و اسلام به ما آموخته است، بیان خواهم کرد. چه قدر مناسب است دارد این میلاد با سعادت، با شما عزیزان و رزمندگانی که به جبهه‌ها می‌آیید تا راه این بزرگ راد مردی را ادامه دهید. مناسب آن به این لحاظ است که شما رهبری را به عنوان الگو برای خود انتخاب کرده‌اید، که سخن از خون می‌گویند و بازی با خون می‌کند، و آن چنان محو در خدا می‌گردد، و آن چنان با شتاب به سوی پروردگار خویش می‌شتابد، و درسی به تمامی وسعت دنیا و تمام هستی در تاریخ اسلام و جهان می‌گذارد، آن هم در یک نیمه روز آن چنان تحولی ایجاد می‌کند که خون خویشتن را و خون ۷۲ تن یارانش را تقدیم به درخت نونهال اسلام می‌نماید. این بار حسین (ع) با سپر خون از اسلام دفاع می‌کند، و این بار با دادن جان خود به اسلام جان تازه‌ای می‌بخشد، و آن را برای جهانیان می‌گذارد و می‌رود. اگر حسین نبود که در زمین کربلا و در روز عاشورا خون خویش را نمی‌داد، اسلام تا به اینجا نمی‌رسید. اما پرچم این پرچمدار بزرگ تاریخ به دست توانای روح الله است و شما پیش-مرگان روح الله هستید و باید این پرچم را در جایی بنشانیم که حسین (ع) نشانند و باید بدانیم که اگر پرچمی از اسلام بلند شد هرگز به زمین نخواهد نشست، انشاء الله. ما با ریختن خون خودمان این پرچم را زنده نگهداریم تا پیروزی اسلام انشاء الله

الله است. روزی است که فرخنده میلاد با سعادت سرور آزادگان فرخنده میلاد ابو الفضل (ع)، و فرخنده میلاد زین العابدین است. این امامان و برادرانی که در صحنه‌های پیکار با دشمنان خدا آن چنان محکم و با صلابت ایستادند و آن چنان درسی به جهانیان آموختند که هر انسان آزاده‌ای با وجود ایثار خون خویش در این گونه پیکارها و جبهه‌ها شرمندگی روی آنها است.

از حسین و ابو الفضل و زین العابدین علیهم السلام سخن گفتن، سخنوری می‌خواهد که همانا چون آنان باشد. با عذرخواهی از امام حسین از همه شما عزیزانی که پیرو امام حسین هستید، چند کلمه‌ای

● سخن از ابا عبد الله الحسین
● (ع) و سخن از اسلام در این
● شب شریف از این بنده حقیر که
● لیاقت پاسداری از اسلام را در
● خود نمی‌بینم، و با این لباسی که
● بر تن کرده‌ام گویا چون منافقی
● می‌مانم که با لباسم مطلبی
● را می‌گویم، اما دلم گواه این
● حقیقت نیست. چون خونم بر زمین جاری نشده
● است و چون ابا عبد الله به سوی پروردگار خویش
● نشتافته‌ام.

بسم الله الرحمن الرحيم: السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین. سلام بر شهادتی که در خطه خونبار ایران در جوار کربلای حسین به خاطر حسین (ع) و به خاطر مکتبی که او آغازگر راهش بود، به او لبیک گفتند و با ریختن خون خویش در بیابان‌های داغ خوزستان حماسه او را زنده کردند. سلام بر سرزمین‌های خونبار عملیات‌های مختلفی که با ریختن خون شهدا به سرزمین‌های مقدسی چون کربلا تبدیل شده است. سلام بر همه کسانی که از خون امام حسین (ع) و این شهدای خطه اسلام پاسداری می‌کنند. سلام بر شما رزمندگانی که با پیروی از ابا عبد الله الحسین (ع) راه آسان‌تر از آسان را می‌پیمایید. سلام بر هر کسی که در این دنیای پر ظلمت راه امام حسین (ع) را می‌رود. گرچه سخن از ابا عبد الله الحسین (ع) و سخن از اسلام در این شب شریف و گرامی از این بنده حقیر که لیاقت پاسداری از اسلام را در خود نمی‌بینم، و با این لباسی که بر تن کرده‌ام گویا چون منافقی می‌مانم که با لباسم مطلبی را می‌گویم، اما دلم گواه این حقیقت نیست. چون خونم بر زمین جاری نشده است و چون ابا عبد الله به سوی پروردگار خویش نشتافته‌ام.

ای وای بر من که در ایامی چون ولادت سرور آزادگان سخن برای رهروانی که گام در راه این بزرگ راد مرد تشیع نهادم که سخن بگویم و خود از این صفات و ویژگیهای پاسداری بی‌بهره باشم. امروز در ایامی قرار داریم که از مبارک‌ترین ایام

آمده باشد. وقتی می‌گوییم معنای پاسداری از اسلام معنای بزرگی است و باید توجه کامل داشته باشیم، به این علت است که ما که به جبهه آمده‌ایم و در معرض تیغ دشمنان اسلام قرار می‌گیریم تا از آن دسته نباشیم. پس نیت‌ها در اسلام باید با توجه کامل انجام شود، و اگر کسی معتقد است که رهرو راه امام حسین (ع) است، نه تنها باید جنگجوی خوبی باشد، بلکه باید فقط و فقط برای خدا به جنگ آمده باشد.

● امام صادق (ع) می‌فرماید:
● «القلب حرم الله ولا یسکن حرم الله غیر الله» قلب و دل انسان جایگاه خداست و در جایگاه خداوند کسی به جز خدا جایی نمی‌گیرد. یعنی چه؟ یعنی در قلب انسان، محبتی بجز محبت خدا نباید باشد. پس اولین گام عشق به خداوند است. بدانید کمال انسان در رسیدن به پروردگار است

یکی دیگر از ویژگی‌های پاسداری از اسلام این است که در قلب انسان محبتی جز محبت الهی وجود نداشته باشد. چرا که قرآن کریم به طور مرتب اشاره می‌فرماید: کسانی که در راه خدا می‌جنگند و رستگار می‌شوند که از همه چیز خود گذشته باشند. خداوند به خیلی چیزها اشاره می‌کند. می‌فرماید: از زن و بچه و پول و دارایی و از پدر و مادر و نزدیکان و از همه چیز زندگی دنیایی بریده باشند. این به چه معناست؟ یعنی کسی که محبت غیر از خدا در دلش وجود نداشته باشد، یعنی اگر عشق و علاقه‌ای به امام حسین (ع) هم وجود دارد باید در کانال خداوند باشد. یعنی باید در راه عشق به الله باشد. چرا ما به امام حسین علاقمندیم؟ مگر غیر از این است که امام برای خدا جنگیده و خونسش برای خدا به زمین ریخته شده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «القلب حرم الله ولا یسکن حرم الله غیر الله» قلب و دل انسان جایگاه خداست و در جایگاه خداوند کسی به جز خدا جایی نمی‌گیرد. یعنی چه؟ یعنی در قلب انسان، محبتی بجز محبت خدا نباید باشد. پس اولین گام عشق به خداوند است. وقتی ما خدا را می‌خواهیم و عاشق رسیدن به خدا هستیم. بدانید کمال انسان در رسیدن به پروردگار است. یعنی فلسفه زندگانی انسان در دنیا این است که آن قدر دقیق در معیارهای اسلامی حرکت کند، و صعود کند تا به خداوند برسد. یعنی چه به خداوند برسد؟ یعنی تمام آن مراحل را که در احکام اسلامی مقرر شده انجام دهد. نه یک قدم به چپ، نه یک قدم به راست. فقط به راه مستقیم

پیامبر بودند که مراقب این جوان بودند تا در صحنه پیکار چه پیش می‌آید. ناگهان جوان زخمی شد و مردم به سرعت بر سر بالین او رفتند و با او صحبت کردند که خواستند مطلب را در بیاورند که چه گونه است که با این همه شهادت و شجاعت و ایثارگری به بهشت نمی‌رود؟

جوان در حال جان کندن، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: راستش زمانی که شما سرداران اسلام برای جنگ با مشرکین از مدینه خارج شدید و من و تعدادی از جوانان در شهر مانده بودیم، تعدادی از زنان و دختران مدینه با تمسخر گفتند: ببین چه گونه بازوها را قوی کرده‌اند، و هیکل‌ها را بزرگ کرده‌اند، اما همراه پیامبر اسلام به جنگ نمی‌روند! در آن لحظه غرور جوانی وجودم فرا گرفت و با خود گفتم مگر چه چیزی کمتر از دیگران دارم که لاغرانی هستم و توان جنگ ندارم، اما همراه پیامبر رفتند. ولی من مورد تمسخر زنان مدینه قرار بگیرم. لذا تصمیم نهایی گرفتم و شمشیر برداشتم و به جنگ کفار آمدم.

ببینید این نه به خاطر یاری پیامبر (ص)، و نه به خاطر برپایی اسلام به جنگ آمده بود. بلکه غرور جوانی او را گرفته بود و به خاطر خویشتن و حرف مردم و زنان یترب به جنگ آمده بود. اصحاب این مطلب را وقتی فهمیدند، بدن‌شان از خوف لرزید که مبادا ما که در صحنه پیکار هستیم به علتی به جز اسلام در صحنه قرار گرفته باشیم. پاسداری از انقلاب و پاسداری از اسلام دقیقاً به نیت ما بستگی دارد.

برادر عزیزی که به جبهه آمده‌ای تا با دشمنان اسلام بجنگی! آیا هیچ فکر کرده‌ای که به چه منظور به جبهه آمده‌ای؟ وای بر کسی که خدای نکرده هم چون آن جوان به علتی دیگر جز اسلام به جبهه



ثمر بخشند و دنیای استکبار جهانی، پیرو تعالیم اسلامی قرار بگیرد، ان شاء الله.

اولین لازمه پاسداری از اسلام اعتقاد داشتن به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی‌تواند از اسلام پاسداری کند، در صورتی که ایمان و یقین به ابا عبدالله نداشته باشد. اگر امروز ما در صحنه‌های پیکار می‌جنگیم، اگر امروز ما پاسدار انقلابان هستیم، اگر ما امروز پاسدار خون شهدا هستیم، و اگر مشیت الهی بر این قرار گرفته که به دست شما و به دست ملت ایران اسلام در جهان پیاده شود، و زمینه ظهور امام زمان (عج) فراهم گردد، بواسطه عشق و علاقه و محبت به امام حسین (ع) است. اگر مردم ایران این محبت را نمی‌داشتند، و اعتقاد به امام حسین (ع) نمی‌داشتند، شاید هرگز خداوند این افتخار پرچمداری جمهوری اسلامی را به این ملت شریف نمی‌داد. اما درود و افتخار بر مردم ایران و رزمندگان اسلام باد که خداوند از این همه جمعیت‌های بزرگ دنیا آن‌ها را انتخاب کرد، تا راه امام حسین (ع) را ادامه بدهند.

اما چه وظیفه‌ای سخت و مشکلی که بر عهده ما گذاشته شده است. پاسداری معنایش بسیار وسیع است. شما متعلق به انقلاب هستید و باید از انقلاب پاسداری کنید. نگهداری از انقلاب محدود به جریان خاصی نمی‌شود و ما انقلاب را نمی‌توانیم در یک بعد خاص محدود کنیم. مثلاً در بعد نظامی و بگوئیم ما که امروز به جبهه‌های جنگ آمدیم باید در بعد نظامی نگهبان انقلاب اسلامی باشیم. نه! تو ای رزمنده اسلام، درست است در جبهه‌های پیکار باید بجنگی، اما بیدار باش که جنگ تو جهاد اصغر است. پاسداری از احکام اسلام باید انجام دهی. تو باید انسانی متعبد و متقی باشی. اگر کسی انسان متعبد و متقی نباشد و پایش را در صحنه‌های پیکار بگذارد که چه بسا شهادت او هم شهادت دلپذیر نباشد که حتی شهادت نباشد.

بسیار پیش آمده است در زمان پیامبر (ص) جوانانی شجاع و پیکارگر در صحنه‌ها می‌جنگیدند. بعضی‌ها را پیش پیامبر می‌آوردند، و عرض کردند که این جوان برای اسلام چه گونه می‌جنگد. اما پیامبر گفت نه! وقتی آن جوان زخمی شد اصحاب تعجب کردند که چرا این جوانان برای اسلام نمی‌جنگند. رفتند بالای سر آن جوان که زخمی شده بود و در آستانه مرگ قرار داشت، ببینید یک جوان دلاوری از اسلام به همراهی پیامبر و یارانش به صحنه جنگ با مشرکین رفته است و چنان دلاورانه جنگیده که تحسین برانگیز شده و توجه همه را جلب کرده و همه دشمنان را دارد از بین می‌برد. اصحاب نزد پیامبر می‌آیند، شاید پیامبر او را ببیند و تشویق کند و او را به رخ دیگران بکشد. و در دیگران همتی بیش از آن چیزی که هست ایجاد شود.

اما پیامبر (ص) می‌گوید، نه این بهشتی نیست. او آن کسی نیست که راه اسلام را بخواهد ادامه بدهد. اصحاب تعجب کردند. آن اصحاب خاص

خدا را از خودشان راضی می کردند. آن‌ها به فکر غنائیم ظاهری بودند.

برادران عزیز! اگر امروز در جبهه‌های جنگ فقط به نیت پیروزی و گرفتن غنائیم و به نیت‌های غیر اسلامی وارد جنگ شویم، نباید انتظار داشته باشیم پیروزی نهایی را به دست بیاوریم. اما اگر چون سرورمان امام حسین (ع)، رهبر آزادگان جهان، چون رهبرمان تکلیف را بدانید و بدانیم که از لحظه‌ای که از خانه و زندگی مان آمده‌ایم به نیت شهادت آمده‌ایم، همه مسائل ما حل خواهد شد، انشاء الله خداوند دمی ما را به خودمان وا نگذارد تا بتوانیم این راه خونبار حسین (ع) را به اتمام برسانیم.

● مگر در نبرد تاریخی عاشوراء
● امام حسین (ع) به ظاهر مغلوب
● یزید نشد. همه شما شنیده‌اید
● که امام حسین و یارانش را از
● دم تیغ گذراندند، و زنان اهل
● بیت (ع) را به اسارت گرفتند.
● حضرت زینب و امام زین
● العابدین علیهم السلام را به
● اسارت گرفتند. آن‌ها را سوار
● بر شترها کردند و در شهرهای
● عراق و شام گرداندند

ایامی که می‌تواند برای شما مثر ثمر باشد، همین ایامی است که به جبهه می‌آیید. درست است انسانی که در خط حسین (ع) قدم بر می‌دارد، لازم نیست حتماً در جبهه بوده باشد. آن کسی که در شهرها زندگی می‌کند اگر عاشق خدا باشد می‌تواند به سمت خدا برود. مثل خیلی از بزرگانی که داریم. مثل امام (ره). مگر امام در جبهه‌ها حضور دارد. مگر ملاک انسان و مسلمان بودن این است که فقط در جبهه‌ها حضور داشته باشید؟ یقین بدانید که هیچ کدام از ما و هیچ کدام از مردم ایران مشتاقتر از رسیدن به خدا به امام نیست. او کسی است که خدا را درک می‌کند و همه ما همین طوریم. اگر کسی برای اسلام قدم بردارد مهم نیست. اما برای انسان‌های ضعیف النفسی مثل من که جبهه را محیط سالم‌تری از پشت جبهه می‌دانند، که انسان نگاهش به حرام نمی‌افتد، انسان روحش آزاد است، از همه علایق زندگی دل بریده است، وقتی این جا آمده است فقط یک چیزی را در مقابل خودش می‌بیند، فقط خداست و نباید این فرصت‌هایی طلایی را که خدا امروز نصیب شما کرده است، خدای نکرده از دست بدهید.

من خلاصه‌ای کوتاه از جایگاه شما می‌گویم که امروز داخل جبهه هستید یک مقایسه کنید ببینید جمعیت دنیا چند میلیارد نفر است. سه یا چهار میلیارد نفر. چه قدر از این مردم دنیا مسلمان هستند؟ نزدیک به یک میلیارد نفر مسلمان اعم از سنی یا شیعه که اکثراً سنی هستند. ما شیعیان معتقدیم که همواره رهبری و

خودمان نرسیدیم، اما خیلی از اهداف اولیه را توانستیم تصرف کنیم. اگر در خیبر به هدف غایی و نهایی خودمان نرسیدیم، اما توانستیم جزیره معجون را تصرف کنیم. در کدام از عملیات‌ها ما شکست نخوردیم، شکست یا پیروزی به هر علتی باشد، ملاک بر ادای تکلیف نیست. این ملاک نیست که ما اگر در همه جنگ‌ها پیروز شدیم به اسلام عمل کرده‌ایم و پیرو راه امام حسین (ع) شدیم.

مگر در نبرد تاریخی عاشوراء امام حسین (ع) به ظاهر مغلوب یزید نشد. همه شما شنیده‌اید که امام حسین و یارانش را از دم تیغ گذراندند، و زنان اهل بیت (ع) را به اسارت گرفتند. حضرت زینب و امام زین العابدین علیهم السلام را به اسارت گرفتند. آن‌ها را سوار بر شترها کردند و در شهرهای عراق و شام گرداندند. مردم را جمع می‌کردند و می‌گفتند که اینها اسرای جنگ هستند. صحنه‌هایی که سوزناک‌ترین صحنه‌های تاریخ اسلامی ما است. وقتی مردم کودکان امام حسین (ع) را می‌دیدند جلوی آن‌ها نان و خرما پرت می‌کردند. ولی زینب (س) نان و خرما را از دست بچه‌ها می‌گرفت و می‌گفت صدقه بر اولاد پیامبر حرام است. پس این به معنی شکست است؟ چون وقتی نیت‌ها در جنگ مشخص می‌شود، و ملاک و معیار جنگیدن در اسلام معلوم می‌شود، امام حسین (ع) ادای تکلیف می‌کند.

امروز وظیفه داریم با دشمنانی که به ما تجاوز کرده‌اند بجنگیم. در ابتدای جنگ به میهن اسلامی ما تجاوز شده بود. اما امروز فقط مسئله میهن اسلامی نیست. مسئله تجاوز به اسلام است. مسئله این است که می‌خواهند اسلام را نابود کنند. مگر امام حسین (ع) در روزی که به مصاف دشمنان اسلام رفت، حکومتی در اختیار داشت که می‌خواستند از او بگیرند. امروزه دارند اسلام را وارونه جلوه می‌دهند. لحظاتی بود که مردم عراق در کوچه‌ها به علی (ع) لعن می‌کردند. لعن امیر مؤمنان خیلی عادی شده بود. تسبیح می‌کردند و به امام اول ما لعن می‌فرستادند. لعنت و نفرین بر خودشان باد. مردم آن زمان این گونه بودند، و اسلام را وارونه کرده بودند. خطر بسیار جدی اسلام را تهدید می‌کرد که امام حسین (ع) چاره‌ای جز قیام ندید.

امام حسین (ع) حج را نیمه تمام گذاشت و حرکت را از سوی کعبه به سمت عراق شروع کرد. آمد به سمت کوفه و می‌دانست که شهید می‌شود. به همه اصحاب گفت: در این راه نه غنیمتی وجود دارد و نه تاراجی. غنیمتی که در آن است شهادت را به جان خریدن است. کسانی که دور امام حسین (ع) را خلوت کردند، و شبانه فرار کردند، ارزش این غنیمت را درک نکردند. غنیمتی بود که به وسیله آن

پیش برود تا به خداوند برسد. در آن موقع خداوند انسانها را بر می‌گزیند.

شهیدا چه گونه شهید می‌شوند؟ هر شهیدی که به شهادت می‌رسد توسط خداوند انتخاب می‌شود. اما ممکن است آن مطلبی را که خداوند از او دریافته است من و شما به آن مطلب نرسیده باشیم. چه بسیار کسانی بودند که دوران زندگی ظاهری‌شان در نظر ما بد بوده است. اما یک لحظه ممکن است آن فرد تصمیمی گرفته باشد و چنان دل و قلبش را صاف کرده باشد و چنان خودش را در اختیار خدای خود قرار داده باشد که خداوند او را به سوی خودش بپذیرد.

پس رسالت ما رسالت حسین (ع) است. ببینید امام حسین برای چه می‌جنگید؟ گاهی از بچه‌هایی که در جبهه و جنگ هستند می‌شنوم می‌گویند چرا ما در فلان عملیات پیروز نشدیم؟ چرا فلان عملیات ناموفق بوده است؟ البته علت‌های زیادی ممکن است داشته باشد. ممکن است در یک عملیات طرح درستی پیاده نشده باشد، یا دشمن دست به کاری زده باشد که فکرش را ما نکرده بودیم، و در نتیجه در صحنه عمل نتوانیم به درستی آن چه از قبل پیشبینی شده، عمل کنیم و در نتیجه عملیات ناموفق بماند. مقدار یاش موفق شود ما بقیاش ناتمام بماند، مثل عملیات خیبر و رمضان.

ببینید ما در هیچ کدام از جنگ‌هایمان با دشمن شکست نخوردیم. شکست به چه معناست؟ شکست به این معنا است که ما در جبهه‌ای قرار گرفته باشیم و دشمن بیاید حمله کند و آن جبهه را از دست ما بگیرد و آن جا مستقر شود. به عنوان مثال اگر در والفجر مقدماتی حمله کردیم، به اهداف





نیستیم، در این ساعات بیایم و در مقابل همه شما که پاکترین فرزندان جمهوری اسلامی هستید، و خداوند این همه لطف و مرحمت را شامل حال شما کرده است، و سخن از پاسداری از اسلام بگویم، بسیار مشکل است. باید توجه داشته باشیم که پاسداری از اسلام برای شخص من و شما فقط و فقط گذاشته نشده است. آن کسی پیروز است که آن را در قلب و وجودش جمع کند. انشاء الله خداوند در این شب با سعادت به همه ما این افتخار را بدهد که بتوانیم برای خدا باشیم و آن احکام را که خداوند از ما می خواهد در وجود خودمان متجلی کنیم.

خدایا در این روزها و ساعات با میمنت که به ما لطف کردی و در جبهه های جنگ ما را گردهم آوردی به ما این توفیق را بده که خودمان را تا به آخر برای تو خالص کنیم.

خدایا به ما این افتخار را بده که چون حسین (ع) برای ما پیروزی و شکست مطرح نباشد. و این افتخار و لطف را به ما بکن که جنگ را فقط برای تو به پیش ببریم.

خدایا درهای رحمت را در این شب های با سعادت به روی ملت مسلمان ایران باز فرما.

کوچک ترین لطف خودت را که پیروزی بزرگ ما در جبهه های جنگ است به ما ارزانی کن.

خدایا به برکت وجود امام حسین و حضرت ابو الفضل العباس و امام زین العابدین علیهم السلام پیروزی نهایی را در جنگ هرچه زودتر نصیب رزمندگان اسلام بفرما.

خدایا ما از تو تنها پیروزی نمی خواهیم. انشاء الله سعادت ابدی را نصیب ما بفرما.

خدایا چه در پیروزی، چه در شکست قلب ما متوجه به تو است انشاء الله.

خدایا این قلب های شایسته تو و حسین تو، و شیفته اولیاء الله و شیفته شهدای خودت را کاملاً از بلیات و خبیثات دنیا پاک بگردان.

رهبر عزیز انقلاب مان را تحت توجهات ولی عصر (عج) از جمیع بلیات محفوظ و مصون بگردان. ■

ظهور و منتظر شهادت باشد.

امروزه حکومت اسلامی برپاست و شما آزاد هستید که دین خدا را بخواهید. آزادترین فرد امروز در جامعه اسلامی کسی است که به سمت خدا حرکت کند. هیچ کس مانع او نیست. بله، منافقین و معاندین و کسانی که بر خلاف حکومت الله می خواهند قدم بردارند، مانع می شوند. اما آزادترین انسان کسی است که به سمت خدا بخواهد برود و شما اگر می خواهید به جبهه بیایید چه کسی میتواند مانعان شود؟ آیا حکم اسلام بر این است که کسی مانعان شود؟ آیا پدرتان می تواند جلوی شما را بگیرد؟ آیا مادران یا دولت اسلامی جلوی تان را می گیرد؟ چه کسی جلوی تو را می گیرد؟ امروز حرکت به سوی الله آزادترین مجرای است که ما می توانیم در آن حرکت کنیم. پس هیچ مانعی سر راه نیست. خداوند هم این افتخار را به شما و ما داده است که امروز در این کانال حرکت کردیم تا این جا رسیدیم. اما وای بر کسی که از این لحظات و ساعتها استفاده نکند و منتظر ظهور نباشد و خودش را چون امام حسین (ع) نپرواند.

این که از صمیم قلب سخن گفتم و شرمنده از حضور در مقابل شما بودم و سخنرانی در این شب فقط به خاطر این مطلب است که می ترسم به اعتباری که شما به من دارید، به عنوان یک فرمانده که لایق آن

● آیا ما به خودمان می بالیم که
● امروز در موقعیتی قرار داریم
● که تمام مستضعفین جهان
چشمشان به ما دوخته شده
است؟ همه در انتظار حرکت
جان آفرین شما هستند. مردم
دنیا منتظرند. شهدا چشم به
راه هستند. چشم به راه چه
هستند؟ چشم به راه هستند
که اسلام هرچه زودتر به دست
توانای شما پیروز شود

نماینده ای از جانب خداوند بالا سرمان وجود دارد که ائمه معصومین (ع) هستند. معتقدیم که امام زمان (عج) غیبت کبری دارد و الآن لازم نیست در دنیا ظاهر شود، تا هر وقت خدا بخواهد. نماینده ایشان را ولی فقیه می دانیم، و او را به رسمیت می شناسم تا انشاء الله هرچه زودتر امام زمان (عج) ظهور کند و این منتهای آرزوی همه ماست.

بینید از بین این یک میلیارد مسلمان جهان، خداوند شیعیان را انتخاب کرده تا پرچمدار این نهضت باشند. انشاء الله به یاری پروردگار و با نظر امام حسین (ع)، این پرچم را به دست توانای امام زمان خواهند سپرد. ملت ایران را به رهبری امام بینید. این سعادت و افتخار بزرگی است که نصیب ما شده است. ما متوجه نیستیم. با تعمق فکر نمی کنیم که امروز در کجای دنیا قرار گرفته ایم و امروز خدا چه لطف بزرگی را شامل حال ما کرده است. هنوز شما بیشتر این لطف را به همراه دارید. همین جمع شما و همه رزمندگانی که در جبهه ها هستند. خداوند برای امتحان این جمعیت ۴۰ میلیون نفری ایران، و برای نشان دادن قدرت اسلام به جهانیان و از امثال من و شما می خواهد، مسلمانان حقیقی را به دنیا نشان دهد. حالا آمده مردم ایران را انتخاب کرده و شعار مرگ بر استکبار جهانی را در دهان آن ها گذاشته است.

بینید خدا در عصر حاضر از ما چه می خواهد؟ یک جنگی را ترتیب داده و از بین انسان هایی که به آن ها افتخار پرچمداری اسلام را داده، عده ای را انتخاب کرده که به جبهه بیایند. هر بار که عده ای از رزمندگان اسلام به جبهه می آیند، معلوم است که مورد توجه خاص خداوند بوده اند. مطمئن باشید اگر خدا نمی خواست، امروز پای شما در این حسینه نبود، و اگر خدا نخواهد کسی در عملیات آینده شرکت نکند، هرگز پای او نمی رسد. این اراده و مشیت الهی است که عده ای را مشخص کند که بیایند در جبهه های نبرد حق علیه باطل بجنگند و از بین آن ها شهدایی را انتخاب می کند و می برد. حالا خدا این همه لطف را شامل حال شما کرده و دارد ما را امتحان می کند، تا ببیند ما متوجه می شویم که این همه لطف را برای چه به ما کرده است؟ خدا چه چیز را امتحان می کند؟ همین مطلبی که امام حسین (ع) را امتحان کرد.

آیا ما به خودمان می بالیم که امروز در موقعیتی قرار داریم که تمام مستضعفین جهان چشمشان به ما دوخته شده است؟ همه در انتظار حرکت جان آفرین شما هستند. مردم دنیا منتظرند. شهدا چشم به راه هستند. چشم به راه چه هستند؟ چشم به راه هستند که اسلام هرچه زودتر به دست توانای شما و کسانی که برای اعتلای اسلام قدم به جبهه حق علیه باطل گذاشته اند، پیروز شود. پس ما باید از این موقعیتی که خدا در اختیار ما گذاشته است خوب استفاده کنیم، در این لحظات آخر که ممکن است یک اتفاقی در جبهه بیفتد، و از همه ما استفاده شود. شاید مقرر شده باشد که جمعی از شما رزمندگان اسلام در معرض امتحان نهایی خداوند قرار بگیرید. لذا حسینوار زندگی کردن در زمان غیبت کبری به کسی گفته می شود که منتظر



شهید از شهید می گوید

دردم

جبهه دنیایی از خاطره ها بود.. پر از نکته هایی که دل و جان انسان را می ربود.. آن چه از آن لحظه های پاک به یادگار مانده یکی اجر معنوی است که شهیدان برده اند.. دیگری تجربه ای است که رهروان اندوخته اند.. سومی خاطره ای که بازماندگان می شنوند.. برخی نیز هر سه را یکجا به تور زده اند.. خاطره دست ما را می گیرد، و همراه راهیان نور به روزهای حماسه و ایثار بازمی گرداند.. و در هوای پاک خاکریز برای ما خیمه پاسداری می زند.. لحظه های فراموش ناشدنی مهدی و مجید گنجینه ای از گوهرهای فراوان آن دوران است.. تنها کسانی که شب و روز هم رزم آن دو برادر بودند، توانستند این گنج گران بها را کشف کنند.. پیر جماران چه زیبا گره از این گنجینه برداشته است.. بخوانید: «خون شهیدان برای اند درس مقاومت به جهانیان داده است، و خدا می داند که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست، و این ملت ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود».

را با خوبان محشور کند و عصاره زندگی او برای ادامه دهندگان راهش الهام بخش باشد.
نکته سوم: به منظور بزرگداشت شهید بزرگوار مهدی زین الدین، اگر محور سخن را بر شناخت بگذاریم، شناخت شخصیت یک یگان رزمی ثمره بیشتری دارد. باید گفت که لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در دوران جنگ با سوابق مجاهدت های فی سبیل الله نماینده بارز یک امت اسلامی بود. در قم یعنی قطب علمی و مکتب تشیع، اگر بخواهیم بیشتر بهره ببریم باید روی شخصیت این یگان رزمی سپاه اسلام بیشتر کار کنیم. برای رسیدن به این هدف که جواب گوی ایثارگری های یک امت اسلامی باشد دو روش وجود دارد:

روش اول: با تاریخچه تشکیل و فلسفه وجودی این یگان رزمی در صحنه های رزم و نبرد پردازیم. در این تاریخچه خود به خود چهره های سلحشوری مثل سردار سرلشکر مهدی زین الدین حتماً مثل گوهر تابناک جایگاه خودشان را نشان می دهند.

روش دوم: ما کاری به تاریخچه نداشته باشیم، و چهره های بارز آن یگان رزمی را بررسی کنیم تا بدانیم آن ها کیستند؟ تاریخچه زندگی، حضور و ایثارگری شان را مخصوصاً آن ها که شهید شده اند، ارائه دهیم و از ارائه آن ها امتیاز و ارزش لشکر را ارزیابی کنیم که باز به آن نتیجه اصلی می رسیم. راه برای رسیدن به آن هدف هموار است. اگر با برادران رزمنده صحبت کنید، به سهولت می توانید به نتیجه برسید. من از خداوند متعال برای شهدای انقلاب، به ویژه شهدای لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و به خصوص روح این سردار بزرگ اسلام مهدی زین الدین علو درجات و تداوم راهشان را خواستارم.

مهدی در مأموریت های رزمی استقامت خوبی داشت و این روحیه موجب می شد که یگان تحت فرماندهی ایشان استقامت کند. سیمای مهدی خیلی معصومانه بود. ساده لباس می پوشید و آثار خستگی از کار شبانه روزی در چهره او نمودار بود. ولی با این وجود آثار نشاط و روحیه تداوم مأموریت های بیشتر در او هویدا بود

شهید مهدی زین الدین می رسید بیاننش با تواضع بسیار همراه بود، و موقع انجام وظیفه که می شد تعبد و تعهدش نمودار بود. مشاهده می کردم که رفتارش در برخورد با افراد بسیار متواضعانه و جذاب، و آثار تواضع از سر و رویش هویدا بود. در مأموریت های رزمی استقامت خوبی داشت و این روحیه موجب می شد که یگان تحت فرماندهی ایشان استقامت کند. چهره و سیمای مهدی خیلی معصومانه بود. ساده لباس می پوشید و آثار خستگی از کار شبانه روزی در چهره او نمودار بود. ولی با این وجود آثار نشاط و روحیه تداوم مأموریت های بیشتر در او هویدا بود. این روحیه، خستگی کار را محو می کرد و به فرماندهان مافوق این جسارت را می داد که در همان حال خستگی به او فرمان دهند. بنابراین اگر بخواهیم جمع بندی کنیم و در بین فرماندهان چهره ای را به معنای واقعی باتقوا به مردم معرفی کنیم، یکی از آن فرماندهان، سردار سرلشکر مهدی زین الدین بود. خداوند ان شاء الله او

روایت شهید سرلشکر علی صیاد شیرازی

با سلام و درود و رحمت الهی بر ارواح مطهر شهدای انقلاب اسلامی و روح مطهر حضرت امام خمینی (ره) و با دعای خیر و سلامتی برای رهبر معظم انقلاب و فرمانده کل قوا. به پاس بزرگداشت سردار سرلشکر شهید مهدی زین الدین، سه نکته جالب توجه از نظر خویش را تقدیم می دارم:

نکته اول که جنبه عمومی دارد و عامل ارزیابی خداوند متعال از انسان ها نیز می باشد تقواست. به یاد ایشان و الهامی از خاطره زندگی ایشان، یادآور می شوم. خداوند در قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ». یعنی خداوند متعال ملاک ارزیابی انسان ها را تقوای آن ها قرار داده است. ما هم از نتیجه زندگی خودمان، مخصوصاً زندگی سربازی به این نکته رسیده ایم که حقیقتاً تقوی بهترین عامل ارزیابی انسان ها است. تقوی عامل سنجش عزت نفس است. تقوی شالوده اطمینان و اعتماد در جامعه است. تقوی پایه و اساس دریافت امدادهای غیبی است. تقوی عامل جذبه روحی و قلبی انسان ها است. تقوی رمز موفقیت های اجتماعی به ویژه در مسئولیت های خطیر فرماندهی و مدیریت است.

نکته دوم در باب شخصیت این سلحشور اسلام است: در دوران نورانی و پر برکت زمان جنگ مواردی از دیدار با ایشان در قرارگاه های عملیاتی، چه در جلسات بحث و چه در جلسات تصمیم گیری و ابلاغ مأموریت به فرماندهان ایشان را همواره در جلسات متواضع مشاهده می کردم. هر وقت نوبت به سخنان



بر اثر انفجار مین مجروح شدم و به بیمارستان انتقال یافتیم. برادران زیادی به دیدنم آمدند، اما در هیچ کدام از این دیدارها به اندازه آمدن شهید زین الدین خوشحال نشدم. وقتی ایشان آمد، گفت: بالاخره کار دست خودت دادی؟ مگر نگفتم شلوغ بازی نکن.

گفتم: خب حالا کاری است که شده. با وجودی که پایم را از دست داده‌ام مهدی ناراحت بود، و برای این که روحیه‌ام تضعیف نشود با شوخی گفت: پایت کجا رفته؟

من هم با خنده گفتم: فعلا به مرخصی رفته.

حسن ظن عجیبی داشت. من ندیدم روزی نسبت به گزارش‌های که به ایشان می‌دهند، بدگمان بوده باشد.

اگر هم داشت خودش می‌رفت، چک می‌کرد و هیچ گاه پیش روی نیروها این را بروز نمی‌داد. به هیچ عنوان ندیدم که در مقابل بچه‌های لشکر ابراز نگرانی کند. ساده و خاکی بودن مهدی عجیب چشمگیر بود. اورکت سبز رنگ سپاه را بر تن داشت، و با سر و وضع بسیار ساده زندگی می‌کرد. با همه گرم می‌گرفت. به رغم این که از خانواده‌ای سرشناس و از انقلابیون قبل از انقلاب بود باز افتادگی و سادگی عجیبی داشت. با آرامش و متانت خاصی مشکلات را حل می‌کرد، و برای هر سؤالی جوابی داشت.

حسن تدبیر ایشان عالی بود. این ویژگی را در میان بچه‌ها خیلی کم مشاهده کرده‌ام.

در بسیاری از مسائل طرح داشت. در مسئله شناسایی وقتی مبادین مین مانع ما می‌شدند، یا سیم‌های خاردار متراکم مانع می‌شد، یا کمین عراقی‌ها یا تعدد خطوط دشمن مشکل ساز می‌شدند، ایشان با تدبیر و درایت خاصی موانع را برطرف می‌کرد. با وجودی که نسبت به وضعیت جغرافیایی مناطق مورد شناسایی یا عملیاتی خوب توجه بودیم، ولی نظرات ایشان همیشه برای ما راهگشا بود. شجاعت عجیبی داشت. روزی که به محور تپه سبز رفته بودیم، در آن جا یک دیدگاه و یک دوربین خرگوشی داشتیم. شاید روزانه ده یا بیست گلوله در یک متری آن فرود می‌آمد. صبحگاه روزی قصد داشتیم آن دیدگاه را از نزدیک ببینیم. گفتیم: آقا مهدی! شما نزدیک نیاید. من هرگاه آن جا رفتم، چند گلوله نصیبم شده است. گفت: نه، می‌آیم. خیلی اصرار کردم ولی ایشان قبول نکرد.



می‌گرفت و ریشه در اعتقادات او داشت. من همیشه به عنوان برادری که از نزدیک با ایشان آشنا بودم، غبطه اخلاق حسنه ایشان را می‌خوردم. در مقابل سخت‌ترین مأموریت‌ها، ضمن این که مشکلات مأموریت را مطرح می‌کرد ولی با جدیت تمام برای انجام آن نیز بسی هیچ واهمه‌ای حرکت می‌کرد. بنابراین با اطمینان می‌توان گفت که شهید زین الدین در تبعیت و اطاعت از فرماندهی، برجسته‌ترین و بالاترین جایگاه را احراز کرده بود. از خداوند متعال مسئلت دارم که ما را پیرو راه ایشان گرداند. و ایشان را با شهدای کربلا محشور کند.

روایت سردار سر تیپ شهید احمد سوداگر

بنده حدود چهار یا پنج ماه بعد از شروع جنگ افتخار آشنایی با شهید مهدی زین الدین را یافتم. اواخر سال ۱۳۵۹ بود که سپاه پاسداران در مقابل دشمن بعثی، تشکل یافت و سازمانی در آن به نام سازمان اطلاعات و عملیات به وجود آمد. در آن زمان جبهه جنوب به دو منطقه عمده جنوبی، شامل محورهای اهواز، سوسنگرد، آبادان و خرمشهر، و جبهه شمالی شامل محورهای بستان، فکه، کرخه، عین خوش و دهلران تقسیم شده بود. بعد از تشکیل سازمان اطلاعات، شهید زین الدین مسئولیت اطلاعات جبهه شمالی را به عهده گرفت که بنده افتخار جانشینی ایشان را داشتم.

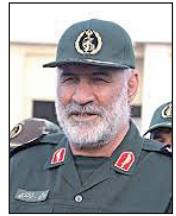
آقا مهدی روحیات، اخلاق، رفتار و خصوصیات عجیبی داشت که امثال او را کم دیده‌ام. بعضی از چهره‌ها وجود دارند که انسان وقتی آن‌ها را می‌بیند، به یاد خدا می‌افتد. بعضی از چهره‌ها هم هستند که انسان وقتی آن‌ها را می‌بیند، ناخود آگاه به یاد شیطان می‌افتد. شهید زین الدین از کسانی بود که وقتی همراه ایشان بودم و می‌خواستیم جایی برویم، واقعا لذت می‌بردیم. یعنی به روح ایشان علاقمند بودیم. همیشه تبسم شیرینی بر لب داشت. همیشه لبخند در چهره ایشان نمایان بود، و با همین قیافه همه را جذب می‌کرد. بعضی وقتها که برای چک کردن شناسایی‌ها و جمع بندی آن‌ها می‌رفتیم، اگر به مشکلی برمی‌خوردیم،

ایشان با لبخند ملایمی می‌گفت: «انشاء الله همه مشکلات حل می‌شود. اینها چیزی نیست».

وقتی به دیدار بعضی از فرماندهان و مسئولان می‌رفتیم و مشکلی را عنوان می‌کردیم، بیدرنگ جا خورده و منفعل می‌شدند. وقتی آن‌ها را با شهید زین الدین می‌سنجم، می‌بینم قابل قیاس نیستند. روزی که برای شناسایی رفته بودم،

روایت شهید سر لشکر نور علی شوشتری

با سلام به پیشگاه امام زمان (عج) و روح پرفتوح امام راحل (ره) و با درود به روح پرفتوح شهید، به و یژه سردار رشید و شهید اسلام، سر لشکر مهدی زین الدین. جنگ ما، جنگ اعتقادی بود، در نتیجه



تمام شرکت کنندگان در این جنگ براساس ایده‌ای واحد برای دفاع از انقلاب‌شان به فرمان امام راحل (ره) وارد صحنه نبرد شده بودند. میان این انسان‌های معتقد و متعهد که برای دفاع از دین‌شان و فقط برای رضای خدا یا به میدان گذاشته بودند، انسان‌های برجسته جایگاه ویژه‌ای داشتند. گاهی یک نیروی برجسته در بین انسان‌های معمولی جلوه می‌کند، ولی یک وقت هست که انسانی برجسته در بین برجستگان به جایگاه ویژه‌ای می‌رسد.

- همه رزمندگان برای دفاع از اسلام و آرمان‌شان و حفظ دستاوردهای پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) پا به میدان گذاشته بودند، شهید زین الدین در میان آن‌ها به صورت خاصی جلوه می‌کرد و از درخشش فوق العاده‌ای برخوردار گردید. مهدی در بین سرداران اسلام که شهید شدند، یا هنوز افتخار خدمت را دارند از هر جهت ممتاز بود

با توجه به این که همه رزمندگان ما برای دفاع از اسلام عزیز و اعتقاد و آرمان‌شان و حفظ دستاوردهای پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) پا به میدان گذاشته بودند، شهید زین الدین در میان همه آن‌ها به صورت خاصی جلوه می‌کرد و از درخشش فوق العاده‌ای برخوردار گردید. مهدی حتی در بین سرداران اسلام که شهید شدند، یا هنوز افتخار خدمت را دارند از هر جهت ممتاز بود. ایشان به اسلام عزیز ارادت تام داشت و با اعتقاد درست وارد صحنه دفاع از انقلاب شده بود. در نتیجه با وجود این که مسائل مربوط به جنگ ساده و کوچک نبودند، ولی چون ایشان برای رضای خدا و دفاع از دین خدا وارد صحنه شده بود و خدمتش را فقط برای رضای خدا انجام می‌داد و هیچ چیز را در آن شریک نمی‌کرد. همه مسائل را به سادگی حل می‌نمود. هیچ کاری برایش مشکل نبود. انسانی بود که عمیقاً دشمن را می‌شناخت. انسانی بود که کاملاً به وظایف محوله آشنا بود. برادری بود که با زوایای ریز و درشت جنگ به خوبی آشنایی داشت. من شهید زین الدین را در مقابل هرگونه مأموریت سختی که به او محول می‌شد هیچ وقت، نگران ندیدم.

از ویژگی‌های بسیار بالای شهید زین الدین، تبعیت و اطاعت او از فرماندهی بود. در واقع این ویژگی از همان لحظه ورود مخلصانه او به صحنه نبرد نشأت

گاه احساس ضعف و شکست نکند. لذا مهدی همه گزارش‌های خود را با لحن مثبت ارائه می‌داد. در مرحله اول عملیات بیت المقدس، تیپ مستقل هفت که در آن حضور داشتم به جاده آسفالت در داخل خاک عراق فاصله داشت. وضع تیپ به هم ریخته بود. لشکر هشت نجف اشرف به فرماندهی شهید سردار احمد کاظمی که طرف راست ما عمل می‌کرد، و لشکر ۲۷ رسول الله (ص) که طرف چپ ما بود به آسفالت رسیده بودند. ولی ما به موانع برخورد کرده بودیم. وقتی اوضاع را بررسی کردم به قرارگاه نصر برگشتم. چون بی‌سیم قرارگاه به طور دائم صدا می‌زد و از تیپ کسی را می‌خواست که برود آن جا گزارش کار دهد. به همین دلیل به قرارگاهی که شهید باقری در آن حضور داشت رفتم و آن جا آقا محسن و شهید زین الدین را یافتیم، و با نگرانی بسیار، وضعیت را تشریح کردم.

● آقا مهدی روحیات، اخلاق و رفتار عجیبی داشت که مانند او را کم دیده‌ام. بعضی از چهره‌ها وجود دارند که انسان وقتی آن‌ها را می‌بیند، به یاد خدا می‌افتد. بعضی از چهره‌ها هم که انسان وقتی آن‌ها را می‌بیند، ناخود آگاه به یاد شیطان می‌افتد. شهید زین الدین از کسانی بود که وقتی همراه ایشان بودم واقعا لذت می‌بردم

آقا مهدی زین الدین با منانیت به من گفت: یک گردان برادرید از پایین ببرید بالا، بعد بروید از لشکر هشت کمک بگیرید. از سمت چپ لشکر هشت به پشت خط مقدم دشمن سرازیر شوید. تعجب آور این بود که مهدی اصرار داشت شخصا همراه من بیاید و با همکاری هم این کار را انجام دهیم. بعد من و شهید زین الدین با همدیگر به سوی محل استقرار شهید کاظمی حرکت کردیم و از پشت دژ در آن طرف جاده آسفالت فاصله خالی بین لشکر هشت نجف اشرف و ۲۷ رسول الله (ص) را با دو یا سه گردان پر کردیم و قضیه فیصله پیدا کرد.

شهید مهدی زین الدین به نیروهای زیر مجموعه‌اش توجه فراوان داشت. شهادت رزمندگان لشکر ایشان را بسیار متأثر می‌کرد. اگر یکی از بچه‌ها شهید یا مجروح می‌شد، ایشان به شدت ناراحت می‌شد. به گونه‌ای که فکر می‌کردم که شاید آقا مهدی مدت‌ها با آن شهید رفاقت داشته است. گاهی که به لشکر ۱۷ می‌رفتم، محبوبیت مهدی را میان بچه‌های لشکر از نزدیک می‌دیدم. در لشکر حرفی که می‌زد، دستوری که می‌داد و مسائلی را که عنوان می‌کرد، برادرها با جان و دل دنبال می‌کردند. خداوند انشاء الله او را با سرور و سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) محشر گرداند.

■ کتاب سر دلبران، نشر روح، قم ۱۳۸۷

اطلاعات قرارگاه نصر را به عهده گرفت. شهید زین الدین در مرحله سوم یا چهارم عملیات رمضان به فرماندهی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب منصوب شد. چون در عملیات رمضان مشکلات خیلی زیادی داشتیم، تیپ هفت ولی عصر (عج) در مرحله اول و دوم عملیات ذخیره بود، و وارد عمل نشد. بنده به دلیل علاقه خاصی که به مهدی زین الدین داشتم، با خود گفتم بروم ببینم یگان‌هایی که الان وارد عمل شده‌اند، چه موقعیتی دارند، تا چنانچه خواستیم وارد عمل شویم بدانیم کجا باید مستقر شویم. همراه آقا مهدی تا نهر کتیبان، حدود ۲۰ کیلومتر در داخل خاک عراق رفتم. اوضاع بکلی به هم ریخته بود. در جبهه سمت راست تا شعاع ۱۵ کیلومتر خالی بود. هیچ نیرویی وجود نداشت که آن جا را داشته باشد. خیلی نگران شدم. به شهید زین الدین گفتم: آقا مهدی این قسمت که کاملا خالی است، این را دست چه کسی سپرده‌اید!

مهدی با آرامش خاصی گفت: «این طرف دست ملائکه الله است! دیگر خودشان می‌دانند. حالا بیا برویم ببینیم چه یگانی آماده است و چه یگانی آماده نیست».

موقع بازگشت از نهر کتیبان، از سمت چپ ما تانک‌ها و نفربرهای عراقی وارد عمل شدند. وضعیت خاصی پیش آمده بود. هر کسی آن جا مستقر بود مستاصل می‌شد. اما مهدی روحیه خاصی داشت، و هرگز به روی خود نمی‌آورد. ولی من شخصا نگران بودم. نمونه این گونه روحیات مهدی را باز در عملیات والفجر چهار دیدم. وقتی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) وارد عملیات شد، من هم رفته بودم تا به ایشان سری بزنم. دیدم یکی از یگان‌های لشکر شاخ بالانبو را گرفته‌اند. اما نه در سمت چپ آنان کسی هست و نه در سمت راست. بعد برگشتیم و جلسه‌ای برگزار شد. آقا مهدی در جلسه گزارش می‌داد که در سمت چپ ما حزب الله و در سمت راست ما جند الله قرار گرفته‌اند. البته دو یگان آن جا اسم‌شان حزب الله و جند الله بود. با تعجب به ایشان گفتم: آخر کسی در آن جا نبود که شما گزارش می‌دهید حزب الله و جند الله آن جا بوده‌اند. اما ایشان پاسخی به من نداد. این در حالی است که مهدی قبل از جلسه توسط بی‌سیم پیام می‌داد که یگان و نیرو بفرستید. در جلسه گفتم: آن جا کسی مستقر نیست! آن یگان تنهاست و امکان دارد اتفاقی برای آن بیفتد. ولی جوابم را نداد. جلسه که تمام شد گفتم: آقا مهدی جوابم را ندادید؟

گفت: بابا من می‌دانم که یگانی به نام جند الله و حزب الله در کار نیست. منظور این بود که یعنی کسی نیست و فکری بکنید.

ایشان با این روحیه و با این دید گزارش می‌داد. به هیچ وجه نمی‌توانست بپذیرد که حرفی بزند، یا عکس العملی نشان دهد که فرمانده رده بالا مستأصل شود. معمولا گزارش به فرمانده رده بالا باید طوری باشد که طرف علاوه بر آن که مطلب را می‌گیرد، هیچ



شکاف تنگی آن جا بود، بالاخره به زور از آن شکاف رد شدیم. وقتی به دیگاه رسیدیم، مهدی پای دوربین رفت و کمی ایستاد. وقتی کسی در دیدگاه‌ها دقت کند که گلوله می‌آید یا نه، صدای پرتاب آن را نیز می‌شنود، به شهید زین الدین گفتم: دارد گلوله می‌آید! ایشان گفت: خوب بیاید، آخرش توی سرمان می‌خورد، بیشتر از این که نیست؟ گفتم: پس مواظب خودتان باشید. لحظه‌ای نگذشت که دیدگاه با اصابت گلوله دشمن به شدت لرزید و دیوار آن فرو ریخت و دوربین خرگوشی هم به زمین افتاد و پریسکوپ آن شکست. مهدی که حدود یک متر با من فاصله داشت، با لبخند گفت: دیدی بالاخره گلوله توی سرمان نخورد؟ حالا بیا برویم.

مهدی گاهی که می‌خواست به محور بیاید و شناسایی‌ها را از نزدیک چک کند، به علت خطرناک بودن منطقه و با این که مقداری از کارها هنوز مانده بود، می‌گفتم: این جا کار شناسایی تمام شده است. البته در گزارشی که ارایه می‌دادیم، می‌گفتم که تا کجا رفته‌ایم و شناسایی چطور بوده است. ولی ایشان با شجاعت و شهامت خاصی باز وارد کار شده و می‌آمد و مسائل را از نزدیک می‌دید و در جزئیات قضا یا وارد می‌شد. حافظه خیلی خوبی داشت. بعضی وقت‌ها مطلبی را گزارش می‌دادیم و ایشان با کنجکاوی خاص مطالب را می‌گرفت و برمی‌گشت. گاه می‌شد که سه هفته پیش چیزی گفته باشیم و ایشان فراموش نکرده باشد.

به طور مثال گفته بوده باشیم که در فلان جا دو تانک عراقی یا یک گروهان نیرو بوده است. ایشان بعد از گذشت سه هفته توصیه می‌کرد حال که به شناسایی می‌روید آن چیزهایی را که سه هفته پیش گفتید، چک کنید. هرگز فکر نمی‌کردیم که آن مطالب در ذهن ایشان مانده باشد. موقعی که دستور تشکیل تیپ‌های مستقل رسید، بنده به عنوان مسئول اطلاعات تیپ هفت ولی عصر (عج) معرفی شدم و مهدی مسئولیت



مهدی به حیات جاویدان رسید

مرثیه حجت الاسلام والمسلمین استاد جواد محدثی برای شهید مهدی زین الدین

نمی‌کرد. حتی شهادت عزیزترین یارانش، بهترین فرماندهان گردان‌هایش، صدیق‌ترین هم‌زمانش و همسنگران، برای یک لحظه او را از هدف مقدس باز نمی‌داشت. علمداری بود که خود، شاهد شهادت علمدارها بود. ولی وقتی جنگ در راه خدا و به خاطر ادای تکلیف باشد، این فقدان‌ها و قلم شدن دست‌ها و بازوها، نه تنها

یأس آور نیست، که پای اراده را استوارتر می‌کند. شهید مهدی زین الدین، فرمانده لشکری بود با این خصوصیات: وارسته، پاک، از جان گذشته و به ایمان و یقین رسیده، خاکی و فروتن، بی ادعا و متواضع، صمیمی و مهربان. این را وجدان‌های پاک و کسانی که چهره معصوم و نگاه مؤمن و قلب امیدوار او را دیده و شناخته بودند، تأیید می‌کنند.

آینه بردارید...

آینه بردارید، که به دیدار جمال و کمال می‌رویم و زیبایی روح را تماشا می‌کنیم. آشنایی با فرمانده فداکار و مخلص لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) شهید بزرگوار مهدی زین الدین و برادرش مجید، که آینه دار خلوص و تقوا و ایثار بودند، و زلالی عشق و معرفت، و لطافت روح را با نستوهی اراده و صلابت تصمیم و شکوه شجاعت، به هم آمیخته بودند.

و... معجون اشک و آهن بودند

و... آمیزه سلاح و عرفان!

بارشان خدا بود و رهبر شان خمینی

کتاب‌شان قرآن بود و عشق‌شان کربلا

امیدشان فتح بود و آرزوهای‌شان شهادت

آری... و این مجموعه، گوشه‌ای از روحیات و زندگینامه و ویژگی‌ها و برجستگی‌های این دو روح بزرگ را نشان می‌دهد. به خصوص برادر مهدی که زیبایی روح و جمال معنوی‌اش دو چندان بود. ولی در هر صورت، هر دو زینت دین بودند و فخر اسلام و پرورده قرآن و اسوه شهیدان.

در عصری زندگی می‌کنیم که سلاح پر توان «خون»

مهدی زین الدین هم رفت. آقا مهدی، نامی آشنا برای همه برادران رزمنده‌ای است که در دهه شصت تحت فرماندهی او در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) جنگیدند. او رفت، تا در بهشت با اولیای دین و شهیدان راه خدا همپایه و همسایه گردد. رفت و با خود یک دنیا خلوص و تواضع برد. هنوز زمزمه شهادت طلبی او در گوش رزمندگان لشکر و گردان‌های رزمی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) طنین افکن است. ساده و بی ادعا، صادق و بی توقع، چند سال بود که جهاد را برگزیده بود. با همه سختی‌هایی که جنگ دارد، با همه مشکلاتی که برای یک فرمانده لشکر وجود دارد، با همه گذشت‌ها و تلاش‌ها و تجربه اندوزی‌ها و دویدن‌ها که فرماندهی می‌طلبد. با همه تعهدها، مسئولیت‌ها، دین باوری‌ها، تقواها، دقت و مراقبت‌ها، که برای یک فرمانده لازم است... وظیفه خود را در جنگ به حق تشخیص داده بود و هستی خود را در این راه نهاده بود. شهید زین الدین مسلح به ایمان بود. همواره در تمام صحبت‌ها، سخنرانی‌ها و راهنمایی‌هایش می‌کوشید که برادران رزمنده را به سلاح ایمان تجهیز کند. می‌دانست که مجاهد دودل، ناباور، همچون سلاح بی فشنگ و گلوله بی خرج است، نه یارای ماندن در جبهه را دارد و نه روحیه جنگیدن با دشمن را. او همواره ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) را به گوش بچه‌ها زمزمه می‌کرد. از مظلومیت جبهه حق سخن می‌گفت. از ضرورت ادامه جنگ تا پیروزی، از نیاز جبهه‌ها به نیروهای رزمنده و با تجربه امیدوار و مؤمن و ثابت بود. از استفاده به موقع از استعدادها و نیروهای کیفی و از لزوم داشتن روحیه معنوی و حالت دعا و توسل، برای یک سرباز اسلام، از ضربه‌هایی که از بی تقوایی‌ها خورده‌ایم. از آفت‌هایی که از طریق غرور در عملکرد رزمندگان رسوخ می‌کند. بارها و بارها گفته بود که پیروزی با ماست. چه با ماندن چه با رفتن. مکرر در مکرر اظهار کرده بود که: شهادت «احدی الحسینین» است. اینک خود به قله دست یافته و به این اوج رسیده است. مهدی زین الدین فاتح قله شهادت است. سالک راه سید الشهداء و مهمان سفره شهادت است. وارد بر ابا عبد الله الحسین (ع) است. در محضر علی بن ابی طالب (ع) است. شهادت، برای برادر زین الدین مزد خدمت و صداقت است. مگر نه این که «مزد جهاد، شهادت است؟» قهرمان رشیدی بود که دیدن آن همه شهادت‌ها، روحیه‌اش را متزلزل

که یادگار «عاشورا» و میراث ارزشمند سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) که از نهضت «کربلا» بر جای مانده، بار دیگر نقش خود را باز یافته و به میهن آمده است.

شهیدان ما «سلاح خون» را بر کف گرفته‌اند. سلاحی که بر شمشیر هم پیروز است و بر ندگی و صلابتش پیش از تیغ تیز است. آری، «شهادت»....

شهادت، معجزه بزرگ قرن ماست که رسالت دعوتگران «شهادت طلب» را تثبیت می‌کند و اعجاز خون، که آیه جستن شهیدان است، رسواگر همه افسون‌ها و افسانه‌های ساخته و پرداخته استکبار جهانی است.

و لذت دنیا و شکوه زندگی، در داشتن ایمانی قوی و همتی والا، و عقیده‌ای خدایی و جهادی در این راه هدف متعالی و مقدس است.

و راه خدا همچنان شهید می‌طلبد، چرا که دین خدا ارزشمندتر از جان‌های ماست.

یاران، ره عشق، منزل ندارد.

این بحر مواج، ساحل ندارد.

مقتول عشق است، خود، قاتل خود.

این کشته در حشر، قاتل ندارد.

هر کس نبندد، بر دلبری دل

یا آدمی نیست، یا دل ندارد.

کربلا و قدس در پیش است و حمایت و حضور یک ملت. خوشا آنان که با گذار از «پل شهادت» بهشت موعود رسیدند. نام‌شان جاوید و یادشان گرامی باد.....

۶۳/۱۰/۱۰

ستاد تدوین آثار لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) ■



مجید زین الدین از ولادت تا شهادت

درآمد

وقتی از شهیدان بزرگواری چون سردار سرلشکر مهدی زین الدین و برادرش مجید زین الدین یاد می‌کنیم، گویا روی داده‌های مهمی از تاریخ جنگ و دفاع مقدس همچون یک فیلم حماسی بر پرده سینما در مقابل چشمانمان می‌گذرد. همه مردم مسلمان ایران اذعان دارند که این قهرمانان، با نثار خون گران‌بهاشان تاریخ معاصر کشورمان را رقم زدند، و میهن اسلامی را در برابر متجاوزان و دشمنان کور دل بیمه کردند. مجید زین الدین کسی بود که از وقتی که خود را شناخت، به ندای ولی امر مسلمین (ره) لبیک گفت و قدم در میدان جهاد نهاد، و به خانه‌اش بازنگشت مگر که خون سرخ خود را نثار پاسداری از آرمان‌های مقدس انقلاب کرد.

با بیت اغلب علما همچون شهید محراب آیت الله مدنی ارتباط داشتند، و این توفیقی بود که خداوند متعال به آنان بخشیده بود. حاجی عبد الرزاق زین الدین ضمن این که در سه وقت نماز جماعت آیت الله مدنی شرکت می‌کرد، ظهر و شب هم در خدمت ایشان بود. آشنایی مرحوم زین الدین با آیت الله مدنی که از همدان به لرستان تبعید شده بود، از خرم آباد شروع شد. چون ایشان سرپرستی حوزه علمیه خرم آباد را بر عهده گرفته بود، عشق و علاقه خاصی به تربیت قشر جوان نشان می‌داد. برای گسترش و ارتقای سطح فرهنگی جوانان فعالیت دامنه داری داشت، و در طول هفته جلسات متعددی در مساجد شهر برگزار می‌کرد. با این وصف شهیدان مهدی و مجید زین الدین ارتباط نزدیکی با آیت الله مدنی برقرار کرده بودند و از محضر پر فیض ایشان بهره می‌بردند. افزون بر آن، دو خانواده آیت الله مدنی و زین الدین هم روابط قوی دوستانه برقرار کرده بودند و با یکدیگر رفت و آمد داشتند.

بانو زینب اسلام دوست مادر دو شهید مهدی و مجید زین الدین درباره مراحل تربیت، رشد و شکوفایی فرزندانش چنین اظهار داشته است: «ساکن تهران و منتظر به دنیا آمدن مجید بودیم. در محیط بسیار فاسد تهران نگه داشتن حجاب و دوری از حرام کار راحتی نبود. با این حال من خیلی مراقب بودم. حتی با مهمان‌های مرد و مستاجرمان که رفت و آمد داشتند احتیاط می‌کردم که مبادا با آن‌ها برخوردی داشته باشند. حاجی آقا در زندگی هم خیلی مراقبت می‌کرد. حواسش به حلال و حرام جمع بود. من هم سعی‌ام بر این بود که بچه‌هایم را طوری بار بیاورم که

تبسم بر لب‌هایش نمایان بود، و اغلب نزدیکان به او علاقه‌مند می‌شدند. در فراگیری زبان‌های مختلف خیلی مهارت داشت. وقتی ما را در فروردین ماه به سقز تبعید کردند، ایشان که درس‌هایش در خرداد تمام شد به سقز آمد و تا آخر شهریور که مدرسه تعطیل بود آن جا ماند. از اول مهر تا ۱۵ آبان در سقز به مدرسه رفت، زبان کردی را به خوبی در کردستان یاد گرفت. این اواخر که در جبهه‌های جنگ حضور داشت، نوارهای آموزش زبان انگلیسی گوش می‌داد. شب‌ها که می‌خواست بخوابد، ضبط صوت را کنار سرش می‌گذاشت و به خواب می‌رفت. فراگیری زبان کردی برای مجید در جنگ خیلی امتیاز بود.

یکی از بزرگترین نعمت‌هایی که خداوند بر خاندان زین الدین ارزانی داشت، همنشینی با علمای اعلام در تهران و در تبعیدگاه‌ها بود. فرزندان این خانواده به ویژه مهدی و مجید زین الدین هم در خرم آباد

پدر شهیدان زین الدین:
بچه‌های من با هوش سرشاری
که خداوند به آنان عطا
فرموده بود به درس و تحصیل
ادامه می‌دادند. مجید هم از
استعدادهای سرشار برخوردار
بود. خیلی خون گرم و همیشه
تبسم بر لب‌هایش نمایان بود،
و اغلب نزدیکان به او علاقه‌مند
می‌شدند. در فراگیری زبان‌های
مختلف خیلی مهارت داشت

شهید مجید زین الدین فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ دوم لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در سال ۱۳۴۳ شمسی در خانواده مبارز و انقلابی حاجی عبد الرزاق زین الدین در شهر تهران متولد شد. پدر که دوران تاریک ستمشاهی را گذرانده بود، و همواره مورد تعقیب و آزار و اذیت عوامل ساواک قرار داشت، دو سال پس از به دنیا آمدن مجید به شهر خرم آباد مهاجرت نمود، تا شاید به دور از چشم مأموران رژیم پهلوی به مبارزه خستگی ناپذیر فرهنگی ادامه دهد. در حقیقت خانواده زین الدین چشم به راه انقلابی بود تا به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به دوران طولانی خمودی و سیاهی پایان بخشد.

مرحوم عبد الرزاق زین الدین در خصوص دلایل ترک محل کار و سکونت خود در تهران، و مهاجرت به خرم آباد در خاطراتش چنین بیان کرده است: «فرزند کوچکم مجید دو ساله بود که از تهران به خرم آباد مهاجرت کردم. فرزندانم تا دوره دبستان در آن شهر زیاد مسئله خاصی نداشتند. ولی به دبیرستان که رفتند رنج‌ها شروع شد. رژیم طاغوت با حجاب به شدت مبارزه می‌کرد. فرزندانم در تهران با محیط آلوده‌ای رو به رو بودند، تمام هم و غم من این بود که بچه‌ها با چه کسی رفیقند. تلاش می‌کردم که صحیح تربیت شوند و خدای نکرده در آن محیط خفقان و فساد تحت تأثیر قرار نگیرند».

ایشان در شرح حال ویژگی‌های شهید مجید زین الدین افزوده است: «بچه‌های من با هوش سرشاری که خداوند به آنان عطا فرموده بود به درس و تحصیل ادامه می‌دادند. مجید هم از استعدادهای سرشار برخوردار بود. خیلی خون گرم و همیشه

اثاثیه پدر را جمع آوری کرد، و همراه وانت بار حامل اثاثیه به خرم آباد بازگشت. اما دست تقدیر الهی چنین اقتضا کرد که تبعید حاجی عبد الرزاق به اقلید آخرین تبعید ایشان باشد، و دیری نپایید که انقلاب به ثمر نشست، و شهید مجید زین الدین در سن نو جوانی پس از استقرار خانواده در شهر مقدس قم همراه پدر و برادرش شهید مهدی زین الدین به سیل خروشان مردم انقلابی پیوست.

آن‌گاه حاجی عبد الرزاق زین الدین فعالیت‌های انقلابی و مبارزاتی خود را همراه دو فرزندش مهدی و مجید در قم از سرگرفت و به توزیع رساله امام خمینی (ره) و کتاب‌های مذهبی و پوسترهای انقلابی پرداخت. یکی از این پوسترها که عکس فرعون و طاغوت‌های مختلف بود، و در اصفهان چاپ شده بود توسط مجید زین الدین که نوجوان ۱۵ ساله بود، در میدان آستانه قم فروخته می‌شد، که دیری نپایید به وسیله مأموران حکومت نظامی دستگیر شد. حاجی عبد الرزاق برای آزادی فرزندش مجید بی‌درنگ به شهربانی قم رفت و با تهدید و ارباب سرهنگ کاشانی ناگزیر تعهد داد که از این پس به مجید اجازه ندهد این پوسترها را در شهر قم بفروشد. سرانجام آقا مجید آزاد گشت و به آغوش گرم خانواده بازگشت.

حوادث پر فراز و نشیب دوران انقلاب اسلامی به سرعت می‌گذشت، تا با فروپاشی سلطنت خاندان پهلوی، به ثمر نشیند. اما به موازات پیروزی انقلاب، توطئه‌های دشمنان یکی پس از دیگری فرا رسید که هر کدام کافی بود به انقلاب لطمه جبران ناپذیر وارد کند. عوامل استکبار جهانی و غلامان حلقه به گوش استعمار از نخستین روزهای به ثمر نشستن انقلاب بر ملت پیا خاسته تاختند و نیزه‌های خود را بر قلب جوانان انقلابی در برخی از شهرهای بی‌دفاع کشور فرو بردند. در آن مرحله بود که شهید مجید زین الدین جوان نتوانست نسبت به تحولات انقلاب و جنگ تحمیلی بی‌تفاوت بماند. بر این اساس دوره دبیرستان را با دغدغه آشوب در کردستان، جنگ و لزوم حضور فعال در صحنه گذراند. او در سن ۱۶ سالگی قرار داشت که جنگ ظالمانه بر کشورمان تحمیل شد. ابتدا همراه هیئتی از روحانیون قم به سرپرستی آیت الله نوری همدانی با خودروی سواری پدرش به محور سرپل ذهاب رفت و روزها کارهای تدارکاتی و شب‌ها نگهبانی می‌داد. اما وقتی هیئت مزبور به قم بازگشت، مجید چند ماه در جبهه غرب ماند.

حاجی عبد الرزاق زین الدین گوید: «بارها دوستان از جبهه می‌آمدند و می‌گفتند که مجید اندازه یک تفنگ است، ولی همیشه تفنگ روی دوش دارد. دوستان هر چه به او می‌گفتند که تو محصل هستی و برو درس بخوان، او هم قول می‌داد که درس بخواند. هر چهار پنج ماه یک بار به قم می‌آمد و می‌رفت. اما با همین وضعیت دیپلم گرفت. آن هم به خاطر توصیه‌های مادرش. روزی که دیپلم گرفت به خانه آمد و مدرک دیپلم را به مادرش داد و گفت: این دیپلم هم به خاطر اصرار شما، بفرمایید...».

شهید مجید زین الدین پیش از دریافت دیپلم مدت‌ها به صورت بسیجی به جبهه می‌رفت. تنها چند ماه

مادر شهیدان زین الدین: مجید بچه با ادبی بود. عجیب به ما احترام می‌گذاشت. از دوران کودکی هیچ وقت به یاد ندارم که توی چشمان من زل زده باشد. همین ادب را در مقابل خداوند داشت. وقتی که رفتار ناپسند و کلام نادرست می‌دید، با وجودی که کم سن و سال بود، می‌گفت: حرف خودمان را بزنیم. چه کار داریم به دیگران

بلند شو برگردیم. مگر مادر نگفت اگر ترانه گذاشتند ننماید. وقتی بلند شدیم که برگردیم صاحب خانه پرسید: چرا بر می‌گردید؟ مجید با زبان بچگی‌اش گفت: چون شما ترانه گذاشته‌اید. صاحب خانه اجازه نداد برگردیم و زود رفت ضبط صوت را خاموش کرد».

مادر شهیدان زین الدین در توصیف اخلاق فرزندش آقا مجید، چنین گفته است: «مجید بچه با ادبی بود. عجیب به ما احترام می‌گذاشت. از دوران کودکی او هیچ وقت به یاد ندارم که توی چشمان من زل زده باشد. همیشه در مقابل من سرش را پایین می‌انداخت و صحبت می‌کرد. همین ادب را در مقابل خداوند و دستورات الهی داشت. وقتی که جایی رفتار ناپسندی مثل غیبت، کلام نادرست می‌دید، با وجودی که کم سن و سال بود، بحث را عوض می‌کرد و می‌گفت: «حرف خودمان را بزنیم. چه کار داریم به دیگران». قبل از انقلاب گاهی برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) از خرم آباد به قم می‌آمدیم. بعد هم به مسجد جمکران می‌رفتیم. یک بار مجید خواب بود و دل‌مان نیامد بیدارش کنیم. از مسجد که برگشتیم، مجید بیدار شده بود. گفت: «خواب امام زمان (ع) را دیدم. ایشان کنار آمدند و دستی به سرم کشیدند و نوازشم کردند. بعد هم چیزی روی سرم گذاشتند». تعبیر ما از خواب مجید این بود که در آینده عالم بزرگی خواهد شود. ولی خداوند خواب او را زیبا تعبیر کرد و تاج و تاج افتخار شهادت را بر سر او نهاد».

واقعیت انکار ناپذیر این است که شهید مجید زین الدین همچون سایر اعضای خانواده‌اش شریک مبارزات پدر بوده و در این راه زحمات و زجرهای زیادی متحمل شده است. هنگامی که سازمان ساواک در آستانه آغاز انقلاب اسلامی و قیام همگانی ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره)، حاجی عبد الرزاق زین الدین را از سقز به اقلید فارس تبعید کرد، مجید زین الدین که در مرحله دبستان تحصیل می‌کرد، همراه مادر و دو خواهرش به سقز رفت، و

افراد مفیدی برای دین و برای جامعه باشند. مجید از سن چهار سالگی نماز می‌خواند. عادت کرده بودم هر وقت که به خانه می‌آمد، تا سلام می‌کرد می‌پرسیدم: آقا مجید نماز خوانده‌ای؟ می‌گفت: بله خوانده‌ام.

بعد از گذشت مدتی هر وقت آقا مجید وارد خانه می‌شد با لهجه شیرین و کودکانه‌اش با صدای بلند می‌گفت: سلام مجید جان نمازت را خوانده‌ای؟ بله مادر جان خوانده‌ام. آن‌گاه فضای خانه را پر از خنده و شادی می‌کرد.

آقا مهدی و آقا مجید با هم پنج سال فاصله سنی داشتند. این دو برادر خیلی همدیگر را دوست داشتند. به یاد ندارم حتی یک بار با هم دعوا کرده باشند. هم شجاع و ترس، و هم حرف شنو بودند. کافی بود کاری را یک بار به آن‌ها بگویم و بعد همیشه خودشان مرتب انجام می‌دادند.

بانو مینا زین الدین خواهر کوچک‌تر شهید مجید زین الدین در بیان خاطرات دوران کودکی خود و برادرش چنین گفته است: «مجید از دوران کودکی با نام امام خمینی (ره) انس گرفت و عاشق ایشان شد. در خانه یک رساله عملیه داشتیم که ۱۲ حاشیه داشت، و زیر هر سوال شرعی نظرات علمای مختلف درج شده بود. نظرات حضرت امام هم با حرف «خ» داخل پرانتز مشخص شده بود. گاهی من و مجید مسابقه می‌گذاشتیم تا ببینیم نظرات حضرت امام بیشتر است یا نظرات سایر مراجع تقلید. مجید می‌شمرد و من می‌نوشتیم».

بانو زین الدین افزوده است: «همچنین در آن زمان یک دستگاه رادیو در خانه داشتیم که فقط برای گوش دادن به اخبار آن را روشن می‌کردیم. برنامه‌های دیگر رادیو را نمی‌شد گوش داد. همین که اخبار تمام می‌شد، مجید سریع می‌رفت و رادیو را خاموش می‌کرد. می‌گفت: گوش دادن به آهنگ‌های مبتذل شرعاً حرام است. با هم خیلی صمیمی بودیم. هر جا می‌رفتم مجید را همراه خود می‌بردم. روزی به جشن تولد دعوت شدم و قرار شد مجید هم همراه من بیاید. مادرمان موقع رفتن سفارش کرد که اگر دیدید ساز و آهنگ گذاشتند بلند شوید و برگردید. اتفاقاً نوار ترانه روشن کردند و مجید بیدرنگ به من گفت:



■ انتقال نیروهای رزمی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) جهت شرکت در عملیات

پدر شهیدان زین الدین: خون با عظمت اینها گنجینه پربهایی است که ما هر روز داریم از آن فیض می‌بریم. الطاف بیکران الهی شامل حال مان شده است و روز به روز عظمت این انقلاب و عظمت این حرکت اسلامی و دین‌مان را می‌بینیم. به این شهادت‌ها افتخار می‌کنیم. از خداوند سپاسگذاریم که ما را در چنین زمانی از تاریخ قرار داد که این عظمت را ببینیم

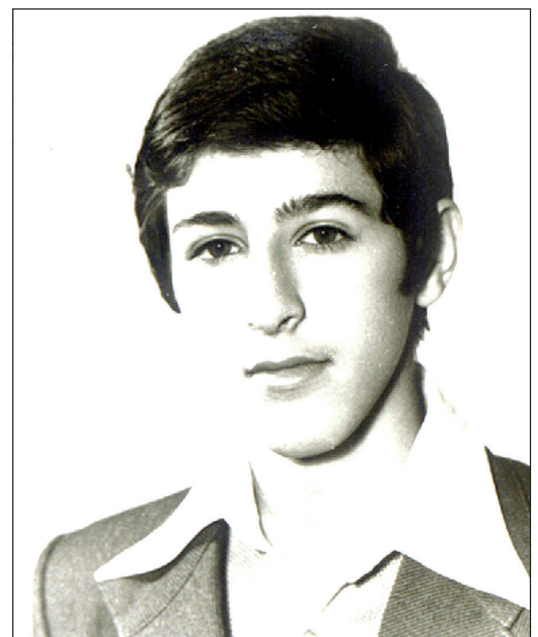
به سر و وضعش اهمیت می‌دهد، موقع شناسایی چه طور راضی می‌شود، که شب‌ها را روی تخته سنگ‌های خاکی و زمخت صبح کند. این از ایمان به خدا و دلدادگی ناشی شده بود. روزی که از جبهه به مرخصی آمده بود، خواهرش حدود پنج ماه سن داشت. کودک را بغل می‌کرد و بازی می‌داد و کودک قه‌قهه می‌خندید و مجید کیف می‌کرد. من حواسم به آن‌ها بود. وقتی مجید از اتاق بیرون آمد به کودک گفت: تو با این خنده‌ها و شیرین کاری‌ها نمی‌توانی منو به این دنیا وابسته کنی. با این کارها نمی‌شه منو از جبهه بازداري. مجید در پایان مرخصی ساکش را بست و به جبهه بازگشت.

از روزی که مجید زین الدین به عضویت سپاه پاسداران قم درآمد، از آن پس خانواده نمی‌دانستند فرزندشان در جبهه چه نقشی دارد. مجید پیش از آن به صورت بسیجی به جبهه می‌رفت و اکنون رسمی شده بود. روزی که پرونده خود را تکمیل کرد، در همان روز به وسیله یک دستگاه خودروی نظامی همراه راننده عازم قرارگاه لشکر علی بن ابی طالب (ع) در جبهه جنوب شد. خانواده بعد از گذشت مدتی اطلاع یافتند که مجید در اطلاعات و عملیات لشکر فعالیت می‌کند.

چون نمی‌خواست کارهایش جلوی دید دیگران باشد. مدتی که در جبهه بود، به هیچ کس اجازه نداد یک عکس یا فیلم از او تهیه شود. حاجی عبد الرزاق زین الدین در این خصوص چنین گفته است: «آخرین بار که مجید به مرخصی آمد، پیش از بازگشت همه عکس‌هایش را از بین برد تا پس از شهادت چیزی از او باقی نماند، و همین طور هم شد. وقتی به شهادت رسید برای برگزاری مراسم حتی یک عکس هم در خانه نداشتیم. همه وسایل او را در داخل خانه جست و جو کردم. سرانجام عکسی را که روی دیپلم او بود درآوردم و تحویل بچه‌های لشکر دادم». حاجی عبد الرزاق زین الدین اضافه کرده است: «فرزندم مجید همیشه پنهان کار بود و هیچ وقت سر از کارش در نیاوردیم. حتی زخمی شدنش را هم از خانواده پنهان می‌کرد. دو بار مجروح شده بود، که دفعه اول را اصلاً متوجه نشدیم. بار دومی پایش مجروح شده بود. چون چیزی را بروز نمی‌داد خواهرش دیده بود که

قبل از شهادت و پس از دریافت مدرک دیپلم به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم درآمد، و بی‌درنگ گام در گام برادرش شهید مهدی زین الدین نهاد. او به دلیل استعداد و جوش و خروشی که در نهان داشت مراحل کمال را به سرعت پیمود، و پس از گذراندن دوره کوتاه آموزشی، مسئولیت یکی از بخش‌های اطلاعات و عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) را به عهده گرفت. او همچون برادرش چهره‌ای محبوب، مؤثر در میان رزمندگان لشکر و مایه آرامش دوستان و خویشان و خانواده به شمار می‌رفت. به داشتن توان بدنی، بازوان نیرومند، تخصص در فنون رزم انفرادی و مهارت در شناخت نقاط ضعف دشمن شهرت داشت. افزون بر ویژگی‌های یاد شده از شجاعت، تقوی و ایمان قلبی برخوردار بود که از او مجاهدی شجاع ساخته بود که یک تنه از کوه‌ها و دشت‌ها می‌گذشت، و خود را به عمق مواضع دشمن می‌رساند، و به جمع‌آوری اطلاعات و شناسایی مواضع دشمن می‌پرداخت.

مادر در توصیف روحیات فرزندش چنین گفته است: «مجد همیشه شاد و خندان بود. طوری که از روی خنده‌هایش می‌فهمیدم ناراحت است یا خوشحال. خنده ناراحتی داشت و خنده خوشحالی. از اوقات فراغت به خوبی استفاده می‌کرد، و هیچ وقت بیکار نمی‌نشست. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حدود چهار ماه در دوره آموزش امدادگری در مرکز هلال احمر قم شرکت کرد، و کار عملی دوره را در بیمارستان آیت الله گلپایگانی گذراند. مدتی هم با جهاد سازندگی قم همکاری کرد. به روستاها رفت و به کشاورزان محروم کمک کرد. در این عمر کوتاه هم رانندگی یاد گرفت، هم ماشین نویسی و هم عکاسی. آن وقت‌ها بچه‌های حزب اللهی را با داشتن محاسن بلند می‌شناختند. اما مجید ظاهرش را آراسته می‌کرد، و یک شیشه عطر هم درون جیب پیراهن نظامی‌اش قرار می‌داد. اصلاً به ظاهرش نمی‌آمد که اهل قرآن خواندن و نماز شب باشد. گاهی فکر می‌کردم، آدمی که این قدر لباس شیک و تمیز می‌پوشد و



مجد موقع نماز وضو گرفت و درون اتاق رفت و در را قفل کرد. از این کارش تعجب کردم. خواهرش که کنجکاو شده بود از شیشه بالای در داخل اتاق را نگاه کرد و متوجه شد که مجید نمازش را نشسته می‌خواند. مجید از ناحیه پا مجروح شده بود، اما به کسی حتی ما که خانواده‌اش بودیم اجازه نداد متوجه شویم».

شهید مجید زین الدین در پی شرکت در بسیاری از عملیات‌ها که آخرین آن‌ها عملیات غرور آفرین خیبر بود ایثار و اخلاص وصف ناپذیری از خود برجای گذاشت. آخرین مأموریتی که در آن به شهادت رسید در کردستان بود. مجید مسئول طرح و برنامه اطلاعاتی منطقه مرزی کردستان شده بود که لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در صدد بود در آن جا وارد عمل شود. قرارگاه ذیربط توسط بی‌سیم به مجید اطلاع داده بود که به برادرش مهدی زین الدین در کرمانشاه بپیوندد. سپس آن دو به وسیله یک خودروی تویوتا به سمت سردشت حرکت می‌کنند. آقا مهدی پشت فرمان بود و مجید بغل دست ایشان نشسته بود. عناصر ضد انقلاب و خود فروخته در مسیر راه خودروی آنان را به رگبار می‌بندند و تیری به پای شهید مهدی زین الدین اصابت می‌کند. آن‌گاه خودرو به تپه کنار جاده برخورد می‌کند، و کمی آسیب می‌بیند. عناصر ضد انقلاب دوباره خودرو برادران زین الدین را هدف گلوله آر. پی. جی. قرار می‌دهند که گلوله از شیشه در سمت راننده وارد اتاق می‌شود، و چانه مجید را از بین می‌برد، و او در دم جان تسلیم جان آفرین می‌کند. سرانجام هر دو برادر قهرمان و فداکار به سوی دیار عاشقان پر می‌کشایند و به مقصود نهایی خود می‌رسند.

مرحوم حاجی عبد الرزاق زین الدین در بیان دیدگاه خود درباره شهادت دو فرزندش مهدی و مجید در خاطراتش چنین گفته است: «از ۳۰ سال پیش انتظار شهادت خویش را داشتیم. حدود ۱۸-۱۹ سال بعد از تولد مجید سعی کردیم بچه دار نشویم. به هر نحوی بود، انتظار مرگ را داشتیم. ولی خدا نخواست ما شهید بشویم. ما باید بمائیم و فرزندانمان را شهید ببینیم. همه جوانان وارث پدرهایشان هستند و ما وارث پسرانمان شدیم. هر چند که از مال دنیا چیزی نداریم و اینها هم نداشتند. ولی خون با عظمت اینها گنجینه پربهایی است که ما هر روز داریم از آن فیض می‌بریم. الطاف بیکران الهی شامل حال مان شده است و روز به روز عظمت این انقلاب و عظمت این حرکت اسلامی و دین‌مان را می‌بینیم. روز به روز به این شهادت‌ها و این حرکت‌ها و این جانفشانی‌ها افتخار می‌کنیم. از خداوند سپاسگذاریم که ما را در چنین زمانی از تاریخ قرار داد که این عظمت را ببینیم. خدا را قسم می‌دهم به خون پاک همه شهیدان از صدر اسلام تا حال که این انقلاب را به انقلاب آقا امام زمان (عج) متصل گرداند. خداوند روح پر عظمت امام راحل‌مان را که عالی است، متعالی تر کند. خداوند وجود مبارک آقا امام زمان (عج) و رهبر معظم را در پناه خود محافظت کند. خداوند قلب آقا امام زمان (عج) را از اعمال، حرکات، رفتار و گفتارمان شاد گرداند».



مهدی زین الدین به روایت آثار مکتوب

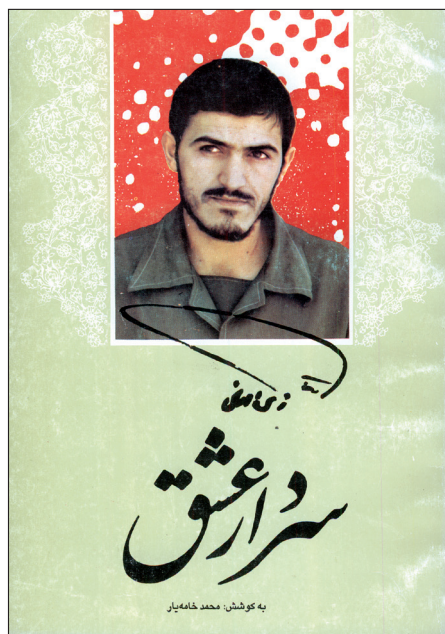
درآمد

در حقیقت سیر مراحل رشد و تکامل مردان بزرگ، و قهرمانان نامدار تاریخ از قبل از تولد تا مراحل مختلف زندگی و سرانجام نحوه پایان زندگی آنها، همیشه مورد توجه علاقمندان بوده است. سیر و سلوک آنها در خانواده، در مدرسه و سایر فعالیت‌های اجتماعی، مبنای نگارش کتاب‌های متعددی از سوی نویسندگان به منظور اطلاع رسانی و نشر معارف و گسترش علوم گوناگون در جامعه بوده، که دستاوردهای معرفتی جامعه امروز ما را در زمینه ادبیات و فرهنگ و علوم نظامی و انسانی شکل می‌دهد، و از افتخارات جامعه شناسی ما به شمار می‌رود. شکی نیست که نوع تربیت مردان بزرگی همچون مهدی زین الدین که از ریشه‌های عمیق دینی و اخلاق رفتاری در فرهنگ اسلامی نشأت گرفته، در دو دهه اخیر مورد توجه تعدادی از پژوهشگران علاقمند قرار گرفته است. لذا برای شناخت بهتر این شهید بزرگوار به گوشه‌هایی از ابعاد و زوایای مختلف زندگی ایشان بر اساس آثار مکتوب منتشر شده می‌پردازیم.

خواب بود. خوابی کوتاه و شیرین در بعد از ظهر بلند تابستان جنگ. دو سال و چند ماهی که می‌توانم تعداد دفعه‌هایی را که با هم غذا خوردیم بشمارم. از خواب که پریدم او رفته بود. فقط خاطره‌هایش، آن چیزهایی که آدم‌ها بعدا یادش می‌افتند و حسرتش را می‌خورند، باقی مانده بود. می‌گویند آدم‌ها خوابند، وقتی می‌میرند بیدار می‌شوند. شاید او بیدار شده، و من هنوز خوابم. شاید هم همه این مدت خواب او را می‌دیده‌ام. از آن خواب‌هایی که وقتی آدم می‌بیند، تسوی خواب هم می‌خندد. خوابی غیر منتظره. خواب زندگی با یک فرشته.

* نام کتاب: سردار عشق

این اثر به کوشش محمد خامه یار، تحت عنوان



موفق و بسیار مؤثر در جنگ که نشأت گرفته از جهان بینی اسلامی به رشته تحریر در آورده شود و گامی در جهت تبیین مدیریت خودی و بومی کشور باشد. به منظور تبیین الگوی فرهنگ سازمانی، ابتدا باید تعریفی که نویسنده از فرهنگ سازمانی دارد، مشخص گردد. زیرا چگونگی تعریف فرهنگ سازمانی روی تدوین الگوی فرهنگ سازمانی تأثیر می‌گذارد.

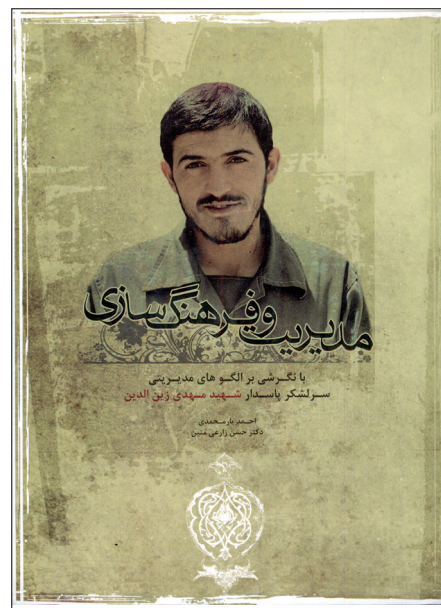
شاید این کتاب یکی از پربرترین کتاب علمی است که تاکنون درباره الگوهای مدیریتی و رفتاری شهید زین الدین منتشر گردیده و در آن نشان داده شده که ارزش‌ها از اعتقادات و باورهای اساسی ریشه می‌گیرد و بر الگوهای رفتاری در سازمان تأثیر می‌گذارد. اعتقادات و باورهای اساسی جزء مفروضات به شمار می‌آید و آنها در هر جامعه‌ای ثابت بوده و اندازه گیری آنها بسیار مشکل است. برای شناسایی ارزش‌ها و الگوهای رفتاری در فرهنگ اسلامی باید ابتدا مروری بر مبانی اعتقادات و باورها یا جهان بینی اسلامی و نقش آن در سازمان و مدیریت داشته باشیم.

* نام کتاب: نیمه پنهان ماه، زین الدین به روایت همسر

این اثر شامل خاطرات منیره ارملیان همسر شهید مهدی زین الدین، خاطراتی از زندگی مشترک و کوتاه آنان، از وصال تا فراقی که مانند یک خواب کوتاه و شیرین بود. نوبت اول چاپ این کتاب در سال ۱۳۸۲ بوده و تاکنون با تیراژ ۶۲۲۰۰ نسخه در ۱۱ نوبت تجدید چاپ شده است. نیمه پنهان ماه را بابک واعظی نوشته و توسط انتشارات روایت فتح تهیه و منتشر گردیده است.

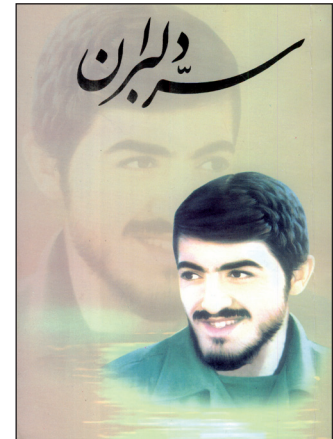
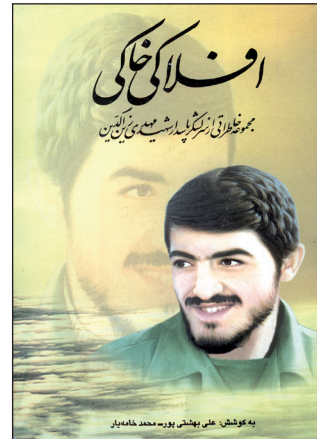
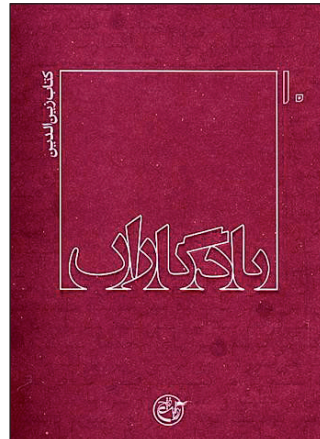
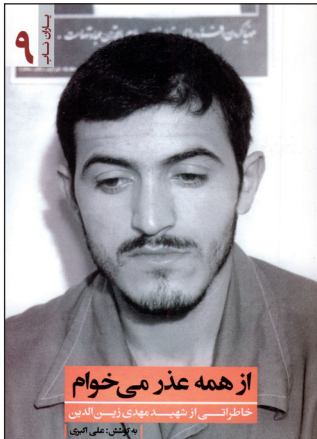
بانو منیره ارملیان در این کتاب زندگی کوتاه خود با سردار سرلشکر شهید مهدی زین الدین را چنین بازگو کرده است: زندگی با مهدی برای من یک

* نام کتاب: مبانی مدیریت و فرهنگ سازی، بانگ‌رشی بر الگوهای رفتاری - مدیریتی سرلشکر پاسدار شهید مهدی زین الدین



این اثر توسط احمد یار محمدی و دکتر حسن زارعی متین اعضای هیئت علمی دانشگاه و با پشتیبانی اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان قم، در ۲۷۰ صفحه و در تیراژ ۳۵۰۰ نسخه منتشر شده و به نوبت چاپ دوم نیز رسیده است. به علاقمندان توصیه می‌شود مطالعه این اثر نفیس را از دست ندهند.

در مقدمه کتاب آمده است: سعی نویسندگان بر آن بوده که با توجه به نقش جهان بینی در تدوین وظایف مدیریت، الگوی مدیریتی یکی از فرماندهان



مثنوی «کربلا در کربلا» میان صحنه‌های دفاع مقدس و صحنه‌های عاشورا ارتباط برقرار کرده، و به آن رنگ و بویی عاشورایی بخشیده است. به چند بیت از این مثنوی بنگرید:

می‌تپد آهسته زخم کاروان
داغ بر سینه نهاده ساربان
آن سبوی تشنه در دست بلا
آن شهید نیزه پوش کربلا
خون کند گریه گلوی اصغرش
می‌زند آتش به دل‌ها اکبرش.....

* نام کتاب: یادگاران

این کتاب هم از سری مجموعه یادواره خاطرات دلاور مردان شهید دوران دفاع مقدس است که توسط مؤسسه روایت فتح درباره شهید مهدی زین الدین منتشر شده است. نوبت اول این کتاب در سال ۱۳۸۱ با تیراژ ۳۳۰۰ نسخه زیر چاپ رفته و تاکنون هفت نوبت تجدید چاپ شده است. احمد جبل عاملی نویسنده یادگاران نوشته است که این کتاب نتیجه نگاهی به یک زندگی است، و پلک زدن‌هایی که لحظات را مانند فیلم عکاسی ثبت کرده‌اند. زین الدین ۲۵ سال زندگی کرده و اگر به همه این لحظه‌ها خوب نگاه کنی، یک آدم عادی را می‌بینی که سعی می‌کند در هر لحظه بهترین کار را انجام دهد. این مجموعه گوشه‌ای است از خاطرات کسانی است که مهدی زین الدین را می‌شناسند.

* نام کتاب: ستاره دنباله دار

این اثر به کوشش گروه فرهنگی هنری تا ظهور با تیراژ پنج هزار نسخه در سال ۱۳۸۳ در قم منتشر شده است. کتاب در برگزیده مجموعه‌ای از خاطرات افرادی مانند اعضای خانواده، هم‌کلاسی‌ها، فرماندهان و هم‌زمانی که شهید مهدی زین الدین را از تولد تا شهادت همراهی کردند.

* نام کتاب: از همه عذر می‌خواهم

نویسنده این اثر مصور کوشیده است دیدگاه‌های بستگان و هم‌زمان شهید زین الدین را به طور خلاصه گردآوری و در اختیار علاقمندان قرار دهد. این کتاب در سال ۱۳۹۱ در تیراژ پنج هزار نسخه در تهران انتشار یافته است. ■

گوناگون درباره شهید مهدی زین الدین به عمل آمده و توسط ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت آن شهید والا مقام گردآوری شده و تاکنون در سه نوبت به چاپ رسیده است.

در مقدمه کتاب آمده است: ولایت جبهه، دنیایی از خاطره بود. پر از نکته‌هایی که دل و جان را می‌ربود. آن چه از آن لحظه‌های پاک و زیبا مانده است، خاطره‌های حماسی و فراموش ناشدنی است که بازماندگان و هم‌زمان بازگو می‌کنند. آن چه در سینه یاران نزدیک مهدی بیشتر وجود دارد، بسیار راهگشاست. پس چرا بهره نبریم؟ وقتی به این خاطره‌ها نگاه می‌کنیم حس می‌کنیم در جهانی دیگر قدم می‌زنیم که ما را به تنفس در هوایی سرشار از نسیم سحر عادت می‌دهند. مهدی از بهار جنگ، مقیم خاکریزهای سرفرازی شد، که چشم‌های تیز او بعضی‌های نیمه جان را می‌پایید. وقتی از قرارگاه نصر خدا حافظی کرد، دل بچه‌های قم، اراک، زنجان، سمنان و قزوین را به دست گرفت، و لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) را به وجود آورد.

* نام کتاب: افلاکی خاکی

این کتاب به کوشش علی بهشتی پور و محمد خامه یار در دو نوبت با تیراژ پنج هزار نسخه توسط دبیرخانه کنگره بزرگداشت سرلشکر شهید زین الدین منتشر شده و در برگزیده مجموعه خاطرات دلاوری‌ها، نیایش‌ها، ایثارگری‌ها و رفتارهای آن سردار بزرگ سپاه اسلام، از زبان هم‌زمان شهید در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد.

* نام کتاب: تو که آن بالا نشستی

این اثر نیز همچون سایر ادبیات مقاومت به قلم احمد جبل عاملی، توسط روایت فتح در شش نوبت منتشر شده و در آن دیدگاه‌های هم‌زمان شهید مهدی زین الدین در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) منعکس شده است.

* نام کتاب: کربلا در کربلا

این اثر مهری حسینی، مجموعه اشعاری است که در رثای شهید زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و دیگر پرستوهای مهاجر تنظیم شده و در سال ۱۳۸۱ در شهر قم به چاپ رسیده است. سراینده

«یادمان سرلشکر پاسدار شهید مهدی زین الدین» توسط دبیرخانه کنگره بزرگداشت شهید زین الدین در دو نوبت در آبان سال ۱۳۷۳ با تیراژ پنج هزار نسخه چاپ و منتشر شده است. کتاب به نقش رزمندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به فرماندهی شهید زین الدین در عملیات‌های گوناگون می‌پردازد. ما به منظور خودداری از نشر مطالب تکراری، فقط به درج مقدمه کتاب سردار عشق که نویسنده توانا استاد جواد محدثی با شیوه‌ای زیبا آن را نگاشته اکتفا می‌کنیم.

در این مقدمه آمده است: دیده‌ها همیشه در پی نور است... در آسمان پر ستاره شهادت گاهی اخترانی درخشان‌تر از دیگر ستاره‌ها چشم‌ها را به سوی خویش خیره می‌سازند... این اختران نورانی، آرایش آسمان شهادت و جلوه رواق جهاند... سردار رشید اسلام زین الدین عزیز از این گونه ستاره‌های فروغ گستر و چشمگیر و دلنواز و گیتی افروز است... آن چه او را در صحنه جنگ و دفاع مقدس، قداست و کرامت بخشید، روح بلند و شیدای او بود که دور از و سوسه‌های پشت جبهه و جاذبه‌های زندگی به آرمانی بزرگ‌تر و زندگی برتری می‌اندشید. به «حیات طیبه» در سایه ایمان و عمل صالح که در دوران حیاتش، خدمت در مسیر اسلام و انقلاب اسلامی و دفاع از کیان این نظام مقدس بود، و در یک کلمه «عمل به وظیفه» هر جا که باشد، به هر صورت که تکلیف ایجاب کند.

آری تابع تکلیف بودن! و به وظیفه اندیشیدن! در این تاریخ، که همه را از یاد می‌برد، و هر چیز را مشمول «مرور زمان» می‌سازد، آنان که همواره زنده و جاویدند و نام و یادشان الهام بخش و خاطره انگیز است. تنها در سایه همین رسالت «عمل به تکلیف» است که ماندگار شده‌اند و «خلوص» خویش را خرج هدایت نسل‌ها و اندیشه‌ها کرده‌اند.

همچون حسین (ع) سالار شهیدان عاشورایی. و همچون امام امت (ره) گشاینده راه جهاد و شهادت برای نسل معاصر.

* نام کتاب: سر دلبران

این اثر حاصل جمع بندی گفت و گوها و اظهارات تعدادی از سرداران سپاه پاسداران و امیران ارتش جمهوری اسلامی ایران است، که در مناسبت‌های



لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) در چند نگاه

علی بن ابی طالب (ع) که از پیش کسوتان جهاد و شهادت و حماسه آفرین است. در عملیات غرور آفرین فتح المبین برادر عزیزم سردار مرتضی صفاری موظف شد تا تیپ ۱۷ حضرت علی بن ابی طالب (ع) را تشکیل دهد. این تیپ در عملیات فتح المبین، سخت‌ترین بخش عملیات را بر عهده گرفت و فشارهای طاقت فرسایی را متحمل شد. اما ساختار آن سالم ماند و توانست در سلسله عملیات‌های بعدی مأموریت بپذیرد.

پس از سردار صفاری، دو شهید گرانقدر برادر حسن درویش و پس از ایشان شهید بزرگوار سردار مهدی زین الدین شایستگی و لیاقت فرماندهی این یگان را دیدم و فرماندهی تیپ ۱۷ حضرت علی بن ابی طالب (ع) را به عهده آنان گذاشتم. چون زمانی که مسئول اطلاعات سپاه بودم، شهید زین الدین از نیروهای زبده اطلاعاتی بود که در واحد اطلاعات سپاه قم، فعالیت می‌کرد و با آغاز جنگ ایشان و شهید حسن باقری را از واحد اطلاعات به جبهه‌های جنوب مأمور کردم. از همان زمان شناخت خوبی نسبت به شهید مهدی زین الدین داشتم و او سومین فرمانده‌ای بود که طی مدتی کوتاه سکان فرماندهی تیپ ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) را بدست گرفت. در کوران عملیات طاقت فرسای رمضان وقتی تصمیم به انتصاب مهدی به فرماندهی تیپ گرفتم، چند تن از اعضای ستاد فرماندهی سپاه با تردید از من سؤال کردند که آیا مطمئن هستید که آقای زین الدین که فرد اطلاعاتی موفقی است، می‌تواند یک فرمانده عملیاتی موفق نیز باشد؟

بدین ترتیب تیپ حضرت علی بن ابی طالب (ع) به فرماندهی شهید مهدی زین الدین در چند عملیات

عملیات‌های گوناگون در جبهه‌های جنوب و غرب کشور به قدری شهامت و شجاعت از خود بروز دادند که سرداران و پیش کسوتان آن برهه جنگ و دفاع، نیروهای این یگان را رزمندگان افتخار آفرین و خط شکن و تعیین کننده جبهه‌های هشت ساله دفاع مقدس نامیده‌اند. به منظور آشنایی با لشکر ۱۷ ظفرمند استان مرکزی که نام مقدس امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) را بر خود نهاده است به بیان فرازهایی از دیدگاه‌های پیش کسوتان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اشاره می‌کنیم.

سردار محسن رضایی، دبیر شورای مصلحت تشخیص نظام، فرمانده پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این خصوص چنین اظهار داشته است: تاریخچه شکل‌گیری، مأموریت‌ها، مجاهدت‌ها و برجستگی‌های یگان پر افتخار لشکر ۱۷ حضرت

محسن رضایی: این یگان حماسه آفرین همواره صحنه ظهور رشادت‌های رزمندگان و شهیدان از پنج استان سمنان، زنجان، مرکزی، قم و قزوین بود. جا دارد از شهید اخلاقی از استان سمنان، شهید کاوه از استان مرکزی، شهید محمد بنیادی از قم، شهید رستمی از زنجان، شهید رضا حسن پور از قزوین که هر یک نمایانگر چهره درخشان شهیدان خطه خویش هستند، یاد کنم

به منظور تدوین دستاوردهای ارزنده دوره هشت ساله دفاع مقدس و گرامی داشت یاد و حماسه بی نظیر شهیدان مقاوم و سلحشوری که جانشان را در راه دفع تجاوز دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی در طبق اخلاص نهادند، شایسته می‌دانیم به فرمایشات ارزنده بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) و بیانات شیوای مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای اشاره کنیم. امام (ره) در این زمینه فرموده‌اند: «ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند، و این گنجینه تمام ناشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند. همچنین مقام معظم رهبری در بیان دیدگاه‌شان نسبت به لزوم تدوین و پاسداری از دستاوردهای دوران هشت ساله دفاع مقدس چنین فرموده‌اند: «می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند».

در پی یورش ارتش رژیم بعثی عراق به میهن اسلامی در اواخر شهریور سال ۱۳۵۹، صدها تن از جوانان شهرستان قم و سایر شهرهای استان مرکزی لباس مقدس بسیجی به تن کرده، و به منظور ایستادگی در مقابل این یورش وحشیانه عازم جبهه‌های نبرد شدند، و در یکی از محورهای جبهه شوش استقرار یافتند، و تحت فرماندهی شهید حسن درویش به نبرد با متجاوزان پرداختند. نیروهای این یگان از نخستین تا واپسین روزهای جنگ با شرکت در

گروهی از رزمندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)



شهید مهدی زین الدین و برادر عزیزش مجید، و سایر رزمندگان این لشکر در عملیات بدر سال ۱۳۶۲ در کنار دجله به مدت یک هفته در میان انبوهی از تانک‌ها و آتش توپخانه دشمن حماسه آفریدند. پاسداران و بسیجیان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در عملیات غرور آفرین فتح فاو در بهمن سال ۱۳۶۴ در منطقه بسیار سخت کارخانه نمک، ارتش تا دندان مسلح و نیروهای زرهی و مکانیزه و نیروهای تکاور ارتش عراق را منهدم ساختند.

لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)

در عملیات کربلای یک، مهران و کربلای پنج در شرق بصره و تا پایان جنگ همچنان خط شکن بود. حماسه رشادت‌ها، عشق و معرفت، عقلائی و تدبیر فرزندان امام خمینی (ره) در این یگان همواره در تاریخ ایران اسلامی و برای نسل‌های امروز و فردای ایران و جوانان کشورهای اسلامی لبنان و فلسطین راهگشا خواهد بود، و خون شهیدان دفاع مقدس انشاء الله تحقق بخش استراتژی حضرت امام (ره) که فرموده‌اند: «راه قدس از کربلا می‌گذرد» خواهد شد.

رحیم صفوی:

لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)
به فرماندهی سردار شهید مهدی زین الدین که معجونی از عرفان و اخلاق و شجاعت و تدبیر اطلاعاتی و عملیاتی بود، به عنوان یکی از لشکرهای مقتدر نیروی زمینی سپاه پاسداران در عملیات خیبر سال ۶۲ افتخار آفرید و فرمان امام (ره) را برای حفظ جزایر مجنون با رشادت و شجاعت محقق ساخت

سردار احمد غلامپور فرمانده پیشین قرارگاه کربلا و استاد کنونی دانشگاه امام حسین (ع) در بیان دیدگاهش در باره لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب چنین اظهار داشته است: در سال ۱۳۵۹ تعدادی نیروی داوطلب از استان مرکزی به شهر شوش فرستاده شدند و تحت فرماندهی شهید حسن درویش مسئولیت یکی از محورهای حساس عملیاتی را پذیرفتند. شاید کمتر کسی باور می‌کرد که این جمع کوچک که دارای حداقل امکانات بودند علاوه بر زمین گیر کردن دشمن با انجام عملیات‌های شبانه،

موفق، همان برادران با احترام خاصی به ایشان نگاه می‌کردند. البته این موفقیت‌ها صرفاً به مهدی تعلق نداشت. بلکه تیم همراه او همچون برادران عزیزم سرداران غلامرضا جعفری، فتوحی، شهید اسماعیل صادقی، شهید جواد دل آذر و شهید میرجانی نیز در این افتخار آفرینی‌ها نقش بسزایی ایفا می‌کردند. پس از شهادت زین الدین همان عزیزان تا حدود زیادی خلاء حضور مهدی را جبران کردند و لشکر پرافتخار ۱۷ حضرت علی بن ابی طالب (ع) توانست تا پایان جنگ یک نفس در عملیات حضور یافته و کارنامه غرور آفرینی از خود بر جای گذارد.

این یگان حماسه آفرین همواره صحنه بروز و ظهور رشادت‌های رزمندگان و شهیدان از پنج استان سمنان، زنجان، مرکزی، قم و قزوین بود. جا دارد از شهید اخلاقی از استان سمنان، شهید کاوه از استان مرکزی، شهید محمد بنیادی از قم، شهید رستمی از زنجان، شهید رضا حسن پور از قزوین که هر یک نمایانگر چهره درخشان شهیدان خطه خویش هستند و نیز از سردار شهید اسماعیل دقایقی که در اواسط دوران دفاع مقدس چند ماهی در این لشکر فرماندهی گردان را به عهده داشت، یاد کرده و از خدای بزرگوار توفیق ادامه راه آنان را طلب کنم. سردار سید یحیی رحیم صفوی مشاور عالی مقام معظم در بحث معرفی لشکر همیشه پیروز ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) ضمن ارسال سلام و درود خدا و رسولان خدا بر فرزندان قهرمان، مؤمن و شجاع پاسدار و بسیجی استان‌های قم و مرکزی که از ماه‌های اول دفاع مقدس با چهره‌های نورانی و قامت‌های رشید، در جبهه دارخوین در شمال آبادان مستقر شدند، اظهار داشته است: پاسداران شجاعی همچون شهید جواد دل آذر که بعداً به فرماندهی محور لشکر خط شکن و همیشه پیروز علی ابن ابی طالب (ع) منصوب شد. پاسداران و بسیجیان مؤمن، شجاع و خردمند استان‌های قم، مرکزی، سمنان، زنجان و قزوین با تشکیل تیپ ۱۷ قم به فرماندهی حسن درویش انسجام پیدا کردند، و عملیات‌های سرنوشت سازی همچون فتح المبین و بیت المقدس را با پیروزی برای ملت بزرگ ایران رقم زدند.

فرماندهی سردار مهدی زین الدین از نیمه عملیات رمضان سال ۶۱ یک تغییر و تحول کیفی و کمی در این تیپ به وجود آورد و ارتقاء به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) صورت گرفت. لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به فرماندهی سردار شهید مهدی زین الدین که معجونی از عرفان و اخلاق و شجاعت و تدبیر اطلاعاتی و عملیاتی بود. به عنوان یکی از لشکرهای مقتدر نیروی زمینی سپاه پاسداران در عملیات خیبر سال ۱۳۶۲ افتخار آفرید و فرمان امام (ره) را برای حفظ جزایر مجنون با رشادت و شجاعت محقق ساخت. شهید زین الدین به همراه پاسداران و بسیجیان دلاور این لشکر در خط مقدم و در خاکریزی کوتاه در مقابل انبوه تانک‌های دشمن که از پل شحیطاط برای باز پس گیری جزایر هجوم می‌آوردند، مقاومت کردند و به پیروزی رسیدند.

نیروهای دشمن را به ستوه آوردند و تلفات و خسارات قابل ملاحظه‌ای به دشمن وارد آوردند. باز شاید کسی باور نمی‌کرد که این گروه کوچک در آینده نزدیک تبدیل به تیپ و سپس لشکر شود. اما این گونه شد. ابتدا تیپ ۱۷ قم و سپس لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) که توسط استان مرکزی با محوریت قم در زمان جنگ پشتیبانی می‌شد، نقش شهید بزرگوار مهدی زین الدین در رشد و بالندگی لشکر انکار ناپذیر است. هرچند مهدی زود شهید شد و دوستان خود را تنها گذاشت، اما آن‌ها تصمیم گرفتند برای ادامه راه مهدی با صلابت، لشکر همچنان تأثیر گذار و با قدرت راه خود را در دفاع مقدس ادامه دهد و در همین راستا همچنان این لشکر نقش بارز و تعیین کننده خود را در عملیات‌ها ایفا کند.

انصافاً رزمندگان این یگان در عملیات‌های بزرگ و سرنوشت ساز به خصوص والفجر هشت و کربلای پنج خود را شایسته نام علی ابن ابی طالب (ع) نشان دادند. این لشکر شهدای زیاد و بزرگی را تقدیم آستان حق کرده است که انشاء الله همه در جوار سرور شهیدان حسین بن علی (ع) آرمیده‌اند. در پایان ضمن یاد و خاطره شهید بزرگوار اسماعیل صادقی که چون شمعی برای پشتیبانی و رفع نیازمندی‌های رزمندگان لشکر سوخت. از خداوند متعال آرزوی صبر و بردباری برای خانواده‌های شهدای لشکر و سلامتی و شفا برای جانبازان و توفیق و سعادت برای بسیجیان لشکر دارم.

سردار مصطفی ایزدی در بیان دیدگاهش درباره نقش آفرینی رزمندگان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) چنین بیان داشته است: وقتی در عملیات کربلای پنج سرزمین خونین شلمچه در اثر آماج توپ‌ها و بمب‌ها و غرش انبوه تانک‌های دشمن یعنی میلرزید و خاک سرخ این سرزمین کربلایی خاکستری شده و از شدت گلوله باران دشمن دورن آتش و آب با هم ممزوج می‌گردید، رزمندگان ظفرمند لشکر مقدس و پیروز ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) چون بنیانی

خودی برابر آموزش‌هایی که دیده بودند کمترین تردد و جابجایی را در خط داشتند. آن‌ها می‌دانستند اگر آتش دشمن قطع گردد و یا به عقبه‌های دورتر منتقل شود، دشمن به احتمال زیاد به نزدیکی خط پدافندی می‌رسید و همین طور هم شد. برادر یاری که فرمانده دسته جناح چپ خط پدافندی بود می‌گوید: همین که حجم آتش دشمن به عقبه منتقل شد به برادران گفتیم الان موقع آن است که به سنگرهای رزم برویم. هنگامی که به سنگرها رفتیم دیگر هوا کاملاً روشن شده بود.

در فاصله ۶۰ متری، با توجه به میدان دید خوبی که داشتیم، یک گروهان عراقی را در حال پیشروی دیدیم. چون کاملاً در برد مؤثر سلاح‌های ما قرار داشتند برادران یگان دریایی با شور و شغف وصف نشدنی همه آن‌ها را به هلاکت رساندند. همچنین در فاصله ۲۰۰ متری عرض این گروهان یک گردان از عراقی‌ها در مدت یک ساعت هرچه تلاش کردند نتوانستند پیش روی کنند و حدود ۱۵۰ نفر از آنان در جلوی خط پدافندی به هلاکت رسیدند. از جناح چپ خط پدافندی لشکر ۱۷ منطقه‌ای که بین لشکر و یگان سمت چپ بود یک گردان نیروی عراقی نفوذ کرده بود، و برادران مجبور بودند سمت پدافند را ۱۸۰ درجه عوض کنند و دو گروهان از این گردان را به هلاکت برسانند. یک گروهان از این گردان که از منطقه خالی وارد شده بود پراکنده شدند و بعضاً نیروهایش در جاهای دیگر درگیر شدند و بعضی هم مجبور بودند خود را مخفی کنند. از وسط خط پدافندی لشکر ابتدا در حدود یک گردان، سپس حدود دو گردان دیگر که معلوم بود موج دومی هستند با خط پدافندی لشکر ۱۷ درگیر

یک و کربلای پنج و نقش سرنوشت سازی که در این صحنه‌های عشق و ایثار ایفا نمودند از جلوه‌های ماندگار این لشکر الهی و یادگاران شهیدان است. یاد سرداران بزرگ این لشکر پر حماسه و فاتحان باب جهاد و شهادت، شهیدان زین الدین، درویش، حسن پور، صادقی، دل آذر، آنجفی، اخلاقی را با میثاق پر تداوم راه‌شان در مسیر نورانی ولایت و امامت تحت زعامت رهبر و ولی امت حضرت آیت الله خامنه‌ای گرامی می‌داریم.

سردار غلامحسین بشر دوست اظهار داشت: سخن گفتن درباره لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) از کمترین کسی چون من بسیار دشوار است. در تارک این لشکر نام سرلشکر شهید مهدی زین الدین و یارانش درخشش خاصی دارد. فرمانده‌ای که با به عهده گرفتن مسئولیت شناسایی و اطلاعات از دشمن در محور سوسنگرد کار را شروع کرد و با اندوختن تجربیات و رشد و بالندگی در طول جنگ شایستگی فرماندهی لشکر موفق ۱۷ را به دست آورد. نام لشکر ۱۷ با شهید زین الدین و یاران شهیدش عجین شده و جدا ناپذیر است. لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) را باید در مقاومت بی‌نظیرش در جزیره مجنون جنوبی شناخت و تحسین کرد. آن جایی که به لحاظ وضعیت و موقعیت خاص منطقه تا نفرات آخر جنگید و دشمن زبون را بر اثر مقاومت و رزم خود شرمند و متعجب ساخت. لشکر ۱۷ را باید در عملیات بدر و رزمش در کنار دجله و پایداریش را در سختی‌های عملیات ارزیابی کرد و تحسین نمود. رشادت و آوازه لشکر ۱۷ در عملیات والفجر هشت و کربلای پنج فراموش ناشدنی است. ضمن گرامیداشت یاد و خاطره همه خونین بالان و رزمندگان سرافراز لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) از ذات اقدس ربوبی علو درجات و حشر با اولیاء دین را برای شهدای لشکر، تداوم عزت و سرافرازی همراه با صبر و بردباری را برای خانواده‌های محترم‌شان، سعادت و دوام توفیق را برای عزیزان لشکر ۱۷ مسئلت دارم.

حال که به نقش لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) در عملیات‌های گوناگون در طول جنگ تحمیلی اشاره شده شایسته است به چگونگی عقب نشینی نیروهای این یگان از شبه جزیره فاو از زبان یکی از فرماندهان پیشین این یگان اشاره کنیم. در سحرگاه روز ۶۷/۱/۲۷ عراقی‌ها به طور ناگهانی و هماهنگ انبوهی آتش توپخانه و موشکی و خمپاره به سمت خط پدافند خودی و عقبه آن روانه کردند. آتش دشمن روی خط پدافندی خودی حدود ۴۰ دقیقه ادامه یافت، و نیروهای

مرصوص استوار و با صلابت به پیش می‌رفتند و عظیم‌ترین دژها و موانع پیچیده دشمن را با شجاعتی وصف ناشدنی در هم نوردیده و نوید بخش فتحی بزرگ برای امت اسلام گردیدند. این صحنه شگرف نمادی از جهاد و ایثار عاشقانه و آگاهانه رزمندگان صادق و صالح و فرماندهان مخلص و سلحشور این لشکر پیروز در تمامی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بود.

حضور اطمینان بخشی که مشحون از عطر ولایت و معنویت بود. بنیان‌گذاران این نهاد مقدس از پیش‌تازان انقلاب اسلامی بودند که با لبیک به امام امت با آغاز دوران دفاع مقدس از سرزمین خون و حماسه به سوی جبهه‌ها شتافتند و بر گرد مشعل فروزان‌شان رهپویان راه حضرت حیدر (ع) پروانه سان جمع گردیدند، و شجره طیبه‌ای که نوید بخش فتح و ظفر برای امت اسلام است بنیان نهادند. آن‌ها در تنور پر حرارت جنگ و در یکی از کربلاهای مکرر تاریخ اصالت انسان طراز مکتب اسلام و امام را در شرایطی به تصویر کشیدند که زمین و زمان در این آوردگاه پر حماسه و شگفت انگیز دوران دفاع مقدس شاهد یکی از عظیم‌ترین حماسه‌های بشری در تبلور ایمان و ایثار بود.

● رزمندگان ظفرمند لشکر مقدس
● و پیروز ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)
● چون بنیانی مرصوص، با صلابت
به پیش می‌رفتند و عظیم‌ترین
دژها و موانع پیچیده دشمن را
با شجاعتی وصف ناشدنی در
هم نوردیده و نوید بخش فتحی
بزرگ برای امت اسلام گردیدند.
این صحنه شگرف نمادی از
جهاد و ایثار عاشقانه رزمندگان
صادق و فرماندهان مخلص این
لشکر پیروز در جبهه‌ها بود

فتوحاتی که این رزمندگان قدرتمند و دل‌باخته دوست بواسطه سرشت پاک‌شان و استقامت در راه محبوب در صحنه‌های کربلای ایران برای ملت اسلام در جبهه‌های غرب و جنوب به ارمغان آوردند، سرشار از موفقیت و از قطعات به یادماندنی و درخشان دوران دفاع مقدس می‌باشد. جمع پربرکتی که در فتح المبین، فاتح یکی از حساسترین محورهای عملیاتی شدند و به تدریج با عنایات حضرت دوست در کوران رزم توسعه یافته و تبدیل به لشکر پر صلابت و خط شکن ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) گردیدند. حماسه‌های این لشکر ظفرمند در عملیات‌های بزرگ در جنوب و غرب کشور فراموش ناشدنی است و خاطره مجاهدت‌های این فرزندان دلیر حیدر کرار در آوردگاه‌های سرنوشت ساز و بزرگی چون فتح المبین، والفجر چهار، خیبر، والفجر هشت، کربلای



یگان‌های زرهی و پیاده دشمن حدود ۱۵ کیلومتر به داخل مواضع نیروهای خودی پیشروی کرده بودند. اوضاع نابسامانی ایجاد شده بود.

صبح همان روز برادر رحیم صفوی به فرمانده لشکر ۱۷ ابلاغ کرد که لشکر خط پدافندی خود را در فواو رها نموده و به آن سوی اروند برود. برای فرمانده لشکر باور کردنی نبود، زیرا وضع لشکر ۱۷ و تیپ قمر بنی هاشم (ع) با وجودی که کاملاً در محاصره بودند و فقط مسیر اروند برای عقب نشینی باز بود خوب به نظر می‌آمد. فرمانده لشکر ۱۷ به وسیله بیسیم چند بار به برادر رحیم صفوی گفت: ببینید خودتان می‌گویید عقب نشینی نمائیم! رحیم صفوی هم گفت عقب نشینی را شروع نمائید به دلیل این که نیروهای دشمن در این لحظه از عقبه لشکر پیشروی به سوی خط را شروع کرده بودند و امکان نداشت نیروها از مسیر پل بعثت تردد نمایند. لذا شناورهای یگان دریایی لشکر ۱۷ سایر نیروها را از طریق آب به ساحل شمالی اروند رساندند. هنگام عقب نشینی، عراقی‌ها از فاصله ۳۰۰ متری به سوی نیروهای خودی تیراندازی می‌کردند که به لطف خداوند مورد هدف قرار نگرفتند. چون تعدادی از نفرت سایر یگان‌ها مجبور بودند با شنا خود را به آن سوی اروند برسانند. این در حالی بود که عراقیها کاملاً ساحل جنوبی اروند را تصرف کرده بودند و از آنجا به طرف برادران در حال شنا تیراندازی می‌کردند.

برادر چاره ساز از نیروهای یگان دریایی می‌گوید: من بیسیم چی برادر محمود مرادی بودم. صبح روز ۶۷/۱/۲۸ وقتی به اتفاق او از سنگر فرماندهی محور واقع در دو کیلومتری خط بیرون آمدم، در فاصله ۵۰ متری داخل نخلستان نیروهای عراقی را مشاهده کردیم که در حال محاصره مقر بودند. برادر مرادی در حالی که به سوی آنان تیراندازی می‌کرد به من گفت داخل نزار برویم. من دیگر او را ندیدم. ظاهراً تیر خورده بود و قادر به حرکت نبود. من هم چند ساعتی داخل نزارها پنهان بودم که عراقی‌ها مرا اسیر کردند.

بدین ترتیب تا ظهر روز ۶۷/۱/۲۸ همه مناطق فواو که در عملیات والفجر هشت آزاد شده بود، توسط عراقی‌ها باز پس گرفته شد و دیگر نیروی خودی با سازمان مشخص در فواو باقی نماند. لکن تا سه شب بعد از سقوط فواو بعضی از نیروهای خودی که در لابلای نزارها و نخلستان‌ها مخفی بودند، درگیری‌های پراکنده با دشمن داشتند. این موضع را نیروهایی که در فواو اسیر شده بودند بعد از آزادی تأیید کردند. ضمن این که این درگیری‌ها و تیراندازی‌ها در شب‌های پس از سقوط فواو قابل مشاهده بود. در مجموع یگان دریایی لشکر ۱۷ در عملیات عقب نشینی از فواو ۱۳ شهید و ۱۴ اسیر و تعدادی مجروح داشت که عمده شهداء در منطقه فواو ماندند و بعدها پیکرهای مطهر آنان در جریان فعالیت‌های کمیته تفحص پیدا شد و با اجساد کشته شدگان عراقی مبادله گردید. ■

برادر جعفری فرمانده لشکر با شنیدن این خبر سریعاً عازم فواو شد و مسیر طولانی کرمانشاه تا شبه جزیره آبادان را با استفاده از ماشین و بالگرد طی نموده و حدود ساعت سه بامداد روز ۶۷/۱/۲۸ وارد فواو شد، و فرماندهی محور پدافندی لشکر را در فواو به عهده گرفت. از لحظه انتشار خبر هجوم عراقی‌ها به فواو در روز ۶۷/۱/۲۷ فرمانده لشکر به برادر نظام فتحی فرمانده گردان علی بن ابی طالب (ع) پس از سازماندهی و تجهیز با سرعت از پادگان شهید زین الدین در اندیمشک به منطقه پدافند فواو اعزام شود، و این گردان در اولین ساعات بعد از ظهر ۶۷/۱/۲۷ خود را به منطقه فواو رساند.

سردار ابو الفضل شکارچی که قبل از ظهر روز ۶۷/۱/۲۷ در منطقه فواو حضور یافته بود، می‌گوید: برادر رحیم صفوی خود را به قرارگاه سید الشهداء (ع) رساند و من نزد او رفته و گفتم یک گردان از لشکر ۱۷ در دست داریم. ابتدا نظر او این بود که در مناطق سایر یگان‌ها که سقوط کرده بود وارد عمل کنیم، ولی لحظاتی بعد منصرف شد و گفت فعلاً آن‌ها را به پشتیبانی خط لشکر ۱۷ و تیپ قمر بنی هاشم (ع) به آن منطقه ببرید، و ما هم این کار را کردیم و منتظر شدیم تا قرارگاه سید الشهداء (ع) تکلیف نیروهای عراقی را که خط پدافندی فواو را در جناح سمت چپ لشکر ۱۷ شکسته و پیشروی زیادی کرده بودند، معلوم نماید.

شامگاه ۶۷/۱/۲۸ گردان علی ابن ابی طالب (ع) را از جناح چپ در منطقه خودی علیه نیروهای پیشروی کرده عراقی وارد عمل کردیم. لکن به دلیل کثرت نیروهای عراقی موفق به ترمیم رخنه نشدیم و این گردان تا بامداد روز ۶۷/۱/۲۸ جانانه با دشمن یعنی جنگید. تا آن لحظه به جز جناح راست خط پدافندی فواو که تیپ قمر بنی هاشم (ع) و لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) مسئولیت پدافندی آن را به عهده داشتند و بعضی نقاط دیگر که مربوط به سایر یگان‌های پدافند کننده بود همه سقوط کرده بود و

شدند و عمده آن‌ها به هلاکت رسیدند. البته بعضی هم دیده می‌شدند که مجروح شده و یا در حال عقب نشینی هستند. بعضی از برادران که در خط رفت و آمد داشتند تا ظهر همان روز در جلوی خط پدافندی لشکر ۱۷ حدود ۴۰۰ جنازه عراقی را از فاصله دو متری تا ۱۰۰ متری دیده بودند. در همان حال مشاهده شده که یک گردان از نیروهای عراقی با استفاده از پوشش نزارها از خط پدافندی یگان سمت چپ لشکر ۱۷ عبور کرد و بعضی نیروهای آن یگان اقدام به تحریک خط شدند که برادر محمود مرادی با اعزام تیم ده نفره و سنگر گیری مناسب در فاصله ۲۰۰ متری پشت خط یگان سمت راست لشکر موفق شد با یک گردان از عراقی‌ها که به عقبه آن یگان نفوذ کرده بودند درگیر شده و همه آنان را به هلاکت برساند.

در ساعت ۱۴ همان روز نیروهای لشکر ۱۷ با همکاری یک تیپ دیگر موفق شدند از لبه اروند تا جاده البحار تقریباً امنیت نظامی خوبی برقرار کنند. البته عراقی‌ها از جاده فواو بصره استفاده کردند و در همین روز ستون‌هایی از یگان‌های زرهی خودشان را به عقبه خط خودی نفوذ دادند. گویی در فکر پیشروی به سوی فواو و محاصره نیروهای این دو یگان افتاده بودند. پشتیبانی اندک شناورهای یگان دریایی که از آن سوی اروند به داخل انجام می‌گرفت، مبنای خوبی بود که کارها را تسهیل می‌کرد. از همان لحظه اول آتش دشمن و سپس ادامه تک آن‌ها به فواو، پل بعثت تنها راه ارتباطی خشکی که روی اروند احداث شده بود دائماً بمباران می‌شد و بعضاً موشک‌های دور برد هم به سوی این پل روانه می‌شد. به طوری که تردد از روی آن بسیار مشکل و خطر آفرین شده بود.

در روز ۶۷/۱/۲۸ پل بعثت چند بار مورد هدف جنگنده‌های دشمن قرار گرفت. از سوی دیگر خبر هجوم عراقی‌ها به خط فواو در همان لحظات اولیه به اطلاع فرماندهان عالی سپاه در کرمانشاه رسید.

